تحریم تنباکو و مشروطیت

پیامدها و عبرت ها مشعلی فرا روی ملت ایران



نویسنده: غلامعلی عباسی فردویی

بسم الله الرحمن الرحيم

تحریم تنباکو و مشروطیت: پیامدها و عبرتها «مشعلی فراروی ملت ایران»

نویسنده:

غلامعلی عباسی فردویی

ناشر چاپی:

زائر- آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تحریم تنباکو و مشروطیت: پیامدها و عبرتها «مشعلی فراروی ملت ایران»

مشخصات کتاب

سرشناسه : عباسی، غلام علی، ۱۳۳۴ -

عنوان و نام پدیدآور : تحریم تنباکو و مشروطیت: پیامدها و عبرتها «مشعلی فراروی ملت ایران»/ غلامعلی عباسی فردویی.

مشخصات نشر : قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۳۹۸ ص.

شابک : ۲۵۰۰۰ ریال : ۹۶۴-۸۵۶۷-۹۲-۱

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۳۹۵] - ۳۹۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : ایران -- تاریخ -- انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ق.

موضوع : ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ق. -- تحریم تنباکو، ۱۳۰۹ق.

شناسه افزوده : آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره : DSR۱۴۰۷/ع۲ت۳ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۵

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۴۳۷۴۹

ص: ۱

اشاره

تحـریم تنبـاکو و مشـروطیت

پیـــامـــدها و عبرتها

«مشعلی فراروی ملت ایران»

غلامعلی عباسی فردویی

ص: ۳

فیپا

تقدیم به:

ساحت مرجعیت و زعامت انقلابی شیعه حضرت آیه اللّه

حاج میرزا محمد حسن شیرازی قدس سره و بنیانگذار نظام مقدس

جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی قدس سره و شهید مظلوم

انقلاب مشروطه حضرت آیه اللّه حاج شیخ فضل اللّه نوری قدس سره

و شهیدان انقلاب اسلامی، بویژه برادر شهیدم علی اکبر رنجبر

که به پاس حمایت از حریم امامت و فقاهت شیعه،

به جوار حقّ شتافت و میهمان سفره رحمت

واسعه الهی گردید.

نگارنده

فهرست مطالب

ص: ۸

فصل پنجم: آفتهای نهضت

فصل ششم: تحلیل و تفسیر امام خمینی قدس سره از این دو

حادثه بزرگ در تاریخ معاصر ایران

فصل هفتم: انقلاب شکوهمند اسلامی

سال ۱۲۸۵ شمسی... ۳۷۵

سال ۱۲۸۶ شمسی... ۳۷۷

سخن نخست

تاریخ گذشتگان و سرنوشت آنان کتابنامه ای است که از آن فروغ مسیر آیندگان ساطع است. قرآن کتاب برین هدایت، قصص گذشتگان را چون مشعلی فراروی آیندگان می نهد و سرنوشت آنان را بیان می دارد تا آیندگان مسیر رشد و تعالی خویش را فرا گیرند. نقش آموزه های تاریخی چنان است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام چنین می فرماید: «أیْ بُنَی إنّی و إنْ لَمْ اَکُنْ عُمِّرْتُ عُمُرَ مَنْ کانَ قَبْلی، فَقَدْ نَظَرْتُ فی اَعْمالِهِمْ وَ فَکَّرْتُ فی اَخْبارِهِمْ، وَ سِرْتُ فی آثارِهِمْ حَتّی عُدْتُ کَأَحَدِهِمْ، بَلْ کَأَنّی بِمَا انْتَهی اِلَیَّ مِنْ اُمُورِهِمْ، قَدْ عَمِّرْتُ مَعَ أَوَّلِهِمْ اِلی آخِرِهِمْ، فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذلِکَ مِن کَدَرِهِ و نَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ، فَاسْتَخْلَصْتُ لَکَ مِنْ کَلِّ أَمْرٍ نَخِیلَهُ وَ تَوَخَّیْتُ لَکَ جَمیلَهُ وَ صَرَفْتُ عَنْکَ مَجْهُولَهُ(۱)؛ پسرم! هر چند من به اندازه همه آنان که پیش از من بوده اند نزیسته ام، ولی در کارهاشان نگریسته و در سرگذشته هایشان اندیشیده، و در آنچه از آنان مانده رفته و دیده ام؛ تا چون یکی از ایشان گردیده ام؛ بلکه با آگاهیی که از کارهایشان به دست آورده ام گویی چنان است که با نخستین تا آخرینشان به سر برده ام. پس از آنچه ــ دیدم ــ روشن را از تار و سودمند را از زیانبار باز شناختم و برای تو از هر چیز زبده آن را جدا ساختم، و نیکویی آن را برایت جستجو کردم، و آن را که شناخته نبود از دسترس تو به دور انداختم»(۲).

۱- ۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، صص ۲۹۸ - ۲۹۷.

۲- ۲. همان.

بدون تردید سرزمین ایران با مردمانی فهیم و آگاه در گذر زمان شاهد فرازها و فرودهای بسیار بوده است. در میان این مردمان در هر عصر و زمانی ستارگانی با نورافشانی خود راهبر و راهنمای مردم این سامان بوده اند. طبیعت ایرانی طبیعتی سرشار از عطوفت و مهربانی، عشق و محبت و جسارت و بی باکی است. این زمینه های سرشار از لطف باریتعالی به مردمان این سرزمین، در هر دوره ای از دوران گوهرهای نابی پدید آورده است؛ که برای بشریت افتخار محسوب می شود. این گوهرهای ایرانی که در عرصه های متمادی منشأ حماسه ها و ایثارها و جانفشانی ها بوده اند، آنقدر فراوانند که در ادبیات این سرزمین حماسه سرایان بسیاری ظهور یافته اند. این طبیعت ایرانی از هنگامی که با روح اسلامی تجددی دوباره یافت حماسه ها و ایثارها و افتخارها با محوریت اسلام تجلی یافت. و در هر زمانی از زمانها که این ولایت به ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام پیوست، در تاریخ این سرزمین برگهای زرّینی ورق خورد. مطالعه این اوراق زرّین تاریخ ایران فرصتهایی بس مفصّل و فراخ می طلبد و حتّی برای نگارش و باز پیدایی آن کتابها و مجموعه هایی بسیاری می توان نوشت. به هر حال در دوران معاصر این سرزمین رخدادهای بزرگی به وقوع پیوسته است که هر کدام به نوبه خود در پدید آوردن انقلاب اسلامی ایران سهمی به سزا داشته اند. از این رو حوادث قرن اخیر و به خصوص نهضت مشروطه با ریشه ها و پیامدهای مثبت و منفی آن کتابی است آموزنده که باید آن را پیش رو نهاد و ورق به ورقش را مطالعه کرد. از این تاریخ می توان بارقه های رهایی بخش را پیش روی پویندگان حقیقت یاب نهاد. در این دوره حوادث بزرگ و سرنوشت سازی رخ داده که مرور آنها می تواند ما را برای پیمودن راه خودمان کمک فرماید. قرن گذشته دوران ناتوانی این مملکت بود. مقدرّات کشور در معرض زد و بندهای دو دولت قوی روس و انگلیس قرار داشت. در تمام مدت، روس و انگلیس جز مطامع و نیّات استعمار گر خود هیچ هدفی نداشتند و در این راه پایبند هیچ قانونی نبودند. رقابتی پیگیر در میان بود و گاه نیز

برای محو و نابود کردن حقوق مالی، سیاسی و اجتماعی ایران با یکدیگر توافق می کردند. در کشاکش این ماجراهای سیاسی کارنامه بسیاری از زمامداران و رجال سیاسی، فرهنگی این کشور سیاه است.

با وجود این شبستان تاریک، ستارگانی پر فروغ بر این آسمان درخشیده اند که از آن جمله فقیه حکیم، امام المجتهدین حضرت آیه الله حاج میرزا حسن شیرازی و روحانی مجاهد سید جمال الدین اسدآبادی و.... را می توان نام برد. در عرصه سیاست نیز شخصیت های خدوم و بزرگی چون قائم مقام اول (میرزا عیسی) و قائم مقام دوم فرزندش میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا تقی خان امیرکبیر را که به پاسداشت حفظ استقلال، عزّت و عظمت این کشور در مسلخ بیدادگران ذبح شدند، می توان نام برد. با وجود این چهره های سیاسی و با کفایت، آنچه شاکله اصلی رجال سیاسی را شکل می داد افرادی بودند که پیشاهنگان فرهنگ ترویج فساد، رشوه خواری، وابستگی و مزدوری از بیگانه بودند. ابوالحسن خان شیرازی، محمد علی خان، فرزندان فرمان فرما یعنی شاهزادگان قاجار، الهیار خان آصف الدوله و فرزندش محمد حسن خان سالار، آقا خان نوری و دیگر چهره های وابسته تحت الحمایه انگلیس افراد دون صفتی بودند که سکّان دار کشتی سیاست در ایران به حساب آمده اند.

از سویی دیگر چهره های فرهنگ ساز این عصر چون ملکم خان، مستشار الدوله، آخوند زاده، طالب اف و تقی زاده از جمله کسانی هستند که از سرچشمه فرهنگ غرب و شرق نوشیدند و پیکره فرهنگ این کشور را به ویروس اجنبی پرستی مبتلا ساختند. این مزدوران و حقوق بگیران انگلیس که نامشان در اوراق سیاه بایگانی ها و اسناد دولتی ضبط شده است کشور ایران را تا لبه پرتگاه سوق دادند. قسمتی از آن تجزیه و قسمتی دیگر از آن نیز در اختیار روس و انگلیس افتاد. چیزی که در ذهن اینان نمی گذشت منافع مملکت و حقوق ملت ایران بود. در این بازار گرم روس و انگلیس پرستی وجود کسانی که از خزانه اجانب پول می گرفتند و به حمایت

بیگانگان به مقامات عالیه دولتی رسیدند فراوان بودند.

اثر حاضر کاوشی در نهضت تحریم تنباکو و انقلاب مشروطه با پیامدها و زمینه های رویش آن دو حادثه است تا با تحلیل و تبیین آن دو حادثه فروغی فرا روی مردم امروز کشور ما قرار گیرد و افق های جدیدی را برای خواننده گشوده شود تا انقلابی را که هزینه سنگینی برای آن پرداخت شده است چون کتابی فرا روی مردم نهاده و از به فراموشی سپردن آن حوادث بیم دهد. و نسل حاضر اعم از رجال سیاسی، مذهبی و جوانان را به نگرش آن حوادث فرا خواند. نسلی که به عبرتهای آن انقلاب بسیار نیازمند است.

بدون شک قضاوت پیرامون رجال امروزی در قلم مورّخان آینده خواهد بود. از این رو گفته اند: «تاریخ را همواره یک صفحه در میان باید نوشت تا آیندگان بتوانند با تحقیقات خویش صفحات سفید آن را پر کنند»(۱).

در پایان مراتب امتنان و قدرشناسی خود را از تأیید و راهنمایی استاد حوزه و دانشگاه جناب حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ احمد عابدی دام عزّه العالی و دانشمند معزّز جناب حجه الاسلام اسماعیل محمدی کرمانشاهی و نیز از محقّق تاریخ پژوه، دانشمند معزّز جناب آقای حسن ابراهیم زاده اعلام می دارم.

از خداوند متعال توفیق تأیید، سلامتی و بهروزی برای این عزیزان مسئلت می نمایم.

غلامعلی عباسی فردویی

زمستان ۱۳۸۵ ش.

ص: ۱۶

۱- ۱. حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۴.

فصل اول فرمان مشروطیت

فرمان مشروطه

ص: ۱۷

فرمان مشروطه

روز چهارده جمادی الثانی سال ۱۳۲۴ ه.ق فرمانی از سوی مظفرالـدین شاه صادر شـد که آن را می توان نقطه عطفی در روند حرکت سیاسی ملت ایران دانست. متن فرمان چنین است:

«جناب اشـرف صدر اعظم، از آنجا که حضـرت باری تعالی «جل شأنه» سـر رشـته ترقی و سـعادت ممالک محروسه ایران را به کف با کفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده، لهذا در این موقع که رأی و اراده همـایون مـا بـدان تعلق گرفت که برای رفـاهیت و امنیت قاطبه اهالی ایران و تشـیید و تأییـد مبانی دولت، اصلاحات مقتضیه به مرور در دوایر دولتی و مملکتی به موقع اجرا گذارده شود؛ چنان مصمّم شدیم که مجلس شورای ملی، از منتخبین، شاهزادگـان و علمـا و قاجـاریه و اعیان و اشـراف و ملاکین و تجار و اصـناف به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافه تهران تشـکیل و تنظیم شود که در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مداقّه لازم را به عمل آورده و به هیئت وزرای دولتخواه مـا که در اصـلاحاتی که برای سـعادت و خوشـبختی ایران خواهـد شـد، اعـانت و کمک لازم را بنمایـد و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خود رادر خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برساند که به صحه همایونی موشّح و به موقع اجراء گذارده شود.

بدیهی است که به موجب این دسـتخط مبارک، نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین. از این تاریخ ترتیب و مهیا خواهید نمود که بصـحّه ملوکانه رسـیده و بعون الله تعالی مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ماست افتتاح،

ص: ۱۹

و به اصلاحات لازمه امور مملکت و اجراء قوانین شرع مقدس شروع نماید. و نیز مقرر می داریم که سواد دستخط مبارک اعلان و منتشر نمایید تا قاطبه اهالی از نیّات حسنه ما که تماما راجع به ترقی دولت و ملت ایران است، کما ینبغی مطلع و مرفه الحال، مشغول دعا گویی و دوام این دولت و این تخت بی زوال باشند»(۱).

صدور این فرمان، تحولی بنیادین در تاریخ سیاسی ـ مذهبی ایران و طلیعه انقلاب آرامی است که مشروطه نام گرفت.

این انقلاب با همه پیامدهای مثبت و منفی اش حرکتی نو، تعالی بخش و بالنده در تاریخ معاصر ملت ایران بود.

۱- ۱. تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، بخش ۱، صص ۱۲۰ - ۱۱۹؛ تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، دکتر سید جلال الدین مدنی، ج ۲، صص ۱۲۰ - ۱۱۹.

زمینه های رویش و پیدایش نهضت

سالیان طولانی بلکه قرنها می گذرد، حوادث و وقایع بزرگ و کوچک، تلخ و شیرین اتفاق می افتد، تعاملات سیاسی و فرهنگی گوناگونی، رخ می دهد تا تحولی بزرگ و انقلابی فرهنگی ـ سیاسی پدید می آید. از این رو باید علل و عوامل پیدایش انقلاب مشروطه را در رخدادها و حوادث پیش از انقلاب، که در طول سالیان متمادی به وقوع پیوست جستجو کرد.

طلیعه بیداری و اندیشه تحول در کتابنامه فرهنگی ـ سیاسی مشروطه به زمان سلطنت فتحعلی شاه و پیروزی روس بر ایران و تحمیل دو قرارداد گلستان و ترکمنچای باز می گردد. در این دوران است که مصلحان و میهن دوستان ایرانی کشور را در تنگنا دیده و خواستار تحول و برون رفت از آن نابسامانی بودند. عباس میرزا، ولیعهد و نایب السلطنه فتحعلی شاه از این نابسامانی و رکود گله مند، بلکه دردمند است و بنا به نقل ژوبر فرستاده ناپلئون چنین می گوید: «نمی دانم این قدرتی که شما را بر ما مسلط کرده چیست؟ همانا موجب ضعف ما و ترقی شما چه می تواند باشد. شما در فنون جنگیدن و فتح کردن و به کار بردن تمام قوای عقلیه متبحرید و حال آنکه ما در جهل غوطه ور و به ندرت آتیه را در نظر می گیریم.... اجنبی حرف بزن بگو چه باید بکنم که ایرانیان را هشیار نمایم....»(۱).

اگر مصلحانی چون میرزا ابوالقاسم قائم مقام در زمان محمد شاه برای اصلاح امور قیام می کند چون او خود مقام وزارت عباس میرزا را بر عهده داشت و تلخی آن

۱- ۱. سفرنامه ژوبر، ترجمه محمود هدایت، ص ۹۵.

شکست ها و ناکامی ها و رکود کشور را چشیده بود و میرزا تقی خان امیر کبیر نیز پرورش یافته قائم مقام بود. ولی بعضی از تاریخ نگاران مشروطه دوره طولانی سلطنت ناصرالدین شاه و تحولات آن را زمینه رویش و پیدایش نهضت مشروطه دانسته و در این رابطه چنین نگاشته اند:

احمد کسروی نویسنده کتاب «تاریخ مشروطه ایران» چنین می نویسد: «.... اینان از پیش آمدها چیزی یاد نگرفتند. شکست های پیاپی فتحعلی شاه در برابر روس و شکست های محمد شاه و ناصرالدین شاه در برابر انگلیس به ایران زیان بسیار رسانید، و از بزرگی آن بسیار کاست، ولی پادشاهان قاجاری و توده ایرانیان را بیدار نگردانید، فتحعلی شاه و محمد شاه و ناصرالدین شاه بی آنکه رفتار خود را دیگر کنند پی هم آمدند و رفتند و مردم نیز چشم بسته و نا آگاه در زیر دست آنان روز گذراندند و تنها در سالهای باز پسین پادشاهی ناصرالدین بود که اندک تکان و بیداری در توده پدیدار گردید»(۱).

و نیز ناظم الاسلام کرمانی در کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» که آن را باید اولین مجموعه مدون از وقایع و حوادث مربوط به انقلاب مشروطه ایران دانست، از وقایعی سخن به میان آورده که هر چند آنها را با عنوان «علل و ریشه های انقلاب» معنون ننموده است؛ ولی با توجه به روش فصل بندی و طرز نگارش و ترتیب منطقی و سریال زمانی که در این نوشته ها رعایت شده است نشان می دهد که نویسنده زمینه رویش و رستاخیز ملت ایران را به دوران سلطنت ناصرالدین شاه مربوط دانسته، و واقعه اعطای انحصار دخانیات از طرف شاه به یک شرکت انگلیسی و پیامدهای آن را نخستین نشانه بیداری مردم ایران دانسته است»(۲).

به هر روی باید عصر ناصری و دوره طولانی سلطنت ناصرالدین شاه را با مجموعه تحولات و رخدادهای آن نقطه عطفی در روند بیداری مردم ایران و

۱- ۱. تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، بخش یکم، ص ۸.

۲- ۲. تاریخ بیداری ایرانیان، تألیف: ناظم الاسلام کرمانی «مقدمه»، صص ۱۲۸ - ۱۲۵.

پیـدایش نهضت مشـروطه دانست. بنابراین می طلبد که با نگاهی به دوره سـلطنت ناصـرالدین شاه و تحولات آن علل و عوامل پیدایش مشروطه و رستاخیز اسلامی مردم ایران را ارزیابی

نماییم.

ناصرالدین شاه

در عصـر سـلطنت ناصـرالدین شاه دو افق پدیدار گشت. یک افق که دوره بسـیار کوتاهی را گذراند و آن دوره صدارت میرزا تقی خان امیر کبیر بود که از آن افق فروغ اسـتقلال و اصلاح طلبی بر ایران و ملت آن پرتو افکند و امید به آینده خوب و ایران آباد فروغ و فروز دیدگان مردم گردید.

به راستی یکی از خوشـبختی های ناصرالدین شاه در آغاز سلطنتش وجود میرزا تقی خان امیر کبیر بود که چون ناخدایی آگاه و بـا درایت موج گریز و موج ستیز سـکاندار کشتی اداره کشور شـد. آن مرد مقتـدر توانست در آن محیـط آشـفته و در میـان طوفانهای تشـنج سیاسـی و فتنه ها و قیامهای خانها و شاهزادگان و شورشهای گوناگون به قوّه تدبیر و عزم راسخ و اراده آهنین خود اساس سلطنت شاه را محکم و برقرار سازد.

ناصرالدین شاه که به عنوان ولیعهد در تبریز و زیر نظر حمایت و تربیت میرزا تقی خان زندگی می کرد، چون خبر فوت محمد شـاه را شـنید بـا تـدبیر و حمایت میرزا تقی خان راهی تهران شـد و روز ۲۱ ذی القعـده به تهران رسـید و فردای آن روز رسـما تاجگذاری کرد(۱). شاه به سبب حسن کفایت و لیاقت وی او را با لقب اتابک اعظم به مقام صدارت برگزید و میرزا تقی خان اندکی بعد به لقب «امیر کبیر» ملقب گردید(۲). شاه در آغاز سلطنت خواهان استقلال کشور و اصلاحات داخلی بود؛ چون او

۱- ۱. میرزا تقی خان امیر کبیر، تألیف: عباس آشتیانی، ص ۱۰۳.

۲- ۲.همان، ص ۱۰۴.

تربیت شده میرزا تقی خان امیر کبیر بود. از این رو همراه و یاور صدر اعظم بود. اصلاحات امیر کبیر در دوره کوتاه صدارتش نسبت به تنظیم امور مالی، لشکری و کشوری افق جدیدی را در مقابل دیدگان رجال میهن دوست و اصلاح طلب ایران گشود و آنان را متوجه خرابی وضع اداری و اجتماعی مملکت نمود و حتی بذر استقلال و اصلاح طبی را در جان شاه افشاند.

امیر کبیر

میرزا تقی خان از روستای هزاوه از قرای فراهان از توابع اراک، و فرزند محمد قربان فراهانی بود. به مناسبت مجاورت قریه مهر آباد فراهان ـ که اصل خاندان قائم مقام از آنجا بود ـ با هزاوه، این مرد در شمار خدمتگزاران قائم مقام اول و قائم مقام دوم در آمد و به پاس امین بودن سمت آشپزی در این خاندان را یافت.

امیر کبیر حدود سالهای ۱۲۱۴ - ۱۲۱۰ ه. ق متولد شد و از کودکی در خاندان قائم مقام فراهانی «سید الوزارء میرزا ابوالقاسم» که مقام وزارت عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه و صدارت عظمی سلطنت محمد شاه قاجار را دارا بود، به سر می برد ودر همان حال که زیر دست پدر خودبه امور آشپزخانه رسیدگی می کرد با اطفال خردسال خاندان قائم مقام محشور و همبازی بود. و به واسطه هوش فطری و درایتی که از خود نشان داده بود، قائم مقام را بر آن داشت که در تعلیم و تربیت وی نهایت سعی و مراقبت را بنماید.

میرزا تقی خان با ذوق سرشار و هوش خدادادی خود در فرا گرفتن علوم و دانش زمان کوشید و بر افق علم و خرد و سیاست و درایت نیکو درخشید. از همان کودکی فروغ نبوغ از سیمایش ساطع بود. چنانکه روزی قائم مقام در سیمایش نظر افکند و گفت: «فرزند! تو در آتیه مشاغل بزرگی را اشغال خواهی کرد و روزی خواهد رسید که در باریکترین مواقع ـ اگر خائنین و مغرضین مزاحمت نشوند ـ کشتی طوفانی

مملکت را از گرداب پریشانی و هلاکت نجات خواهی داد»(۱).

چون میرزا ابوالقاسم قائم مقام به منصب صدارت محمد شاه رسید، میرزا تقی خان را به برادر زاده خود میرزا اسحق سپرد و درباره او این گونه سفارش کرد: «الحق، یکاد زیتها یضی ء» در حق قوه مدرکه اش صادق است «فَاللّٰهُ خَیْرٌ حافِظا وَ هُوَ اَرْحَمُ الرّاحِمین». خلاصه این پسر ترقیات دارد و قوانین بزرگ به روزگار می گذارد، باش تا صبح دولتش بدمد»(۲).

و در نامه ای دیگر او را چنین توصیف می کند: «.... گوی سبقت از همزه استفهام می رباید، پای تفوق بر فرق لام ابتدا می گذارد، فرقدین را شسع نعلین خود نمی شمارد، سخن در اوج فلك الافلاک دارد»(۳).

بیگانگان نیز میرزا را ستوده اند. دکتر پولاـك در وصفش چنین گفته: «میرزا تقی خان مظهر وطن پرستی بود؛ یعنی همان اصلی که در ایران مجهول است. آنچه می دادند و او نمی گرفت، خرج معدوم کردن وی شد»(۴).

واتسون نیز درباره امیر می گوید: «نسل ایران را نمی توان به کلی سست و فرسوده شمرد؛ چه این نسل می تواند مردی چون میرزا تقی خان را به وجود آورد. او در میان رجال مشرق زمین که تاریخ جدید نام آنان را ثبت کرده مقام بی همتایی را داراست. امیر نظام همان کسی است که «دیوژن» دیوجانس در روز روشن با چراغ در پی او می گشت. او سزاوار است که به نام انسان واقعی یعنی اشرف مخلوقات خداوندی به شمار آید»(۵).

۱- ۱.زندگانی میرزا تقی خان امیر کبیر، حسین مکی، ص ۴۶.

۲- ۲.همان.

۳- ۳.ایران در دوره سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم، ص ۱۶۱.

۴- ۴.امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، ص ۱.

۵- ۵.حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۸؛ امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، مقدمه.

اصلاحات امیر کبیر

میرزا تقی خان امیر کبیر زمانی به صدارت کشور رسید که امور لشکری و کشوری به کلی خراب و سازمان داخلی کشور کاملاً ـ از هم گسیخته بود. از نظر مالی خزانه دولت در اثر بی کفایتی حاج میرزا آقاسی تهی، و هزینه و در آمد کشور نابرابر بود، مالیاتها به واسطه شورش و اغتشاشات وصول نمی گشت و از نظر سیاسی هرج و مرج و ملوک الطوایفی در سراسر کشور حکمفرما بود. حاکمان در شهرستانها هر یک خود را پادشاهی می دانسته برخی از ایلات و عشایر دست به شورش و طغیان زده و از اطاعت حکومت مرکزی سرپیچی می کردند.

از نظر امنیت نیز عبور و مرور کاروانها و مسافرین در راهها به واسطه ناامنی به حدی رسیده بود که هیچ کس تأمین جانی و مالی نداشت، حتی عبور و مرور در کوچه های تنگ و تاریک پایتخت در شب و حتی در روز خالی از خطر نبود.

از نظر قضایی نیز اوضاع کشور روی هم رفته خراب و بی نظم بود و بست نشینی جای عدل و قانون را گرفته بود.

از نظر سیاست خارجی نیز دیگ طمع همسایگان از هر طرف برای دخالت در امور ایران و غصب قسمت هایی از کشور در جوش و خروش بود»(۱).

در این هنگامه خطر و در میان این طوفان بلا، امیر زمام امور کشور را به دست گرفت.

امیر که اوضاع خراب و تشکیلات ویران و از هم پاشیده کشور را به خوبی می دانست، از همان آغاز صدارت به اصلاح امور اقدام کرد و به عزل و نصب مدیران کشوری و لشکری پرداخت. برای هر مقامی بهترین فرد موجود را که می شناخت برگزید و رشته کار را به او سپرد.

ص: ۲۶

۱- ۱. میرزا تقی خان امیر کبیر، حسین مکی، ص ۸۵.

اصلاحات اداری

سیاست داخلی امیر کبیر جلوگیری از نفوذ درباریـان، قطع حقوق های گزاف، تمرکز امور اداری، وصول مالیاتها، درآمـدهای دولت و تنظیم بودجه _ که تا آن زمان در ایران سابقه نداشت _ و ایجاد تعادل بین درآمد و هزینه دولت و تشکیل سپاه منظم، سرکوب شورشیان و متمردین ایلات، و بسط معارف و علم و اقتباس از دانش و علوم جدید بود.

۱. اصلاح امور مالی: در انتظامات داخلی ابتدا از نظم بخشیدن به امور مالی شروع کرد. امیر از یک سو با خزانه خالی و هرج و مرج امور مالی و تمرد والیان از پرداخت مالیات و عوارض مواجه بود و حدود یک میلیون تومان کسر بودجه داشت و از سوی دیگر، پرداخت تعهـدات مـالی سـنگین زمـان محمـد شـاه و حقوق هـای کلاـن درباریـان را بر عهـده داشت. لاـجرم با کمک معتمـدان و با نیروی نظامی جدیدی که ترتیب داده بود، مالیاتهای عقب افتاده را وصول و کلیه مسـتمریهای گزاف درباریان را که بـدون اسـتحقاق می گرفتنـد، از بودجه حذف نمود و با توجه به اصل اعتدال و اقتصاد اسـلامی که صـرفه جویی محور آن است در اندک زمانی بین در آمد و هزینه کشور تعادل برقرار ساخت(۱).

۲. اصـلاح امور قضایی: امیر پس از رسـیدن به مقام صـدارت به اصـلاح امور قضایی اقـدام کرد. ابتـدا با فرمانی مسـئله بست و بست نشینی که در آن زمان گسترش بسیار یافته بود قانونمند ساخت.

سپس تـوانست به وسـیله محاضـر و فتوای مجتهـدین بزرگ جلو داوریهـای ظالمـانه را بگیرد. او از علمـای بزرگ و پرهیزکـار دعوت کرد تا با حضور در محاضر شرع جلو نفوذ صاحبان قدرت را بگیرند. به عنوان مثال، شیخ عبدالحسین اصفهانی را که از روحانیون با تقوای اصفهان بود و به دیانت علم و پرهیزکاری شهره بود، به عنوان حاکم شرع شهر تهران منصوب گردانید(۲).

۱- ۱. امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت، صص ۱۲۰-۱۰۸؛ میرزا تقی خان امیرکبیر، حسین مکی، صص ۹۰_ ۸۶.

۲- ۲.میرزا تقی خان امیر کبیر، حسین مکی، صص ۱۰۴-۱۰۳؛ امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، صصص ۱۳۷-۱۳۲.

۳. تأسـیس دایره آگـاهی: امیر برای آگـاهی از جزئیـات امـور و رفتـار حکـام و نظامیـان دور و نزدیـک و احـاطه بر کارهـای کشوری، اداره آگاهی بسیار قوی و نیرومندی را تأسیس کرد.

کارآگاهـان وی دائمـا در گوشه و کنـار کشور تمـام وقـایع را از کلی و جزئی برای او می نوشـتند. از این رو احـاطه کاملی بر احوال و اوضاع کشور حتی دور افتاده ترین نقاط کشور داشت.

جاسوسان امیر به قدری دقیق و سـریع کار می کردند که رعب و هیبت وی در دل همه مدیران دولت و امرای لشـکر و عاملان مالیات جا داشت و مردم عوام نسـبت کرامت به او می دادنـد. عـدل و امنیت در سایه تدبیر او چنان حاکم شد که در شـهرهای دور از پـایتخت نیز جرأت نداشـتند ریالی زیادتر بگیرنـد و یا در آن شـهر یا محله ای از آن کسـی به دیگری ناسـزا گویـد و یا مست گردد و به دیگران اهانت کند. کار به جایی رسـید که اگر سه نفر با هم می نشستند، درباره امور شخصی خود سخن می گفتند، ولی اگر یکی از آنان می خواست راجع به دولت و امور کشور سـخنی بگوید، آن دو نفر دیگر فورا کنار می کشـیدند و می پنداشتند که امیر نزد آنان حاضر است.

به هر روی نفوذ تحقیقـاتی و کنجکـاوی این اداره به تمام معنی در سراسـر کشور حکم فرما بود و بالنتیجه از جزیی ترین وقایع کشور و حوادث اجتماعی و سیاسی و دخالت عمال و کارگزاران بیگانه اطلاعات صحیح داشت(۱).

۴. اصـلاح وضـع نظـام: امیر کـبیر پس از این اصـلاحات، به اصـلاح ارتش پرداخت؛ چـون ارتش را روح کشـور می دانست و معتقـد بود که اگر ملتی بخواهـد نیرومنـد باشـد بایـد ارتش مقتـدر و قوی داشـته باشـد. او بیشتر توان خود را صـرف ارتش و موسسات لشکری می نمود.

اغلب روزها صبح زود به سربازخانه ها می رفت و از آمادگی نیروها و سلاح های

۱- ۱.همان، صص ۱۴۳ - ۱۴۲، ۱۰۵ - ۱۰۴.

آنان بازدید می کرد. از حقوق آنان، وضع غذای آنان و نیز رفتار افسران با آنان پرسش می نمود. اگر با خبر می شد افسری به سربازی تعدی کرده سخت او را مجازات می کرد(۱).

امیر به امور ارتش آگاهی کامل داشت. چون خود مدتها در آذربایجان زیردست محمد خان زنگنه «امیر نظام» سمت لشکر نویسی داشت و نیز با هیأتهای نظامی اعزامی از فرانسه و انگلستان از نزدیک آشنا بود و معتقد بود که باید ارتش به فنون نظامی روز جهان مجهز گردد. از این رو در زمان صدارت خود به تحقق این آرمان همت گماشت و در ارتش، اصلاحاتی را بدین شرح انجام داد: «برقرار کردن حقوق معین برای افسران و سربازان، ایجاد کارخانه اسلحه سازی، تهیه اونیفورم و لباس مخصوص و متحدالشکل از پارچه بافت ایران، گروه بندی و طبقه بندی ارتش به سبک نظام اروپا، تهیه و نشر رسالات و کتب در زمینه فنون نظامی، بنای عمارت توپخانه در تهران، ساخت سربازخانه ها و مراکز نظامی در خارج پایتخت و سایر شهرستانها و مراکز مهم سوق الجیشی، سعی در تهذیب اخلاق و روحیه سربازان و جلوگیری آنان از ستم و تجاوز به اموال مردم، تمرین و تعلیمات نظامی همه روزه، معین کردن طبیب برای هر هنگ، و....»(۲).

۵. توسعه فرهنگ: امیر کبیر را باید بانی و مؤسس فرهنگ نوین ایران دانست. او بود که با تأسیس دارالفنون و انتشار کتب فنی و علمی و اعزام دانشجو به اروپا و استخدام معلمان اروپایی و انتشار روزنامه «وقایع اتفاقیه» فروغ فرهنگ استقلال طلبانه و اصلاح گرانه خود را جلوه گر ساخت. بنای دارالفنون که نقشه آن به وسیله میرزا رضا مهندس تهیه شده بود، به سال ۱۲۶۶ قمری آغاز شد و یک سال به طول کشید.

پس از ساخت، امیر هیأتی از معلمان اتریشی را برای تدریس در دارالفنون

۱- ۱.میرزا تقی خان امیر کبیر، حسین مکی، ص ۹۲.

۲- ۲.همان؛ ایران در دوره سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم، ص ۱۶۵.

استخدام نمود. این گروه به سال ۱۲۶۸ هجری قمری به تهران رسیدند. در این جمع «کاپیتان زاتی» استاد مهندسی، «کارنوتا» استاد عملیات نظامی در رشته نظام و دکتر «پولاک» استاد داروسازی بودند.

دارالفنون دارای هفت شعبه پیاده نظام، توپخانه، مهندسی، سواره نظام، پزشکی و جراحی، دارو سازی، معدن شناسی بود و هر یک از استادان اروپایی یکی از محصلین اعزامی در ایران به اروپا را که به ایران بازگشته بودند، برای مترجمی خود انتخاب کردند. علاوه بر رشته های فوق، تاریخ و جغرافیا، طبیعی، ریاضی، زبان فرانسه نیز در دارالفنون تدریس می شد. کارخانه شمع کافور سازی و آزمایشگاه فیزیک و شیمی و داروسازی و نیز یک چاپخانه و یک کتابخانه از موسسات وابسته به دارالفنون بود(۱).

به دستور امیر، روزنامه «وقایع اتفاقیه» نیز تأسیس و منتشر گردید. اولین شماه آن ۲۵ ربیع الثانی ۱۲۶۷ ه.ق در تهران منتشر شد. این روزنامه هفتگی و چاپ آن سنگی و دارای دو یا سه ورق بود(۲).

۶. مسائل اقتصادی: امیر به خوبی می دانست که اگر ایران بخواهد ترقی کند، باید صادرات کشور افزون و از واردات مصرفی حتی المقدور کاسته شود تا از طریق افزایش صادرات بر ارز کشور افزوده گردد.

او پایه سیاست اقتصادی ایران را بر اصل «حمایت اقتصاد ملی» نهاد. وضع اقتصادی کشور ایجاب می کرد که از صنعت داخلی حمایت شود و دولت پشتیبان تولید داخلی باشد. زیرا دولت ضعیفی چون ایران برای آنکه بتواند در مقابل همسایگان قوی و حریص خود مقاومت کند، ناگزیر باید حامی جدی صنایع داخلی باشد و به وسایل ممکن میزان تولید داخلی را بالا ببرد و از خطر رقابت خارجیان بکاهد. اقدامات مهم امیر در این زمینه عبارتند از: تأسیس کارخانه های

۱- ۱.امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، صص ۱۵۰ - ۱۴۶.

۲- ۲.همان، صص ۱۶۱ - ۱۶۰.

تصـفیه شـکر و قند سازی در مازندران، بلور سازی در تهران، اصفهان و قم، کاغذ سازی در تهران، حریر بافی در کاشان، تهیه ماهوت چلوار و کارخانه نـخ ریسـی و امثال آن. از دیگر اقدامات او اعزام صـنعتگران و کارگران فنی به ممالک اروپایی برای کـارآموزی و تأسـیس نمایشـگاه کالای صـنعتی ایران در تهران بود. اجرای این سـیاست اقتصادی را در چهار بخش توسـعه و ترویج صنایع، استخراج معادن، بسط فلاحت و کشاورزی و توسعه تجارت پی ریزی کرد(۱).

۷. سـیاست خارجی: میرزا تقی خان مظهر یک سـیاست ملی بود. او معتقـد به روابط دوستی و احترام متقابل با همه دولتهاو در هم شکستن قیودی بود که بر اثر معاهدات و قراردادهای سابق بر دولت و ملت ایران تحمیل شده بود و نیز در پی اصلاح وضع سفارتخانه های ایران در سایر کشورها و جلوگیری از نفوذ خارجیان در ایران و بر انـداختن اصول جاسوسـی و خدمتگزاری به بیگانه و ریشه کن کردن فرهنگ بیگانه پرستی از دستگاه حاکمه ایران بود.

برای انجام اهداف فوق که روی هم رفته موجب عظمت ایران و قدرت سیاسی کشور در داخل و خارج و سبب توسعه و تعمیم نفوذ دولت مرکزی در سراسر کشور بود، با عزمی راسخ و هوش و ذکاوتی خدادادی اقدام کرد.

در رابطه با روسـیه او سـعی داشت که اختلاف و کدورتی روی ندهد و نیز با انگلیس ها روش دوستانه ای پیش گرفت. هرگز نمی خواست بهانه به دست آنان بدهد که به کار شکنی علیه دولت اقدام کنند. ولی با وجود این روابط حسنه و حسن سلوک، هنگام دخالت آنان در امور ایران با قـدرت در مقابل آنان می ایسـتاد و به جـد می کوشـید که از دخالت اجانب در امور ایران بکاهـد و به مـداخلات آنان پایان دهـد. هنگام دخالت وزیر مختار انگلیس و روس در باب «سالار» پاسـخ امیر به آن دو بسـیار دندان شکن بود.

وقتی انگلیس خواست به بهانه منع برده فروشی در خلیج فارس قدرت خود را

۱- ۱.همان، صص ۲۴۳ – ۲۱۸؛ میرزا تقی امیر کبیر، حسین مکی، صص ۹۸ – ۹۴.

گسترش دهد و آنجا را قبضه کند، امیر در مقابل آنان ایستاد و نقشه آنان را نقش بر آب کرد. به روسها نیز به کرّات تو دهنی زد. مثلاً هنگامی که روسها می خواستند بر اساس اجازه ای که از میرزا آقاسی گرفته بودند و نیز به موجب قرارداد ترکمنچای پایگاهی برای اهداف خود با نام بیمارستان و تجارتخانه بسازند، امیر در مقابل آنان ایستاد و از بنای آن جلوگیری کرد(۱).

بالنتیجه، اصلاحات امیرکبیر در دوره کوتاه صدارتش برای کشور افقی جدید گشود. و فروغ این اصلاحات در مقابل دیدگان رجال میهن دوست و اصلاح طلب ایران قرار گرفت و آنان را متوجه اوضاع نابسامان و خراب مملکت نمود. حتی بذر استقلال و اصلاح طلبی را در جان شاه افشاند. هر چند این بذر در درون جان شاه گندید و نابود شد.

افسوس! هنگامی که امیر کبیر بر مسند صدارت ایران تکیه زد و از مرز ترکیه تا سر حد هندوستان را تحت نظم و اطاعت در آورد، دنیا آماده تحول و انقلاب بود. ایران اگر می خواست و اگر شاهان قاجار می گذاشتند، می توانست خود را از وضع فلاکت بار آن زمان نجات دهد و برای زندگی در جهان مدرن خود را آماده کند. ولی افسوس که نگذاشتند! همزمان با نقشه های اصلاحی امیر در ایران، مصلحان و اندیشمندان ژاپن نیز طرح هایی برای ترقی و برون رفت از وضع نابسامان ژاپن ارائه کردند. امپراتوران ژاپن مشوق مصلحان اندیشمند خود شدند و ژاپن را در مسیر رشد و تعالی قرار دادند، ولی شاهان ایران با رجال لایق و مردان سیاست خود با کینه و عداوت برخورد کرده و آنان را از میان برداشتند. امپراتوران ژاپن به انقلاب اجتماعی، علمی و فرهنگی مملکت خود کمک کردند و شاهان قاجار مردان اندیشمند و کاردان را در مسلخ بیداد و جهل خود کشتند و با هر گونه تحول و برون رفت از اوضاع نابسامان خود مبارزه کردند.

۱- ۱. امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، صص ۲۵۵-۲۴۸؛ میرزا تقی خان امیر کبیر، حسین مکی، صص ۱۵۳-۱۵۲.

نتیجه آن شد که در اندک مدتی ژاپن همدوش دول بزرگ وارد عرصه جهان شد و ایران روز به روز ضعیف و ناتوان گردید.

با تبعید و قتل امیر کبیر ایران مردی را که در سیاست داخلی مظهر ترقی و تعالی و در سیاست خارجی نماینده سیاست ملی و مقاومت علیه استعمار بود به یکباره از دست داد.

مردی که می خواست پادشاه جوان را طوری تربیت کند که پیوسته در اندیشه ملت باشد و خود را وقف خدمت به ملت خویش کند.

مردی که می خواست ایران آباد و آزاد و قوی و پیش رفته پدید آورد که محور عظمت و سیاست خاور میانه باشد و در تحولات جهان سرنوشت ساز باشد.

امیر در نیل به اهداف خود ناکام ماند، ولی اصلاحات او چون مشعلی فروزان فرا روی مردم ایران قرار گرفت و بر خلاف پندار برخی از تاریخ نگاران مشروطه(۱) دهها سال بعد در انقلاب مشروطه مؤثر افتاد.

سرانجام دست ستم درباریان فاسد و خیانت کاران بیگانه پرست با جهل و استبداد شاه به هم گره خورد و درخت عمر امیر و امید ملت ایران را قطع کرد.

شاه روز پنجشنبه نوزدهم محرم ۱۲۶۸ ه.ق امیر را از مقام صدارت عزل کرد و روز چهارشنبه بیست و پنجم محرم نیز به موجب دستخطی امیر را «از پیشکاری دربار همایون و مداخله در امور داخله و خارجه و منصب امارت نظام و لقب اتابکی و کل مناقب دیگر که به او محول گردیده بود، خلع و معزول نمود. و او را به کاشان تبعید و در تاریخ ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸ ه.ق در حمام فین کاشان به قتل رساند»(۲).

۱- ۱. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملکزاده، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲- ۲. میرزا تقی خان امیر کبیر، عباس اقبال آشتیانی، صص ۳۲۵ - ۳۱۰؛ میرزا تقی خان امیر کبیر، حسین مکی، صص ۳۶۷ - ۳۴۸؛ امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، صص ۵۰۲ - ۴۶۳.

ناصرالدین شاه بعد از عزل امیر کبیر

شاه پس از سه روز از عزل امیر کبیر آقا خان نوری را که تحت الحمایه انگلیس بود به صدارت برگزید. جانشین امیر کبیر از زمره کسانی بود که یک عمر شهرت به بیگانه پرستی داشت و برای چنین روزی در آستین انگلیس ذخیره شده بود(۱).

او دشمن امیر بود و با اصلاحات و سیاست ملی او دشمنی داشت.

آثار فقدان امیر به زودی در دستگاه حکومت و تعامل با سایر دول ظاهر شد. داخل گرفتار اضطراب و پریشانی گردید و همسایگان طماع، افزون طلب و زیاده خواه گردیدند.

از عزل امیر چیزی نگذشته بود که میرزا جعفر خان مشیر الدوله که با مأمورین روس و انگلیس در کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی بود، به اعتمادالدوله نوشت: «حضرات خیالات خود را بالا برده اند، چنان می دانند که هر نوع حکم از تهران بخواهند به آسانی خواهند آورد».

با موازین سیاست بین المللی این امر کاملاً ـ طبیعی بود که روس و انگلیس حالا ـ انتظارات خود را بالا ـ ببرند. چه در مباحث سیاسی حریف همیشه زمینه را می سنجد، اگر طرف نیرومند و مدافع حقوق ملی و منافع ملت باشد خواه نا خواه توقعات محدود می شود؛ ولی اگر او سیاست بازی مصنوعی و خودرو باشد و به کمک و حمایت بیگانه به قدرت رسیده باشد، البته از او انتظارات دیگری می رود. او باید هزینه حمایت و خدماتی که او را به آن مقام رسانده است بپردازد.

پاسخی که میرزا آقا خان نوری به مشیرالدوله می دهد مفسر همین معناست و نشان می دهد که روس و انگلیس پس از امیر کبیر به ایران با نظر حقارت می نگریسته اند»(۲).

ناصرالدین شاه نیز که در آغاز سلطنت در اثر تدبیر و تربیت امیر کبیر خواهان

۱- ۱.میرزا تقی خان امیر کبیر، عباس اقبال آشتیانی، صص ۳۱۹ – ۳۱۸.

۲- ۲.امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، صص ۴۹۱ – ۴۹۰.

تعالی و اصلاح امور کشور بود به تدریج دگرگون شد و لباس خودکامگی و استبداد بر تن کرد.با آنکه هیأت وزیران برگزید ولی هیچ وزیر و مدیر عالی رتبه ای جرأت نداشت در امور مهم کشور بدون اجازه شاه تصمیم بگیرد. همگی او را تواناترین رجل سیاسی کشور و سایه خدا می دانستند، اطاعت از فرمان او را واجب و به منزله اطاعت از فرمان خدا می دانستند. بدین ترتیب در حقیقت زمام کلیه امور کشور در دست شخص شاه قرار گرفت.

او به فراست دریافته بود که اطرافیانش همگی مردم بی شخصیت و نوکر مآب هستند(۱).

میرزا علی خان امین الدوله در خاطرات سیاسی خود تحت عنوان «سیمای ناصرالدین شاه» چنین می نگارد: «این خلقت تمام و شخص کامل که با جوانی و سلطنت متعبد و پارسا بود، پس از عزل و فنای میرزا تقی خان امیر کبیر دست خوش متملقین و پیشخدمتان و اصحاب خلوت شد که برای حصول یک مقصود نا لایق و تحصیل یک مبلغ بی مقدار به گزاف و مبالغه پایه تملق را از اندازه بیرون می بردند و به نیت فتح الباب مداخلات خودشان به کارهای مملکتی شاه را به تصرفات مستبده در امور دولت تحریص می کردند».

و در جای دیگر نیز می نویسد: «بالجمله شاه (ناصرالدین شاه) را با آن هوش و استقامت و نزاکت خلقی، مجاز گویی و تملقات نزدیکان چنان معیوب کرد که عقل و تجربت خود را بر تمام مردم راجح می دید و رفته رفته لجاج و استبداد در وجود مبارکش ریشه بست. خاصان خلوت که طرف انس و اعتماد شاه بودند، در این هنگام که رئیس کل و صدر اعظم مستقل در کار نبود... نفاذی در کار و تصرفاتی در امور یافته، خود را با شاه هم زانو می دیدند و با اکابر وزرا همتر از می دانستند».

کار نفوذ عمله خلوت در مزاج شاه و مداخلات آنان در امور مملکت به پایه ای رسید که در اواسط سلطنت ناصرالدین شاه وجود آبدار شاهی موجب ترس و

۱- ۱.ایران در دوره سلطنت قاجار، صص ۲۰۴ - ۲۰۳.

وحشت یکی از متنفذترین رجال دربار ناصرالدین شاه گردیده بود.

امین الدوله در این باره داستان نگرانی دوستعلی خان معیر الممالك را از ابراهیم آبدارشاهی می نگارد(۱).

گذشته از عمله خلوت حرمسرای شاه نیز در عرصه اداره کشور صاحب قدرت بودند و گاه بزرگان و شاهزادگان برای حفظ مقام و موقعیت خود به آنان متوسل می شدند(۲).

بدون تردید، حوادث و رخدادهای دوران طولانی سلطنت ناصرالدین شاه زمینه پیدایش نهضت مشروطه گردید. اینك به بررسی و ارزیابی آن علل و عوامل می پردازیم.

عامل اجتماعی

از عوامل اصلی انقلاب، مشارکت توده های مردم در تغییر ارزشهای مسلط بر جامعه است که کم و بیش با خشونت همراه بوده و نوک تیز آن متوجه نظام سیاسی حاکم می باشد در نهضت عدالت طلب مردم ایران «مشروطه» باید دنبال شرایط اجتماعی مردم ایران و اوضاع و احوال سالهای بسیاری باشیم که استبداد سلاطین و سیاست استعماری آن را پدید آورد و تلخی آن را مردم با گوشت و استخوان خود حس کردند.

می توان گفت جرقه های نهضت از همان آغاز به قدرت رسیدن قاجار زده شد. چون با توجه به بی کفایتی آن سلاطین و وابستگی آنان به دول بیگانه، دست پلید استعمار و استبداد گلوی مردم ایران را به سختی فشرد. هم نان از سفره آنان بربود، و هم دست و پای آنان را به زنجیر بیداد محکم بست. از این رو مردمِ به ستوه آمده آماده طغیان و انقلاب گردیدند.

به راستی شرح حال مردم آن دوران از زبان دو مجتهد آگاه و عادل شنیدنی است.

۱- ۱.همان، صص ۳۳۴ - ۳۳۳.

۲- ۲.همان، ص ۳۳۵.

مرحوم حاج محمـد صادق قمی متوفای ۱۲۹۸ه .ق در نامه ای که به ناصـرالدین شاه می نگارنـد وضع موجود را چنین گزارش می کننـد: «... به طور تحقیق بدانند که دسـته دسـته، دسـتخط ها در دست مردم مظلوم مانده به هیچ کس دسترسـی ندارند، هر گاه ثبتی از دستخط های مبارک بر دارند، بعد از مدتی از انجام آنها جویا شوید، مشهود خواهد شد که این مظلومین به حالت اولی باقی هستند. ملهوف و مظلوم وارد می شوند، مأیوس و محروم مانده، مقروض و مغموم مراجعت می کنند....

ضبط ضـیاع و عقـار و حفظ جلال و وقار و اصـلاح امورات و توجه به دهات و قنوات خود مجال نمی دهـد اعانت مظلومی یا اعانت ملهوفی کننـد به عرض کسـی گوش نمی دهند؛ بدهند، ملتفت نمی شوند؛ بشـنوند جواب نمی گویند؛ بگویند ناحساب می گویند.

ای کاش به این نا حساب هم مستعد باشند....

این امنا غیر از کارهای خود هیچ امر را کار نمی دانند و به درد احدی نمی رسند....

بر این مشت رعایـا رحم کنیـد، از دست رفتنـد، فریاد رس ندارنـد. چیزی برای ایشان باقی نمانـده است. بضاعت و سـرمایه که هزار رعیت به آن تعیش می کننـد اسـباب یـک اطـاق شـد و ملکی که هزار نفر بـا آن نـان می خورنـد به خرج طویله امیری و وزیری رفت. چه بلایی شدند بر جان و مال مسلمین؟!

در قسـمت پایانی نامه بعـد از بیان مظالم حکام و ایادی سـلطنت چنین می نگارد: «الله الله من هؤلاء الامناء و الوزراء، الله الله فی الرعایا فانّهم ودایع الرحمان و خزائن السلطان، و ما علینا الا البلاغ «اعدلوا هو اقرب التقوی»(۱).

و نامه ای نیز در آسـتانه پیروزی مشروطه در سال ۱۳۲۴ ه .ق از سوی مرحوم آیه الله طباطبایی به مظفرالـدین شاه ارسال شد که با وجود فاصله دهها ساله میان این دو نامه، گویی هر دو یک فریاد و یک خروشند و پرتو یک حقیقتند که از گوهر تابناک

۱- ۱. خواندنیهای مطبوعات رژیم پیشین در آینه خواندنیها، شماره های ۷۲ - ۷۱، صص ۳۲۰ - ۳۱۴.

دو عالم وارسته منعکس شده اند. اینک قسمتی از نامه آیه الله طباطبایی:

«... نمی گذارند اعلیحضرت بر حال مملکت و خرابی و خطرات آن و پریشانی رعیت و ظلم ظلمه از حکام و غیرهم و قضایای ناگوار واقعه مطلع شوند؛ متصل عرض می کنند مملکت آباد و منظم و دور از خطر، رعیت راحت و آسوده به دعاگویی مشغول و قضیّه ناگواری واقع نشده و نمی شود.

اعلیحضرتا! مملکت خراب، رعیت پریشان و گدا، دست تعدی حکام و مأمورین بر مال و عرض رعیت دراز، ظلم حکام و مأمورین اندازه ندارد، از مال رعیت هر قدر میلشان اقتضاء کند می برند، قوه غضب و شهوتشان به هر چه میل و حکم کند از زدن و کشتن و ناقص کردن اطاعت می کنند.

این عمارت و مبلها و وجوهات و املاک در اندک زمان از کجا تحصیل شده، تمام مال رعیت بیچاره است. این ثروت همان فقرای بی مکنت است که اعلیحضرت برحالشان مطلعید در اندك زمان از مال رعیت صاحب مکنت و ثروت شدند.

پارسال دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گندم(۱) که نداشتند بدهند گرفته، به ترکمنها و ارامنه عشق آباد به قیمت گزاف فروختند(۲)، ده هزار رعیت قوچانی از ظلم به خاك روس فرار کردند هزارها رعیت ایران از ظلم حکام و مأمورین به ممالك خارجه هجرت کرده به حمالی و فعلگی گذران می کنند و در ذلت و خواری میمیرند.

بیان حال این مردم را از ظلم ظلمه با این مختصر عریضه ممکن نیست. تمام این قضایا را از اعلیحضرت مخفی می کنند و نمی گذارند اعلیحضرت مطلع شده، در مقام چاره بر آید. حالت حالیه این مملکت اگر اصلاح نشود عنقریب این مملکت جزء ممالك خارجه خواهد شد.

البته اعلیحضرت راضی نمی شود در تواریخ نوشته شود در عهد همایونی ایران به باد رفت اسلام ضعیف و مسلمین ذلیل شدند.

۱- ۱. هر ری چهار من می باشد.

۲- ۲. ر. ك: تاریخ انقلاب ایران، ج اول، ص ۲۲۷.

... وضع نـان و گـوشت کـه قـوت غـالب مردم است و مـابه الحیـوه خلقنـد، بسـیار مغشـوش و بـد است، بیشـتر مردم از این دو محرومند. اعلیحضـرت همایونی اقدام به اصـلاح این دو فرمودند. بعضی خیر خواهان حاضر شدند، افسوس آنها که روزی مبلغ گزاف از خباز و قصاب می گیرند نمی گذارند این مقصود حاصل و مردم آسوده شوند.

حـالِ سـرباز که حافظ دولت و ملت انـد بر اعلیحضـرت مخفی است. جزیی جیره و مواجب را هم به آنهـا نمی دهنـد. بیشتر به عملگی و فعلگی قوتی تحصـیل می کردند آن را هم غدغن نمودند. همه روز جمعی از آنها از گرسـنگی میمیرند. برای دولت نقصی از این بالاتر تصور نمی شود»(۱).

این دو نامه نیم قرن با هم فاصـله دارند، ولی هر دو از یک واقعیت تلخ گفتگو و گزارش دارند. طباطبایی در نطق های آتشـین خود نیز از بیـداد حـاکم سـخن می گفت. در یکی از منـابر خود چنین گفت: «... ای گروه مسـلمانان و اهـل تهران! هیـچ وقت دست از اتحاد بر ندارید که نتیجه آن بسیار و ثمر آن بی شمار است.

بر همه آشکار است که امروزه تعدّیات وزرا و عمال دیوان از حد گذشته، کسی مالک جان و مال خود نیست. هر روز چندین نفر از مظلومین نزد من شکایت می نمایند، تحمل جور و ظلم بیشتر از این بر ما روا نیست.

خداوند ما را آزاد آفریده. چرا این قدر در قید اسارت باشیم....

بدتر از همه ظلم فرنگیان بر سر ما بار شده. آیا می دانید مسیو نوز بلژیکی که در گمرک است چه تعدیاتی به ما می کند؟»(۲)

در این دوران ستم و ظلم بیداد می کرد. شاه خودکامه و بی خبر از همه چیز بر مردم حکومت می کرد و شاهزادگان کشور را میان خود تقسیم کرده بودند. عدلیه در مملکت وجود نداشت، حاکم هر شهری قاضی آن شهر بود.... در هر شهری یک

۱- ۱. تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، بخش یکم، صص ۸۶ – ۸۵.

۲- ۲. تاریخ انقلاب ایران، ج ۱، هاشم محیط مافی، چاپ اول، سال ۱۳۶۳، تهران، ص ۸۸.

داروغه بود به منزله رئیس نظمیه.

انبار دولتی را هم به عنوان زندان می ساختند که برای متمردین آماده بود. به راستی سیاه چالی وحشتناک بود که انواع شکنجه ها از غل و کند و زنجیر در آن موجود بود.

زنـدانیان را بـا زنجیر به هم می بسـتند و فقط روزی یک مرتبه برای قضای حاجت با همان وضع از آن حفره خارج می شدنـد. کمتر کسی بود که از آنجا جان به در می برد.

انواع شکنجه ها و مجازاتهای وحشیانه در آن دوره معمول بود.

علاوه بر «قهوه قجری»و «اشکلک»(۱) به بعضـی از محبوسـین به زور آب فراوان می آشامیدند و آنگاه محل خروج ادرار آنان را مسدود می ساختند. آن فرد در چنین حالی اگر پول داشت مبلغی می داد و خلاص می شد، واِلاّ باید می مرد. سـر مقصـر را می تراشـیدند دور آن خمیر گرفتـه، روغـن داغ کرده در حـال غلیـان را روی سـر او می ریختنـد و یـا اینکه بـا پـاره هـای آهن گـداخته او را داغ می کردنـد، و یا او را گـچ می گرفتنـد و یا در تنور گـداخته می افکندنـد، و یا او را معلق آویزان کرده و از وسط نصف می کردند، یا متهم را جلو لوله توپ می گذاشـتند و بدن آن شخص را قطعه قطعه به هوا پراکنده می ساختند و.... به هر روی هزاران آدمهای بی گناه در بیغوله ها و چاههای حکومت قجر مردند و استخوانهای آنان خاک شد(۲).

علاوه بر شکنجه، توهین و تحقیر و اهانت و فحش نیز رواج داشت.

شاهان قاجار و حاکمان منصوب آنان به همه توهین می کردنـد، حتی شاه صـدر اعظم خود را نیز با عنوان چاکر و نوکر مـدح می کرد.

در زمان سلطنت ناصری ایالات و حکومتهای بزرگ ایران میان شاهزاده ها و

۱- ۱. یعنی چوب لای انگشـتان شـخص می گذاشـتند و چنان فشار می دادند که خون از نوک انگشتان بیرون می آمد. تاریخ انقلاب ایران ،ص ۴۸.

۲- ۲. تاریخ انقلاب ایران، ج اول، هاشم محیط مافی، صص ۶۳ – ۵۹.

فرزنـدانشان تقسیم می شـد. هر شاهزاده که حاکم ایالتی می شـد بیش از هزار نفر از اشـخاص گرسـنه، ولگرد و غارتگر را از تهران همراه خود می برد. این عـده دیناری مواجب و حقوق نداشـتند. در آن ایالت از مردم باج گیری «قولوق» می کردند، هم اعاشه می کردند و هم مقداری از آن را برای آینده خود ذخیره می نمودند. شاهزادگان به محض ورود به محل حکومت خود برای ترسانـدن مردم چنـد نفر از مقصـرین یا حتی بی گناهانی را که بی پشت و پناه بودند با شدیدترین وجه ممکن چون شـقه کردن، گوش بریدن، جلو توپ گذاشتن می کشتند(۱).

سیاست ناصـرالدین شـاه در مملکت داری و انتظامـات مملکت این بود که در ایالات به افراد با نفوذ و قدرتمنـد چون خوانین منطقه خلعت و لقبی می داد و بـا نیروی او منطقه را کنترل می کرد. در صورت تمرد یکی از این خوانین بـا خـان های دیگر او را سـرکوب می کرد. او همیشه میان خوانین ایران آتش اختلاف را شـعله ور ساخته تا آنان نتواننـد علیه او متحد شده و اقدامی کنند.

امنیت نیز در جامعه نبود. لوطیها و داشـها شهر را اداره می کردند. در تبریز هر محله یک نفر لوطی داشت و در آن شهر دو نفر معروف بودند که به نام تیمور و دیگری به نام صلاح اوغلی.

تیمور مرد شجاعی بود و عده ای نیز دور او بودند. حسنعلی خان امیر نظام که پیشکار ولیعهد و حاکم تبریز بود هر چه خواست تیمور را دستگیر نماید نتوانست.

در اغلب شـهرها از این قبیل لاتها بودند که سلب امنیت و آرامش از مردم می کردند. حکومت وقت قدرت جلوگیری نداشت و مشـغول عیاشـی و خوشـگذرانی خود بود. روزی نبود که در شـهرها عده ای به دست این شرورها کشته نشوند. در تهران که پایتخت مملکت بود، در هر محله چند داش و شـرور حکومت می کردند. عده ای را دور خود جمع کرده و «پاطوقی» تشـکیل می دادند. تمام اهالی

۱- ۱. همان، صص ۴۳ – ۴۱.

محل باید به آنان باج بدهند و این گروه قداره بندان محل بودند.

نا امنی چنان بود که زنها روز میان کوچه و بازار به ندرت دیده می شدند. مردها نیز از یک ساعت به غروب به خانه رفته از ترس قداره بندان بیرون نمی آمدند(۱).

غول گرسنگی و نا امنی بیداد می کرد. هر قسمت از کشور تیول شاهزاده ای بوده و او با اهالی آن محل چون غلامان و بندگان رفتار می کرد.

مرزهای کشور نیز نا امن بود، با وجود آنکه ناصرالدین شاه قشونی مرکب از شصت هزار سرباز و فرمانده داشت.(۲) ولی این قشون توانایی دفع دشمن نداشتند، چون سرباز لخت و گرسنه چگونه بجنگد؟

از این رو چون شیخ عبیدالله به تحریک عثمانی گروهی از کردهای مسلح را به گرد خویش جمع کرد و به آذربایجان حمله کرد، قشونی وجود نداشت که جلو آن را بگیرد. عبیدالله با لشکر جرارش که حدود سی هزار نفر بود شهرها و روستاهای منطقه را یکی پس از دیگر غارت کرده و اهالی آن را با فجیعترین شکل ممکن به قتل رساند. بچه های شیر خواره را با سر نیزه های خود به هوا بلند می کردند و روی سرنیزه ها جان می دادند. چون خبر به ناصرالدین شاه رسید و از او خواستند که دفع آنان بکند گفت: «مشغول تجهیزات هستیم».

سرانجام عبیدالله با لشکر خون آشامش به میاندوآب، در فاصله هشت فرسخی شهر تبریز رسید. مردم تبریز به وحشت افتادند؛ چون می دانستند که ولیعهد «مظفرالدین شاه» با نیروهای موجود در شهر نمی توانند شهر را از غارت و کشتار آن جرار حفظ کنند. از این رو از عشایر غیور منطقه آذربایجان خواستند که به یاری آنان بیایند. غیور مردان عشایر با نیروی مردمی خود به شیخ عبیدالله و لشکر خون ریزش تاختند و آن گروه یاغی و یغماگر را تا خاک عثمانی عقب راندند(۳).

۱- ۱. همان، ص ۴۴ - ۴۳.

۲- ۲. همان، ص ۴۱.

۳- ۳. همان، صص ۴۷، ۴۶.

عامل سیاسی ـ فرهنگی (بیگانه گرایی)

دوران قاجار را می توان عصر نفوذ بیگانگان در ایران و ارکان حکومت دانست و در این جمع نقش انگلستان برجسته تر است. اگر چه طلیعه نفوذ انگلیس در ایران را می توان زمان شاه عباس و جنگ او با پرتغالیها دانست.

تاورنیه چنین گزارش می دهد:

هرگز شاه عباس به تنهایی نمی توانست هرمز را فتح نماید و این کمک انگلیسی ها بود که موجب این پیروزی شد؛ چون ایرانیان نیروی دریایی نداشتند، انگلیس در نبرد با پرتغالیها ایران را یاری کرد بدان شرط که هر چه از عواید گمرک حاصل گردد نصف آن از شاه ایران و نصف دیگر آن از انگلیسی ها باشد... هرمز فتح شد. پس از فتح، مطابق معاهده و قرارداد رفتار کردند هر چه غنیمت بود نصف کردند، انگلیسی ها سهم خود را در کشتی بزرگی قرار داده با شصت لوله توپ، به لندن فرستادند.

نه شاه ایران و نه انگلیسی ها به عهدنامه عمل نکرده و مواد آن را نقض کردند(۱).

اگر چه به ظاهر فتح و پیروزی نصیب ملت ایران گردید، ولی جای پای انگلیس در ایران باز شد و بذر فساد و فتنه را در سرزمین سیاسی و فرهنگی ایران افشاند و در عصر قاجار آن بذرها به ثمر نشست.

آغاز نفوذ سیاسی ـ فرهنگی انگلیس در ایران هماهنگ با آغاز سلطنت فتحعلی شاه قاجار است و این نفوذ ویرانگر استعماری در تمام دوران سلطنت قاجار در ایران استمرار داشت. افرادی در این دوران با پناهندگی به سفارت انگلیس و یا تحت الحمایه قرار گرفتن آنان از سوی آن دولت، در تأمین منافع آن کشور و خیانت به ایران تلاش جدی نمودند.

با گسترش بست نشینی به سفارتخانه ها و مراکز مربوط، به دول خارج آنان با پناه دادن خود به خیانت کاران دخالت خویش را در امور کشور آشکار ساختند. در این

۱- ۱. سفرنامه تارونیه، صص ۶۸۸ - ۶۸۵.

میان انگلیس از این فرصت کمال استفاده را کرد و بر اساس فرمانی از شاه تمام کارمندان و تابعین نمایندگی بریتانیا (انگلیس) چه ایرانی یا غیر ایرانی از امنیت و حمایت دولت انگلستان برخوردار شدند که نمی بایست بدون اطلاع وزیر مختار انگلیس مجازات شوند.

بدین ترتیب خائنان به کشور در سایه حمایت انگلیس قرار گرفتند و بر اساس فصول معاهده سال ۱۸۵۷ پاریس، دولت انگلیس خود را ذی حق می دانست که از هر یک از اتباع ایران، حتی اگر در خدمت سفارت یا کنسول گری انگلیس هم نباشند حمایت کند.

بر اساس این قرارداد افرادی خود را تحت الحمایه قرار می دادند و از طرف سفارت ابلاغی به این شرح صادر می شد:« تا آن زمان که عالی جناب نسبت به شاه وفا دارند با تحت الحمایگی و صیانت آنان موافقت می گردد»(۱).

چهره هایی چون «ظل السلطان»(۲) که یکی از خوانین بختیاری بود و نیز شیخ خرمشهر «محمرّه» از این نوع حمایت برخوردار بودند. حمایت انگلیس از زرتشتیان به سال ۱۸۸۲ م موجب شد که مالیات از آنان برداشته شود. در سال ۱۸۷۳ هنگام سفر ناصرالدین شاه به لندن وزارت خارجه انگلیس ترتیب ملاقات «سر موسی» و گروهی از هیأت مدیره جمعیت یهودیان را با شاه داد و شاه قول داد که نسبت به یهودیان ایران رفتاری بهتر داشته باشد.

در سال ۱۸۹۶ بر اساس فرمان وزارت خارجه، وزیر مختار انگلیس در ایران موفق شد با دخالت خود از مسلمان شدن سی درصد از یهودیان فارس جلوگیری کند.(۳)

حمایت انگلیس از گروه زیادی از ارامنه آذربایجان و صدور فرمان ولیعهد، مبنی

---

۱ - ۱. ر.ک: تاریخچه بست و بست نشینی، عباس خالصی، صص ۱۰۳ - ۱۰۲؛ حقوق بگیران انگلیس در ایران، اسماعیل رائین، صص ۴۰۵ - ۳۸۰.

۲ - ۲. این ظل السلطان غیر از مسعود میرزای ظل السلطان است که پسر ناصرالدین شاه بوده و بر اصفهان، فارس و لرستان حکومت می راند.

۳ - ۳. همان.

بر بـه رسـمیت شـناختن تحت الحمـایه شـدن آنـان، این گروه تحت الحمـایه انگلیس و سـربازان بی جیره و مـواجب آن دولت شدند.

از سوی دیگر، چون روسها ارامنه را تحت الحمایه خود می دانستند زمینه اختلاف و کشمکش این دو قدرت در ایران شد.

از این رو دوران سلطنت قاجار را باید با عنوان «تحت الحمایه» مزین نمود. اینک به بعضی از آن خائنان به کشور و ملت اشاره می گردد:

۱. میرزا ابوالحسن خان شـیرازی، حاکم شوشتر. فتحعلی شاه در آغاز سـلطنتش با او جنگید و او را اسـیر به تهران آورد و قصـد داشت به زنـدگی ننگینش خاتمه دهـد؛ ولی دست تقدیر از آستین شـفاعت و وساطت بیرون آمد. عده ای از درباریان او را از مرگ نجات دادند. او به شیراز تبعید شد و با کمک انگلیسها از راه بصره به هند رفت و در بمبئی اقامت گزید.

در سال ۱۲۲۳ ه .ق صـدر اصـفهانی عفو او را از شاه تقاضا کرد و از هنـد به ایران آمـد. سال بعد به عنوان ایلچی مخصوص به اتفاق «جمیز موریه» منشـی سـفارت انگلیس راهی لنـدن شد. و در آنجا به لژ فراماسونری راه یافت. از او پذیرایی شایانی شد و به لقب عـالی جنـاب ملقب گردیـد. مهمانـدار مخصوص او «سـر گور اوزلی» سـفیر پادشـاهی انگلیس بود. او در دربار ایران به کمک «اوزلی» نفوذ فراوان یافت و عده ای از درباریان را نیز به دام فراماسونری انداخت.

از انگلیس حقـوق ماهیـانه دریـافت می کرد و رسـما به عنـوان جـاسوس خیـانت پیشه ای در آمـد و مـدت ۳۵ سال خدمتگزار صدیق انگلستان بود(۱).

فتحعلی شـاه این جـاسوس خائن را به عنوان وزیر خارجه منصوب کرد و تا مرگ شاه به سال ۱۲۵۰ ه .ق این سمت را به عهده داشت.

با روی کار آمدن محمد شاه و صدارت میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی آن خائن به بست حضـرت عبدالعظیم حسنی پناهنده شد، و تا قائم مقام زنده بود از

۱- ۱. همان، ص ۱۱۰.

بست حضرت عبدالعظیم بیرون نیامد. پس از مرگ قائم مقام و روی کار آمدن حاجی میرزا آقاسی با تأمین حاجی آقاسی از بست خارج شد و بار دیگر به سمت وزارت خارجه منصوب شد و تا سال ۱۲۶۲ به جاسوسی و خیانت مشغول بود که زندگی ننگ بارش به پایان رسید(۱).

۲. اللهیارخان آصف الدوله و تمام افراد خانواده اش، از نوکران سر سپرده انگلیس و تحت الحمایه آن دولت بودند و از زمان فتحعلی شاه همواره مصدر مقامات مهم این کشور بودند. سالار، پسر آصف الدوله یاغی شد، ولی به همت و کاردانی امیر کبیر فتنه او سرکوب شد. وقتی که نشانه های شکست سالار آشکار شد، «شیل» سفیر انگلیس و «پرنس دالگورگی» سفیر روسی می خواستند با وساطت میان امیر و سالار صلح برقرار سازند که امیر کبیر پاسخ داد: «فعلاً این اقدام منافی مقام و حیثیت دولت ایران می باشد... اگر در این اقدام بیست هزار قشون ما تلف گردد به مراتب بهتر است که این شهر به وسیله دخالت های اجانب سر تمکین فرود آورده و تسلیم شود»(۲).

آصف الدوله همان کسی است که متهم بود دختران قوچان را به تحریک ترکمانهای یموت به اسارت برده و یا در مقابل مقداری گندم به آنان فروختند. به موجب این اتهام پس از استقرار مشروطه در عدلیه محاکمه شد(۳).

۳. از چهره های وابسته و تحت الحمایه حسینعلی میرزا فرمانفرما بود که با تکیه به قدرت انگلیس مدتها در فارس حکومت کرد و از پرداخت مالیات به دولت مرکزی امتناع ورزید. او عملاًـ خطه فارس را مستقل ساخته، به اداره آن مشغول بود. در وصیت نامه خویش خطاب به فرزندانش آنها را رسما تحت الحمایه انگلیس قرار داد.

ص: ۴۶

۱- ۱. ر.ک: حقوق بگیران انگلیس در ایران، صص ۴۳ - ۱۷.

۲- ۲. حقوق بگیران انگلیس در ایران، صص ۱۴۷ - ۱۳۰.

۳- ۳. تاریخ انقلاب ایران، هاشم محیط مافی، ص ۲۲۷، ۳۲۱، ۳۲۲ و ۳۳۰ - ۳۲۵.

البته پس از فتحعلی شاه تمام این وابستگان به اجنبی توسط قائم مقام فراهانی قلع و قمع شدند. پسران فرمانفرما به یاری کنسول انگلیس در شیراز از راه بوشهر و بصره از کشور خارج و به بغداد اعزام شدند و سپس راهی انگلستان گردیدند.

شاهزادگان فراری که از اقتدار قائم مقام فراهانی از ایران خارج و به دولت انگلیس پناهنده شده بودند، نامه ای به پادشاه و لرد پالمرستون «نخست وزیر» وقت انگلیس نوشتند و تقاضای پناهندگی سیاسی نمودند. دولت انگلیس بلادرنگ تقاضای پناهندگی آنان را پذیرفت و یک دسته از مأموران دولتی را به استقبالشان فرستاد و برای هر یک حقوق ماهیانه معین نمود. از جمله نقاط دیدنی که به شاهزادگان نشان داده شد، سازمان فراماسونری لندن بود.

رضا قلی میرزا در این باره می نویسد: «یوم پنجشنبه غره ربیع الثانی **۱۲۵۳** این جانب و اخوان و میرزا ابراهیم شیرازی و خواجه اسعد «ترجمان» سه ساعت به غروب مانده به جمع فرمیسیان (فرماسونری) در آمدیم تا چهار ساعت از شب گذشته در آن محفل بوده از اسرار و علوم آن فن شریف با بهره گشته..... حمد خدای را که آنچه بایست از اسرار فرامیسن حالی گردید(۱).

خاندانهای وابسته و تحت الحمایه دیگری نیز در ایران بوده اند که به کار جاسوسی و خیانت مشغول بودند و در زمان مناسب خدمت شایان خود را به دولتهای بیگانه انجام داده اند. از جمله خاندان نواب که مدت ۲۰۰ سال حقوق بگیر انگلیس در ایران و هندوستان بودند.

این خاندان نزدیک به یک قرن با عناوین وکیل الدوله انگلیس، منشی سفارت انگلیس، وزارت امور خارجه و سفارت ایران در خارج به انجام وظیفه مشغول و به ارباب خود خدمت می کردند.

۴. آقا خان نوری: او در دوران سلطنت محمد شاه وزیر جنگ بود. در این زمان بود که انگلیس به فکر نفوذ بیشتر در ارکان سلطنت ایران افتاد، و روابطی را با بعضی

۱- ۱. حقوق بگیران انگلیس در ایران، صص ۱۵۶ - ۱۵۲.

از درباریان برقرار ساخت و در این راستا بسیار موفق گردید.

از جمله عوامل سرسپرده ای که در مدت کوتاهی جزء عمال انگلیس در ایران در آمد، میرزا آقا خان بود که حتی تابعیت انگلستان را پذیرفت، و در سایه قدرت و نفوذ انگلیس به هر گونه جنایت و خیانت دست یازید.

او حلقه ارتباط دیگران با انگلیس بود و در زمان مناسب دستورهای ارباب را به بهترین شکل در دربار و مدیریت کشور پیاده می کرد. از آن جمله توانست ارتباط سفارت با مهد علیا مادر ناصرالدین شاه را بر قرار سازد، و اخبار محرمانه دربار به واسطه او به سفارت برسد. در یکی از شبها که میرزا آقا خان نوری برای دادن گزارش و اخبار محرمانه به سفارت انگلیس رفته بود، هنگام خروج از سفارت به دستور صدر اعظم حاجی آقاسی دستگیر و با پای پیاده به منزل صدر اعظم برده شد.

حاجی دستور داد او را در طویله ای حبس کنند. روز بعد او را با همان لباس مبدلی که پوشید بود تا او را نشناسند، در حضور امنای دولت به جرم جاسوسی چوب زدند و بعد او را به کاشان تبعید نمود.

پس از مرگ محمد شاه و عزل حاجی آقاسی از مقام صدارت، میرزا آقا خان نوری از کاشان به تهران آمد و از کاردار سفارت انگلیس تقاضا کرد به او اجازه ورود به شهر را بدهد. با وجود مخالفت و جلوگیری میرزا تقی خان امیرکبیر و بدون اطلاع ناصرالدین شاه او به تهران آمد و مستقیما به سفارت انگلیس رفت و خودرا در پناه سفارت قرار داد.

میرزا تقی خان امیرکبیر با شدت تمام به مقابله پرداخت، ولی کاردار سفارت با کمک مهد علیا که با میرزا آقا خان رابطه داشت به وساطت پرداخت و سرانجام موفق شد این نوکر مارک دار انگلیس را با جلال و شکوه فراوان به قصر سلطنتی ببرد.

همسر وزیر مختار انگلیس «خانم شیل» می نویسد: «از آن پس آقا خان نوری رسما به تابعیت انگلیس در آمد و واسطه مهد علیا و سفارت شد، و هر دو سعی

می کردند تا طرفداری شاه را از انگلیس زیادتر کنند»(۱).

وقتی کار جاسوسی و رسوایی میرزا آقا خان نوری بالا گرفت، امیر کبیر تصمیم گرفت که او را مجازات کند و از تهران تبعید کند.

وزیر نظام، برادر میرزا آقا خان نوری در این باره چنین می گوید: «چون بلای ناگهانی میرزا تقی خان امیر کبیر که از جانب حضرت اقدس شاهنشاه مصدر امور جمهور خلایق بود با رأی کج و طریقه لج در فکر جان و دور نمودن ما بندگان از خانمان افتاد، لابد دولت انگلیس را از آن بئس المرید که فعال ما یرید بود ممکن انس و استیناس خود نموده، با حالت پناه به آن پناه بردیم و از لوح خاطر خود نقش عافیت ستردیم»(۲). و این بار نیز وزیر مختار انگلیس رسما و علنا به یاری میرزا آقا خان شتافت و با ارائه سند رسمی تابعیت انگلستان، او را از تبعید و زندان نجات داد.

وزیر مختار طی نامه ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰ میلادی خود به نخست وزیر انگلستان «لرد پالمرستون» حمایت علنی خویش را از آقا خان نوری چنین توجیه کرده است: «به علت آنکه میرزا آقا خان آدم زیرک و فتنه انگیزی است، امیر نظام از او بدش می آید و هیچ بعید نیست که به دستاویزی او را توقیف و اموالش را ضبط کند. اگر چنین موضوعی اتفاق افتد ضربه سختی به مقام و شهرت سفارت انگلیس وارد خواهد شد.

از این رو وظیفه خود می دانم که به حمایت میرزا آقا خان نوری برخیزم و مانع شوم که نسبت به او رنج و آزاری برسد. در این باره از هیچ اقدامی کوتاهی نخواهم کرد»(۳).

فریدون آدمیت پیرامون او می نویسد: «میرزا آقا خان در واقع جاسوس انگلستان در دربار ناصرالدین شاه بود»(۴).

۱- ۱. همان، صص ۲۸۰ – ۲۴۸.

۲- ۲. همان، ص ۲۵۴.

۳- ۳. همان، ص ۲۵۵.

۴- ۴. همان، ص ۲۵۴.

پس از عزل امیر کبیر از مقام صدارت، آقا خان نوری با کمک سفارت انگلیس و مهد علیا برای صدر اعظمی کاندیدا شد و مورد قبول ناصرالدین شاه واقع گردید، ولی او تابعیت انگلستان داشت و باید ابتدا مسأله تابعیت او حل گردد. میرزا آقا خان نیز میان خوف و رجا بود که از یک سو به آینده خود بیمناک بود و می خواست درزمان خطر در پناه انگلستان باشد، ولی نمی خواست تابعیت انگلستان را از دست بدهد؛ و از سوی دیگر ممکن نبود صدر اعظم ایران رسما انگلیسی باشد.

سرانجام با توجه به علاقه او به صدر اعظمی، مجبور شد نامه ای به سفیر انگلیس بنویسد و از او خواهش نماید تا تابعیت او را لغو کند. نامه ای بدین منظور به سفیر ارسال کرد: «چون شاه می خواهد مرا صدر اعظم کند لذا استدعا دارم این بنده را از تابعیت دولت انگلیس معاف فرمایید».

و سفیر انگلیس بی شرمانه در حاشیه نامه او نوشت: «افتخار تابعیت دولت انگلیس بیشتر از تاج کیان است»(۱).

تحقیر و اهانت به مردم ایران از اهداف دولت انگلیس بود. در نهضت مشروطه، چون نماینده سیاسی روس اقبال بست نشینان را به سفارتخانه انگلیس دید، پنداشت که انگلیسیان مردم را از پناهنده شدن به دستگاه تزار مانع شده اند. کاردار انگلیس به دیدار همقطار روس رفت و به شوخ طبعی خاص انگلیسی گفت: نه فقط میل ندارد این بستیان را که باغ سفارت را خراب کرده اند در انحصار خویش بگیرد، خوشوقت می شود که چند هزار آنان را هدیه نماید(۲).

روح پلید وابستگی و سرسپردگی، اعیان و بزرگان کشور را چنان از خود بیگانه ساخته بود که کاملاً در خدمت منافع بیگانه بودند و مدیریت کشور از این فرهنگ در رنج بود.

پولاک، طبیب مخصوص دربار ناصرالدین شاه احوال شاهزادگان و درباریان

ص: ۵۰

۱- ۱. همان، ص ۲۵۷.

۲- ۲. ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، ص ۱۶۶.

کشور را چنین گزارش می دهد: «عموها و دایی ها، عمه ها و خاله ها، برادران و سایر خویشان شاه در پناه و حمایت روس ها و انگلیس ها بودند.

برادر شاه، عباس میرزا که حدود چهارده سال دارد و به شرکت در فتنه بابیها مظنون است، فقط در پناه و حمایت سفارت انگلستان توانست جان خود را از خطر برهاند و نیز میرزا آقاخان نوری زندگی اش را مدیون انگلیس است»(۱).

عامل خارجی _ فرهنگی (مدل و الگوپذیری)

در پیدایش نهضت مشروطه، تحولات و رشد کشورهای اروپایی و نیز بعضی از کشورهای آسیایی مانند ژاپن بسیار مؤثر بود.

قرن شانزدهم آغاز انقلاب صنعتی در اروپاست و کشورهای اروپایی پس از «رنسانس» و در قرن هفدهم و هجدهم و نوزدهم به پیشرفت های چشم افروزی نائل شدند. وجود چهرهایی از ایرانیان در این کشورها آنان را به این فکر انداخت که آن همه توسعه و پیشرفت را در کشور ایران منعکس نموده و از این راه مردم ایران را به سرنوشت خود و تحول گرایی هدایت کنند.

آغاز این جریان نیز به همان دوران فتحعلی شاه باز می گردد. جمعی که مدتی در خارج کشور زندگی می کردند یا آنهایی که مسافرتهایی به اروپا داشتند، یا روزنامه هایی که به فارسی در دیگر کشورها به وسیله ایرانیان منتشر می شد، یا افرادی که با تحصیلات جدید آشنایی پیدا کرده بودند، در ایجاد فکر جدید سهم داشتند. البته این فعل و انفعال و بازتاب، محصول یک ماه و یک سال نبود، بلکه سالها این روند ادامه داشت. زمانی تدریجی و غیر محسوس بود و در دوره ای شدّت و شتاب گرفت.

ارتباطی که بلافاصله پس از قتل آقا محمد خان از طریق نمایندگان اعزامی

۱- ۱. سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاووس جهانداری، بخش ۲، ص ۳۲۶.

انگلستان و فرانسه حاصل شد، اثر گذاری کرد و بارقه هایی را در اذهان پدید آورد(۱).

نامه هایی که ناپلئون به فتحعلی شاه نوشته و هیأت سیاسی نظامی که اعزام داشت بذرهای آغازین رسوخ فرهنگ غرب در ایران بود.

رشد و توسعه اروپا گاهی شاه و درباریان را به شگفتی وا می داشت و از خود سؤال می کردند که چه باید بکنند؟

«ژوبر» فرستاده ناپلئون به دربار فتحعلی شاه در سفرنامه خود مطالبی را از قول عباس میرزا «ولیعهد» نقل می کند که نشان می دهد در مقابل تحولات اروپا عکس العمل هایی از جانب مصادر امور ایران دیده می شده است.

عباس میرزا به ژوبر می گوید: «نمی دانم این قدرتی که شما را بر ما مسلط کرده چیست؟ همانا موجب ضعف ما و ترقی شما چه می تواند باشد؟

شما در فنون جنگیدن و فتح کردن و به کار بردن تمام قوای عقلیه متبحرید، و حال آنکه ما در جهل غوطه ور و به ندرت آتیه را در نظر می گیریم.

مگر جمعیت و حاصل خیزی و ثروت مشرق زمین از اروپا کمتر است؟ یا آفتاب که قبل از رسیدن به شما به ما می تابد تأثیرات مفیدش در ما کمتر است؟ یا خدایی که مراحمش بر جمیع ذرات عالم یکسان است خواسته شما را بر ما برتری می دهد؟ گمان نمی کنم.

اجنبی حرف بزن! بگو چه باید بکنم که ایرانیان را هشیار نمایم؟ آیا مانند تزار روسیه که تاج و تخت خود را ترک گفته و به تماشای شهرهای شما آمده، من هم باید ترک ایران و این دم و دستگاه را بگویم؟ یا به دامان عاملی متوسل شده آنچه در خور فهم شاهزاده ای است از او بیاموزم».

ژوبر می افزاید: «این سؤالات عدیده مرا متحیر ساخت؛ چه در عثمانی جز مردمان جاهل و بی فهم یا کسانی که معلومات سطحی مختصری داشتند را ندیده بودم»(۲).

ص: ۵۲

۱- ۱. تاریخ تحولات سیاسی، ج ۲، ص ۱۰.

۲- ۲. سفرنامه ژوبر، ترجمه: محمود هدایت، ص ۹۵.

روشن است که از همـان آغـاز تحولاـت و توسـعه کشورهـای اروپایی در ایران منعکس می شـده و بازتاب آن در دربار مورد تحلیل و تفسیر واقع می گشت.

از این روست که ناصرالدین شاه هم مثل تزار روسیه اقدام به مسافرت به اروپا کرد.

میرزا حسـین خـان سـپهسالار از اولین ایرانیـان شـیفته غرب بود. او اسـاس کـار را بر مبنای نزدیکی با دول غرب به خصوص با انگلیس قرار داد. از این رو بـا آن کشـور قرارداد ننگین «رویـتر» را منعقـد سـاخت. قراردادی که بر اسـاس آن کلیه خطوط راه آهن ایران و تراموا و کلیه معادن ایران ــ به اسـتثنای معادن طلا و نقره و سـنگهای قیمتی ــ و نیز گمرکات و آبیاری اراضـی و احـداث قنوات و کانالهـا به مـدت هفتاد سال به «بارون رویتر» واگـذار گردیـد. قراردادی که حتی موجب اعتراض نماینـدگان پارلمـان انگلیس شـد و به گفته «لورد کرزن» یک چنین امتیاز بزرگ و بی سابقه ای به منزله بخشـش نامه ای بود که از طرف کشور ایران به یک انگلیسی داده می شد و باید اعتراف کرد که اگر انگلیس توانسته بود این بازی را به آخر رساند نه تنها شاه ایران مـات شـده بود؛ بلکه تزار روسـیه هم به جای خود میـخ کوب می شـد. علاوه چون مفاد قرارداد در مجلس عوام انگلیس مورد بحث قرار گرفت کلمات «فوق العاده و خطرناک» درباره آن به کار رفت.

«رابرت لاو» وزیر دارایی انگلیس نتوانست از این بخشـش نامه دفاع کند. این رسوایی بزرگ و غیر قابل بخشش که با پرداخت چند هزار لیره رشوه از طرف صاحب امتیاز به شاه قاجار و میرزا حسین خان سپهسالار صورت گرفت نه تنها مردم ایران را بهت زده کرد، بلکه به گفته «سر هنری راویلسون» در وقتی که این امتیاز نامه چاپ و در دنیا منتشر گشت، دیـده شد که دارای چه مزایای بی شـمار است و در واقع تمام منابع ثروتی و صنعتی و فلاحتی سرتاسر یک مملکت به دست یک انگلیسی افتاده است. هیـچ کس قـادر نبود این موضوع را پیش بینی کنـد که روزی یک چنین امتیازنامه مهمی به دست یکی از اتباع دولت انگلیس توسط صدر اعظم ایران بیفتد.

به هر حـال، این قرارداد نقطه بسـیار سـیاهی در کارنامه سیاسـی سـپهسالار است و چنان رسوایی آفریـد که در مقابل خروش و هیجانات عمومی مردم شاه که خود شریک جرم بود به ناچار صدر اعظم را عزل کرد(۱).

وقتی سـپهسالار به صـدارت رسـید، تصـمیم گرفت ناصـرالدین شاه را به اروپا ببرد و پیشـرفتهای دول اروپا را به او نشان دهـد. ناصـرالدین شـاه از چنین سـفری طولانی بیم داشت و نگران بود و نیز از پیشوایان مـذهبی می ترسـید. آخر مسافرتی به اروپا با هزینه سـنگین و بـا پـول قرضـی چه تـوجیهی داشت. از سـوی دیگر مردم فقیر کشـور که به دنبـال لقمه نـانی شب از روز نمی شناختند. بر این اساس، شاه در هر فرصتی و در هر ملاقاتی که با علما داشت ضـرورت مسافرت خود را یادآور می شد تا زمینه را برای چنین سفر طولانی و پر هزینه آماده کند.

اولین مسافرت او بهار سال ۱۲۹۰ ه .ق صورت گرفت. این در زمانی بود که بیش از نیمی از سـلطنت پنجاه ساله خود را پشـت سر گذاشـته بـود. ناصـرالدین شـاه این مسـافرت را از طریـق قفقـاز و مسـکو و سن پطرز بـورگ انجـام داد. میرزا حسـین خـان سپهسالار و جمع دیگری از درباریان در التزام رکاب او بودند(۲).

در سال ۱۲۹۴ بنا بر پیشنهاد سپهسالار، ناصرالدین شاه مسافرت دوم اروپا را انجام داد(۳).

بـا وجود غربزدگی سـپهسالار و دلـدادگی او به اروپا خصوصا انگلیس، او خواهان ترقی و رشـد همه جانبه ایران بود. شاه را به اروپا برد تا از نزدیک شاهد تحولات و ترقیات آن کشورها بوده و به فکر درمان دردهای بی شمار کشور بر آید. ولی افسوس با وجود خیر اندیشی صدر اعظم و هزینه های سنگین این مسافرتها و اعطای چند نشان، ثمره دیگری برای کشور نداشت، بلکه آثار منفی این مسافرتها بسیار بود.

۱- ۱. حقوق بگیران انگلیس در ایران، صص ۱۳ – ۱۲.

۲- ۲. تاریخ تحولات سیاسی، سید جلال الدین مدنی، ج ۱، صص ۳۸۴ – ۳۸۳.

۳- ۳. همان، ص ۳۹۹.

ناصرالدین شاه کسی نبود که بتواند به عمق تحولات اروپا آگاه گردد و از لحاظ تکنیک و صنعت در کشور تحولی ایجاد کند. حد اعلای کار ناصرالدین شاه توجه به ظواهر و زرق و برق آن کشورها بود. از این رو می توان آثار سفر را منفی ارزیابی کرد. چون علاوه بر هزینه سنگین سفر، نزدیکی ایران به انگلیس موجب نگرانی روسیه شد و ایران وجه المصالحه دو دولت گردید و قرارداد «گروباچف ـ گرانویل» بین روس و انگلیس مربوط به مسائل ترکمنستان و افغانستان منعقد شد. این قرارداد آثار شومی را برای ایران به ارمغان آورد(۱).

سپهسالار مردی نیک سیرت، کریم النفس و متدین بود. او نخستین کسی بود که در ایران یتیم خانه ایجاد کرده و در ارتباط با قحطی سال ۱۲۸۸ مرکزی را در قلعه نصرت آباد (جلالیه یا امجدیه) دایر کرد و فقرا و بینوایان را در آن گرد آورده و برای آنان قوت روزانه مقرر کرد(۲). و همچنین با توجه به معاشرت های طولانی و آمیزش و اختلاتی که از اول جوانی تا آخر عمر با مردمان مختلف اروپایی داشت، در مجالس و محافل و مهمانی های رسمی و فرنگی خود را از بسیاری از اعمال نکوهیده بر کنار داشته، ممنوعات شرعی را همواره رعایت می کرد(۳). با وجود این افسوس که این ارتباط و مدل پذیری به جای آنکه منجر به تعامل فرهنگی گردد، موجب رسوخ فرهنگ غرب و غربزدگی در ایران شد و فرهنگ وابستگی در این کشور را نهادینه ساخت.

آنان غافل بودند که غرب در سایه رویکرد به دانش و خرد، بر غول جهل پیروز گردیده و به بهروزی و کامیابی رسیده است، بلکه غرب ابتدا از مشرق زمین الگو گرفته؛ چون هزار سال مشعل فروزان دانش و ابداع بر بام مشرق زمین فرا روی انسانها می درخشید. در آن زمان اروپا غرق در خرافات بود. دانشمندان اروپا به پاس

۱- ۱. همان، صص ۴۰۴ - ۳۹۹؛ تاریخ مدرسه عالی سپهسالار، ابوالقاسم سحاب.

۲- ۲. شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ص ۴۱۵.

۳- ۳. تاریخ مدرسه عالی سپهسالار، ابوالقاسم سحاب، ص ۲۹؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملکزاده، ج ۱، ص ۱۰۱.

تحصیل و تحقیق خود در شعله ها می سوختند و یا باور خود را انکار می کردند چون کپلر و کپرنیک و گالیله و ... ولی وجود صدها شخصیت علمی آسمان مشرق زمین را نور باران ساخته بود. بر این بام فروغ سیمای: ابوریحان بیرونی، محمد بن زکریای رازی، جابر بن حیان، ابو علی سینا، فارابی، ابن رشد، حسن بن موسی خوارزمی، و ابن هیثم و صدراها می درخشید، و مشرق زمین گهواره تمدن و دانش بود(۱).

نقش مطبوعات در تحولات فرهنگی _ سیاسی

روزنامه ها از جمله وسایل اصلی انتقال فکر در نیمه دوم قرن ۱۳ بود. چنانچه اولین شماره روزنامه میرزا صالح شیرازی در ۲۵ محرم ۱۲۵۳ به نام «اخبار وقایع دار الخلافه» منتشر شد و بر خلاف اسمش ماهنامه بود. «وقایع اتفاقیه» به ابتکار امیر کبیر به صورت هفتگی منتشر شد و در سال ۱۲۸۲ روزنامه «وطن» به دو زبان فارسی و فرانسه از سوی میرزا حسین خان سپهسالار منتشر گردید و در سال ۱۲۹۵ روزنامه «اطلاع» انتشار یافت.

روزنامه «فرهنگ» از سال ۱۲۹۶ در اصفهان و با حمایت ظل السلطان فرزند شاه منتشر گردید و در سال ۱۳۰۰ روزنامه «شرف» نشر یافت. در دوره مظفرالدین شاه روزنامه «شرافت» در سال ۱۳۱۴ منتشر گردید و شش سال ادامه داشت. در سال ۱۳۱۶ روزنامه «خلاصه الحوادث» منتشر گردید. این روزنامه ها جنبه دولتی داشتند. ادامه انتشار و تغییر و تبدیل عنوان آن منوط به اذن شاه و دربار بود.

در سال ۱۳۱۶ نخستین روزنامه غیر دولتی به نام «ادب» در داخل کشور انتشار یافت، ولی در خارج از کشور پیش از این تاریخ روزنامه هایی منتشر گردید. روزنامه «اختر» در سال ۱۲۹۲ در سرزمین عثمانی شروع به انتشار نمود و نیز میرزا ملکم خان ناظم الدوله پس از اخراج از خدمت دولت ایران در سال ۱۳۰۷ روزنامه قانون را در مسیر انتقاد از دولت ایران در انگلستان منتشر نمود و در این نگارش سید

۱- ۱. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج اول، ص ۲.

جمال الدین اسد آبادی هم به او پیوست(۱).

مؤید الاسلام، روزنامه «حبل المتین» را در سال ۱۳۱۱ در کلکته انتشار داد و روزنامه «ثریا» به سال ۱۳۱۶ و «پرورش» در سال ۱۳۱۸ در مصر منتشر شدند. روزنامه هایی که در خارج منتشر می شدند غالبا جنبه انتقادی نسبت به دولت ایران داشته و مردم را به حقوقی که باید داشته باشند آشنا می نمودند. از سوی دیگر این روزنامه ها در بازتاب ترقیات کشورهای اروپایی و نیز عقب افتادگی و مشکلات دولت و ملت ایران مطالب فراوانی را القاء می کردند(۲).

نقش مدارس جدید

از سوی دیگر مدارس جدید نیز زمینه ساز رسوخ افکار غرب شدند، از تشکیل دارالفنون در سال ۱۲۶۶ و تدریس معلمین اتریشی آن تا ۱۳۰۵ که میرزا حسن رشدیه به ایجاد دبستان در تبریز مبادرت نمود. البته امین الدوله در تهران نیز مدرسه ای به نام رشدیه تأسیس نمود که مدیریت آن با میرزا حسن رشدیه بود(۳) و در سال ۱۳۱۱ نیز مدرسه مظفریه تأسیس شد.

البته حاجی میرزا یحیی دولت آبادی بیش از دیگران در تأسیس مدارس ملی کوشش نمود. او سی سال عمر خود را صرف تربیت فرزندان ایران کرد و سهم مهمی از ثروتی را که داشت در این راه مصرف نمود. از جمله مدارسی که تأسیس کرد مدرسه «ادب» و مدرسه «سادات» بود. بانیان مدرسه سادات مخارج تحصیل و لباس و غذای دانش آموزان این مدرسه را می دادند(۴).

باری، پیش از نهضت مشروطیت مدارس در ایران تأسیس شد، به طوری که در

۱- ۱. سید جمال الدین از هر وسیله ممکن در راه نشر فرهنگ اسلام و مبارزه با وابستگی و خودباختگی امت اسلامی استفاده کرد.

۲- ۲. تاریخ تحولات سیاسی، ج ۲، صص ۱۳ - ۱۱؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملکزاده، ج ۱، صص ۱۰۷ - ۱۹۳.

۳- ۳. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۱۱۷.

۴- ۴. همان، ص ۱۱۸.

سال ۱۳۲۳ در آستانه انقلاب مشروطیت تنها در تهران ۳۶ مدرسه دائر بود. این روند موجب گردید نسلی از تحصیل کرده ها و نخبگان جامعه در جریان نهضت منشأ اثر باشند، ولی افسوس که این قشر روشنفکر و تحصیل کرده و تجدّد خواه ارتباطی با توده مردم نداشتند و غالبا متعلّق به خانواده های اشراف و اعیان بودند و طبعا نمی توانستند آن گونه که باید درد محرومین جامعه را لمس نمایند.

کسانی چون رشدیه، میرزا حسین خان سپهسالار، میرزا علیخان امین الدوله، میرزا ابوالقاسم ناصر الملک، میرزا یوسف خان مستشارالدوله، میراز ملکم خان، صنیع الدوله و...(۱) از اعیان و اشراف بودند. البته کسانی چون طالبوف تبریزی و زین العابدین مراغه ای با آثار خود در تنویر اذهان مردم کوشیدند؛ ولی افسوس که آموزه های آنان التقاطی بود. طالبوف نجار زاده ای تبریزی بود و توانست ارتباط خود را با توده مردم برقرار کند. او در مقالات، نشریات و کتابهای خود کلمات قانون، دموکراسی، آزادی، حکومت ملی را بسیار به کار برده است.

کتاب و چشمه قلم

بدون تردید، در جمع روشنفکران، آنان که با قلم آشنا بودند توانستند تأثیر بیشتری را در بیداری و آگاه شدن مردم ایران داشته باشند. طالبوف و زین العابدین مراغه ای و ملکم خان از این جمله اند. کتابهایی از قبیل سیاحت نامه ابراهیم بیک، سفینه طالبی و مسالك المحسنین در افکار مردم آن زمان تأثیر گذاشته و آنان را به سمت مبارزه کشانده است(۲).

در این آثار ترقیّات و شکوفایی اقتصادی _ اجتماعی، سیاسی اروپا به رخ مردم ایران کشیده می شد و توسعه و تحولات ژاپن به عنوان یک کشور آسیایی، مورد توجه مردم ایران بود. در کتاب سیاحتنامه ابراهیم بیک، مؤلف در ترسیم تحولات

۱- ۱. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملکزاده، ج ۱، صص ۱۸۴ - ۱۷۴.

۲- ۲. تاریخ تحولات سیاسی، دکتر سید جلال الدین مدنی، ج ۲، صص ۱۵ - ۱۴.

ژاپن قلم فرسایی کرده و چنین نگاشته است: «باید دانست که ملت ژاپن در ظلمت جهل و خرافات دنیه غرق و گرفتار خوی بهیمیت مطلقه، و ابدا از انسانیت واقف نبودند و هیچ راهی به عالم علم و تمدن نداشتند.

همگی پیرو خرافات و موهومات اسلاف بی مغز و افسانه دروغین و داستانهای باستانی بودند.

پدید آمدن نوع خود را که اشرف مخلوقات است از برای قبول تمدن و خدمت به عالم انسانیت و کشف حقایق و رموز مدنیت و سیاست نمی پنداشتند؛ بلکه چون سایر امم جهالت پرست خلقت خود را برای تن پروری و کامرانی می دانستند.

همین که سلطنت به «میکادوی اعظم» حالیه رسید.... در سن ۱۵ سالگی به تخت سلطنت بر آمد. اصلاحات لازمه را که موافق اقتضای آن زمان بود به موقع اجرا گذاشت...

انگلیس را لازم است تخته از خارج ابتیاع نموده، کشتی بسازد. روس هم محتاج گندم است از خارج آورده نان بخورد. فرانسه صد و پنجاه سال است که در عمل شَعر بافی شهرت داشته، ولی محتاج ابریشم از خارج است. این ملت شیر خواره آنقدر نمانده که از جهت خوبی و ارزانی شعر بافی فرانسه را عقب نشانند آن هم از ابریشم خود. اگر انسان در این عمل اندک تأمل کند هر آینه خواهد دانست در زمان قلیل، خدای قادر به این مشت خاک تا درجه ای قابلیت و استعداد بخشیده که به تشریف شریف ««وَ لَقَدْ کَرَمْنّا بَنِی آدَمَ» مباهی و سر افراز آمده است «فَتَبارَکَ اللّهُ اَحْسَنَ الْخالِقِینَ» را جهت آنها فرموده است»(۱).

این کتاب چون آینه ای در مقابل دیدگان مردم و ضرب المثل ها و داستانهایش نقل محفل مردم ایران بود. مطالبش مردم دوران قبل از مشروطیت را به کنجکاوی واداشته، در بسیاری از خانه ها تا نیمه شب این کتاب خوانده می شد. در این کتاب زین العابدین مراغه ای، مفاهیم ارزشی، خردورزی، عدالت طلبی، آزادی و آزادگی و

۱- ۱. سیاحتنامه ابراهیم بیک، ج ۲، صص ۲۴۸ - ۲۴۵.

عشق به علم و قلم را که از معارف مکتب اسلامی است، از زبان میکادوی اعظم، امپراطور ژاپن و سایر تمدّن آفرینان اروپا نقل کرده و نظام آن کشورها و رشد و توسعه مردمش را با این عناوین مزیّن ساخته است.

البته در جای جای سیاحتنامه، مفاهیم بلند و ارزشی که نه تنها ایران بلکه عمل به آنها بشر را رستگار ساخته و قلّه بلند کامیابی را بر زیر قدمهای انسان می کشانده نقل کرده است. در بخشی از گفتار خود چنین نگاشته: «باید همه جا داد بزنید و فریاد بلند کنید که خداوند عالمیان حضرت فخر کائنات و افضل موجودات علیه و آله اکمل التحیات را به رسالت مأمور فرمود که ریشه ظلم را از روی زمین براندازد، و اساس قسط و عدل را محکم سازد»(۱).

در جای دیگر می نگارد: «اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از شما بپرسد که ای وزرای ایران و ای رؤسای ملت، کو شریعت من، کو اسباب جهاد شما، کو مجاهدین شما، کو ایمان شما که من حب وطن را ردیف آن قرار دادم، چه جواب عرض خواهید کرد؟ و چه عذر خواهید آورد؟!

هر گاه یک دوست و یا دشمن از شما بپرسد که چه مانع شد که در این مدت پنجاه شصت سال سلطنت که بی منازعه خارجه، در نهایت استقلال و راحتی حکم می راندید نتوانستید از این بیست و پنج کرور جمعیت ایران بیست و پنج نفر را تربیت کنید که بتوانند به طور لایق از عهده اداره گمرکات مملکت برآیند تا محتاج نشوید که از فرنگستان ملل خارجه را به مواجب گزاف کرایه کرده به گمرک خانه های خود بگذارید، چه جواب خواهید گفت؟(۲)

مراغه ای در جای دیگر سیاحتنامه اشاره می کند که فرنگیان هر چه قانون خوب دارند از اسلام گرفته اند: «فرنگیان آنچه قانون خوب دارند همه را از کتب مقدسه اسلام گرفته اند، اکثرشان از قرآن مجید و احادیث شریفه، و بیانات منیفه حضرت

۱- ۱. سیاحتنامه ابراهیم بیک، زین العابدین مراغه ای، ج ۱، ص ۱۰۷، چاپ قاهره.

۲- ۲. همان، ص ۶۹.

امام المتقین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام، و کتب فقهیه اسلامیان است، زیرا که در دین نصاری احکامی نبوده است و نیست. در قوانین ایشان هر چه مضر به عالم مدنیت واقعی و منافی با عوالم بلند انسانیت است از خودشان می باشد»(۱).

این کتاب و نظایر آن در فرهنگ سازی انقلاب مشروطیت نقش مهمی داشتند و در آن زمان مردم را از خواب غفلت بیدار کردند و به مردمی که در آتش ظلم و نا امنی می سوختند؛ سایه شوم فقر بر آنان گسترده بود فریاد زدند آنان را به آنچه باید به او باز گردند متوجه ساختند.

به مردم آموختند که اسلام چنین ذلت پذیری را بر نمی تابد. قرآنی که هدف از رسالت همه پیامبران خدا علیهم السلام را اقامه قسط می داند، آیا می پذیرد این همه مظالم و ستم را؟ این همه نا امنی و فساد را؟ هرگز! ولی افسوس مجموعه ای از رجال نالایق با القاب «الدوله» و «السلطنه» آتش به خانمان مردم افکنده اند. موج القاب در ایران طنین افکنده چون: عزالدوله، شهاب الدوله، نصر الدوله، معز الدوله، مستشارالدوله، شجاع الدوله، صنیع الدوله، طبیب الدوله، حکیم الدوله، شعاع الدوله، عزیز الدوله، افتخار الدوله، مظفرالدوله، ظفر الدوله، حشمه الدوله، شریف الدوله، ظهیر الدوله، معین الدوله، معظم الدوله، مکرم الدوله، نصره الدوله، حسام الدوله، سهام الدوله، یمین الدوله، یسار الدوله، آصف الدوله، ارفع الدوله، اقبال الدوله، مشیر الدوله، مدبر الدوله، وکیل الدوله، جلال الدوله، جمال الدوله، مجد الدوله، نجم الدوله، کوکب الدوله، مشکوه الدوله، مصباح الدوله، مؤید الدوله، ضیاء الدوله، مهندس الدوله، معمار الدوله، ضرغام الدوله، حاجب الدوله، دربان الدوله، ناظم الدوله، منطق الدوله، نقیب الدوله، خطیب الدوله، ادیب الدوله، رکن الدوله، ممتحن الدوله، معتمد الدوله، بهاء الدوله، احتشام الدوله، رمح الدوله، زکی الدوله، رضی الدوله، صارم الدوله، صمصام الدوله، قوام الدوله، صدر الدوله،

ص: ۶۱

۱- ۱. همان، ص ۸۷.

صدیق الدوله، خازن الدوله، قادر الدوله، وزیر الدوله، نیر الدوله، ساعد الدوله، محقق الدوله و...

و القابی چون: مؤتمن السلطان، امین السلطان، کاتب السلطنه، مشاور السلطنه، ظفر السلطنه، حسام السلطنه، نایب السلطنه، دبیر السلطنه، اعتضاء السلطنه، مجیرالسلطنه، شحنه السلطنه، شجاع السلطنه، شعاع السلطنه، افتخار السلطنه، علاء السلطنه، وقر السلطنه، عضد السلطنه، مقتدر السلطنه، اعتصام السلطنه، مستنصر السلطنه، ارفع السلطنه، اقبال السلطنه، عماد السلطنه، ساعد السلطنه...

و القابی چون: «شرف الملک، عز الملک، افتخار الملک، اعتماد الملک، انتصارالملک، اعزاز الملک، مدبر الملک، معزّ الملک، عضد الملک، شجاع الملک، ذکاء الملک، بیان الملک، بنان الملک، معین الملک، احتشام الملک، عدل الملک، نصره الملک، اقبال الملک، حکیم الملک، طبیب الملک، فیلسوف الملک، مسیح الملک، سهام الملک، قوام الملک، خازن الملک، علاء الملک، دبیر الملک، بهاء الملک، ضیاء الملک، نظام الملک، ظهیر الملک، سیف الملک، شمشیر الملک، معتمد الملک، ناظم الملک، سراج الملک، وکیل الملک، نجم الملک، حشمه الملک، مشیر الملک، مشکوه الملک، صنیع الملک، شهاب الملک، سحاب الملک، یمین الملک، لسان الملک، صدق الملک، صدیق الملک، ناصر الملک، ناصح الملک، عمید الملک، عماد الملک، ساعد الملک و عناوین چون: «امین دربار، امین شورا، امین خلوت، امین حضرت، امین حضور، امین دیوان، امین نظام، امین لشکر، امین حرم، امین خاقان، امین همایون، امین الوزاره، اعتماد الوزاره، نایب الوزاره، معین الوزاره، اعتضاء الوزاره، امیرنظام، مشیر نظام، وزیر نظام، شجاع نظام، مشرف نظام(۱).

با وجود این همه عنوان و القاب، نه ملکی باقی مانده بود نه مملکتی و نه سلطانی و سلطنتی. حضور و نفوذ اجنبی و فقر و ظلم کشور را لبریز ساخته بود.

ص: ۶۲

۱- ۱. همان، صص ۶۲ – ۶۱.

کمیته یا سازمان مخفی

دیگر از عوامل زمینه ساز نهضت مشروطه شکل گیری کمیته ها و گروه های مخفی بود. اگر چه بذر این تشکل ها پیش از دوران سلطنت مظفرالدین شاه بود؛ ولی در دوران سلطنت او بود که این تشکیلات به وجود آمده و بعضی از این انجمن های مخفی با سیستم غرب و متّکی به تشکیلات فراماسونری بود، و دسته ای نیز با چهار چوب مذهبی و رهبری علما فعالیت می کردند.

ابتدا در تهران و بعد در شهرهای بزرگ این گروهها شکل گرفتند.

در ذی الحجه ۱۳۲۲ انجمن مخفی بنا به پیشنهاد آیه الله سید محمد طباطبایی به وجود آمد. این انجمن نظام نامه ای داشت و اعضای آن را «فدایی» می نامیدند. اعضای انجمن سوگند یاد کردند که در راه به دست آوردن عدالتخانه فعالیت کنند. بحثهای مخفی انجمن پیرامون نوع حکومت جمهوری یا مشروطه بود؛ ولی محور اصلی گفتگوها برقراری عدالتخانه بود(۱).

گروه دیگری که قبل از انقلاب شکل گرفت و در تحولات نهضت، پیش از انقلاب و بعد از آن بسیار مؤثر بود انجمن ملی بود که اعضای آن حدود ۶۰ نفر از رجال سیاسی ـ مذهبی و منور الفکرهای غرب گرا بود. ملکزاده در تاریخ خود ۵۴ نفر از اعضای این انجمن را نام می برد(۲).

کمیته اجرایی آن ۹ عضو داشت که هر هفته تشکیل جلسه می داد. این انجمن با دو روحانی مبارز نهضت، حضرت آیه الله طباطبایی و بهبهانی (قدس سرهما) در ارتباط بود.

این انجمن پس از تشکیل، اولین جلسه خود را در باغ میرزا سلیمان خان میکده، در اطراف میزی که در وسط باغ نهاده بودند و روی آن به وجود قرآن مزیّن بود دایر نمود. سید جمال الدین از زیر عبای خود یک پرچم ایران که روی آن با خط درشت و زیبایی نوشته شده بود «قانون ـ عدالت» بیرون آورد و در کنار قرآن مجید گذاشت.

۱- ۱. تاریخ تحولات سیاسی، ج ۲، صص ۶۸ - ۶۷.

۲- ۲. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۳۹.

آنگاه هر یک از اعضای انجمن با احترام و شوق فراوان پیش آمده با یک دست قرآن مجید و با دست دیگر پرچم ایران را بلند کرده و در مقابل خداوند سوگند یاد کردند، که در کتمان اسرار جمعیت بکوشند و یک دل و جان در راه به دست آوردن قانون و عدالت و برچیدن دستگاه ظلم و بیداد تلاش کنند.

پس از خاتمه مراسم سوگند، اعضای انجمن با چشمان اشک آلود که فروغ شادمانی از آن ساطع بود، یکدیگر را چون یاران مهربان در بر گرفتند و بر گونه هم بوسه عشق و وفاداری زدند. چون مقداری از تب و تاب و هیجان جمعیت کاسته شد، ملک المتکلمین جماعت را به سکوت دعوت کرد و چنین گفت: «برادران وقت تنگ است و دشمن در کمین، ما جان خود را در کف نهاده و تقدیرات آینده ایران عزیز را عهده دار شده ایم. باید زودتر شروع به کار کرد و از فرصت استفاده نمود و آرزوهای دیرینه را که در دلهای همه ما نهفته است تحقق بخشیم»(۱).

پس از او سید جمال الدین بر پا خاست و چنین گفت:«ای یاران صمیمی و دوستان عدالت و آزادی، ایران بر سر دو راهی مرگ و حیات است و انتخاب یکی از این دو راه در دست شماست یا باید مستقل و سرافراز و آزاد زیست و یا باید به بندگی و محو شدن تن داد»(۲).

پس از او، عبدالخالق سدهی و آقا میرزا محسن صحبت کردند. آنگاه حاج شیخ مهدی که ریاست جلسه را عهده دار بود چنین گفت: «در آنچه گفته شد همه ما هم صدا و هماهنگیم. امتحانی که در سالهای گذشته داده ایم کافی است. ثبات قدم و پایداری ما در راه استقرار عدالت ثابت است. پس آنچه پیرامون این مسائل بگوییم صرف وقت و حماسه سرایی است. آنچه لازم است پیرامون آن گفتگو کنیم و تصمیم بگیریم این است که به چه وسیله می توان این دستگاه فاسد و ستمگر را واژگون و کاخ عدالت را به جای آن بنا کنیم». پس از او دولت آبادی ابراز داشت: «مشکل ما در این است که آزادیخواهان حقیقی و طرفداران حکومت قانون بسیار

۱- ۱. همان، صص ۲۴۰ - ۲۳۷.

۲- ۲. همان.

کمند؛ و آنان که به آن اصل معتقدند نیرو و قدرت ندارند....»(۱).

سپس چند نفر از حاضران بیاناتی ایراد کرده و در نتیجه قطعنامه ای در هیجده ماده تنظیم و صادر شد»(۲).

البته بـا تأمـل در این مواد هیجـده گـانه، نفوذ و رسوب فرهنگ غربی کاملاً آشـکار است و همین جریان پس از پیروزی زمینه اختلافات گردید و آتش فتنه و فساد را برافروخت.

ملکزاده می نگارد: چون تشـکیل مجمع عمومی در هر هفته خالی از خطر نبود و بـدون تردیـد جلسه ای با آن جمعیت از دیده جاسوسان دولت مخفی نمی مانـد، تصـمیم گرفته شـد که ۹ نفر از میـان اعضـای انجمن با این اسامی: «ملک المتکلمین، سـید جمال واعظ، سـید محمد رضا مساوات، سـید اسدالله خرقانی، شیخ الرئیس ابوالحسن میرزا، آقا میرزا محسن، میرزا سلیمان خان میکده، حاجی میرزا یحیی دولت آبادی، میرزا محمد علیخان نصره السلطان» انتخاب و با عنوان کمیته انقلاب معرفی شدند(۳).

ولی به نظر می رسـد این کمیته همان کمیته اجرایی است که در آغاز مطلب به آن اشاره شد و دو کمیته انتخاب نشد که یکی اجرایی و دیگری به نام کمیته انقلاب باشد(۴).

عامل مذهبی (رهبران دینی)

از جمله عوامـل بسیار مؤثر در زمینه سـازی و رخـداد نهضت عـدالت طلبی و تعـالی خواه مردم ایران، معرفت دینی و فرهنگ شیعی ـ اسلامی مردم این سرزمین بود.

۱- ۱. همان، ص ۲۴۱.

۲- ۲. همان، صص ۲۴۳ - ۲۴۲.

۳- ۳. همان.

۴- ۴. همان؛ تاریخ تحولات سیاسی، سید جلال الدین مدنی، ج ۲، صص ۶۹ - ۶۸.

گرچه در دوران قاجار ظلم و ستم، تجاوز و تعدی، فساد و نا امنی، سراسر کشور را در بر گرفته بود؛ ولی عاملی که توانست این متغیرهای منفی را در هم بیامیزد و به جرقه هایی مبدل ساخته و آتشفشان نهضت را در این کشور فروزان سازد، اسلام و رهبران دینی آن بودند. چون مردم ایران از سرچشمه زلال مکتب اسلام و تشیع علوی سیراب بودند. آنان آموزه های علم اندوزی، امنیت و آرامش طلبی، تعالی خواهی، آزادگی، استقلال طلبی، عدالت جویی را از وحی و سنت فرا گرفته بودند.

چون اسلام عزیز بود که بزرگترین تمدن اسلامی را پدید آورده و در سرزمین فاقد اصول انسانی، مدینه فاضله را بنیان نهاد و هزار سال فروغ علم و اندیشه و ابداع، از افق سرزمین شرق، خاصه ممالک اسلامی می درخشید.

از این رو با توجه به آن سیاهبختی که مردم ایران را فرا گرفته بود، خردورزان ایران تنها راه نجات ملت و مملکت را بازگشت آنان به فرهنگ اصیل اسلامی دانسته و مردم را به اسلام فرا خواندند.

در گفتار سخنوران و کتاب های تألیف شده، آرمان خواهی اسلامی مطرح شد، برخی با نیش و طنز و مثل و داستان(۱) و بعضی دیگر با گفتار و نوشتار صریح علاج درد بی درمان مردم را بازگشت به اسلام و معارف آن بیان کردند.

گزارش حوادث کوچک و بزرگ رخ داده در آن عصر دلیل و برهان بر این مدعاست. چون هر کجا خروش و فریاد و حرکت بود در رأس آن چهره ای روحانی می درخشید، و طلایه داران آن حرکت ظلم ستیز و مخالف وابستگی اهل ایمان بودند.

حادثه گریبایدوف که یکی از نقطه های روشن این حرکت استقلال طلبانه و ضد ظلم است به رهبری شخصی روحانی به نام میرزا مسیح مجتهد، رخ می دهد؛ چون نخستین سفیر امپراطوری غالب و پیروز «روسیه» باید درسی بیاموزد که برای دیگران نیز الگو گردد.

۱- ۱. به سیاحتنامه ابراهیم بیگ اثر زین العابدین مراغه ای مراجعه گردد.

گریبایـدوف به عنوان اولین سـفیر از سوی روسـیه راهی ایران شد، سـفیری از سوی کشوری به ظاهر پیروز و غرامت گرفته، به کشوری به ظاهر شکست خورده و غرامت پرداخته.

او بـا عجب و تکبّر و شـکوه و تشـریفات تمـام، به ایران اعزام شـد. هـدایای بسـیار گرانبهـایی به همراه داشت تا بزرگی خود و کشورش را در چشم شاه و درباریان نشان دهد.

امپراطور روسـیه برای آنکه در دربار تهران دست نیرومند و مؤثری داشـته باشد، نخستین سـفیر دائمی خود را با جلال و شـکوه فراوان به تهران فرستاد و ۳۵ عضو روسی سفارت و یک دسته قزاق برای پاسبانی به همراه وی به ایران اعزام داشت. سفیر برای نشـان دادن اقتـدار خود، هـدایای گرانبهایی از طرف تزار روس برای فتحعلی شاه و عباس میرزا و حتی تحفه های نفیسـی برای برخی از پسـران و برادران پادشاه به همراه آورد که از جمله: چهل چراغهای بسیار مجلل و بزرگی بود که هم اکنون چند عدد آنها در تالار موزه کاخ گلستان باقی است.

هنگامی که خبر رسیدن «گریبایدوف» به مرز ایران رسید، عباس میرزا «نایب السلطنه» نظر علی خان افشار ارومی را که از اعیان آذربایجان بود به مهمانداری او به مرز جلفا فرستاد و سفیررا با احترام فوق العاده وارد تبریز کرد(۱).

چون در عهـدنامه قیـد شـده بود که دولت روسـیه می توانـد برای کارهای تجاری خویش در ایران کنسول هایی داشـته باشـد، گریبایدوف بدون مشورت با دولت ایران، در بدو ورود به ایران یکی از اعضای سفارت را به عنوان کنسول مأمور رشت کرد.

این اقـدام سـفیر روسـیه، آن هم در روزهـای اولیه، اختلافـاتی بین ایران و سـفیر مغرور و مسـتبد آن دولت به وجود آورد. زیرا معلوم شد که سفیر می خواهد با خشونت و بی اعتنایی به دولت و قوانین ایران، کارهای سفارت را انجام دهد. این

۱- ۱. همان، ص ۱۶۴.

اقدام او خواه نا خواه اهانت به دولت ایران و استقلال این کشور بود.

گریبایدوف روز پنجم رجب ۱۲۴۳ هجری قمری «۱۸۲۷ م» وارد تهران شد. شاه به محمد خان فرمانده سواران افشار دستور داد تا مهمانداری او را عهده دار شود.

دو نفر از درباریان به نامهای میرزا محمد علی خان کاشانی پیشکار علی شاه «پسر فتحعلی شاه و حاکم تهران» و محمد ولی خان قاسملوی افشار را نیز مأمور استقبال از او کرد. به این ترتیب روز بعد وقتی سفیر وارد شد میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه، و علی خان دولو ایل خانی قاجار و نایب نسقچی باشی «رئیس تشریفات دربار» و میرزا فضل الله مازندرانی مستوفی به خانه او رفته و تبریک ورود گفتند»(۱).

سفیر مغرور از باده پیروزی، بدون ملاحظه تشریفات دربار و بدون اجازه به حضور شاه رسید، گویا می خواست نشان دهد که نماینده کشور پیروز جنگ است.

همراهان او نیز با خشونت و مست در بازار و معابر ظاهر شده و به مردم اهانت می کردند. او از شاه تا رعیت را به دیده حقارت می نگریست. با رفتار خود استقلال ایران را به سخره و استهزاء گرفته بود.

پس از ورود به تهران موضوع استرداد فراریان قفقازی و گرجی را به روسیه پی گیری کرد. اصرار سفیر بر این موضوع بدون تشویق و القائات ارامنه همراه او نبود.

در آن موقع عده ای از اهالی گرجستان به خصوص زنان گرجی که از زمان کریم خان زند و آقا محمد خان قاجار به عنوان اسیری به ایران آورده بود و بعد به اجبار یا به دلخواه مسلمان گشته و سپس به تزویج اشخاص مختلف در آمده بودند.

این اشخاص بیشتر در خانه رجال و معروفین ایران زندگی می کردند و اکثر آنان دارای فرزند بودند. گریبایدوف در این مورد نامه ها نوشت و تهدیدها کرد و

۱- ۱. همان، ص ۱۶۵.

سماجت ها نمود(۱). گذشته از این او توسط مأمورین به تجّار و بازرگانان دارالخلافه بدرفتاری را شروع کرد و به بهانه این که گرجستانی در خانه شماست بدون اذن و اجازه امنای دولتی ایران مأمورین خود را از ارامنه و روسها به خانه های مسلمانان می فرستاد و ایشان خود سر داخل خانه های مردم شده اظهار می داشتند که باید نمایندگان ما جمیع زنان آن خانه را دیده اگر زن از گرجستان باشد به خانه سفیر برده تا ایلچی (سفیر) بالمشافهه تحقیق رضا و عدم رضا در ماندن یا نماندن او در مملکت ایران نماید. و مکرّر این حرکت از گریبایدوف صادر شد و از اناثیه (زنان) اهل اسلام به این نحو به خانه خود برده شبها نگهداری می کرد(۲).

عزت پور در کتاب خود این داستان ذلت بار را چنین باز گو کرده: «کمی بعد از امضای معاهده ترکمن چای نویسنده مشهور روسی «گریبایدوف» برای تقاضای استرداد اسرای جنگی گرجستان و ارمنستان به تهران آمد. این شخص مردی خشن و بد رفتار بود. روزی می خواست دو خانم تازه مسلمان را جبرا از منزل آصف الدوه بیرون آورد. این قضیه سبب بلوای عمومی و بستن بازار و اعتراض شدید علما گردید و گریبایدوف در متن همین بلوا کشته شد»(۳).

در خلال این احوال و پس از یک سلسله رفتار این چنین، یکی از خواجه های مقرّب حرمسرای فتحعلی شاه که سمت «ناظر حرمخانه پادشاهی» را داشت، به نام آغا یعقوب به واسطه اختلاف حسابی که پیدا کرده بود و در حسابهای حرمخانه پنجاه هزار تومان کسری داشت از فرصت به دست آمده و قدرت نمایی گریبایدوف سوء استفاده کرد و به سفارت روسی پناهنده شد.

آغا یعقوب از ارامنه گرجستان بود که سی سال قبل او را به اسارت به تهران آورده و پس از اخته کردن جزء خواجه های حرمسرا در آمده بود.

آغا یعقوب با اطلاعاتی که از حرمسرای دربار فتحعلی شاه داشت و همچنین

۱- ۱. همان، ص ۱۶۶.

۲- ۲. همان، ص ۱۶۷؛ تاریخ نو، جهانگیر میرزا، ص ۱۲۱.

۳- ۳. تاریخ نو، عزت پور، ج ۳، ص ۱۰۵.

چون با شاهزادگان و رجال و معروفین آشنایی به هم رسانده بود و به اندرون رفت و آمد می کرد، صورتی از زنان گرجی تهیه کرد و به گریبایدوف داد. از جمله اسامی دو نفر از زنان ارمنی که در خانه اللهیارخان آصف الدوله بودند جزء این اسامی بود.

گریبایدوف به آصف الدوله و اشخاص دیگری که «طبق گزارش آغا یعقوب» زنان گرجی در خانه آنها بودند پیغام فرستاد و خواست زنها را برای استعلام و بازجویی از این که آیا مایل به رفتن به روسیه هستند یا نه، نزد او بفرستند.

آغا یعقوب نیز که می دید دولت ایران در تعقیب رسیدگی به حسابهای اوست و از طرف دیگر حامی خود را سفیر دولت روسیه پیروز در یک کشور شکست خورده می دید، جسور شده و مکرر به مقامات دولت ایران فحاشی و هرزگی می کرد و نیز نسبت به دین اسلام توهین و جسارت می نمود(۱).

حرکات و رفتار سفیر بیش از بیش موجب نارضایی دربار ایران شد. کم کم دولت و ملت دریافتند که سفیر برای ایران استقلال و شرفی قائل نیست. او خود را امیر و شاه ایران می دانست.

از سوی دیگر حبس کردن زنان مسلمان گرجی در سفارت به دستور گریبایدوف، علما و مردم نجیب و ناموس مند ایران را سخت آزرده کرد.

ناموس اسلامی دستخوش تدبیرات بیگانه بود و آغا یعقوب به اسلام اهانت می کرد. علما از این حادثه سخت عصبانی بودند. در جمع علما حاج میرزا مسیح مجتهد چندین مرتبه به سفیر روس پیام فرستاد، ولی سفیر اعتنا نکرد.

بی توجهی سفارت به پیام عالم روحانی و اصرار بر نگه داشتن زنان مسلمان در سفارت موجب تعطیلی عمومی شد(۲).

ظل السلطان حاکم تهران در نامه ای که برای عباس میرزا نایب السلطنه فرستاده در این باره می نویسده: «آغا یعقوب به اطمینان حمایت ایلچی ناسزاها به شرع و دین اسلام گفت و به علما و فضلا دشنام داد، استخففاها به دولت قاهره و استهزاءها

۱- ۱. حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۱۶۸.

۲- ۲. تایخ تحولات سیاسی، ج ۱، ص ۲۲۶.

به خلق ایران نمود که اهل شهر اعم از عالم و عامی رنجیدند و طاقت نیاوردند(۱).

علما و مجتهدین در روز دوم شعبان سال ۱۲۴۴ (۷ فوریه ۱۸۲۹) به رهبری میرزا مسیح مجتهد در مسجد اجتماع کردند و اعلام داشتند که اجحافات و تعدیات و اقدامات خلاف رویه مأمورین سفارت روس مردم را به ستوه آورده است. اجتماع کنندگان تصمیم گرفتند هیأتی به نمایندگی مردم نزد شاهزاده علی شاه حاکم تهران بفرستند و به وی اطلاع دهند اگر سفیر روس آغا یعقوب و دو نفر زن مسلمان را تسلیم مقامات ایران نکند، مردم مستقیما اقدام کرده و آنان را از سفارت خارج خواهند کرد.

حاکم تهران تقاضاهای هیأت اعزامی را به اطلاع سفارت روس رساند، ولی گریبایدوف حاضر نشد این تقاضاها را اجابت کند. وقتی اجتماع کنندگان در مسجد از بی اعتنایی سفیر روس اطلاع یافتند سیل جمعیت سنگین و نا راضی و متعصّب به تهییج میرزا مسیح به سمت سفارت روانه گشت(۲).

در زد و خوردی که بین مردم و قزاقان نگهبان سفارت روی داد با شلیک گلوله یکی از محافظان سفارت، پسر بچه چهارده ساله ای که جزء جمعیت بود کشته شد. با کشته شدن آن بچه بر هیجانات جمعیت افزوده و کشته را به مسجد بردند. این خبر سراسر تهران را فرا گرفت. توده های مردم از مساجد تهران به حرکت در آمد نزدیک به سی هزار نفر به سفارت حمله بردند و آن را در محاصره گرفتند.

خبر هجوم مردم به فتحعلی شاه رسید. علی شاه ظل السلطان، فرزند شاه و حاکم تهران مأمور شد از وقوع هر حادثه ای جلوگیری کند. چند هزار کشیکچی دولتخانه و مستحفظین ارگ و سربازان شاهی در صدد پراکنده ساختن مردم بر آمدند؛ ولی مردم با آنها نیز به مقابله برخاستند. گریبایدوف بحران را شدید و وضع را خطرناک دید تازه از خواب بیدار شد. دستور داد آغا یعقوب و زنها را از سفارت خارج کنند. مردم زنها را به خانه حاجی میرزا مسیح مجتهد فرستادند و آغا یعقوب خائن را در همان میان از بین بردند.

۱- ۱. همان، ص ۱۷۲.

۲- ۲. همان.

سیل جمعیت خروشان و عصبانی که مدتها هتک و حرمت شکنی سفیر را نسبت به استقلال و دین و ناموس کشور دیده بودند، با وجود دفاع شدید نگهبانان سفارت و سنگر بندی و شلیک گلوله و دخالت مأمورین، سرانجام سفارت را در هم کوبیدند.

گریبایدوف و همه اعضای سفارت در این یورش عمومی کشته شدند. تنها «مالتسوف» دبیر اول سفارت و شش نفر دیگر که در گوشه ای پنهان شده بودند از معرکه جان به در بردند که در مراجعت به روسیه به نفع ایران و به ضرر سفیر مغرور و خشن کشور خود شهادت دادند و اعمال او را سبب خشم و غضب مردم دانستند. آنچه در این حادثه می درخشد، نقش غیرت دینی مردم است چون شاه و سربازان او نیز به حمایت سفارت آمدند.

علی شاه ظل السلطان، حاکم تهران به دستور شاه مأمور جلوگیری از هر حادثه و حفظ جان سفیر شد. ولی مردم به پاس حمایت از حریم اسلام در مقابل سربازان دولتی ایستادند.

نویسنده ناسخ التواریخ می نویسد: «ولی مردم با آنها به خشونت رفتار کردند و گفتند آنجا که پای دین در میان باشد، ما از دولت دست باز داریم.

اینک این تیغ های آخته را از بهر دشمنان دین افراخته ایم. اگر شما حمایت دشمن کنید، حشمت شما نگاه نداریم، و نخست این تیغ ها را بر شما برانیم... و صریح گفتند که اگر دولت به خلاف رأی ما فرمان دهد، جمهورا از پادشاه روی برتابیم و با او نیز مدافعه کنیم(۱).

برخی دربار را در بروز این حادثه مقصر می دانستند. زنان در آن روز فریاد می زدند و به فرزندان فتحعلی شاه می گفتند: «بروید زنان خود را تسلیم روسها کنید. چنین رفتاری لایق ریشی است که پدر شما هر روز با آب گلاب آن را معطر می کند»(۲).

۱- ۱. حقوق بگیران انگلیس در ایران، صص ۱۷۶ - ۱۷۵.

۲- ۲. تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، دکتر علی اکبر بینا، ص ۲۵۲.

سید جمال الدین، ستاره شرق

اشاره

گفته شد که بستر رویش و پویش فرهنگ بیداری و نهضت عدالت طلبی مردم ایران، فرهنگ شیعی ـ اسلامی مردم این سرزمین بود. از این رو، هر حرکت تعالی بخش که در این کشور رخ داد بر تارک آن، سیمای یک رهبر روحانی می درخشد و از این چهره های پر فروغ سید جمال است که بدون تردید سلسله جنبان نهضتهای صد ساله اخیر اوست.

او بود که بیدار سازی را در کشورهای اسلامی آغاز کرد، دردهای اجتماعی مسلمین را با واقع بینی خاصی بازگو نمود، و راه اصلاح و چاره جویی را نشان داد. نهضت سید جمال، هم فکری بود و هم اجتماعی. او می خواست رستاخیزی در اندیشه مسلمانان و نیز نظام زندگی آنان پدید آورد. او در یک شهر و یک کشور و حتی در یک قاره توقف نکرد، آسیا و اروپا و آفریقا را زیر پا گذاشت. در هر کشور با گروههای مختلف در تماس بود.در برخی کشورهای اسلامی عملاً وارد ارتش شد تا در دل سپاهیان نفوذ نماید. مسافرت سید به کشورهای مختلف اسلامی و بازدید آنها از نزدیک سبب شد که آن کشورها را از نزدیک بشناسد، و ماهیت جریانها و شخصیتهای این کشورها را به دست آورد.

جهان پیمایی سید و توقف نسبتا طولانی اش در کشورهای غربی او را به آنچه در جهان پیشرفته می گذشت و به ماهیت تمدن اروپا و نیت سردمداران آن تمدن آشنا ساخت.

سید جمال در نتیجه تحرک و پویایی، هم زمان و جهان خود را شناخت و هم به

ص: ۷۳

دردهای کشورهای اسلامی که داعیه علاج آنها را داشت دقیقا آشنا شد(۱).

سید جمال مهمترین و مزمنترین درد جامعه را استبداد داخلی و استعمار خارجی تشخیص داد و با این دو به شدت مبارزه کرد و سرانجام در این راه جان باخت.

او برای مبارزه با این دو عامل فلج کننده، آگاهی سیاسی و شرکت فعالانه مسلمانان را در سیاست واجب و لازم شمرد و برای تحصیل مجد و عظمت از دست رفته مسلمانان و به دست آوردن مقامی در جهان که شایسته آن هستند، بازگشت به اسلام نخستین و در حقیقت حلول مجدد روح اسلام واقعی را در کالبد نیمه مرده مسلمانان، فوری و حیاتی می دانست.

بدعت زدایی و خرافه شویی را شرط آن بازگشت می شمرد، وحدت مسلمانان را تبلیغ می کرد و دستهای مرئی و نامرئی استعمارگران را در نفاق افکنی های مذهبی و غیر مذهبی می دید و رو می کرد.

از خصوصیات بارز سید آن بود که در اثر آشنایی نزدیک با جامعه شیعه و با جامعه سنی تفاوت و دوگانگی وضع روحانیت شیعه را با روحانیت سنی به خوبی درک کرده بود.

او می دانست که روحانیت سنی یک نهاد مستقل ملی نیست و در مقابل قدرتهای استبدادی و استعماری قدرتی به شمار نمی رود.

روحانیت سنی وابسته به حکومتهایی است که خود قرنها آن را به عنوان «اولوالامر» به جامعه معرفی کرده است؛ لهذا در جامعه تسنّن به سراغ علما نمی رفت، بلکه مستقیما به سراغ مردم می رفت. از نظر او علمای دینی سنی از جهت این که بشود به عنوان پایگاه ضد استبداد و ضد استعماری از آنها بهره جست امتیاز خاصی ندارند، بلکه مانند سایر طبقاتند.

۱- ۱. نهضتهای اسلامی در صد ساله اخیر، استاد شهید مرتضی مطهری، ص ۱۴.

ولی روحانیت شیعه چنین نیست. روحانیت شیعه یک نهاد مستقل است، یک قدرت ملی است، همواره در کنار مردم و در برابر حکمرانان بوده است. از این رو سید جمال در جامعه شیعه اول سراغ علما رفت و به آگاه سازی آنها پرداخت. این طبقه را بهترین پایگاه برای مبارزه با استعمار و استبداد تشخیص داد.

از مضمون و محتوای نامه هایی که سید به علمای شیعه خصوصا نامه اش به پیشوای بزرگ، مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی «اعلی الله مقامه الشریف» و نامه دیگرش که به صورت بخشنامه به سران علمای معروف و برجسته شیعه در عتبات و در تهران و مشهد و اصفهان و تبریز و شیراز نوشته است این مدعا کاملاً پیدا و آشکار است.

سید جمال تشخیص داده بود که در روحانیت شیعه اگر احیانا افرادی رابطه نزدیک با مستبدان زمان خود داشته اند، وابستگی خود را با روحانیت و مردم و دین حفظ کرده اند و از آن اصل که در فقه مطرح است یعنی «استفاده از پایگاه دشمن به سود مردم» پیروی کرده اند و اگر احیانا افرادی بوده اند که واقعا وابسته بوده اند جنبه استثنایی داشته اند؛ و لهذا مردم شیعه پیوند محکم خود را با روحانیت شیعه در طول تاریخ نگسسته اند(۱).

مرحوم استاد محیط طباطبایی می نویسد: «سید صریحا گفته که علمای ایران در انجام وظایف خود کوتاهی نکرده اند و این مأمورین دولت ایران بوده اند که همواره اسباب زحمت و درماندگی و عقب افتادگی مردم و کشور را فراهم کرده اند.

موقعی که در تهران می زیست به هیچ وجه تظاهری مخالف مذاق روحانیون از او سر نزد بلکه بر عکس، پیوسته می کوشید با علما حسن تفاهم داشته باشد. رساله نیچریه او که هنگام ورود به ایران، تازه در بیروت به عربی ترجمه شده و انتشار یافته بود، نسخه هایی از آن به دست آورده و به طلاب و فضلا اهدا می کرد، و در مجلس

۱- ۱. همان، صص ۱۶ – ۱۵.

ملاقات با مدرسین معقول و منقول سعی می کرد سخنی که از آن حس غرور و خود پسندی شنیده بشود، گفته نشود.

چنانچه شنیده ام به مرحوم «جلوه» در ملاقات اول که از سید پرسیده بود «شنیدم شما در مصر کلمات شیخ را تدریس می کرده اید» برای اینکه خفض جناحی کرده باشد، جواب مناسبی داده بود که مرحوم جلوه را بر ضد خود بر نیانگیزد.(۱)

روش سید جمال در قبال روحانیت شیعه تأثیر فراوانی داشت. در جنبش تنباکو نقش آن سید جلیل مشهود است که چگونه مردم با رهبری روحانیت بپا خاستند و مشتی آهنین بر دهان استبداد داخلی و استعمار خارجی زدند. و نیز بذر بیداری را در ارتباط با نهضت مشروطه افشاند؛ نهضتی که به رهبری و تأیید علما صورت گرفت.

باری، سید جمال شخصیتی به وسعت مرزهای فرهنگی جهان اسلام داشت. او از لحاظ فکری خود را متعلق به هیچ محل و طایفه ای نمی دانست و از این گونه قیود آزاد بود.

به دنبال افکار آزادی ـ اسلامی خود می رفته و در سفرهای دور و دراز خود جز در پی مقصود واحدی نبوده است، و آن مقصود عبارت بود از آزادی و سربلندی مسلمانان و این هدف برای او از هر چیز برتر بود. در این راه از هیچ گونه فداکاری و کوشش خودداری نمی کرده است.

در عثمانی برای سربلندی و نجات عثمانیان، در مصر برای نجات مصریان و در هندوستان برای رهایی بخشیدن دولت آن زمان از کشمکش و زور گویی های دولت های خارجی و آزادی مردم از ستم عمال حکومت؛ ولی در همه جا با نیرنگهای عجیب و غریبی مواجه شد و دست های ناپیدایی بر سینه او زده است.

چنان که در هر مملکت او را با آغوش باز و عزّ و احترام می پذیرفته اند و پس از چندی او را با ذلت و مشقت طرد می کرده اند. و کسانی را که حول و حوش او

۱- ۱. نقش سید جمال الدین در بیداری مشرق زمین، صص ۴۰ - ۳۹.

بوده اند، به عذاب و شکنجه و حبس و تبعید می انداختند. با این وجود، تصمیمات و افکار تازه و انقلابی سید از لوح ضمایر پاک نمی شده است.

اگر مدتی یاران او محکوم به خاموشی می شدند، در انتظار فرصت بودند تا دوباره کارهای خود را از سر بگیرند.

از این روست که بر جریده تاریخ قرن اخیر اسلام و مسلمین و در دفتر وقایع مربوط به مساعی انسان در طی این مدت در راه آزادی و حریت نام سید جمال الدین ثبت است و بسیاری از کسانی که خواسته اند در طی این مدت علم آزادی و استقلال بر دوش بگیرند خود را منتسب به سید جمال الدین دانسته اند....

شهرت سیاسی او مربوط به دوران اقامت او در پاریس و لندن است؛ چه در آن بلاد فرصت مناسب یافت که فعالیت خود را به عنوان اتحاد اسلامی رونق بخشد.(۱) او جامعه اسلامی را در یک کلیت می نگریست و به ایران نیز دیدگاه ویژه داشت.

دردهای جامعه اسلامی را چنین تشخیص داد:

۱. استبداد حکام؛

۲. جهالت و بی خبری توده مسلمان و عقب ماندن آنها از کاروان علم و تمدن؛

۳. نفوذ عقاید خرافی در اندیشه مسلمانان و دور افتادن آنها از اسلام نخستین؛

۴. جدایی و تفرقه میان مسلمانان؛

۵. نفوذ استعمار غربی.

سید می دانست که پیکر جامعه اسلامی از این دردها رنج می برد. از این رو در پی درمان این دردها بر آمد.

او از همه وسایل ممکن چون، مسافرتها، تماسها، سخنرانیها، نشر کتاب و مجله، تشکیل حزب و جمعیت، حتی ورود و خدمت در ارتش بهره جست.

سید چاره دردهایی که تشخیص داده بود در این می دانست:

۱- ۱. تاریخ تحولات سیاسی، ج ۱، ص ۴۰۷؛ اطلاعات ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان، موضوع سید جمال الدین.

۱. مبارزه با خودکامگی مستبدان

حال این مبارزه را چه کسی باید انجام دهد؟ مردم.

مردم را چگونه می توان وارد میدان مبارزه کرد؟ آیا از این راه که به حقوق پامال شده شان آگاه گردند؟

بدون شک این کار لازم است ولی کافی نیست.

پس چه باید کرد؟

کار اساسی این است که مردم ایمان پیدا کنند که مبارزه سیاسی یک وظیفه شرعی و مذهبی است. تنها در این صورت است که تا رسیدن به هدف از پای نخواهند نشست. مردم در غفلتند که از نظر اسلام سیاست از دین و دین از سیاست جدا نیست. پس همبستگی دین و سیاست را باید به مردم تفهیم کرد.

اعلام همبستگی دین و سیاست و اعلام ضرورت شرعی آگاهی سیاسی برای فرد مسلمان و ضرورت دخالت او در سرنوشت سیاسی کشور خودش و جامعه اسلامی یکی از طرحهای سید برای چاره جویی دردهای موجود بود.

سید به ستیز با مستبدان زمان خود برخاست، پیروان خود را به مبارزه تحریک کرد تا آنجا که قتل ناصرالدین شاه به تحریک او منتسب شد.

۲. مجهز شدن به علوم و فنون جدید

ظاهرا سید جمال در این زمینه هیچ اقدام عملی از قبیل تأسیس و تشکیل مدرسه یا انجمنهای علمی انجام نداده، بلکه پاسخ او به این نیاز آن بوده که در پرتو گفتار و نوشتار خود مردم را به مجهز شدن به علوم و فنون جدید فرا می خوانده است.

۳. بازگشت به اسلام نخستین

از دیدگاه سید بازگشت مسلمانان به اسلام نخستین، بازگشت به قرآن و سنت معتبر و سیره سلف صالح است.

ص: ۷۸

سیـد در بـازگشت به اسـلام تنهـا بـازگشت به قرآن را مطرح نکرده است، زیرا او به خوبی می دانست که خود قرآن رجوع به سنت را لازم شـمرده و به علاوه او به خطرات «حسـبنا کتاب الله »که در هر عصـر و زمانی به شکلی بهانه برای مسخ اسلام شده است، کاملاً پی برده بود.

۴. ایمان و اعتماد به مکتب

سید در نشـریات و خطابه های خود کوشـش داشت مسـلمانان را عمیقا مؤمن سازد که اسلام قادر است به عنوان یک مکتب و یک ایـدئولوژی مسـلمانان را نجات و رهایی بخشـد و به اسـتبداد داخلی و اسـتعمار خارجی پایان دهـد و بالاخره به مسـلمانان عزت و سعادت ارزانی دارد.

مسلمانان باید مطمئن باشند که برای تأمین سعادت خود نیاز به مکتب دیگری ندارند.

از این رو در آثار و نوشته های خود به ذکر مزایای اسلام می پرداخت.

عقل و برهان و اسـتدلال، حکمت و خردورزی را که آموزه های وحیانی اسـلام است گوشزد می کرد، شرافت فرد و قابلیت او برای رسـیدن به اوج تعـالی و مکـارم «به جز نبـوت و امـامت خـاصّه» را می آمـوخت، علم و عمـل را که جـوهره اسـلام اسـت آموزش می داد، جهاد و مبارزه را که فرمان الهی است مطرح می کرد. اصـلاح و مبارزه با فساد را که آرمان اسلام است تعلیم می داد، امر بـه معروف و نهی از منکر کـه دسـتور قرآن است یـادآوری می کرد، عزت و پرهیز از ذلت را که فرهنـگ قرآن و خصیصه مؤمنان است یاد می داد، مسؤولیت انسان را که از دیدگاه دینی ترجمان انسانیت اوست بازگو می نمود.

بر توحید اسـلامی و اینکه اسـلام توحید را جز بر مبنای یقینی برهانی نمی پذیرد؛ و اینکه توحید برهانی و اسـتدلالی ریشه سوز همه عقاید باطله است تکیه فراوان

ص: ۷۹

داشت(۱). معتقد بود باید جامعه معتقد، اساسی ترین معتقداتش را با نیروی برهان و یقین، نه ظن و تخمین و نه تعبد و تقلید به دست آورد. و زیر بار خرافه و اوهام نرود.

پس باید مردم را به توحید برهانی دعوت کرد تا احترام و اعتبار عقل از نظر دینی برای آنها مسلّم و مسجل گردد.

به همین جهت سید برای فلسفه الهی اسلامی ارزش قائل بود. فلسفه تدریس می کرد و پیروان خویش را به آموختن حکمت الهی اسلامی تشویق می کرد.

شاگرد وفادارش «محمد عبده» را به مطالعه فلسفه وادار نمود. گویند: «عبده دو دستنویس از «اشارات» بوعلی به خط خود نوشته، و یکی را به ستایش از سید پایان داده است.

ظاهرا در اثر همین تشویق سید بود که عبده به چاپ و نشر برخی کتب فلسفی پرداخت. نجات «بوعلی» و همچنین «البصائر النصیریه» ابن سهلان ساوجی و علی الظاهر قسمتی از «منطق المشرقیین» بوعلی را برای اولین بار چاپ و نشر کرد.

احمد امین در کتاب «ضُحی الاسلام» می گوید: «تری ذلک فی عهد الفاطمی، و العهد البویهی و حتی فی العصور الاخیره...».

فلسفه با فکر شیعی سازگارتر است تا فکر سنی.

بعد این چنین دلیل می آورد: «در زمان فاطمیان که شیعه بودند و بر مصر حکومت می کردند، فلسفه در مصر رواج داشت. با رفتن فاطمیان و حلول روح سنی، فلسفه از مصر رخت بر بست. در عصر اخیر سید جمال که گرایش شیعی داشت به مصر آمد، بار دیگر فلسفه در مصر رواج یافت»(۲).

و باز به دنبال همین برنامه که می خواست اسلام را مکتب و ایدئولوژی جامع و بی نیاز کننده معرفی کند، به دفاع از انتقادهایی که از اسلام در اروپا می شد پرداخت.

۱- ۱. نهضتهای اسلامی در صد ساله اخیر، استاد شهید مرتضی مطهری، صص ۲۲ - ۲۱، با کمی تفاوت.

۲- ۲. ضُحی الاسلام، احمد امین، ج ۱، ص ۱۹۱.

در اروپا علیه اسلام تبلیغ می شد که اسلام دین جبری و قضا و قدری است و آزادی فرد را نفی می کند و علت انحطاط مسلمانان اعتقاد آنان به قضا و قدر جبری و کور است.

می گفتند: «اسلام ضد علم است، دوری مسلمانان از علم را باید در تعلیمات خود اسلام جستجو کرد. سید در مجله «عروه الوثقی» در مقاله ای مستقل از نظریه اسلام درباره قضا و قدر دفاع کرد و آن را در شکل اسلامی اش نه تنها عامل انحطاط ندانست، بر عکس عامل ترقی و تعالی شمرد.

همچنین به ارنست رنان، فیلسوف فرانسوی معاصرش که به اسلام تاخته بود و آن را ضد علم و عامل انحطاط مسلمین می دانست پاسخ داد(۱).

۵. مبارزه با استعمار خارجی

مبارزه با استعمار خارجی اعم از استعمار سیاسی که در مسائل داخلی کشورهای اسلامی دخالت می کرد، و استعمار اقتصادی که منجر به کسب امتیازات ظالمانه و غارت کردن منابع مالی و اقتصادی جهان اسلام می شد، و استعمار فرهنگی که به نوعی فرهنگ زدایی از نظر فرهنگ اسلامی می پرداخت و آنها را به آنچه خود داشته و دارند بی اعتقاد می کرد، و بر عکس فرهنگ غربی را یگانه فرهنگ انسانی و سعادتبخش معرفی می کرد. تا آنجا که برخی روشنفکران مسلمان را معتقد ساخت که اگر شرقی می خواهد متمدن شود باید از فرق سر تا ناخن پا فرنگی شود، خطش خط فرنگی، زبانش زبان فرنگی، طرز لباس پوشیدنش همان طرز لباس پوشیدن فرنگی، آدابش، مراسمش، تشریفاتش، ادبیاتش، عقایدش، فلسفه اش، هنرش و اخلاقش همه فرنگی شود.

سید طرح همبستگی دین و سیاست را برای دو جبهه لازم دانست:

۱. جبهه استبداد داخلی

۱- ۱. ر. ک: اسلام و علم، سید هادی خسروشاهی؛ نهضتهای اسلامی در صد ساله اخیر، صص ۲۴ - ۲۳.

۲. جبهه استعمار خارجی.

کوشش فراوان داشت که شعور مذهبی مسلمانان را برای مبارزه با استبداد و استعمار بیدار سازد وبرای این برنامه نسبت به هر برنامه اصلاحی دیگر حق تقدم قائل بود.

کوششهایی که بعدها متقابلاً از طرف عمال استعمار در جهت جدایی دین و سیاست «سکولاریسم» به عمل آمد که به نام «عَلمانیّت» معروف شد و آتاتورک را قهرمان بزرگ آن باید به شمار آورد، برای مقابله با همین طرح بود.

اندیشه علمانیت را در جهان عرب مسیحیان عرب تبلیغ کردند واضح است که اگر همبستگی دین و سیاست اصل مسلم شناخته شود مسیحیان عرب نقشی در جامعه نخواهند داشت. ولی تنها مسیحیان عرب نبودند که اندیشه «علمانیّت» را تبلیغ می کردند، عده ای از مسلمانان نیز سخت طرفدار آن بودند، آن هم مسلمانان روشنفکر متدین، چرا؟

این مسلمانان در حقیقت از یک جریان دیگر رنج می بردند و آن این که در جهان تسنن به حکم این که خلفا و سلاطین را «اولوالامر» می دانستند و اطاعت آن ها را از جنبه دینی واجب می شمردند همبستگی دین و سیاست به صورت در خدمت گرفتن دین از طرف سیاست بود. آنان که طرفدار جدایی دین از سیاست بودند، این چنین جدایی را می خواستند. یعنی می خواستند خلیفه عثمانی یا حاکم مصر صرفا یک مقام دنیایی شناخته شود نه یک مقام دینی، و وجدان مذهبی و ملی مردم در انتقاد از او آزاد باشد.

و این سخنی درست بود.

همبستگی دین و سیاست که امثال سید جمال مطرح می کردند به معنی این نبود که به قول «کواکبی» استبداد سیاسی به خود قداست دینی بدهد، بلکه بر عکس به معنی این است که توده مسلمانان دخالت در سرنوشت سیاسی خود را یک وظیفه و مسؤولیت مهم دینی بشمارد.

ص: ۸۲

همبستگی دین و سیاست به معنی وابستگی دین به سیاست نیست، بلکه به معنی وابستگی سیاست به دین است.

عده ای از مسلمانان عرب که از جدایی دین از سیاست حمایت می کردند نمی خواستند دخالت توده را در سیاست به عنوان یک وظیفه دینی انکار کنند، بلکه می خواستند اعتبار دینی و مذهبی مقامات سیاسی را نفی نمایند. البته جدایی دین و سیاست، به مفهومی که آتاتورک قهرمان آن بود ترکیه را به بدبختی کشانید و به شکلی که در ایران عملی شد به معنی بیرون کردن دین از صحنه سیاست بود.

چنانکه می دانیم وابستگی دین به سیاست به مفهومی که در بالا طرح شد یعنی مقام قدسی داشتن حکام، اختصاص به جهان تسنن دارد. در شیعه هیچ گاه چنین مفهومی وجود نداشته است.

تفسیر شیعه از «اولوالامر» هرگز به صورت بالا نبوده است(۱).

۶. اتحاد اسلام

ظاهرا ندای اتحاد اسلام را در برابر غرب اولین بار سید جمال بلند کرده است. اگر چه بعضی نادر را پیشقدم دانسته اند(۲).

منظور از اتحاد اسلام، اتحاد مذهبی نبود؛ بلکه منظور اتحاد جبهه ای و سیاسی بود، یعنی تشکیل صف واحد در مقابل دشمن غارتگر.

سید به مسلمانان هشدار می داد که «روح صلیبی» همچنان در غرب مسیحی، بالاخص در انگلستان زنده و شعله ور است. غرب علی رغم اینکه با ماسک آزاد منشی، تعصب را نکوهش می کند خود در دام تعصب «خصوصا تعصب مذهبی علیه مسلمانان» سخت گرفتار است. سید، علی رغم آنچه فرنگی مآبان تعصب را نکوهش می کنند مدعی بود تعصب بد نیست؛ بلکه مانند هر چیز دیگر افراط و

۱- ۱. نهضتهای اسلامی، صص ۲۶ - ۲۴.

۲- ۲. نقش سید جمال در بیداری شرق زمین، استاد محیط طباطبایی، صص ۹۴ - ۸۵.

تفریط و اعتدال دارد. افراط در تعصب که در انسان حس جانبداری بی منطق و کور ایجاد می کند بد است، اما تعصب به معنی «تصلب» و غیرت حمایت از معتقدات معقول و منطقی نه تنها بد نیست، بلکه بسیار نیکو است. سید می گفت: «اروپائیان چون اعتقاد دینی مسلمانان را استوارترین پیوند میان آنان می بینند، می کوشند تا با نام مخالفت با تعصب، این پیوند را سست کنند، ولی خود بیش از هر گروه و کیش، به تعصب دینی گرفتارند.

گلادستون، ترجمانی است از روح پطرس راهب، یعنی باز نمای جنگهای صلیبی(۱).

واقع بینی سید پس از حدود نیم قرن به خوبی آشکار شد.

آنگاه که افسر اروپایی فرمانده ارتش یهود در جنگ اول اعراب و اسرائیل بیت المقدس را از مسلمانان گرفت و تحویل یهودیان داد و دولت صهیونیستی اسرائیل تشکیل شد گفت: «الان جنگهای صلیبی پایان یافت».

رواج اندیشه قومیت پرستی و ملیت گرایی و به اصطلاح ناسیونالیسم که به صورتهای پان عربیسم، پان ایرانیسم، پان ترکیسم و... در کشورهای اسلامی با وسوسه استعمار تبلیغ شد و همچنین سیاست نزاعهای مذهبی شیعه و سنی، و همچنین قطعه قطعه کردن سرزمین اسلامی به صورت کشورهای کوچک و قهرا رقیب و ایجاد مرز فتنه ها همه برای مبارزه با آن اندیشه ریشه کن کننده استعمار یعنی «اتحاد اسلامی» بوده و هست(۲).

۷. دمیدن روح پرخاشگری و مبارزه و جهاد به کالبد نیمه جان جامعه اسلامی

سید جمال که می خواست مسیح وار بار دیگر روح اسلام راستین را به پیکر مسلمین بدمد و غیرت اسلامی آنان را به جوش آورد، اصل فراموش شده جهاد را پیش کشید و فراموش شدن این اصل را عامل بزرگی برای انحطاط مسلمین تلقی کرد.

۱- ۱. سیری در اندیشه سیاسی عرب، ص ۱۰۲.

۲- ۲. نهضتهای اسلامی در صد ساله اخیر، صص ۲۸ - ۲۷.

اگر روح صلیبی هنوز در رگ و پیوند غربی هست، چرا مسلمانان روح جهادی خود را از یاد ببرند؟

مؤلف کتاب «سیری در اندیشه های سیاسی عرب» در این رابطه چنین نگاشته:«سید انگلستان را نه تنها قدرتی استعماری، بلکه دشمن صلبی مسلمانان می دانست و معتقد بود که هدف انگلستان نابودی اسلام است».

چنانکه یک بار نوشت: انگلستان از این رو دشمن مسلمانان است که اینان از دین اسلام پیروی می کنند. انگلستان همیشه با نیرنگهای گوناگون می کوشد تا بخشی از سرزمینهای اسلامی را بگیرد و به قومی دیگر بدهد. گویی شکست و دشمن کامی اهل دین را خوش دارد و سعادت خویش را در زبونی آنان و نابودی دار و ندارشان می جوید. یک نتیجه بینش ضد انگلیسی سید جمال تمایل او به این بود که اسلام را دین پیکار و سخت کوشی بداند و از این رو، به فریضه جهاد بسیار تأکید کند. به نظر او، در برابر حکومتی که مصمم به نابودی اسلام است مسلمانان راهی جز توسل به زور ندارند(۱).

۸. مبارزه با خود باختگی در برابر غرب

مسلمانان در قرن سیزدهم هجری و نوزدهم میلادی، یا از آنچه در غرب می گذشت بی خبر بودند، و یا اگر سفری به غرب رفته بودند و کم و بیش از آنچه در جهان پیشرفته غرب می گذشت آگاه بودند سخت مرعوب یا مجذوب آن بودند و از اینکه شرق اسلامی بتواند در برابر غرب مسیحی به نحوی چه به شکل رقابت، و چه به شکل مبارزه قد علم کند مأیوس بودند.

می گویند ناصرالدین شاه در بازگشت از یکی از مسافرتهای فرنگ، به صدر اعظم خود گفت: «صدر اعظم، ما هرگز به غرب نخواهیم رسید. تو فقط کاری بکن تا من زنده هستم صدایی از کسی بلند نشود(۲)».

ص: ۸۵

۱- ۱. سیری در اندیشه های سیاسی عرب، صص۱۰۲-۱۰۱؛ نهضتهای اسلامی در صد ساله اخیر، صص ۲۹ - ۲۸.

۲- ۲. نهضتهای صد ساله اخیر، ص ۲۹.

سید جمال الدین و ایران

گذشته از این که سید در یک طرح کلی درد جامعه اسلامی را شناخته و در پی درمان آن بود، به ایران نظری ویژه و خاص داشت.

با توجه به هوش و ذکاوت ایرانیان امیدوار بود که فروغ بیداری بر این ملت پرتو افکند.

سید زمانی که در خارج بود با گفتار و نوشتار خود ایرانیان خارج از کشور را مجذوب ساخته و آرمان های اسلامی سید کم و بیش به ایران منتقل و منتشر می شد و یا لااقل افراد خاص کشور از دیدگاههای اسلامی سید آگاهی داشتند.

سید جمال الدین دو بار به ایران آمد(۱) و از نزدیک با وضع مردم و کشور آگاه شد. او مردی دلیر بود. خودکامگی شاه و سودجویی امین السلطان را نکوهش کرده و مردم را علیه آن شورانید.

سید جمال با گفتار و نامه های خود، طبقات مختلف کشور را مخاطب قرار داد.

در نطق های هیجانی و شورانگیز خود پرده از مظالم شاه و اطرافیان او بر می داشت بخشی از یک خطابه شور آفرین او چنین است: «ای ایرانیان! ای برادران و هموطنان عزیز! تا کی باید این رخوت موذی شما را در خواب نگه دارد؟ دیگر خواب بس است. رخوت و سستی کافی است. سر بر آرید. چشمهایتان را بگشایید، به اطراف خود نظر افکنید و بنگرید که جهان چگونه متمدن گشته است. همه وحشیان آفریقا و سیاهان زنگبار به سوی تمدن، علم، کار و ثروت پیش می روند. به

۱- ۱. تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، بخش یک، ص ۱۱.

همسایگان خود نگاه کنید که تا دویست سال پیش در وضعی بدتر از وضع امروز ما بودند که نامی از آنها نمی بریم (منظور روسیه) بنگرید که اکنون همه چیز دارند. روزهای گذشته همه چیز داشتیم و اکنون همه را از دست داده ایم.

اکثر فرمانروایان جهان به ویژه آسیا به ما به صورت ملتی بزرگ نگاه می کردند و از این رو به ما احترام می نهادند. شاه ما شاهنشاه نامیده می شد. و امروز تا بدان حد تنزل نموده ایم که همسایگان شمالی و جنوبی هم اکنون معتقدند که مملکت ما مستملک آنهاست و هر وقت بخواهند می توانند آن را بین خود تقسیم کنند.

وضع واقعی ایران وطن عزیزم... ما می پرسیم لشکر ما کجاست؟ به ما جواب می دهند لشکر نداریم. می پرسیم توپ و تفنگ ما کجاست؟ باز همان جواب به ما داده می شود. نه شؤون مالی به طور صحیحی اداره می شود و نه دولت با مسمایی داریم .

هر که بتواند، دیگری را لخت می کند و هر چه دلش خواست دستور می دهد. نه پلیس واقعی داریم و نه شهرداری. فاقد قوانین و نظام تجارتی هستیم.

در سراسر ایران یک کارخانه متعلق به خود نداریم. زیرا دولت شما موی دماغ بوده و به هر جا بو می کشد که پولی هست دست خود را به روی آنها نهاده و به عناوین درست یا نادرست پول را از شما بیرون کشیده است. مثلاً کارخانه شکر، نساجی، شیشه سازی و غیره را مثال می زنیم.

حتی پارچه لحاف ما هم از خارج وارد می شود. در تمام ایران تنها یک فرسخ راه آهن داریم که آن هم در دست روسهاست.

تاریخ به ما می گوید که در کاشان دوازده هزار دستگاه ابریشم بافی داشتیم. حال آن که امروز به زحمت پنجاه دستگاه وجود دارد.

همه اینها به علت استبداد و فقدان عدالت و قانون است(۱)».

سید جمال طلایه دار راه بیداری و آزادی ملت ایران است و با توجه به معرفت

۱- ۱. تاریخ تحولات سیاسی، مدنی، ج ۱، صص ۴۰۸ - ۴۰۷ در پاورقی.

دینی مردم ایران آنان را به حرکت و بالندگی فرا می خواند و علما و رهبران دینی را مشعلداران این راه می شناخت. از این رو در نامه ای که به علمای بزرگ ایران فرستادند چنین نگاشته اند: «ای قرآنیان، ای نگاهبانان ایمان، ای پشتیبانان دین، ای یاوران شرع مبین، ای لشکریان پیروز خدا و سرکوب کنندگان گمراهان، جناب حاجی میرزا محمد حسن شیرازی و....

توده، دل بسته به علما و گوش به فرمان رؤسای دینی است. هر چه بگویند می پذیرد، در نظر توده فرمان علما رد شدنی نیست، و هر چه بخواهند تغییر پذیر نخواهد بود.

دانشمندان هم پیوسته همت خود را صرف نگهبانی دین نموده، نه غفلت می ورزند، نه فریفته می شوند، نه مغلوب هوی و هوس خواهند شد.

اروپائیان نیز از موقعیت علما مطلع بوده و پیوسته منتظر تحول و مراقب فرصتند. راستی هم اروپایی ها خوب پیش بینی کرده اند؛ زیرا هر گاه علما با ابهتی که در نظر عوام دارند، نباشند توده با میل و رغبت به کفار پیوسته، و برای این که خود را از چنگ این دولت نجات بدهد زیر پرچم آنها در می آید.

از چنگ دولت ورشکسته ای که قدرت خود را از دست داده، از چنگ دولتی که انصاف را فراموش کرده و سازش با ملت را پشت گوش انداخته، دولتی که از اقتدار و نفوذ خود نه شرافتی تحصیل کرده و نه جانی را حفظ نموده، نه باری از دوش ملت برداشته است.

... از وقتی که این شاه بی قیمت گمراه روی کار آمده، در تحقیر علما و سلب اختیارات آنها می کوشد و از فرط علاقه ای که به استبداد و توسعه دایره ظلم وجود دارد، نفوذ کلمه علما را با امر و نهی خود کم نمود. آنها را با خواری تمام از شهرستانها تبعید کرد و نگذاشت به ترویج دین قیام نمایند. دسته ای را از مراکز اقامت خودشان به تهران آورد و آنان را مجبور به سکونت در این شهر نمود. همین که میدان برایش خالی شد بندگان خدا را مقهور ساخت. شهرها را ویران نموده، از

هر سیاهکاری خودداری نکرد. هر گناهی را علنا مرتکب شد. آنچه از خون فقرا و بیچارگان مکیده بود صرف هوا و هوس خود ساخت و اشک در چشمان یتیمان جاری کرد. حالا دیگر جنونش گل کرده و طمع پستش به هیجان آمده. نه دینی دارد که جلوگیرش باشد، نه عقلی که سرزنشش نماید، نه شرافت نفسی که مانعش شود، پست فطرتی و ناپاک طینتی وادارش نموده کشور اسلامی را به بهای اندکی بفروشد.

اروپایی ها هم فهمیده اند حالا وقت آن است که بدون جنگ و نزاع مالک ایران شوند. فهمیده اند علمایی که از اسلام و قلمرو دین دفاع می کردند قدرت خود را از دست داده و نفوذشان کاسته شده است. از این رو هر دولتی به طمع یک قطعه از این آب و خاک دهان گشود...

ای رهبران ملت، اگر این فرعون را به حال خودش بگذارید و جلو دیوانه بازی او را نگیرید و او را از تخت گمراهی پایین نکشید کار می گذرد و علاج مشکل می شود و چاره غیر ممکن می گردد.

شما یاوران خدائید، جان های شما که از شریعت خدایی سرشار است شما را از هر هوا و هوسی که موجب تیرگی و اختلاف کلمه باشد نگاه می دارد»(۱).

در نامه دیگری می نگارد: «مرا در این جهان چه در غرب باشم و چه در شرق مقصدی نیست جز آن که در اصلاح دنیا و آخرت مسلمان بکوشم و آخر آرزویم آن است که چون شهدای صالحین خونم در این راه ریخته شود(۲)».

این مرد بزرگ که بدون شک برخاسته کشور ماست، در تحول اوضاع ادبی و اجتماعی و سیاسی کشورهای خاورمیانه نفوذ مستقیم داشته و سر رشته غالب اصلاحات و تحولات اجتماعی این ناحیه، با افکار و اعمال او پیوستگی پیدا می کند(۳).

۱- ۱. نقش سید جمال الدین اسد آبادی در بیداری مشرق زمین، محمد محیط طباطبایی، صص ۲۱۲ - ۲۰۸.

۲- ۲. همان، ص ۱۸۹.

۳- ۳. همان، ص ۱۳۱.

ولی نقش بارز آن در مشروطیت ایران و زمینه سازی برای آن رخداد، بسیار بارز و آشکار است. آقای محیط طباطبایی پیرامون او می نگارد: «به همین نظر پس از سی سال کوشش در زندان طلایی عبدالحمید محبوس و معدوم شد، ولی تخم های کشته او در ایران و عثمانی و مصر و هند و افغانستان جوانه زد و ده سال بعد از مرگ او در وطن او ایران نهضت مشروطه آغاز و انجام پذیرفت...

سید جمال الدین در تاریخ ایران عامل ظهور تحولی شد و ملت ما را به راهی رهبری کرد که پس از آن در پیچ و خم های آن راه به سوی زندگانی افضل گام بر می دارد و هر روزی انتظار دارد که به صورتی بهتر و حالتی برتر در آید.

من چهره سید جمال الدین اسد آبادی را برگزیده ام؛ زیرا عکس چهره او را در قانون اساسی و مطبوعات و فرهنگ جدید و همه تشکیلات اساسی حکومت مشروطه وطن خود می نگرم و عقیده دارم که خدمتی که او به ایران کرده از نظر ارزش بالاتر از خدمتی بوده که نادر و اردشیر و یعقوب لیث و شاه اسماعیل به تاریخ ایران کرده اند، در ردیف خدمت هوخشتر مادی و آرشاك پرثوی محسوب می شود...

سید جمال الدین با تیغ زبان و نوک قلم خود زمینه سازی کرد و شالوده اصلی قبول حکومت مشروطه جدید را در ذهن علمای روحانی مملکت فراهم آورد و در روزی که علمای بزرگ تهران و عتبات در صدر نهضت مشروطه قرار گرفته بودند، معلوم شد حسن ظن و حدس صائب سید جمال الدین درباره عنصر مشروطه ساز ایران به خطا نرفته بود و از حرکت تمرد تنباکو تا مهاجرت به قم و پشتیبانی علما از مشروطه خواهان در برابر کودتای باغ شاه همه جا روح او راهنمای کسانی بود که هر یک در مقام مقتدی الانامی قرار دارند(۱).

سید جمال خواهان اصلاح جامعه اسلامی بود و جامعه ایده آلش در جامعه اسلامی خلاصه می شود که وحدت بر سراسر آن حاکم باشد، اختلافات نژادی، زبانی، منطقه ای، فرقه ای، بر اخوت اسلامی آنها فائق نگردد و وحدت معنوی و

۱- ۱. همان، صص ۵۲ - ۵۱.

فرهنگی و ایـدئولوژیکی آنهـا را آسـیب نرسانـد، مردم مسـلمان مردمی باشـند آگـاه و عالم و واقف به زمان و آشـنا به فنون و صنعت عصـر، و آزاد از هر گونه قید اسـتعمار و اسـتبداد؛ تمدن غربی را با روح اسـلامی نه با روح غربی اقتباس نمایند. اسـلام حاکم همان اسـلام نخستین باشد بدون پیرایه ها و ساز و برگها که بعدها در طول تاریخ به آن بسـته شده است. روح مجاهدت به مسلمانان باز گردد، احساس عزت و شرافت نمایند و زیر بار ظلم و استبداد و استعباد نروند»(۱).

مطالعه مبارزات سید جمال الدین دو محور را همواره نشان می دهد. یکی محور کلی و عمومی که اختصاص به ایران و هند و افغان و مصر و یا اختصاصی به یک زمان خاص ندارد.

در محور عمومی از اتحـاد اسـلام سـخن می گویـد و بـا اسـتعمار مبارزه و ضـدیت دارد، مرز خاصـی نمی شـناسد و در تقویم خاصـی نیز نمی گنجد، زمان و زمین را در هم می نوردد. در این افق است که خود را متعلق به سـرزمین خاص نمی شناسد، به یک فرم لباس مقید نمی شود و در یک جا اقامت دائمی نمی نماید.

محور دیگر تلاش و فعالیت سـید جمال الدین مقطعی و موضـعی و مربوط به یک سـرزمین خاص بود. بر افق اول است که نام پر فروغ سید جمال الدین همراه همه نهضتهای سیاسی، اجتماعی و ادبی و فلسفی و تربیتی و انقلابی مشرق اسلامی چشم افروز است(۲).

سیـد با فکر روشن و توانا و اراده نیرومند و عقیده ثابت و زبان گویا و قلم نیرومند کاری را در خاور میانه عملی ساخت که در مناطق دیگر جهان بدون کمک توپ و تفنگ میسر نمی شد(۳). بلکه افکار سید مرزهای خاورمیانه را در هم نوردید و سیطره فکر آزادیخواهانه او در آسیا طنین افکند و چهره هایی چون محمد علی، شوکت علی، محمد اقبال، جناح شعله انقلاب خویش را از پرتو فروغ اندیشه های این

۱- ۱. نهضتهای اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۳۲.

۲- ۲. نقش سید جمال الدین اسدآبادی، ص ۴.

۳- ۳. همان، ص ۵۲.

ابرمرد افروخته اند؛ و گلبانگ مقدس آزادی و استقلال که از تمامی شرق و شمال غرب و سایر اکناف هند برخاست همه از آن دستگاهی بود که سرانگشت پاک سید جمال الدین اسدآبادی رشته های تابناک آن را در هشتاد سال پیش به نوازش در آورده است(۱).

نقش سید جمال در تحقق مشروطیت نقشی بارز است. او نخستین فرد ایرانی بود که ملت ایران را به انقلاب و اقدام دسته جمعی برای تغییر شکل حکومت مطلقه به مشروطه فرا خواند(۲).

او دو بار به دعوت شاه به ایران آمد. نخست در سال ۱۳۰۳ قمری دورانی است که در اوج شهرت قرار گرفته. بسیاری از مبارزات را پشت سر گذاشته، اطلاعات وسیع و همه جانبه از اوضاع جهان دارد. مریدان فراوانی در کشورهای مختلف اسلامی نهضت او را پیگیری می کنند و هر کجا قدم می گذارد جمع زیادی برای شنیدن پیامش اجتماع می کنند و مجذوب سخنانش می شوند.

ناصرالدین شاه در سیاحت اروپا آوازه شهرت درخشان او را می شنود و به ایران دعوتش می کند. در شیراز و اصفهان و تهران از او استقبال می شود. در اصفهان اعتراض او به ظل السلطان است. در این مرحله، توقف سید در ایران طولانی نیست. مقاماتی به او پیشنهاد می شود، ولی او نمی پذیرد. در ملاقات شاه می گوید: در هر کجا بوده و باشم هدفم ترقی و عظمت اسلام و مسلمین است. هر گاه پادشاهی را موافق ببینم به قدر توان مساعدت و همراهی با اهداف خیر خواهانه سلطان خواهم نمود. خرابی ایران و ذلت اهالی آن تماما از خود شهریار است.

سید در این ملاقات شاه را مهیای پذیرش اصلاحات می کند، ولی اندکی بعد هیأت حاکمه اصلاح ناپذیری خود را ثابت می کند(۳).

به پاس تبلیغاتی که داشت دربار ناصرالدین شاه از او نگران می گردد. او خود نیز

۱- ۱. همان، ص ۷۲.

۲- ۲. همان، ص ۲.

۳- ۳. تاریخ تحولات سیاسی، ج ۲، ص ۳۸.

احساس خطر کرده و با کسب اجازه ایران را به سمت روسیه ترک نمود.

مرحله دوم حضور سید در ایران مربوط به سال ۱۳۰۷ قمری است. بار دیگر به دعوت شاه در ملاقات وین این سفر تحقق می یابد. شاه در آخرین مسافرت به اروپا مجددا از شهرت سید به شگفت آمده و با مسرت تمام او را ملاقات کرد و از او دعوت به ایران نمود، ولی به دلیل رفتار نامطلوب مسافرت گذشته، سید نپذیرفت. سرانجام با اصرار شاه و تعهد به عدم توجه به سخنان اطرافیان رضایت او را جلب کرد و دو ماه پس از بازگشت شاه، سید از راه روسیه به ایران وارد شد.

این بار سیمای انقلابی این مرد سخن و اندیشه و افکار بیشتر نمایان شد.

در مدت توقف در تهران حرفهای ناگفته و ناشنیده را با خطابه های خود به مردم تفهیم نمود. به سرعت از آزادی و اسلام، مهرورزی و حق طلبی سخن گفت. مردم را شیفته خویش نموده و تخم آزادی را در سرزمین جان محرومین و بیچارگان ایرانی کاشت. به اوضاع خراب ایران شوریده و امتیازات داده شده به خارجیها را به باد انتقاد گرفت. از بیکاری مردم نالید، بر ظلم حکام اعتراض کرد و اصلاح امور را خواستار شد.

کم کم زمزمه از مردم برخاست. عبارت شاه ظالم است؛ ملت فروش است و مملکت را بر باد داده است، بر زبان مردم جاری شد. شور و غوغا برخاست. شاه عیاش و شهوت پرست است، وزرا خائن اند، دزدند، رجّاله اند، آبادانی و رونق کشور را نمی خواهند. مردم از یکدیگر سؤال می کردند: بیت المال مسلمین کجاست؟ لشکر کجاست؟ تجارت کو؟ اسلحه کو؟ معارف ما کو؟ این عناوین پیامهای سخنان سید بودند. وقتی شاه می گوید سید از من چه می خواهی؟ فرمود: «یک جفت گوش شنوا». درباریان بار دیگر دست به سخن چینی و سعایت زدند و شاه را به سید بدبین کردند(۱).

این افکار و اندیشه ها در مکتب سید جمال شکوفا شد. این مرد بزرگ که بدون

۱- ۱. تحولات سیاسی، ج ۲، ص ۴۰.

شک برخاسته از کشور ایران بود، در تحول اوضاع ادبی و اجتماعی و سیاسی کشورهای خاور میانه نفوذ مستقیم داشت و سر رشته اغلب اصلاحات و تطورات اجتماعی این ناحیه با افکار و اعمال او پیوستگی دارد(۱). نقش او در پیدایش نهضت انقلابی عدالت خواهی و تعالی طلبی ملت ایران بسیار بارز است.

اندیشه های سید جمال در سه محور خلاصه می شد:

۱. تبدیل شیوه حکومت از استبداد به مشروطه و برقراری قانون به جای رسوم و اوامر.

۲. از میان بردن آثار تفرقه مذهبی و احیای روح وحدت اسلامی.

۳. مبارزه علنی و بی رحمانه با نفوذ استعماری انگلیس که دشمن شماره یک اسلام و قرآن بود(۲). سید با آموزش های خود توانست این فرهنگ را ایجاد کند که مبارزه سیاسی یک وظیفه شرعی و مذهبی است. دکترین سید را می توان اعلام همبستگی دین و سیاست و اعلام ضرورت شرعی آگاهی سیاسی برای فرد مسلمان و ضرورت دخالت او در سرنوشت سیاسی کشور خود و جامعه اسلامی دانست.

ازاین رو تأثیر اندیشه های او در تمام تحولات جهان اسلام در سده اخیر نمایان است و تأثیر شگفت او در رخداد نهضت عدالت طلبی و تعالی خواهی مردم ایران (مشروطه) روشن و مبرهن است. او بذر افشانی کرد و ایده ها را پدید آورد. مردم را آگاه کرد و جامعه را آماده تحول نمود. و با بصیرت الهی خود تحول و تغییر نظام را در ایران پیش بینی می کرد و خبر از جنبش و انقلاب می داد. آخر ممکن است جامعه ای بیمار پس از آن که طبیب او را به دردش آگاه کرد به سراغ درمان نرود، فقر و فلاکت در جامعه بیداد می کرد از این رو باید نظام حاکم بر این جامعه تغییر کند، و هر گونه تغییری باشد بهتر از وضع موجود خواهد بود، در اندیشه سید خواست ملت ایران تحول بود، چون این پیامی بود که از حنجره هزاران خانه خراب و خانه خراب شده ها به گوش می رسید.

۱- ۱. نقش سید جمال الدین اسد آبادی، ص ۱۳۱.

۲- ۲. همان، ص ۱۶۲.

فصل دوّم تحریم تنباکو

تحریم تنباکو

ص: ۹۵

تحریم تنباکو

یکی از وقایع مهم تاریخ ایران در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه بدون شک تشکیل «هیأت شاهنشاهی دخانیات ایران» در لندن و تحصیل حق انحصاری «مینوپل» توتون و تنباکوی این مملکت توسط هیأت مزبور و تأسیس اداره «رژی» در تهران است که قیام ایرانیان با رهبری مرجعیت شیعه و فتوای زعیم رشید میرزا حسن شیرازی بنیان آن را ویران ساخت و از آن کما بیش نتایج نیک و بدی در احوال مردم کشور ما ناشی گردیده است.

حکم تحریم توتون و تنباکو که از طرف مرحوم رئیس المسلمین حاج میرزا محمد حسن شیرازی از سامرا صادر و در تهران توسط میرزا محمد حسن آشتیانی اجرا گردید از دو منظر قابل دقت و ارزیابی است:

یکی آنکه مردم تا چه پایه مطیع اوامر و احکام علمای دینی خود بوده و ایشان تا چه حد در مردم صاحب نفوذ کلمه و قدرت معنوی محسوب می شوند که این رخداد چون میدان مانوری فروغ این نفوذ را آشکار ساخت و موجی که از حکم برخاست در سراسر کشور طنین افکند. عموم مردم دست از استعمال دخانیات برداشتند و کسانی که کمال اعتیاد را به این مواد داشتند و معمولاً در هر شبانه روز چند دفعه به آن دود دلی از سینه بیرون می دادند با برگ خشک شده مو علاج اعتیاد خود کرده و نقض حکم علمای اعلام را که در حکم محاربه با امام زمان بود، هرگز روا نمی داشتند.

دوم: آنکه قیام ملت و پیروزی مردم که در راه القای امتیاز دخانیات نصیب مردم

و علما شد، این افق را روشن ساخت که با مقاومت و قیام و پافشاری به خوبی می توان از اعمال خودسرانه دستگاه استبداد جلوگیری نمود. همین پیروزی چون مشعلی فرا روی مردم قرار گرفت تا آینده مردم بر ضد امین السلطان و عین الدوله در زمان مظفرالدین شاه قیام کنند و مطالبه عدالت خانه نمود و سرانجام رخداد مشروطیت تحقق یابد و بر بام سیاسی اجتماعی این کشور ستاره انقلاب مشروطیت طلوع کند(۱).

در ایران مهمترین و اولین مقاومت منفی در «واقعه رژی» رخداد و دادن امتیاز توتون و تنباکو به انگلیس و تحریم آن از طرف علمای روحانی و در پی آن شورش مردم ایران که بالاخره منجر به لغو این انحصار شد از وقایع بسیار مهم اواخر سلطنت ناصرالدین شاه قاجار است و باید آن را طلیعه بیداری مردم ایران برای به دست آوردن حقوق خود بر ضد بیگانگان و خودکامگی و استبداد پادشاهان ایران دانست. کسروی در تاریخ خود چنین می نگارد: «این را می توان نخستین تکانی در توده ایران شمرد، و این اگر چه با دست علما بود و همچشمی در همسایه بی هنایش نبود، خود پیش آمد ارجداری است و باید در تاریخ یاد آن بماند»(۲).

پرفسور برون می گوید: «واقعه انحصار تنباکو را باید مبدأ تاریخ بیداری و آغاز دوره و مرحله نوین ایران در حوادث اجتماعی دانست».

نیز احمد قاسمی در مجله مردم می نگارد: «آنچه در اینجا مورد نظر می باشد این است که ملت ایران برای اولین بار در مقابل شاهان قاجار ایستاد و در ایستادگی خویش پیروز شد. بدیهی است که این پیروزی در حوادث بعدی بدون تأثیر نبود».

ناظم الاسلام کرمانی هم در مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان می نویسد: «نتیجه این شد که امتیاز مرتفع باشد و شش کرور خسارت کمپانی را دولت قبول کرد و این

۱- ۱. تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ناظم الاسلام کرمانی، صص ۶۰ – ۱۹؛ تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، مقدمه به قلم دکتر عباس اقبال.

۲- ۲. تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، بخش یکم، ص ۱۷.

اولین قرضی بود که دولت ایران به خارجه مدیون شد. اگر چه این خسارت به ایران وارد آمد، لکن در عوض ملت ایران به خود آمده و اندکی رو به بیداری کرد. چه از این ارتفاع امتیاز رژی، ملت ایران دانست که می شود در مقابل سلطنت ایستاد و حقوق خود را مطالبه کرد»(۱).

ملکزاده نیز در کتاب خود پیرامون عظمت این واقعه می نگارد: «بدون تردید انقلابی که در نتیجه واگذاری انحصار دخانیات ایران به یک شرکت انگلیسی رویداد یکی از بزرگترین حوادث دوره سلطنت پنجاه ساله ناصرالدین شاه بود و این نهضت عمومی که صرفا جنبه مذهبی داشت در تحولاتی که سپس در ایران روی داد و به انقلاب مشروطیت منتهی شد تأثیر به سزایی داشت»(۲).

به هر روی رخداد فرمان تنباکو و توتون «مینوپل» لازمه سفر سوم ناصرالدین شاه به اروپاست. شاه در ماه شعبان ۱۳۰۶ هجری قمری برای سومین بار عزم سفر اروپا نمود.

این سفر نیز مانند سفرهای قبل ظاهرا برای دیدن شکوفایی و ترقیات کشورهای اروپا و مخصوصا تماشای اکسپوزیسیون پاریس «نمایشگاه کالا در پاریس» بود.

البته مقاصد دیگری نیز داشت که از همه مهمتر دیدار با امپراطور روس بود.

انگلیس در این سفر از شاه و همراهان با گرمی و صمیمیّت استقبال کرد و نسبت به همراهان خصوصا اعتماد السلطنه و مجد الدوله و امین خلوت و صدیق السلطنه و ناصرالملک به ویژه امین السلطان که نفوذ خاصی در شاه داشت مهربانی ها کرد و ملکه انگلستان «ویکتوریا» به هر یک نشانهایی اعطا کرد که هیچ کدام انتظار آن را نداشتند. چنانکه به امین السلطان نشان «حمام» از بزرگترین نشانهای انگلیس با حمایل و زنجیر طلا و به اعتماد السلطنه نشان درجه دوم «سنت ژرژ» و به سایرین

۱- ۱. تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ناظم الاسلام کرمانی، صص ۶۰ - ۱۹؛ تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، صص ۱۱-۱۰.

۲- ۲. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، ج ۱، ص ۹۵.

نشان «سنت میشل» را داد(۱).

در مدت اقامت ناصرالدین شاه در انگلستان به او پیشنهادهایی شد که از جمله امتیاز توتون و تنباکوی ایران بود. اجرای این پیشنهاد را به عهده یکی از مهمانداران تیم همراه شاه به نام «ماژور جرالد تالبوت» از مشاورین و نزدیکان «لردسالیز بوری» نخست وزیر انگلیس که مردی شیرین سخن و زیرک بود واگذار کرد.

ظاهرا مذاکره درباره واگذاری انحصار توتون و تنباکوی ایران به انگلیس در شهر «براتین» آغاز شد. زیرا هنگامی که ناصرالدین شاه در نقاط مختلف انگلستان گردش می کرد، اعتماد السلطنه با «ماژور تالبوت» مدت یک هفته در این شهر اقامت کرد، و تالبوت در این مدت درباره توتون و تنباکوی ایران و چگونگی انحصار آن در این کشور از اعتماد السلطنه تحقیقاتی کرد و اعتماد السلطنه هم چون در این موضوع مطالعاتی داشت مجموعه اطلاعات خود را صاف و پوست کنده در دسترس او گذارد. و مستر تالبوت با آگاهی تمام با امین السلطان و دیگران وارد مذاکره شد»(۲).

شاهزاده ملک آرا که خود شاهد و ناظر جریانات بوده و از حقایق امر اطلاع کامل داشته پیرامون این قرار داد چنین می گوید: «از جمله کارهایی که اعلیحضرت شاه به صلاحدید وزرای خود در فرنگستان کرد این بود که انحصار تنباکو و توتون ایران را به قیمتی نازل بدون شرایط به یک کمپانی انگلیسی فروخت و حال آنکه لازم بود شرایط لازمی را در این عمل بگذارد و قیمتی گزاف هر ساله بگیرد، ولی چون کمپانی مبلغ گزافی به اطرافیان شاه داد و هیچ کس که ممکن بود منشأ اثری شود، نماند، الا آنکه پول گرفت. لذا همگی تصدیق و تحسین نمودند و کمپانی در ضمن شرایط متقبل شده بود که سالی بیست و پنج هزار لیره انگلیسی به شاه بدهد و در خارج شرطنامه هم قرار شد که مخفیانه به علی اصغر خان و بعضی دیگر مبلغی را بدهد».

شاه که از رذالت طبع از یک تومان نمی گذشت همین که اسم سالی بیست و پنج

ص: ۱۰۰

۱- ۱. تنباکو، ابراهیم تیموری، صص ۲۴ – ۲۳.

۲- ۲. همان، ص ۲۵.

هزار لیره را شنید هوش از سرش پرید و فورا قرارنامه را امضا کرد.

انگلیسی ها هم به ایران آمده و مانند دولتی که ایران را فتح کرده است به تمام بلاد مأمور فرستادند...در هر بلدی سوار گرفتند که اجرای احکام آنها را نماید و سوارها را با پول کافی و اسلحه جدید مسلّح نمودند»(۱).

بنابراین انگلیسی ها با زحمات و صرف پول زیادی به منظور خود رسیدند و به طوری که در آن وقت شهرت داشت کمپانی رژی در حدود چهار صد هزار تومان به امین السلطان و کامران میرزا نایب السلطنه و سایر درباریان رشوه داد.

دکتر فوریه پزشک مخصوص ناصرالدین شاه در کتاب خود به نام «سه سال در دربار ایران» در این باره می نویسد: «شرکت انگلیس این امتیاز را با دادن رشوه های گزاف که به دو میلیون فرانک بالغ می شود گرفته و حق این است که تحصیل آن به این خرج می ارزیده است»(۲).

مستر تالبوت پس از ورود به تهران در سفارت انگلیس ساکن شد. چند روز اول ورود او به طور مخفی بود و هیچ کس جز اعضای سفارت و امین السلطان از آمدن تالبوت اطلاعی نداشت. پس از چند روز صورت امتیاز نامه را که اصول آن قبلاً تهیه شده بود به کمک «ولف» وزیر مختار انگلیس «سفیر» در تهران نوشتند و با کمی جرح و تعدیل امین السلطان آن را برای امضا نزد ناصرالدین شاه برد و منافع آن را دوباره با زبانی چرب و نرم گوشزد کرد و بیست و پنج هزار لیره ای را که صاحب امتیاز برای امضا پیشکش می داد به رخ ناصرالدین شاه کشید، و اضافه کرد گذشته از این مبلغ هر ساله پانزده هزار لیره و یک چهارم منافع کمپانی به خزانه شاه پرداخت خواهد شد.

سرانجام ناصرالدین شاه پیشنهاد امین السلطان را پذیرفته و امتیازنامه را امضا کرد و تقدیر نامه ای نیز جهت حسن خدمت به صدر اعظم امین السلطان عطا نموده

ص: ۱۰۱

۱- ۱. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملکزاده، ج ۱، ص ۹۶ - ۹۵.

۲- ۲. تحریم تنباکو، تیموری، ص ۲۸.

و خلعتی گرانبها به او بخشید(۱).

بدون تردید، شاه با امضای این سند ورقی سیاه به کارنامه خود افزود و کتابنامه سلطنت در این کشور سیاهتر شد.

استقلال کشور به خطر افتاد و رعیت ایران مزدور اجنبی و بیگانه شد و داغ ننگی بر پیشانی این کشور نمایان گردید.

۱- ۱. همان، ص ۲۷.

امضای قرارداد تنباکو

سرانجام قراردادی ننگین با پانزده فصل، که هر فصل آن سند رسوایی برای ناصرالدین شاه بود، به این شرح تنظیم شد:

«فرمان تنباکو و توتون» مینوپل

خرید و فروش و ساختن در داخل کشور و خارج، کل توتون و تنباکو که در ممالک محروسه ایران به عمل آورده می شود تا انقضای مدت پنجاه سال از تاریخ امضای این انحصارنامه به ماژور تالبوت و شرکای خودشان مشروط به شرایط ذیل مرحمت و واگذار فرمودیم.

فصل اول: صاحبان امتیاز نامه متعهد می شوند که در سال مبلغ پانزده هزار لیره انگلیسی به خزانه دولت علیه بپردازند، اعم از آنکه از امتیازی که با ایشان داده شده است نفعی ببرند یا ضرر، و این مبلغ را کمپانی دخانیات در آخر هر شش ماه مقسطا خواهد پرداخت.

فصل دوم: صاحبان امتیازنامه، محض تعیین مقدار تنباکو و توتون که در ایران عمل می آید حق دارند که از زارعین آنها اطلاعات لازمه بخواهند و دولت اعلیحضرت شاهنشاهی به حکام ولایات امر و مقرر خواهند فرمود که آنها به جهت حصول این اطلاعات از زارعین توتون و تنباکو، اسباب تسهیل فراهم آورند. و به جز صاحبان امتیازنامه، احدی حق نداشته و نخواهد داشت که به جهت خرید و فروش توتون و تنباکو و سیگارت و سیگار و انفیه و مثله، اجازه کتبی به احدی بدهد.

اشخاصی که الحال توتون و تنباکو را خرده فروشی می کنند می توانند به این

تجارت مداومت نمایند، ولی شرایط بر این است که از کمپانی دخانیات در این باب اجازه حاصل نمایند.

فصل سوم: از آنچه عاید کمپانی می شود مخارجی که به توسط کمپانی شده به علاوه پنج در صد کسر می شود و پس از وضع مخارج و پنج درصد هر چه باقی ماند و عاید خالص می شود سه ربع آن هم راجع به کمپانی خواهد بود، و یک ربعش باید به خزانه دولت پرداخته شود و محض این فقره دولت علیه ایران حق دارد که رسیدگی به امور حسابیه کمپانی نموده، تدقیقات لازمه را به عمل بیاورد.

فصل چهارم: جمیع اسباب و آلات لازمه به دخانیات که صاحبان امتیازنامه به ایران می آورند از جمیع رسوم گمرکی و هر گونه مالیات معاف خواهند بود.

فصل پنجم: حمل و نقل توتون و تنباکو به ایران ممنوع است، مگر در صورتی که صاحبان این امتیازنامه اجازه بدهند. ولی مسافرین می توانند مقداری از توتون و تنباکو به جهت استهلاک لازمه شخصی خودشان همراه داشته باشند.

فصل ششم: صاحبان امتیاز متعهد می شوند که تمامی مقدار توتون و تنباکو که در ایران حاصل می شود و قابل استهلاک باشد نقدا ابتیاع نمایند، اما در باب قیمت آنها باید مابین صاحبان امتیازنامه و زارع موافقت و رضای طرفین ملحوظ شود و در ظهور اختلاف در قیمت از طرفین یک نفر حکم انتخاب گردیده هر قیمتی که آن حکم معین نماید باید طرفین آن قیمت را قبول کنند.

فصل هفتم: دولت علیه ایران تعهد می فرمایند که بر رسوم گمرک و سایر عوارضی که تاکنون از توتون و تنباکو و سیگار و سیگارت و انفیه گرفته می شد از روز امضای این امتیازنامه تا پنجاه سال به هیچ وجه نیفزایند و صاحبان امتیاز نامه هم متقبلند که آنچه را که دولت علیه ایران تا به حال از دخانیات مالیات و رسومات می گرفت به دولت علیه ایران بپردازد.

فصل هشتم: کسانی که از شرایط حالیه تخطی نمایند گرفتار کیفر سخت خواهند شد و هر کس که معلوم شد بدون اجازه کمپانی توتون و تنباکو و سایر دخانیات

فروخته است مورد تنبیه سخت خواهد گردید و جریمه خواهد شد. دولت علیه ایران وعده می دهند که به صاحبان امتیازنامه در جمیع کارهای متعلقه به دخانیات کمک و تقویت فرمایند و کمپانی نیز از طرف خود وعده می دهد که از شرایط این امتیاز نامه به هیچ وجه تخطی و تجاوز ننمایند.

فصل نهم: صاحبان امتیاز نامه مختار خواهند بود که تمام حقوق و امتیازی را که به ایشان مرحمت شده است با تعهدات و غیره خود به هر کس که بخواهند واگذار نمایند، مشروط بر این که قبل از وقت در این باب به دولت علیه اطلاع بدهند.

فصل دهم: زراع توتون و تنباکو که متعهد می شوند که به نزدیک ترین گماشته کمپانی از مقدار توتون و تنباکوی محصول خودشان بلا درنگ اطلاع بدهند تا این که به این واسطه صاحبان امتیاز نامه بتوانند تعهد خود را که در فصل ششم مسطور است به انجام رسانده به مهلت جزیی ابتیاع نمایند.

فصل یازدهم: صاحبان امتیازنامه حق ندارند که در ایران زمینی تحصیل نمایند، مگر آنچه را که به جهت انبار و ملزومات کار لازم است.

فصل دوازدهم: زراع دخانیات ذی حق خواهند بود که از توتون و تنباکویی که به کمپانی می فروشند تنخواهی به رسم مساعده و بیعانه دریافت نمایند و این فقره موافق قراری خواهد بود که با دولت علیه ایران به اتفاق خواهند داد.

فصل سیزدهم: هر گاه از روزی که این امتیازنامه امضا شده است تا مدت یک سال، کمپانی دخانیات تشکیل نیافته باشد یا آنکه به کارهای راجعه خود شروع نکند، حکم این امتیاز نامه از درجه اعتبار ساقط و باطل خواهد بود، مگر در صورتی که عوایقی برای اقدام در کار روی دهد به واسطه جنگ یا چیز دیگر از این قبیل.

فصل چهاردهم: در صورتی که فیمابین دولت علیه ایران و صاحبان امتیازنامه اختلافی ظاهر شود فصل و ختم آن اختلاف به رأی یک نفر حکم که از سوی طرفین معین می شود رسانیده و او حکم خواهد نمود. ولی هر گاه در انتخاب حکم طرفین هم عقیده نبوده و در این باب اختلاف رأی واقع شود باید یک نفر از سفرای دول

اتازونی و آلمان و اتریش که در تهران اقامت دارند قطع گفتگو را بنمایند و هر چه او حکم کند طرفین باید قبول نمایند.

فصل پانزدهم: این امتیازنامه که نسختین است به امضای اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی موشح گردید و وزارت امور خارجه دولت علیه ایران آن را تصدیق نموده و مابین دولت علیه ایران و ماژور تالبوت مبادله شده است و مضمون فارسی آن محل اعتنا خواهد بود.

مورخه پنجشنبه بیست و هشتم رجب ۱۳۰۷، مطابق بیستم مارس ۱۸۹۰ محل مهر و امضای سرهانری ولف سفیر انگلیس(۱).

این سند ذلت بار به امضای شاه رسید و فرمان اجرای آن صادر شد. سندی که استقلال کشور را به سخره گرفته بود.

قراردادی که از عنوانش «مینوپل» تا فصولش بذر فتنه، فساد، مزدوری اجنبی، نفوذ بیگانه، جاسوسی، ایجاد پایگاه فساد و سلاح در این کشور را به همراه داشت.

۱- ۱. تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، مقدمه، صص ۵۳ - ۵۱؛ تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، صص۳۲ - ۲۹ ؛ تحریم تنباکو، حاج شیخ رضا زنجانی، صص ۴۸ - ۴۵ با کمی اختلاف در متن فصلها.

آغاز مخالفت ها

وقتی که از طرف شاه مجلسی منعقد گردید تا اولیای ملت و دولت در آن حاضر شده و پیرامون موضوع بحث کنند، مجلس در سرای نایب السلطنه منعقد گردید. بزرگ علمای اعلام دارالخلافه، جناب آقای آشتیانی، با جناب آقای سید علی اکبر تفرشی و جناب آقای شیخ فضل الله نوری و جناب آقای امام جمعه ، و جناب آقا سید محمد رضا و جناب آخوند ملا محمد تقی کاشانی در آن مجلس حاضر شدند و از سوی دولت نیز نایب السلطنه و وزیر اعظم آقای امین السلطان، و امین السلطنه، و امین الدوله و مشیر الدوله و قوام الدوله و فخر الدوله، حاضر گردیدند و از جانب ناصرالدین شاه صورت فرمان امتیاز نامه را به میان گذارده که بر حسب امر شاه شما که علمای شریعت و اولیای ملتید صورت امتیازنامه را ملاحظه بفرمایید. در خصوص قرارداد، هر گونه تعهد و شرطی که دولت به موجب مواد این قرارداد بر خلاف مقاصد شریعت ملتزم گردیده تغییر بدهید. آنگاه شروع به خواندن امتیازنامه کردند. کلمه آغازین که عنوان فرمان امتیازنامه بود کلمه «مینوپل» بود.

علما از معنی این کلمه پرسش نمودند. پاسخ دادند این کلمه لفظی است خارجی که به معنای انحصار است. مینوپل یعنی انحصار معامله تنباکو و توتون برای صاحب این امتیاز، آن گونه که معامله این اجناس حق مخصوص اوست و هیچ کس بدون اذن و اجازه صاحب امتیاز حق معامله ندارد. صاحبان این اجناس جبرا باید جنس خود را به او بفروشند و به دیگری نمی توانند بفروشند.

علما گفتند: «این التزام و جبر و انحصار خلاف احکام شریعت، و اصول مسلمه و حقوق حقّه ملت است «الناس مسلطون علی اموالهم» اگر بنا بر اصلاح دارید، ابتدا این عنوان را تغییر دهید». دولتیان به کوشش افتادند تا بتوانند با چرب زبانی و صورت سازی یک نحو کلاه شرعی بر سر این امتیاز بگذارند، ولی علما سخت ایستاده و گفتند: ما پیغمبران شرع و شریعت آور نیستیم تا بتوانیم حرامی را حلال کنیم و بر عکس بلکه وظیفه ما علمای اسلام بیان حلال و حرام است. حکمی که در این خصوص مقرر گشته همان بود که بیان شد و سرانجام پایداری علما درهای هر گونه خوش رقصی را بر اولیای دولت بست(۱).

به هر روی این «قرارداد» از آغاز تا پایانش، توتون و تنباکو فروشی نبود، بلکه در اصل فروش کشور بود.

فصل دوم قرارداد رعیت ایران را در اختیار کمپانی قرار می داد.

فصل چهارم آن به کمپانی اجازه می داد که اجناس خود را بدون گمرک و بازرسی وارد کند هر چه می خواهد باشد و این دالانی برای وارد کردن اسلحه به ایران شد..

از این رو چون قرارداد رژی لغو شد و بطلان آن رسما اعلام گردید، چند صندوق که دارای علامت «کمپانی رژی» و به نام صاحب امتیاز بود به یکی از گمرکخانه های جنوبی ایران رسید.

نماینده صاحب امتیاز می خواست صندوقها را مثل گذشته بدون بازرسی از گمرک خارج کرده و به تهران حمل کند، ولی مأمورین گمرک به بهانه این که امتیازنامه لغو شده و دیگر حق ندارید چیزی را بدون بازرسی از گمرک خارج نمایید، صندوقها را مصادره کرده و هر قدر نماینده انگلیس بیشتر اصرار ورزید مأمورین جدی تر شدند. حتی نماینده انگلیس می خواست رشوه کلانی بدهد، ولی مأمورین گمرک نپذیرفتند.

سرانجام قرار شد مراتب را به تهران گزارش کرده و منتظر پاسخ باشند. از تهران

۱- ۱. تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، مقدمه، صص ۵۰ - ۴۹.

جواب آمد صندوقها را باز کنند و پس از رسیدگی و آگاهی ازمحتویات آن اجازه ترخیص بدهند.

هنگامی که جعبه ها گشوده شد معلوم گشت که اصرار انگلیسها بی مورد نبوده است؛ زیرا جعبه ها پر بود از تفنگ و فشنگ و نارنجک و باروت بی دود و غیره.

وقتی این خبر به تهران رسید از طرف دولت دستور ضبط آنها صادر شد و به سفیر انگلیس اعتراض شد. کشف این سلاحها عکس العمل بدی داشت و چنانچه گمان می رفت در همه جا شایع شد که انگلیسها برای تسخیر شهرهای ایران سلاح وارد می کردند»(۱).

گذشته از سیل اسلحه که پنهانی وارد کشور می شد، در این زمان از طرف فرنگیان عده زیادی مبلغ که در حدود صد هزار زن و مرد بوده اند به ایران آمده و مرکز تبلیغ خود را تهران قرار دادند. و سپس به نقاط دیگر کشور کوچ کرده و در هر نقطه از ایران به تبلیغ دین مسیح پرداختند. کلیساها ساخته شدو برای پیشرفت خود بیمارستانها ساخته و دختران مسلمان را که تا آن روز زیر پرده عصمت بودند برای پرستاری استخدام کرده و آنان را بی حجاب به امور پرستاری وا می داشتند.

در همین زمان عده ای نیز از کشاورزان انگلیس به عنوان کارکنان کمپانی به ایران آمدند و به قول دکتر فوریه «لقمه چرب و نرمی پیدا شده بود و رسیدن به آن رنج و خرج سفر می ارزید» این عده از طرف کمپانی به شهرها و نقاط مختلف کشور فرستاده شدند»(۲).

آری قراردادی ذلت بار با لوازم خائنانه اش به امضای شاه رسید و این کشور را به ثمن بخس در اختیار کمپانی رژی قرار داد. قراردادی ننگین بار که طوق بردگی و اسارت را بر گردن این ملت نهاد.

از طرف کمپانی مأمورینی گماشتند تا مفاد قرارداد اجرا گردد. اعلام کردند که هیچ کس حق ندارد بیش از اندازه مصرف شخصی خود آن هم حداکثر بیست سیر

۱- ۱. تحریم تنباکو، تیموری، ص ۲۲۰.

۲- ۲. همان، ص ۴۲.

توتون و تنباکو خریداری کند. برای متخلفین نیز مجازاتهای سختی مقرر گردید. چون هنوز آغاز کار بود و عده ای از مردم از این دستورها و مقررات آگاهی نداشتند و بعضی نیز به این مقررات توجهی نمی کردند. مأمورین کمپانی که عده زیادی ایرانی را هم به مزدوری استخدام کرده بودند به مجازات متخلفین پرداختند و به مردم آسیب مالی و جانی فراوانی وارد کردند»(۱).

این امتیازنامه با فصل های ذلت بارش داغ ننگی بر سیمای ناصرالدین شاه گشت.

خدا می داند که اگر قیام مرجعیت شیعه و فتوای تحریم از سوی حضرت آیه الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی قدس سره نبود بر سر این کشور و مردمش چه می آمد.

آیا امروزه نامی از این کشور بزرگ بر روی اطلس جهان باقی مانده بود؟

البته علما به پا خواستند. چون این پیشوایان آئین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم همیشه در دفاع از کیان ایران بزرگ پیشقدم بوده اند.

در تهران علما به رهبری آیه الله میرزا حسن آشتیانی به پا خاستند و در سایر شهرها نیز مردم با رهبری روحانیت قیام کردند.

۱- ۱. همان، ص ۴۳.

اوج مخالفت ها در شهرهای ایران

۱. فارس و نهضت تنباکو

فارس در این زمینه پیشتاز بود. چون بیش از سایر بلاد مورد توجه صاحبان امتیاز بود.

در ماه رمضان سال ۱۳۰۸ قمری وقتی مأمورین انگلیسی کمپانی رژی به نزدیکی شهر شیراز می رسند، جمع زیادی از مردم شهر به رهبری و هدایت حاج سید علی اکبر فال اسیری شیرازی که به واسطه شجاعت و قوّه بیانش در میان علمای شیراز موقعیتی ویژه داشت در مسجد وکیل شیراز جمع شدند و بنای داد و فریاد را گذاردند. حاج سید علی اکبر هم به منبر رفته بیاناتی را علیه دولت و صاحب امتیاز ایراد کرد و در پایان شمشیری از زیر عبا در آورده و اظهار داشت: «موقع جهاد عمومی است. ای مردم بکوشید تا جامه زنان نپوشید. من یک شمشیر و دو قطره خون دارم. هر بیگانه ای که برای انحصار دخانیات به شیراز بیاید شکمش را با این شمشیر پاره خواهم کرد و گریه کنان از منبر پایین آمد».

وقتی خبر به نمایندگان کمپانی رسید، در بیرون شهر توقف کرده و جرأت نکردند وارد شهر شوند. این خبر به سفارت انگلیس در تهران تلگراف شد. سفیر به دامان امین السلطان متوسل شده و او میرزا رضا خان قوام الملک را که بزرگ ایلات خمسه فارس بود مأمور نظم و امنیت شیراز کرد.

قوام الملک هم به پاس عداوت و خصومتی که با سید علی اکبر داشت بلا درنگ عده ای از مأمورین خود را به طرف مسجد وکیل اعزام کرد و شورش مردم را فرو نشاند.

قوام الملک پس از قلع و قمع مردم به امین السلطان تلگراف کرد و اجازه خواست تا آن سید مجاهد را تبعید کند.

امین السلطان موافقت کرد، ولی قوام الملک از ترس مردم و یاران سید جرأت نداشت که سید را دستگیر نماید و مترصد فرصت مناسب بود. از قضا سید علی اکبر در آن هنگام هر روز صبح برای تقویت مزاج، شیر بز می نوشید و به بیرون شهر می رفت و مدتی پیاده روی می کرد. در یکی از روزها هنگامی که همراه یکی از یاران خود در خارج شهر به سیاحت مشغول بود، عده ای از سواران قوام الملک او را دستگیر کرده، عبا و عمامه اش را از سرش برداشته یک کلاه نمدی بر سر او گذاردند و با سرعت تمام او را به طرف بوشهر بردند. بعد از چند روز توقف در بوشهر او را سوار کشتی کرده و به بصره فرستادند(۱).

۲. آذربایجان و نهضت تنباکو

بر خلاف فارس که از توتون و تنباکوی خوبی برخوردار بود، آذربایجان از تولید کنندگان عمده محصول دخانیات نبود. مقدار بسیار کمی توتون آن هم در حوالی کردستان به دست می آمد که چندان قابل توجه نبود.

ولی صدور توتون و تنباکوی شیراز و کاشان و اصفهان و سایر بلاد ایران به خارج از کشور وسیله تجار آذربایجان صورت می گرفت. از این رو، از همان آغاز نهضت، جزء طلایه داران انقلاب بودند و چون منتشر گردید که مرحوم میرزا حسن شیرازی ـ که اعظم علمای زمان بود ـ با امتیازنامه به مخالفت برخاسته، و نامه ای به ناصرالدین شاه ارسال کرده و دادن انحصار توتون و تنباکو به خارجیها را بر خلاف مذهب دانسته مردم آذربایجان که از احساسات مذهبی بالایی برخوردار بودند، یک باره دست به شورش زدند.

لذا وقتی خبر حرکت نمایندگان «رژی» به تبریز رسید، مردم دکانها را بسته و در

۱- ۱. همان، صص ۷۲ - ۷۱.

اطراف حاج میرزا جواد آقا تبریزی جمع شدند و حدود بیست هزار نیروی مسلح برای مقابله با هر پیش آمدی آماده کردند. آگهی های کمپانی را که به در و دیوار چسبانده شده بود پاره کرده و اعلامیه هایی بر علیه کمپانی به در و دیوار تبریز چسباندند. و طرفداران کمپانی را تهدید به قتل کردند.

امیر نظام گروسی، والی آذربایجان سخت به وحشت افتاد. خانواده خود را به «باسمنج» دو فرسنگی تبریز نزد قشون روس فرستاد و خود مشغول فرو نشاندن انقلاب تبریز گشت. نمایندگان و بزرگان تبریز تلگرافهایی را به تهران مخابره و انحصار توتون و تنباکو را مخالف با قرآن و دستورهای اسلام دانسته و از ناصرالدین شاه لغو آن را خواستند. ضمنا تهدید کردند که اگر تقاضای آنان مورد قبول واقع نگردد، با سلاح از حقوق خویش دفاع خواهند کرد.

ناصرالدین شاه که از واقعه تبریز آشفته بود با نزدیکان خود برای جلوگیری از آشوب به مذاکره پرداخته و چاره جویی کرد.

بعضی پیشنهاد کردند که با قشون نظامی مخالفین را سرکوب کند؛ ولی شاه با این پیشنهاد موافقت نکرد و آخر الامر قرار شد یکی از رجال بزرگ دولت به تبریز رفته و منافع و محاسن امتیازنامه را برای مردم شرح دهد و موافقت مردم و علما به خصوص حاج میرزا جواد آقا مجتهد را جلب نماید. و اگر موفق به جلب موافقت آنان نشد در صورت امکان میان آنان بذر نفاق بیفشاند، تا آب گل آلود گشته و صید ماهی برای صیادان شیاد امکان پذیر باشد.

ناصرالدین شاه برای انجام این مأموریت اعتمادالسلطنه را پیشنهاد کرد، ولی امین السلطان گفت: اعتماد السلطنه از طرفداران دولت روسیه، و غوغای تبریز نیز به دستیاری مأمورین این دولت است(۱).

از این رو شاه را منصرف کرد و امین خلوت را پیشنهاد نمود. ناصرالدین شاه اورا شایسته ندانسته و آقا علی آشتیانی ملقب به امین حضور به خاطرش رسید، فورا

۱- ۱. همان، ص ۷۶.

قرآنی از بغل بیرون آورده به امین السلطان داد تا استخاره کند، استخاره خوب آمد.

دستور احضار امین حضور و صدور فرمان مأموریت صادر شد و امین حضور با گرفتن چهار پنج هزار تومان خرج سفر و دستورهای لازم عازم تبریز گردید.

وقتی خبر عزیمت امین حضور به تبریز رسید، مردم به تظاهرات و اعلام تنفر خود از او و مأموریتش پرداختند. کاغذ بزرگی را به نشان فرمان شاه به گردن سگی بسته و او را در میان شور و غوغای عمومی در شهر گرداندند.

امین حضور هم تا دو فرسنگی تبریز آمد، ولی جرأت نکر وارد شهر شود. تا آنکه مظفرالدین میرزا «ولیعهد» با خبر گردید. با کالسکه خود نزد امین حضور رفت و او را سوار کالسکه خود کرده پهلوی خود نشاند و وارد تبریز نمود.

امین حضور پس از دو روز توقف در تبریز اجازه ملاقات با میرزا جواد آقا تبریزی را کسب کرد.

امین حضور خودش این دیدار را چنین توصیف می کند: «بعد از حصول اطمینان از جان، به خانه مجتهد رفتم. تمام کوچه ها و بامها و خانه مجتهد مملو از مردم مسلح بود. تمام، تفنگ مارتین در دست و طپانچه در کمر و قطار فشنگ بسته بودند. به خدمت مجتهد رسیده با این حال اظهار هیچ مطلبی را جایز ندیدم، هدایا را رسانیده دست مجتهد را بوسیده بیرون آمدم»(۱).

وقتی ناصرالدین شاه از طرز رفتار مردم تبریز با امین حضور با خبر گردید، به مظفرالدین میرزا «ولیعهد» و امیر نظام گروسی والی آذربایجان تلگراف کرد: چرا با داشتن سرباز و اسلحه کافی، شورشیان را سرکوب نمی کنید و آنان را به رگبار نمی بندید.

امیرنظام که مردی دانشمند و فهیم بود و از امتیازنامه هم راضی نبود، در اجرای فرمان شاه با ولیعهد به مخالفت برخاست و به بهانه این که، عده ای از سربازان با شورشیان همراهند و از سوی دیگر تمام مردم مسلح هستند از انجام فرمان شاه

۱- ۱. همان، صص ۷۷ - ۷۶.

امتناع ورزید و حتی حاضر به استعفا شد.

امین السلطان نیز که با او سابقه خوبی نداشت از فرصت پیش آمده سوء استفاده کرد و او را متهم به همراهی با شورشیان نموده و به تهران احضار نمود و شاه او را عزل کرد.

صاحب امتیاز که از این جریان آگاه شد پیشنهاد کرد که حاضر است مأمورین اداره «رژی» را از خود مردم آذربایجان انتخاب کند، و نیز امتیازاتی برای آنان در نظر گرفت و از بعضی از حقوق خود صرفنظر کرد، ولی مردم تبریز زیر بار این حرفها نرفته و جواب رد دادند.

سرانجام ناصرالدین شاه که این وضع را این گونه دید دستور داد موقتا کمپانی از آذربایجان صرفنظر کند و ادارات خود را در نقاط دیگر ایران تشکیل دهد تا پس از تجهیز نیرو، مردم آن سامان را به اطاعت وا دارد.

گرچه به ظاهر آذربایجان آرام شد، ولی هنوز خطر، فراروی دولت بود و چون آتشِ زیر خاکستر، ممکن بود هر لحظه شعله ور گردد. از این رو شاه بسیار ناراحت و پریشان بود.

دکتر فوریه در یادداشتهای خود چنین می نگارد: «نگرانیهایی که شاه از جانب تبریز دارد حالی برای او جهت رفتن به شکار نگذاشته است. به همین علت بدون این که احساس خستگی کند تمام اوقات خود را تا امروز به قدم زدن در باغ گذرانده است... شاه که مثل روزهای گذشته غمگین است در باغ به قدم زدن مشغول است و حال روحی را دارد که به عذابی گرفتار آمده باشد. وقتی که از «سلطنت آباد» کسل می شود به «صاحبقرانیه» که در این ایام بی سکنه و غم انگیز است می رود. این پانزده روز اخیر کار دائمی شاه همین بوده است»(۱).

۱- ۱. تحریم تنباکو، ص ۷۸، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملکزاده، ج ۱، ص ۹۶ - ۹۵ ؛ تایخ مشروطه ایران، احمد کسروی، بخش یکم، صص ۱۶ - ۱۵.

۳. اصفهان و نهضت تنباکو

پس از تبریز، اصفهان (اسپهان) به تکان آمد(۱). علمای اصفهان از طلایه داران این حرکت بودند. اولین کسانی هستند که خرید و فروش دخانیات را ممنوع اعلام کردند و به مقاومت منفی پرداختند. علمای روحانی اصفهان در میان مردم آن سرزمین نفوذشان بسیار بود. مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد تقی، معروف به «آقا نجفی» در این جمع می درخشید و ریاست علما را بر عهده داشت.

پس از آنکه نمایندگان کمپانی «رژی» در اصفهان مستقر شدند تجار و تنباکو فروشان به ظل السلطان حاکم اصفهان (فرزند شاه) شکایت کردند و چون نتیجه ای نگرفتند به علما متوسل شده و چاره کار را از آنان خواستند. علمای اصفهان خرید و فروش و استعمال دخانیات را ممنوع اعلام کردند و از مرحوم میرزای شیرازی قدس سره نیز تقاضای تأیید این حکم را کردند.

هر چند که در خارج از اصفهان کسی از آنان اطاعت نکرد، ولی اکثر مردم اصفهان از آنان پیروی کرده و از استعمال توتون و تنباکو خودداری کردند.

از این موضوع مأمورین کمپانی به وحشت افتادند. به تهران تلگراف کردند و از اولیای دولت خواستند به حکومت اصفهان دستور دهند که آنان را یاری نماید.

از سوی دولت به مرحوم آقا نجفی تلگراف تهدیدآمیزی مخابره شد و به حکومت دستور دادند به هر وسیله مردم را ساکت کرده و علما را وادار کنند حکم اباحه استعمال دخانیات را صادر نمایند و در صورت سرپیچی آنان را از اصفهان تبعید نمایند؛ و اگر مردم به پا خاستند و قیام کردند آنان را با قدرت سرکوب نمایند.

ظل السلطان با علمای اصفهان مذاکره کرد و از آنان خواست که حکم به اباحه کنند، ولی علما مقاومت کرده، زیر بار نرفتند. ظل السلطان چون دید که مذاکره به جایی نمی رسد شروع به تهدید کرد. لیکن هر چه فشار ظل السلطان بیشتر می شد علما در تقاضای خود مبنی بر لغو امتیاز پا فشاری بیشتر می کردند. از جانب دولت

۱- ۱. تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، بخش یکم، ص ۱۶.

فشار بر علما شدّت گرفت به گونه ای که عده ای از آنها از روی ناچاری از اصفهان هجرت کردند.

مرحوم آقا منیر الدین که از علمای مبرز اصفهان بود شبانه به قصد زیارت عتبات عالیات از اصفهان خارج شد و یکسره به سامرا رفت. او به حضور مرحوم آیه الله میرزا محمد حسن شیرازی شرفیاب شد و جریان را برای او شرح داد. ظل السلطان برای همکاری مردم و تجار با کمپانی «رژی» از هیچ اقدامی فروگذار نکرد، ولی اقدامات او هیچ اثری نبخشید.

برخی از تجار تنباکوهای خود را میان فقرا تقسیم کردند و به «رژی» نفروختند. یکی از تجار معتبر اصفهان که حاضر نبود تنباکوهای خود را به شرکت بفروشد از سوی مأمورین «رژی» مورد تهدید واقع شد و تصمیم گرفتند که تنباکوهای او را توقیف کنند. او یک روز مهلت خواست و شبانگاه ۱۲ هزار کیسه تنباکوی خود را به میدان برده و نفت روی آن ریخت و آنها را آتش زد. صبح که انگلیسی ها آمدند جز مشتی خاکستر ندیدند. اقدام این تاجر مسلمان بر کمپانی رژی اثر عجیبی بخشید.

پرفسور ادوارد برون می نویسد: «علو طبع و دانش این تاجر میهن دوست را وصف کردن آسان نیست که چگونه با کمال متانت و آرامش بدون هیچ تظاهری برای مخالفت با انحصار «رژی» سرمایه مهمی را آتش زد و عملاً نشان داد که این شرکت بر خلاف میل و مصلحت ایرانیان است و حکم پیشوایان مذهب برای عموم مسلمین حتمی الاجراست»(۱).

شور در بعضی از شهرها

در شهرهایی چون قزوین، کاشان، یزد، مشهد، کم و بیش شورش و تظاهرات بر پا شد.

در مشهد مردم به رهبری روحانیت چون: مرحوم حاج شیخ محمد تقی

۱- ۱. تحریم تنباکو، تیموری، ص ۸۰.

بجنوردی و حاج میرزا حبیب مجتهد شهیدی و دیگران به پا خاستند و به بهانه ورود مأمورین رژی دکانها را بسته و بازار را تعطیل کردند.

۴. تهران و نهضت تنباکو

مردم ایران چشم به تهران دوخته بودند. کسروی می نگارد: «و پس از آن «اصفهان» در تهران شور و جنبش پیدا گردید... و در تهران میرزا محمد حسن آشتیانی و دیگران پا در میان داشتند»(۱).

علمای تهران از همان ابتدا واگذار کردن انحصار توتون و تنباکو به خارجیان را مخالف مذهب و استقلال مملکت دانسته و مخالفت خویش را اعلام کردند. به خصوص آیه الله حاج میرزا حسن آشتیانی قدس سره (۲) رئیس علمای ایران چند نوبت با امین السلطان و ناصرالدین شاه ملاقات نمود. معایب و مضار این قرارداد را گوشزد آنان کرد؛ ولی امین السلطان و ناصرالدین شاه به بهانه آنکه امضای شاه معتبر و طرف آن دولت انگلیس است به گفته و تقاضای او گوش نکردند.

مردم تهران در جوش و خروش بودند. تجاری چون حاج محمد کاظم ملک التجار و حاج محمد حسن امین الضرب هماهنگ کننده مخالفت های مردمی بودند. هر چه مهلت و وعده امتیازنامه نزدیکتر می شد جوش و خروش مردم بیشتر می شد.

شبها در مساجد و خانه تجار و علما جلساتی تشکیل می شد. نطقها و خطابه هایی علیه دربار ایراد می گردید. وقتی خبر نارضایی و اعتراضات مردم از سایر

۱- ۱. تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، بخش یکم، ص ۱۶.

۲- ۲. حاج میرزا حسن آشتیانی ساکن تهران از اعاظم علما و مجتهدین و اصولین این قرن بود که بعد از استادش شیخ اعظم حاج شیخ مرتضی انصاری (اعلی الله مقامه) تاکنون ما بین علمای شیعه هیچ کس به تبحر و احاطه او در علم اصول و فقه و سعه اطلاع او از جمیع جزئیات و شقوق مسائل آن فن نیامده است. حاشیه بسیار عالمانه او بر فرائد الاصول «رسائل» شیخ انصاری در سال ۱۳۱۵ قمری در تهران به چاپ رسید. وفات او روز بیست و هشتم جمادی الاولی سنه ۱۳۱۹ در تهران روی داد و تمام اهالی تهران در تشییع جنازه او شرکت کرده و شهر یک پارچه تعطیل شد و مردم در کوچه ها و خیابانها زار زار می گریستند.

شهرها به تهران رسید، مردم در عزم خود راسختر شدند. اغلب امین السلطان را دلال و مجرم درجه اول این پرونده شناخته و آشکارا و نهان به او ناسزا می گفتند.

ناصرالدین شاه به نایب السلطنه «کامران میرزا» که حکومت تهران با او بود دستور داد رهبران نهضت را توقیف کند.

دکتر فوریه اوضاع تهران را چنین یادداشت می کند: «در همین تهران هم نارضامندی علنی است و هر روز کاغذهای تهدیدآمیز حتی به اندرون نیز می رسد و گفتگوهایی از توطئه بر ضد جان شاه در میان هست....

احوال بر این منوال است و هیچ کس نمی داند که چه خواهد شد. همین قدر مسلم است که صورت خوشی نخواهد داشت. شاه نگران و امین السلطان مضطرب است و اشخاصی را که من معمولاً ملاقات می کنم به آینده امیدی ندارند. وزیر جنگ نایب السلطنه مأمور شده است که تمام درهایی را که به قصر سلطنتی راه دارد جز چهار در که حفظ آنها آسان است، بگیرد. حتی از توقیف بعضی اشخاصی که بالاخره شاه به آن رضا داده صحبت در میان است»(۱).

۱- ۱. تحریم تنباکو، تیموری، ص ۸۵.

چشم ها به سوی سامرا

در این روزگـار سامرا مرکز زعامت و مرجعیت جهان تشیع است و امام المجتهـدین حضـرت آیه الله حاج میرزا محمـد حسـن شیرازی(۱) «قدس سره» بر

ص: ۱۲۰

۱- ۱. مرحوم میرزای شیرازی از علمای معروف امامیه است که در قرن سیزدهم و آغاز قرن چهاردهم هجری می زیسته است. نام او محمـد حسن و پـدرش میرزا محمود بود. در تاریـخ ۱۲۳۰ قمری در شیراز به دنیا آمد و در تاریخ دوشنبه هشـتم شعبان ۱۳۱۲ در سـامره وفـات کرد. مردم جنـازه او را به دوش گرفته و تـا نجف اشـرف تشـییع نمودنـد و در آن مکان مقـدس دفنش نمودنـد. میرزا محمـد حسن شـیرازی «قدس سـره» در شـش سالگی به فراگیری علوم پرداخت و از همان کودکی آثار نبوغ در سیمـای او آشـکار بود. به سـرعت مراحـل و مراتب مختلف تحصـیل خود را سـپری کرد؛ به طوری که در هفـده سـالگی چون دیگر، در شیراز استادی پیدا نمی شد که از وجودش استفاده کند ناچار به اصفهان که در آن روز «دارالعلوم» دینی بود هجرت کرد و نزد علمـای بزرگی ماننـد: شـیخ محمـد تقی اصـفهانی «صـاحب حاشـیه بر معـالم» و میرزا محمـد حسـین خـاتون آبادی تحصـیلات خود را ادامه داد. هنوز به بیست سالگی نرسـیده بود که مجتهـد جامع الشـرایط شـد و بعد از فوت اسـتاد خود حاج شیخ محمد تقی ریاست حوزه علمیه را در دست گرفت. در سال ۱۲۵۹ هجری قمری به عتبات عالیات رفت و در نجف اشرف اقامت گزید. چندی در درس صاحب جواهر حاضـر شد و پس از فوت صاحب جواهر در محضـر درس شـیخ مرتضی انصاری (قـدس سـره) که یکی از نوادر روزگار است حضور یافت. بعـد از فوت حاج شـیخ مرتضـی انصاری (قدس سـره) او به اجماع علمـای دینی به ریـاست دینی و مرجعیت عامه برگزیـده شـد و چهره تابناکش بر آسـمان مرجعیت در جهان تشـیع درخشـید و حکم و فتوایش نفوذ عمومی یـافت. میرزای شـیرازی در سال ۱۲۹۱ به سـامرا مهاجرت کرد و حوزه تـدریس خود را آنجا قرار داد. ازاین رو سامرا که قبل از آن، مرکز قتل و آزار شـیعیان بود دارالامان جهان تشیع شـد. بعد از واقعه «رژی» و صدور حکم تحریم تنباکو و در هم شکسـتن سـیاست اسـتعماری انگلیس در ایران، میرزای شیرازی شهرت جهانی یافت و آیه الله مجدد نام گرفت. از کارهـای بزرگ او این که در سـامرا مـدرسه بزرگی بنـا کرد که به نام آن بزرگوار مشـهور است، و نیز دار الایتامی تأسـیس نمود که در آن زمـان بی سـابقه بود. همچنین بر شـط سامرا پلی بنا کرد که در آن روزگار هزار لیره عثمانی هزینه آن شد. می توان گفت که حضور آن بزرگوار نقطه عطفی در تاریخ سیاسی، مذهبی اجتماعی سامرا بود.

کرسی رهبری شیعه تکیه زده و همه به او دل بسته اند. او اعقل و افقه علمای زمان خود بود و همگان از علما و مردم پیرو اویند.

وقتی علمای ایران که از اقدامات خود نتیجه نگرفتند، به سوی او دست کمک دراز کردند و از محضر مبارکش تقاضای استمداد و یاری نمودند. بزرگان و تجار نیز با تلگراف یاری آن بزرگوار را خواستار شدند.

سید جمال الدین اسدآبادی نیز در بصره توسط حاج سید علی اکبر فال اسیری نامه ای مبسوط برای میرزا ارسال و دشمنی های انگلیس و نیز جنایت های ناصرالدین شاه را در آن یاد آور شد. اینک متن آن:

بسم الله الرحمن الرحیم

حق را بگویم. من دوست داشتم این نامه را «اگر چه به نام شخص خاص ارسال شده» به عموم علما تقدیم کنم. چون علما در هر نقطه ای طلوع نموده و هر نحوی که رشد کرده اند و هر کجا یافت شوند جانی هستند که در پیکر دین محمد صلی الله علیه و آله دمیده شده است. این نامه درخواست عاجزانه ملت اسلام است که به ساحت زمامدار عظیم الشأن حوزه که زمام ملت را در کف گرفته اند تقدیم می دارد.

پیشوای دین! پرند درخشان انوار ائمه، پایتخت دیانت، زبان گویای شریعت، جناب حاجی میرزا محمد حسن شیرازی خدا قلمرو اسلام را به او محفوظ دارد و نقشه شوم کفار پست فطرت را به واسطه وجود او به هم زند _ خدا نیابت امام زمان علیه السلام را به تو اختصاص داده و از میان طایفه شیعه تو را برگزیده و زمام ملت را از طریق ریاست دینی به دستت داده و حفظ حقوق ملت را به تو واگذارده و بر طرف ساخت شک و شبهه را از دلهای مردم جزء وظایف تو قرار داده است. چون تو وارث پیغمبرانی، سر رشته کارهایی را به دستت سپرده که سعادت این جهان و رستگاری آن جهان بدان وابسته است.

خدا کرسی ریاست تو را در دلها و خردهای مردم نصب نموده تا به وسیله آن ستون عدل محکم شود و راه راست روشن گردد و در مقابل این بزرگی که به تو

ارزانی داشته، حفظ دین و مدافعه از جهان اسلامی را نیز در عهده ات نهاده است؛ تا آنجا که به روش پیشینیان به فیض شهادت نائل شوی.

ملت اسلام، پست و بلند، شهری و بیابانی، دارا و نادار، به این عظمت خدایی اقرار نموده و در مقابل این بزرگی زانو به زمین زده سر تعظیم خم می کند.

ملت اسلام در هر پیش آمدی به تو متوجه شده و در هر مصیبتی چشمش را به تو دوخته است. سعادت و خوشبختی رستگاری و رهایی خود را در دست تو می داند. آرزوهایش به تو بسته است و آرامشش تویی. با این حال اگر برای مدتی که از یک چشم به هم زدن پیشتر نبوده _ و از گردش یک پهلو تجاوز نکند _ ملت را به حال خود گذاشته و به آنها توجه داشته باشی اکفارشان پریشان می شود دلهاشان از بیم به لرزه در می آید و پایه ایمانشان سست می گردد.

چرا؟ چون توده نادان در معتقدات خود جز استقامت و ثبات قدمی که طبقه دانا در عقایدش نشان می دهد دلیلی ندارد. هر گاه طبقه علما در انجام وظیفه ای که بر عهده دارند سستی کنند یا در نهی از منکر کوتاهی نمایند، توده مردم دچار تردید و بد گمانی شده و هر کسی از دین بیرون رفته و به عقاید اولیه خود بر می گردد و از راه راست منحرف می شود.

پس از این مقدمات، یاد آور می شوم که ملت ایران، با همه مشکلات سختی که دامن گیرش گشته، مشکلاتی که سبب شده است کفار بر کشور اسلامی دست یافته و بیگانگان به حقوق مسلمانان دست بیندازند، و با این حال تو را ساکت دیده و می بینند.

با مسؤولیت بزرگی که بر عهده داری به یاری آنها بر نمی خیزی، از خرد بیگانه شده و مشاعرش را از دست داده، و در سر دو راهی شک و یقین، انکار و قبول مانده است. نمی داند چه کند، و راهش از کدام سمت است؟ مانند مسافری که در شب تاریک خط سیر خود را گم کرده، گاهی از چپ و گاهی از راست می رود، در وادی پهناور خیالات گوناگون متحیّر مانده، چنان دچار یأس و نومیدی شده و چنان راه

چاره به رویش بسته است که نزدیک است گمراهی را به رستگاری ترجیح دهد و از شاهراه سعادت منحرف شده اسیر هوا و هوس گردد!

ایرانیان همگی مات و مبهوت مانده از هم می پرسند: چرا حضرت حجه الاسلام در مقابل این حوادث سکوت نموده است؟ کدام پیش آمد ایشان را از یاری دین باز داشته، چرا از انجام وظیفه پهلو تهی می کند؟ چه شده که دین و اهل دین را از نظر انداخته و آنها را زیر دست کفار رها نموده تا هر طور که دلخواهشان هست با آنها بازی کنند و به هر چه می خواهند فرمان دهند.

برخی مردم سست عقیده درباره شما نیز بد گمان شده خیال می کنند هر چه به آنها گفته اند دروغ بوده و دین افسانه های به هم آمیخته و دام گسترده ای است که مردم دانا به وسیله آن نادانان را صید می کنند.

چرا؟ چون آنها می بینند _ و همین است _ همه مردم در برابر تو تسلیم اند. همه فرمانبردارت هستند، امر تو در جامعه مسلمانان نافذ است، هیچ کس در مقابل فرمانت گردن فرازی نمی کند، اگر بخواهی می توانی با یک کلمه _ کلمه ای که از دل مرد حقیقت بیرون آمده و بر سینه اهل حقیقت می نشیند _ افراد پراکنده را جمع کنی و با متّحد ساختن آنان دشمن خدا و دشمن مسلمانان را بترسانی و شر کفار را از سرشان بر طرف نمایی، این رنج و مشقتی را که دامنگیرشان شده است از آنان دور کنی، از این زندگانی سخت نجاتشان داده به زندگانی گوارا و دل پذیری نائل سازی، تا دین در نظر اهل دین بزرگ و ارجمند جلوه نماید و اسلام با داشتن چنین پیشوایی در نظر ملت محبوب گشته و مقام شامخی داشته باشد.

حق را باید گفت. تو رئیس پیشوای مکتب شیعه هستی. تو همانند جان در تن همه مسلمانان جاری و روانی. هیچ کس جز در پناه تو نمی تواند برای نجات ملت برخیزد و آنها نیز به غیر از تو اطمینان ندارند.

اگر برای گرفتن حق قیام کنی، همه به پشتیبانی تو برخاسته؛ آنگاه افتخار و سربلندی نصیبشان خواهد شد؛ ولی اگر به جای خود بنشینی مسلمانان هم متوقف

شده زیر دست می شوند؛ ممکن است وقتی کار به این صورت بماند و مسلمانان پیشوای خود را خاموش دیده و ببینند آنها را چون گله بدون شبان رها کرده، این خاموشی را برای خود عذری پندارند، به خصوص وقتی می بینند که رئیس مذهب در یک اقدامی که همه مسلمانان آن را واجب دانسته و خطر حتمی در پرهیزش می دانند، سستی می نماید. _ حفظ دین دینی که آوازه آن تا دورترین نقاط جهان رفته و نام نیکش به گوش همه رسیده است _ آیا چه کسی برای این کار سزاوارتر از مردی است که خدا در قرن چهاردهم از میان همه او را انتخاب کرده و برهان دین و حجت بر مردمان قرار داده است؟! پیشوای بزرگ! پادشاه ایران سست عنصر و بد سیرت گشته، مشاعرش ضعیف شده. بد رفتاری را پیش گرفته، خودش از اداره کشور و حفظ منافع عمومی عاجز است؛ ازاین رو زمام کار را به دست مرد پلید و بد کرداری داده که در محضر عموم به پیغمبران علیهم السلام بد می گوید، به مردم پرهیزکار تهمت می زند، به سادات بزرگوار توهین می نماید. با وعاظ مانند مردم پست رفتار می کند. از اروپا که برگشته، پرده شرم را پاره کرده و خودسری را پیش گرفته بی پرده باده گساری می نماید، با کفار دوستی می ورزد با مردم نیکوکار دشمنی می کند، این رفتار شخصی و خصوصی اوست. اما آنچه به زیان مسلمانان انجام داده این است که قسمت عمده کشور و در آمد آن را به دشمنان فروخته که به تفصیل عبارت است از:

۱. معدن ها و راههایی که به معدن ها منتهی می شود و هم چنین خطوطی که از معادن به نقاط مهمه کشور متصل است.

۲. کاروانسراهایی که در اطراف خطوط شوسه بنا می شود «در تمام کشور» به انضمام مزارع و باغستانهایی که در اطراف این راهها واقع است.

۳. رود کارون و مسافرخانه هایی که در دو طرف این رود «تا منتهی الیه آن» ساخته می شود و همچنین مراتعی که تابع این رودخانه است.

۴. راه از اهواز تا تهران و آنچه از ساختمانها و مسافرخانه ها و باغستانها و مزارع که در اطراف آن واقع است.

۵. تنباکو و آنچه لازمه این محصول است ــ از مراکز کشت زارها، خانه های نگهبانان و متصدیان حمل و نقل و فروشنده ها ــ هر کجا واقع شده و هر جا ساخته شود.

۶. جمع آوری انگور به منظور ساختن شراب و هر چه از دکان و کارخانه لازم دارد (در تمام کشور).

۷. صابون، شمع و شکر و کارخانه هایی که لازمه آنهاست.

۸. بانک ــ چه میدانی بانک چیست؟ ــ بانک عبارت از این است که زمام ملت را یک جا به دست دشمنان اسلام داده و مسلمانان را بنده آنها نموده و سلطنت و آقایی کفار را بر آنها بپذیرند.

آن وقت این خائن احمق برای این که ملت را راضی کند دلیل پوچی برای کردار زشت خود اقامه کرده و می گوید این معاهده موقتی است که مدتش از صد سال تجاوز نخواهد کرد.

به راستی چه برهانی برای رسوایی خیانت کاران از این بهتر؟

نصف دیگر مملکت را هم به عنوان حق السکوت به دولت روسیه داده (اگر ساکت شود) آن هم عبارت است از: مرداب رشت و راه انزلی تا خراسان و آنچه از خانه ها و مسافرخانه ها و باغستانها تابع این راه است.

ولی دولت روسیه به دماغش خورده و این هدیه را نپذیرفته است.

او در صدد است اگر این معاهده ای که به تسلیم کشور منتهی می شود به هم نخورد خراسان را مستعمره خود کرده و به آذربایجان و مازندران نیز دست بیندازد، این اولین نتیجه سیاست این مرد احمق است. خلاصه این مرد تبهکار کشور ایران را این طور به مزایده گذاشته و خانه های محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و ممالک اسلامی را به بیگانه می فروشد، ولی از پست فطرتی و فرومایگی که دارد به قیمتی کم، و وجه اندک حاضر به فروش می شود. بله وقتی پست فطرتی و حرص با خست و دیوانگی آمیخته شود چنین خواهد شد.

ص: ۱۲۵

تو ای پیشوای دین! اگر به کمک ملت بر نخیزی و آنها را جمع نکنی و کشور را با قدرت خود از چنگ این گناه کار بیرون نیاوری، طولی نخواهد کشید که مملکت اسلامی زیر اقتدار بیگانگان در می آید. آن وقت است که هر چه می خواهند می کنند و هر حکمی دلشان خواست می دهند. اگر این فرصت از دست برود و این معاهده ها در حیات تو صورت گیرد در صفحه روزگار و صفحات تاریخ نام نیکی نخواهی داشت.

تو میدانی علمای ایران هم، سینه هایشان تنگ شده و منتظر شنیدن یک کلمه از تو هستند (کلمه ای که سعادت و نجات شان در آن می باشد) چطور جایز است کسی که خدا این قدرت را به او داده کشور و ملت را به این حال بگذارد.

باز به عنوان یک نفر آگاه به حجه الاسلام می گویم: «دولت عثمانی هم از قیام شما خوشحال شده و در مبارزه با این تبهکار به تو کمک خواهد کرد. زیرا دولت عثمانی می داند مداخله فرنگیان در نقاط ایران و نفوذشان در این کشور به زیان کشور او نیز خواهد بود. از طرفی وزرا، فرماندهان ایرانی هم با این نهضت موافق و خوشحالند، زیرا آنان نیز از این مقاولاتی که جدیدا بناست صورت بگیرد ناخشنودند. با نهضت تو فرصتی خواهند یافت که این مقاوله ها را به هم زنند.

علما اگر چه از فشار این مرد احمق خائن به شدت انتقاد کرده اند، ولی آن گونه نیست که بتوانند هماهنگ گشته و ریشه فساد را بر کنند، چون این بزرگان از حیث مایه علمی و ریاست و نفوذ در میان مردم در یک رتبه و مقام نیستند و حاضر هم نمی شوند بعضی با بعضی دیگر پیوسته و با هم هم آهنگ شوند تا یک اتحاد حقیقی و قدرت اجتماعی که بتواند دفع دشمن نموده و کشور را حفظ نماید ایجاد کنند.

هر کس به محور خودش می چرخد و به تنهایی یا با هم، مبارزه می کنند.

این تشتّت آرا علت اصلی عدم قدرت بر مقاومت و موجب پیشرفت کارهای نامشروع می باشد.

ص: ۱۲۶

ولی شما «ای پیشوای بزرگ» نظر به توانایی و نفوذ کلمه ای که داری در همه آنها مؤثر خواهی بود، دلهای پراکنده آنها را متحد خواهی کرد. این اختلاف کلمه را از میان بر می داری و به واسطه تو قدرت های اندک بسیار خواهد شد. یک کلمه تو سبب ایجاد وحدتی می شود که این بلاهای محیط به کشور را بر طرف سازد و دین اسلام را حفظ نموده و جامعه دینی را نگاه دارد. پس همه با تواند و تو نزد خداوند و مردم مسؤولی.

باز می گویم علما و پرهیزکاران در نتیجه دفاع فردی که از دین نمودند؛ از این مرد سرکش رنج فراوان بردند که در تاریخ بی نظیر است.

چون می خواستند بلاد مسلمین را از شر اجانب حفظ کنند، هر گونه تحقیر و رسوایی را تحمل کردند.

مسلما پیشوای مذهب از رفتار زشتی که جاسوسان کفر و یاوران شرک با دانشمند پرهیزکار واعظ توانا حاج ملا فیض الله دربندی نمودند، آگاهند و نیز از بدرفتاری که به محضر دانشمند مجتهد و نیکوکار حاجی سید علی اکبر شیرازی نمودند مطلعند، و نیز از کتک و حبس و کشتار پیشوایان ملت که از آن جمله: جوان پاکدامن میرزا محمد رضای کرمانی است و این مرد بی دین او را در زندان تا پای مرگ برد، و نیز فاضل ارجمند حاجی سیاح و میرزا فروغی و میرزا محمد علیخان و فاضل قانونگذار اعتماد السلطنه.

اما فجایعی که این پست فطرت نسبت به خودم مرتکب شده به گونه ای است که جگرهای اهل ایمان را پاره ساخته و دلهایشان را قطعه قطعه می کند و حتی موجب وحشت کفار و بت پرستان خواهد شد. این مرد فرومایه موقعی که من با حالت بیماری در حضرت عبدالعظیم پناهنده بودم دستور زندانی شدنم را داد. از حضرت عبدالعظیم تا تهران مرا روی برف _ با اهانتی که ما فوق آن قابل تصور نیست _ حرکت دادند. البته اینها پس از غارت اموالم بود «انا لله و انا الیه راجعون» از تهران باز یک دسته از کوچک ابدال های دربار، مرا سوار اسب بارکشی کرده و خودشان

سوار اسب های راهوار، من بیمار را در زمستان سرد با این حال تا خانقین حرکت دادند و از... والی درخواست کردند مرا به بصره تبعید نماید. زیرا می دانست اگر مرا در عراق آزاد و به حال خود بگذارند نزد تو پیشوای مذهب آمده، و گزارش شاه و اوضاع کشور را به تو گفته و بدبختی هایی را که این مرد زندیق برای ملت ایران آماده کرده شرح خواهم داد.

و تو را به یاری دین و فریاد رسی مسلمانان خواهم خواند. او می دانست اگر من و تو یک جلسه با هم مصاحبه کنیم، دیگر نمی تواند وزیر ملت کش و کشور خراب کن خود را نگه دارد و کفر را ترویج کند.

باز از جمله کارهای او که به پست فطرتی او افزود این بود که برای فرو نشاندن هیجان احساسات عمومی، من و هوا خواهانم را که فقط بر اساس انگیزه دین در مقام دفاع از کشور و حقوق ملت بودیم به طایفه بابی ها نسبت داد. همچنانکه زبان بریده در آغاز شهرت داد که من ختنه نشده ام ــ وا اسلاما ــ این ناتوانی چیست؟ این سستی برای چه؟ چگونه ممکن است دزد بی سر و پا و فرومایه ای مسلمانان کشور اسلامی را به اندک بهایی بفروشد و به علما و سادات اعتنا نکند و به فرزندان «مرتضی علیه السلام» بهتان به این بزرگی ببندد و یک دست قوی نباشد تا برای تسکین خاطر مؤمنین این ریشه گندیده را کنده و انتقام آل پیغمبر صلی الله علیه و آله را بگیرد.

چون از شما دور هستم به تفصیل شکایت نمی کنم، و چون مجتهد و عالم حاجی سید علی اکبر عازم بصره بود به من گفت نامه ای به رئیس مذهب بنویسم و این مقاصد را یاد آور شوم. من هم گفته او را پذیرفته و این نامه را می نویسم و می دانم خدا به دست تو گشایشی خواهد داد»(۱).

این نامه برگ زرّینی در کارنامه مجاهدات سید جمال الدین اسد آبادی است. آفاق نامه به تعداد کرانه های فرهنگی ــ سیاسی ــ اجتماعی ایران است.

۱- ۱. نقش سید جمال الدین در بیداری مشرق زمین، دکترمحمد محیط طباطبایی، صص ۲۰۷ - ۱۹۷؛ تحریم تنباکو در ایران، نوشته نیکی ر.کری، ترجمه شاهرخ قائم مقامی، صص ۹۲ - ۸۴.

چون منشوری اوضاع سیاسی، اقتصادی اجتماعی ایران را در مقابل دیدگان پیشوای بزرگ طراحی می کند. پرده از خیانتها و توطئه های انگلیس بر می دارد و زمینه های نفوذ آن دولت را در ایران بر می شمارد. از خیانتهای شاه و دربار پرده بر می دارد. از آینده سیاهی که فرا روی ملت ایران است پرده برداری می کند، مصیبتی که جهان اسلام را در بر گرفته بیان می دارد. از روس و چپاول و توطئه او سخن می گوید. و آنان را سرزنش می کند(۱). و پیشوای جهان تشیع امام المجتهدین حاج میرزا محمد حسن شیرازی قدس سره را به یاری و قیام می خواند.

بدون شک ارسال این نامه در تصمیم الهی و فتوای تحریم حضرت آیه الله مؤثر بود. سید جمال الدین اسد آبادی که در اروپا بوده و بر امور جهان و سیاست های انگلیس آشنایی کامل داشت زیانهای قرارداد رژی را به خوبی می دانست.

البته در زمان ناصرالدین شاه انعقاد این قراردادهای استعماری از شاهکارهای آن شاه است.

پیش از این هم در قراردادی که به نام قرارداد رویتر مشهور است(۲) خیانت و وطن فروشی شاه و دربار آشکار شده بود. قراردادی که وقتی متن آن منتشر شد معلوم شد که حاوی تسلیم دربست و غیرعادی کلیه منابع صنعتی یک کشور پادشاهی به خارجیان است که حتی در عالم باور نمی شد، حتی امتیازی به مراتب کمتر از آن در تاریخ واگذار شده باشد(۳).

باری، نامه های علما و بزرگان ایران و نیز روشنفکران خارج از کشور هر روز برای مرحوم آیه الله شیرازی قدس سره ارسال می شد و از محضرش تقاضای تحریم حکم خرید و فروش و استعمال دخانیات را داشتند؛ ولی مرحوم میرزای شیرازی مردی دور اندیش و بسیار با کیاست بود، و بدون شک به تأییدات الهی مؤید. ازاین رو او

۱- ۱. تحریم تنباکو در ایران، نیکی.. کری، ترجمه شاهرخ قائم مقامی، صص ۹۲ - ۸۴.

۲- ۲. Baron Julius dreuter.

۳- ۳. تحریم تنباکو در ایران، کری، ترجمه شاهرخ قائم مقامی، ص ۶.

نمی خواست تصـمیمی بگیرد که منجر به ضـعف قـدرت ناصـرالدین شاه و جداشـدن شاه از ملت و در نتیجه وابسـتگی شاه به خارجیـان و لاـجرم نفوذ بیشتر آنان گردد، ولی با وجود همه این امور، مسأله قرارداد رژی چنان ذلت بار و خطر آفرین بود که آن بزرگوار تصمیم به مبارزه گرفت و مخالفت با دربار و شاه را تجویز کرد.

گروهی از شاگردان و پیروان میرزا «قدس سره» که در سامره بودند، معتقد بودند که میرزا نباید در این کار دخالت کند، چون ممکن است مـوجب تحقیر و توهین به میرزا، و حـتی منجر به از بین رفتن او گردد، و چون وجود میرزای شـیرازی و قـدرت او قدرت اسـلام است حفظ او از هر چیز واجب تر است. بنابراین نباید در این کار دخالت کند. گروه دیگر که اکثریت شاگردان و یاران حضـرت آیه الله را تشکیل می دادند، به عکس معتقد بودند عدم دخالت میرزا در این امر خطیر و حیاتی موجب تسلط خارجیان بر یک کشور مسـلمان شده و ممکن است به نابودی ملت ایران منجر گردد. از این رو میرزا باید دخالت کند و ناچار است برای لغو این انحصار هرچه سریعتر حکم تحریم را صادر کند.

مرحوم میرزای شـیرازی قـدس سـره خیلی عاقل و دور انـدیش تر از آن بود که آنان فکر می کردند. نه به میل گروه اول رفتار کرد و نه مطابق عقیده گروه دوم؛ بلکه راهی الهی و مدبرانه را پیش گرفت و سرانجام پیروز شد.

میرزای شـیرازی قـدس سـره برای اولین بار در تاریخ نوزدهم ذی الحجه سال ۱۳۰۸ هجری قمری از سوی کـامران میرزا نـایب السـلطنه، تلگرافی به ناصـرالدین شـاه ارسـال کرد و از او خـواست که از اعمـال منـافی صـریح قرآن مجیـد دست بردارد. و نیز توهینی راکه نسـبت به سید علی اکبر فال اسیری شیرازی شـده جبران نماید(۱). و همچنین تلگرافی از سـوی مرحـوم میرزای شیرازی قدس سـره به نایب السلطنه مخابره می شود و از تلگرافی که به ناصرالدین شاه کرده او را آگاه می سازد. این تلگراف توسط نایب السلطنه به نظر ناصرالدین شاه می رسد. هر چند شاه به آن ظاهرا

۱- ۱. تحریم تنباکو، تیموری، ص ۸۷.

اهمیتی نمی دهـد، ولی هراس و ترس بر شاه مسـتولی می شود. دسـتور می دهـد ارسال تلگراف مخفی بمانـد و جز چند نفر از خاصان دربار آگاه نشونـد. همچنین به میرزا محمود خان مشـیرالوزرا کارپرداز ایران در بغداد ابلاغ کنند که فورا به سامرا رفته و به حضور حضرت آیه الله میرزای شیرازی حاضر شود و از منافع و فواید امتیازنامه میرزا را آگاه نمایند و نیز از زیان هایی که متوجه دولت ایران می شود اگر قرار داد لغو گردد او را آگاه نماید.

مشیرالوزرا به سامرا رفت و مفصلاً با مرحوم میرزا گفتگو و مذاکره کرد. خلاصه گفتار او عبارت بود:

۱. وضع ایران ماننـد سـابق نیست و برای حفـظ اسـتقلال و رهایی آن از دست دولت قوی پنجه روس بایـد به دول بزرگ اروپا نزدیک شد تا از مخاطرات در امان ماند.

۲. بر زمامـداران ایران واجب و لازم است که در تکمیل و تقویت قشون بکوشـند و نقایص لشـکری و کشوری را رفع نماینـد. برای نیـل به این مقصـد این مقـدار مالیاتی که گرفته می شود به هیـچ رو کافی نیست. دولت ناچار است برای به دست آوردن عایدات از راههای دیگر اقدام کند.

۳. قراردادی که بـا کسـی بسـته شـده و به امضـای پادشاه رسـیده، به خصوص که طرف خارجی خبر آن را در تمام دنیا منتشـر ساخته، چگونه می توان آن را به هم زد؟

آیا معتبر نشمردن امضای پادشاه موجب وهن و حقارت دولت و ملت نخواهد بود؟

۴. اکنون فسـخ و ابطال این قرارداد برای دولت ممکن نیست، چون صاحب امتیاز آن را به چندین دولت نقل و تحویل داده، به طوری که طرف این قرارداد فعلاً- چنـد دولت بزرگ است و دولت ایران را یـارای مقابله با آنان نیست. (منظور از چنـد دولت چند نفر غیر انگلیسی است که در شرکت دخانیات صاحب سهمی بودند).

۵. مهمتر از همه آنکه فسخ این امتیازنامه محتاج به چندین کرور خسارت است.

حال آن که دولت ایران از لحاظ مالی سخت در تنگنا قرار دارد(۱).

این گفتگوها نتیجه معکوس بخشید و هر چه مشیرالوزرا بیشتر از منافع قرارداد سخن می گفت میرزا در لغو آن اصرار بیشتری می ورزید.

در پایان میرزای شیرازی به مشیرالوزرا گفت: «نگذارید کارتان به آنجا کشد که وقتی ملجاء شوید و بخواهید دست توسل به دامان ملت بزنید، ملت را دیگر دامانی نمانده باشد. هنوز تا وقت است، اگر دولت نمی تواند رفع غائله و فتنه کند به ملت واگذار کند تا خود، در صدد دفع این فتنه اقدام کند. دولت اگر از جواب عاجز است، ملت عاجز نیست و از عهده خصم پیروز بیرون می آید».

وقتی مشیرالوزرا دوباره از ضعف دولت و ملت ایران سخن گفت و ناتوانی ایران را در مقابل انگلیس به رخ میرزا کشید، حضرت آیه الله با آنکه هیچ ادعایی نداشت و از متانت فوق العاده ای برخوردار بود در حالی که رقت به او دست داده بود فرمود: «اگر دولت از عهده بر نمی آید، من به خواست خدا آن را به هم می زنم»(۲).

مشیرالوزرا نتیجه گفتگو و مذاکره را به تهران مخابره کرد.

از سوی دیگر، سیل نامه ها به سوی سامرا در جریان بود. از جانب میرزا حسن آشتیانی نامه هایی به سوی آن حضرت ارسال گردید. مرحوم میرزا حسن شیرازی دو سه نامه در جواب مکاتبات میرزای آشتیانی ارسال کرده و او را از طرف خود وکیل نمود که با ناصرالدین شاه ملاقات کرده و از او بخواهد انحصار توتون و تنباکو را لغو نماید. ولی شاه از پاسخ مثبت خودداری کرد.

بار دیگر برای روشن کردن ذهن شاه، مرحوم آیه اللّه میرزای شیرازی قدس سره در اوایل ربیع الثانی ۱۳۰۹ ه.ق به وسیله نایب السلطنه تلگرافی برای شاه مخابره می کند که بخشی از آن عبارت است: «... سابقا دعاگو عریضه ای تلگرافا در باب مفاسد مداخله خارجه در داخله مملکت ایران به حضور مبارک عرض نموده بود. جوابی از جانب اولیای قوی شوکت دوست نقل نمودند که کاشف بود از این که به مفاسد

۱- ۱. همان، صص ۹۰ – ۸۹.

۲- ۲. همان.

اجرای این امور، حق التفات نفرمودند و چون اغماض از آن منافی رعایت حقوق اسلام بود لهذا ثانیا به عرض حضور مبارک می رساند که مفاسد انفاذ این امور به مراتب اعظم از مفاسد صرفنظر از آنهاست. کدام مفسده با اختلال قوانین ملت و عدم استقلال سلطنت و تفرقه کلمه رعیت و یأس آنان از مراحم ملوکانه برابری می کند؟

چگونه می شود که در قرون متطاوله اولیای دین مبین و سلاطین مسلمین «شکر الله تعالی مساعیهم» اتلاف نفوس و بذل اموال خطیر در اعلای کلمه اسلام فرمودند، به اندک فایده با ترقب ترتب مفسده، از تمام اغماض نموده و کفره را بر وجوه معایش و تجارت آنها مسلط کرد....»(۱).

ناصرالدین شاه که از نفوذ میرزای شیرازی «قدس سره» در میان مردم آگاه بود و می دانست اگر مخالفت میرزا با شاه آشکار شود و مردم را به مبارزه او برانگیزد نتیجه آن زوال سلطنت او خواهد بود، فورا بدون هیچ درنگی در جواب مرحوم میرزای شیرازی قدس سره تلگرافی مخابره کرد و در تلگراف خود از ارسال نامه ای به میرزا خبر داد که هرگز نوشته نشد(۲).

ناصرالدین شاه سخت مضطرب بود. با سفرای انگلیس و روس چند نوبت ملاقات کرد و چاره کار را از آنان خواست. انگلیس ها خود نیز نگران بودند و اوضاع ایران را به نفع خود نمی دیدند. لذا سفیرخود «سردرو مندوولف»(۳) را که مدت دو سه ماه بود مریض شده بود احضار کرده و شخص تازه نفسی را به نام «سرلاسل» به جای او برگزید. روسها نیز به جای دالکورکی که یک نفر نظامی بود، سفیر جدیدی به ایران اعزام داشتند تا حافظ منافع آنان در ایران باشد.

همه راهها برای ناصرالدین شاه مسدود بود. چه کند؟ اگر بخواهد امتیاز را لغو نماید پولهایی را که خود گرفته و نیز درباریان به عنوان رشوه گرفته بودند چگونه

۱- ۱. همان، ص ۹۷.

۲- ۲. همان، ص ۹۹ - ۹۸.

۳- ۳. Sir Dru Mand Wolf.

پرداخت کند و اگر امتیاز انحصار به قوت خود باقی باشد با مردم چگونه رفتار کند؟

او می دانست این رخداد به هر شکلی خاتمه یابد زیانش متوجه شخص اوست. اگر امتیاز را فسخ کند، رشوه هایی را که درباریان گرفته اند باید جبران نماید و اگر با مردم به مبارزه برخیزد سلطنت او تهدید و یا نابود خواهد شد.

چون به بقای سلطنت بیشتر می اندیشید، حاضر شده بود برای لغو قرارداد با انگلیسی ها مذاکره کند، ولی امین السلطان با او مخالفت کرده و لغو انحصار را بر خلاف شؤون و اقتدار سلطنت می دانست و شاه را منصرف گردانید. از سوی دیگر انگلیسی ها را تحریک کرد که زیر بار مذاکره نروند.

نمکی بر زخم ملت

دراین دوران غمبار که مردم ایران همه گرفتار بودند و کشور به سوی انقلاب و بحران پیش می رفت، انگلیسی ها که از اوضاع مردم ایران اطلاع داشتند و ناخشنودی مردم را با دیدگان خود می دیدند، به پاس امضای ناصرالدین شاه و زور و زر خود، به موفقیت کار خود امیدوار بوده و با جدیت تشکیلات خویش را توسعه دادند.

در یکی از شبهای اواخر ماه ربیع الثانی ۱۳۰۹ پس از اعلانی از طرف کمپانی مبنی بر آنکه: «پس از گذشتن مهلت مقرّر خرید و فروش توتون و تنباکو در داخله و خارجه منحصر به کمپانی خواهد بود و هر کس بر خلاف آن رفتار کند علاوه بر آنکه اجناس او به نفع شرکت ضبط می شود، مجازات نیز خواهد شد» در محل شرکت واقع در باغ ایلخانی «خیابان فردوسی» جشنی به افتخار تحقق امتیازنامه بر پا گشت و تمام سفرا و نمایندگان کشورهای بیگانه مقیم تهران و رجال و اعیان دعوت شدند و با خیالی آسوده و آرامش خاطر، به خوشی و کامرانی در آن بنای تازه ساز و مجلل مشغول شدند همه حضار، خوردند و آشامیدند، شادی و مستی کردند و به ریش ملت بیچاره ایران خندیدند.

موج استفتآت به سوی سامرا روان بود. صدها بلکه هزارها نامه و تلگراف به محضر میرزا ارسال شد. مفهوم همه یکی بود. از او می خواستند که تکلیف مردم را روشن کند. پیام مردم این بود: «حجه الاسلاما، مرجع الاناما ادام الله ظلکم العالی، با وضعی که در بلاد اسلام در ارتباط با تنباکو پیش آمده فعلاً کشیدن قلیان چه صورت دارد؟ تکلیف مسلمانان چیست؟ مستدعی است که تکلیف مسلمانان را مشخص فرمایید»(۱).

سرانجام فروغ حق تجلی کرد و صبح ظفر دمید به تأییدات الهی و عنایات خاص حضرت امام زمان «عجل الله تعالی فرجه» و در هاله ای از قدس و نورانیت از زلال فقه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام قطره ای بر قلم مبارک اسوه پاکی و فقاهت، حضرت امام المجتهدین و رئیس الملّه و الدین حاج سید محمد حسن شیرازی قدس سره جاری و حکمی را بر چهره کاغذی رقم زد که چون کوکب دری بر تارک فقاهت شیعه درخشید: «بسم الله الرحمن الرحیم. الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان فی حکم محاربه با امام زمان (عج) است. حرّره الاحقر محمد حسن الحسینی».

این حکم در خانه کوچکی در شهر سامرا نوشته شد و ایران را در التهاب و انقلاب فرو برد.

اواخر ماه ربیع الثانی در تهران شایع شد که حکمی در خصوص حرمت استعمال دخانیات از سوی میرزای شیرازی قدس سره صادر و نزد حاج شیخ محمد تقی

۱- ۱. همان، ص ۱۰۳.

اصفهانی فرستاده شده است. انتشار این خبر هر چند اغلب مردم در صحت آن تردید داشتند موجب وحشت و ترس مسؤولین دولت و امتیازنامه شد.

عده ای از مردم برای آنکه از صحت خبر آگاه شوند به سوی پستخانه و تلگرافخانه رفتند؛ ولی سیمهای تلگراف یا به عمد و یا به واسطه بارندگی برف و باران قطع بود. دولتیان بارندگی را عامل قطع ارتباط اعلام کردند.

از این رو مردم به انتظار قاصد پست بودند تا از صحت این خبر سرنوشت ساز و هیجان آفرین آگاه شوند. دیگر موضوع مخالفت با امتیازنامه تنها دفاع از استقلال و کیان کشور نبود، بلکه یک تکلیف شرعی شده و همه منتظر بودند تا ببینند که نایب امام زمان «عجل الله تعالی فرجه» چه حکمی صادر کرده است تا فرمان حضرتش را امتثال نمایند. به خاطر بارندگی و خراب بودن راهها پست هم با تأخیر انجام وظیفه می کرد و چند روزی کارش به تأخیر افتاد؛ چند روزی که چون سال بر مردم گذشت.

سرانجام روز پنجشنبه اول جمادی الاولی ۱۳۰۹، ۳ دسامبر ۱۸۹۱ و ۱۲ آذر ۱۲۷۰ فرا رسید. قاصد پست پاکتی را که حاوی بهترین مژده برای مردم فلکزده ایران بود و به نام حاج میرزا حسن آشتیانی «قدس سره» ارسال شده بود نزد آیه الله برد. هیچ کس از مضمون آن آگاه نبود مأمورین دولت به شدت مراقب بودند تا اقدامی از کسی سر نزند.

مرحوم میرزا حسن آشتیانی با کیاست و درایت تمام زمینه نشر و پخش این حکم را فراهم کرد. در آغاز ورود نامه آن را به هیچ کس نشان نداد. ولی هنوز ظهر نشده صدور فتوا از طرف میرزا و ارسال آن برای مرحوم آشتیانی پخش شد، گویی فرشتگان به یاری مردم آمده بودند. در عرض چند دقیقه در تمام شهر، بازار و مساجد و مجامع منتشر گردید. خطبا و گویندگان، با صدای بلند آن را می خواندند و مردم را به امتثال و فرمانبری از حکم فرا می خواندند.

مردمی که مدتها انتظار صدور چنین حکمی را داشتند و از فکر تسلط خارجی و ورشکستگی و به هم خوردن کار و کاسبی می سوختند، از شنیدن خبر شورانگیز

صدور این حکم بی اندازه خوشحال و مسرور شدند؛ گویی به بزرگترین آرزوی دیرین خود رسیده بودند.

مأمورین حکومت از طرف امین السلطان و نایب السلطنه حاکم تهران دستور داشتند که به هر وسیله ممکن از انتشار حکم جلوگیری کنند. هر کس آن را می خواند مزاحمش می شدند و اگر رونوشتی از آن را نزد کسی می یافتند مورد مؤاخذه قرار می گرفت؛ ولی با وجود همه سختگیری ها و مزاحمتها آن گونه که معروف است در همان بعد از ظهر روز اول حدود صد هزار نسخه از حکم نوشته و در جای جای تهران و شهرها فرستاده شد.

انتشار این حکم را مردم یک وظیفه شرعی و ملی خود می دانستند. هر کس مختصر سوادی داشت در حد توانایی خود نسخه هایی از حکم می نوشت، و اگر خواندن و نوشتن نمی دانست «میرزا نویسی» را پیدا کرده و با دادن پول او را وادار می کرد چند نسخه از آن بنویسد تا در این جهاد مقدس شریک شده و از پاداش آن بهره مند گردد. از طرف علما و تجار نیز این حکم به تمام شهرهای ایران مخابره شد و همه جا چون تهران، از حکم استقبال نموده و پیروی کردند.

هر رئیس و بزرگ خانه، محل، طایفه و... افراد را به متابعت از حکم دعوت می کرد، و همه تسلیم فرمان مرحوم میرزا بودند. به راستی دست خدا آشکارا با این حکم بود.

شاه از نفوذ معنوی مرحوم میرزا و متابعت مردم بیمناک بود.

دکتر فوریه در یادداشتِ روز اول جمادی الاول چنین می نگارد: «شاه برای این که ترک عادت نکند؛ یا به قصد انصراف خیال از جانب امر دخانیات عازم دوشان تپه شد .اما چه فایده که به قول شاعر: «نگرانی به ترک اسب او نشسته و با او چهار نعل می تاخت».

معمول این بود که هر وقت شاه از پایتخت خارج می شد، صدر اعظم نیز ملتزم رکاب بود. اما این بار بر خلاف عادت صدر اعظم در تهران ماند و شاه تنها به دوشان

تپه آمد. فتوایی از عتبات رسیده و به مردم امر شده است که برای برچیدن بساط کمپانی از استعمال دخانیات خودداری کنند.

این فتوا با انضباط تمام رعایت شده، تمام توتون فروشان دکانهای خود را بسته و تمام قلیانها را برچیدند. و احدی نه در شهر و نه در میان نوکرهای شاه در اندرون او لب به استعمال دخانیات نمی زدند»(۱).

روز دوم جمادی الاولی یعنی روز بعد، در تهران و حومه کسی نبود که از حکم تحریم آگاه نباشد. در تمام قهوه خانه ها، ادارات دولتی و حتی حرمسرای شاه و سربازخانه ها قلیان ها و چپق ها را جمع آوری کردند؛ به طوری که در عصر روز جمعه دود سیگار و چپق و قلیان در هیچ نقطه ای از پایتخت دیده نمی شد. مردمی که در سر هر کوی و برزن با دود تنباکو و توتون، دود دلی بیرون می دادند در آن هوای سرد بخار دهان آنان بود که با آه دل آنان آمیخته و به آسمان می رفت.

داش مشتی ها و اوباش که از انجام مناهی و معاصی روگردان نبودند، و در محضر عموم مرتکب گناه می شدند، همگی چپقهای خود را شکسته و خرده تکه های آن را در جلو عمارت کمپانی انباشتند و با ناسزا به کمپانی «رژی» فریاد می زدند: «من شراب را آشکارا می خورم و از هیچ گناهی باکی ندارم، ولی چپق را تا «آقای میرزا» حلال نکند دم نخواهم زد. من عرق را به امید شفاعت صاحب الزمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» می خورم، چپق را به چه امید بکشم».

در آبدارخانه و حرمسرای شاه تمام خواجه ها و غلامان قلیانها و سرقلیانها را شکسته، برای آگاهی شاه جلو خوابگاه او قرار دادند.

خانمی که از منسوبین شاه بود و به حرم رفت و آمد می کرد حکایت کرد: شاه نزد انیس الدوله که ملکه او و بسیار مورد توجه او بود رفت، در حالی که کلفت های انیس الدوله مشغول جمع کردن قلیانهای مزین به طلا و نقره، بودند و خود انیس الدوله نظارت می کرد.

۱- ۱. همان، صص ۱۰۵ - ۱۰۴.

شاه از انیس الدوله پرسید: «خانم! چرا قلیانها را جمع آوری می کنید؟» جواب داد: «برای آنکه قلیان حرام شده است.» ناصرالدین شاه چهره در هم کشیده و با تغیّر گفت: «چه کسی حرام کرده است؟» ملکه پاسخ داد: «همان کس که مرا به تو حلال کرده است.» شاه هیچ نگفت و برگشت. و برای آنکه مبادا به حرمتش آسیبی برسد، بعد از آن به هیچ یک از نوکران خود دستور نداد برای او قلیان بیاورند و در تمام دربار قلیانها را جمع کردند.

عباس میرزا ملک آرا در شرح حال خود می نویسد: «روز جمعه دوم جمادی الاولی ۱۳۰۹ در دوشان تپه یک فرسخی تهران اسب دوانی بود، و شاه هم تشریف داشتند و جمعیت بسیار تماشایی بود. هیچ کس جرأت نکرد قلیان همراه بر دارد. من آن روز در چادر کامران میرزا نایب السلطنه بودم، یک قلیان آوردند، نایب السلطنه کشید و به هر کس تعارف کرد هیچ کس قبول ننمود. بعد گفت: برای من هم نیاورند»(۱).

۱- ۱. همان، ص ۱۰۸.

بازتاب حکم در داخل و خارج ایران

سراسر کشور چون تهران، مردم استعمال توتون و تنباکو را با ایمان و عقیده ای که هیچ انتظار نمی رفت ترک کردند؛ حتی یهودیها و مسیحیان نیز از کشیدن دخانیات خودداری نمودند. فرق دیگر مسلمانان چون شیخیه و دیگران از حکم متابعت کردند.

ناظم الاسلام کرمانی در مقدمه تاریخ بیداری چنین می نگارد: «شنیدم در کرمان از حاج محمد خان، رئیس شیخیه تکلیف را استعلام کرده بودند. در جواب گفته بود: «ما با متشرعه در فروع اختلاف داریم. در امور سیاسی البته اطاعت حکم را بنمایند». و اول خودش قلیان را ترک کرد.

در تهران در سفارتخانه نیروهای مسلمان کارمند سفارتخانه، از خدمات دخانی امتناع کردند. البته عذر آنان را خواستند و اخراجشان کردند(۱).

در خارج از ایران تمام شیعیان به خصوص در بین النهرین از این حکم پیروی کردند.

رهبر مسلمانان قفقاز روسیه نیز اعلام کرد که مسلمانان آن کشور از حکم پیروی کرده و از استعمال دخانیات خودداری کنند. دولت روسیه به این بهانه در مناطق مسلمان نشین استعمال تنباکو و توتون را در قهوه خانه و سایر مجامع عمومی ممنوع اعلام کرد(۲).

۱- ۱. تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه: ناظم الاسلام کرمانی، ص ۲۱.

۲- ۲. تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، ص ۱۰۹.

حکم میرزا «قدس سره» چنان نافذ بود که گویی معجزه ای اتفاق افتاده است.

شخصـی از یـک روحانی سؤال کرد: «مقـداری تنباکو خریـده و در آفتاب برای خشک کردن پهن کرده(۱). اگر بروم آنهـا را جمع کنم و در کیسه بریزم آیـا کلمه «استعمال» شامـل این می شـود؟ برخی دیگر که سـخت معتـاد بودنـد می پرسـیدند: «آیا استعمال گرد غوره و چایی به جای تنباکو در قلیان جایز است؟» شخصـی دیگر شـیشه قلیان سرشکسـته خود را داده بود تا سر آن را حلقه برنجی بزنـد. وقتی که رفت شـیشه قلیان را پس بگیرد دید آن را نساخته و مشـغول ساختن «حقه وافور» است. علت را پرسـید: گفت: «چون کشـیدن قلیان حرام است». گفت: «مگر کشیدن تریاک حلال است؟» سازنده گفت: «اگر حلال نیست ولی توبه بردار است، ولی قلیان کشیدن قابل توبه نیست»(۲).

استعمال دخانیات منفور عام و خاص مردم شد و از گناهانی به شمار می رفت که توبه پذیر نبود و مرتکب آن به حدی در نظر مردم زشت و منفور بود که به هیچ روی قابل بخشایش نبود(۳).

حکم میرزای اعظم همه جانها را مسـخر کرده بود و فرمانش رنگ و بوی فرمان سلیمانی داشت که جن و انس و حوش و... از آن پیروی می کردند.

به راستی انقلابی بزرگ بود. نمایندگان و سفرای دول بیگانه که در تهران بودند از این که مردم با دو کلمه حکم میرزا به این زودی عادت دیرین خود را ترک کرده سخت در شگفتی بودند و به کشورهای خود تلگراف کرده اتحاد و هماهنگی و ایمان مردم ایران را ستودند.

گزارشهای آن دوران جدّا شگفت انگیز است.

شخصـی از یکی از شـهرها به مخاطب خود در تهران این چنین گزارش می دهد: «مسلّم قلیان کش در این شهر، از روزه خور ماه رمضان به مراتب کمتر است. همه

۱- ۱. همان، ص ۱۰۹.

۲- ۲. همان، ص ۱۰۹.

۳- ۳. همان، ص ۱۰۹.

مردم حتی مشتی ها و جماعت بی مبالات که کارهای ناشایست دیگر را انجام می دهند از کشیدن قلیان پرهیز می کنند و می گویند این حکم رئیس دین ماست. به راستی تأثیر این حکم از آیات الهی است. انبیای بزرگ مدتهای طولانی مردم را دعوت می کردند. فقط عده ای محدود از آنان پیروی می کردند، ولی حکم مرحوم میرزا را همگان پذیرفتند. دیگری گزارش می دهد: «در چندی قبل حکمی در خصوص حرمت استعمال دخانیات منسوب به حضرت مستطاب حجه الاسلام و المسلمین آیه الله فی العالمین، خلیفه حجه الله علی الخلق اجمعین آقای میرزا ارواحناه فداه از تهران به این شهر ارسال شد. حقیقت تفصیل پیشرفت این حکم مبارک در این شهر تماشا دارد. حیف تشریف ندارید ملاحظه بفرمایید که این مردم همه از مؤمن گرفته تا فاسق و فاجر، نوکر و ارباب، کاسب و تاجر این حکم مبارک را پذیرفتند و با چه عشق و عطش استقبال آن کردند. قهوه خانه لال و کر و بی قلقله و شور، و مجالس روضه و فاتحه در کمال راحت و آسودگی و سهولت بی دود شکل می گیرند؛ خدا کند که این مردم دیگر بار مبتلا به این دود که جزئی از دخان اصحاب اخدود است نگردند. حق سبحانه و تعالی سایه بلند پایه حضرت حجه الاسلام را بر سر اهل ایران و ملت شیعه مستدام بدارد»(۱).

۱- ۱. همان، ص ۱۱۲.

عکس العمل شاه و دربار

شاه می خواست خطر را کم رنگ نشان داده و تهران را آرام و بی خطر جلوه دهد. از این رو او از دوشان تپه به جاجرود رفت تا در جنگل مصنوعی آنجا که خودش پدید آورده بود به خوش گذرانی و شکار کبک مشغول گردد.

دکتر فوریه در یادداشت روز ۸ جمادی الاول خاطرات خویش را چنین می نگارد: «با وجود این که در تهران طوفان حوادث در حال سر کشیدن بود و با این که سفیر روس به شاه کاغذ نوشته و مراجعت او را برای حفظ جان اروپائیان لازم و عاقبت را وخیم شمرده، باز شاه از دوشان تپه به جاجرود حرکت کرد و به سفیر پیغام داد که مسأله چندان مهم نیست و صدر اعظم می تواند از بروز هر حادثه ای جلوگیری کند»(۱).

شاه دو هفته ای در جاجرود توقف کرد. و مأمورین ویژه هر روز دو سه بار بین تهران و جاجرود رفت و آمد بودند و گزارشات صدر اعظم و نایب السلطنه را برای شاه می بردند و نیز دستورات شاه را گرفته و به آنها ابلاغ می کردند، ولی کم کم اوضاع وخیم شد و هیچ انتظار نمی رفت که کار به اینجا بکشد. شاه دریافت که اوضاع آن گونه نیست که او پیش بینی می کرد. برای کنترل اوضاع خود به تهران آمد.

درباریان و در رأس آنان صدر اعظم، همراه با کمپانی «رژی» به توطئه پرداخته و با دادن پول برخی از روحانی نماها را اجیر کردند تا در میان مردم منتشر سازند این حکم جعلی است و از سوی ملك التجار جعل شده است.

ص: ۱۴۳

۱- ۱. همان، ص ۱۱۲.

امین السلطان او را به قزوین تبعید کرد. بعضی نیز می گفتند این حکم از طرف خود میرزا حسن آشتیانی صادر شده. بعضی چون اعتماد السلطنه صدور حکم را از سوی سید جمال دانسته که به نظر میرزا رسانده و نظر او را جلب کرده است(۱). بعضی نیز برای کم رنگ کردن تأثیر حکم و نفوذ معنوی آن می خواستند صدور حکم را به تحریک خود شاه بدانند و نظریه خود را این گونه مدلل می کردند: «پس از آنکه ناصرالدین شاه امتیاز دخانیات را به دولت انگلیس واگذار نمود، چندی نگذشت که دولت روس نیز خواستار امتیازی شد. شاه دانست که قافیه را باخته و این عمل مسلسل وار کشور را به تاراج خواهد داد. شاه مدتی جواب روس را به تأخیر انداخت و پیوسته در اندیشه راه چاره ای بود. تا این که به خاطرش رسید علاء الدوله را در خلوت دیده و از او بخواهد که فردا در حضور درباریان بیا و برای رفتن به عتبات و تعمیر مقبره پدرت از من مرخصی بخواه. من از رفتن تو ممانعت می کنم، ولی تو دست از عجز و اصرار بر مدار تا آنکه از روی بی میلی مرخصی دهم. آنگاه بدون درنگ به گونه ای که کسی آگاه نشود خدمت میرزای شیرازی می شتابی و سلام مرا به وی رسانده، می گویی من در دادن امتیاز دخانیات مرتکب اشتباه بزرگی شده ام و راهی جز تحریم دخانیات به حکم شما باقی نیست و باید در این خصوص با من به مکاتبه پرداخته، میرزا حسن آشتیانی را نیز از ماجرا آگاه سازید.

علاء الدوله، امر شاه را اطاعت کرده و میرزای شیرازی که حق را به جانب شاه دید به دستور وی عمل کرد(۲).

به راستی این داستان را که «معیر الممالک» ساخته و پرداخته خنده آور است. و بدون شک بعد از شکست شاه و لغو قرارداد رژی، برای حفظ آبرو و حیثیت شاه ساخته شده است و با حقیقت هیچ ارتباطی ندارد؛ زیرا وقایع نگارانی که حوادث و رخدادهای آن روزها را ثبت کرده اند، بر چنین داستان و قصه ای می خندند. همه

۱- ۱. همان، صص ۱۱۳ - ۱۱۲.

۲- ۲. همان، ص ۱۱۳.

نوشته اند که از همان آغاز که این امتیاز به انگلیس ها داده شد و ضرر و زیانهای بسیار بزرگ آن زبان زد خاص و عام گردید مرحوم میرزای شیرازی قدس سره با دادن امتیاز دخانیات به خارجی ها مخالفت کرد و نامه ها و تلگرافهایی را برای ناصرالدین شاه و نایب السلطنه ارسال کرد، و نیز نامه ای در پاسخ امام جمعه تهران فرستادند و در تمام خواستار لغو «انحصار تنباکو» شدند.

در ملاقات با مشیرالوزراء که از سوی ناصرالدین شاه نزد او رفته بود تا با بیان فواید قرارداد و نیز ضررهای آن در صورت لغو، میرزا را با خود همراه و یا لااقل آن حضرت سکوت کنند، ولی مرحوم میرزای شیرازی قدس سره فرمودند: «من به خواست خدا آن را بر هم می زنم».

همچنین بعد از لغو انحصار آن حضرت در پاسخ تلگراف علمای تهران فرمودند: تا نیل به اطمینان کافی، ابقاء و استمرار حکم باقی است.

از سوی دیگر، در همان زمانی که اوضاع ایران آشفته بود روزی مرحوم سید محمد اصفهانی نزد مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی که هر دو از شاگردان مبرز میرزا محمد حسن شیرازی بودند، رفته و از او می خواهد که با هم نزد میرزای شیرازی بروند و تقاضای تحریم توتون و تنباکو را بنمایند. میرزا محمد تقی می گوید: «میرزا خودش تکلیف خویش را بهتر می داند». ناچار سید محمد اصفهانی تنها می رود و میرزا را به خلوت طلبیده این موضوع را با او در میان می گذارد و می گوید: شما در این کار قصور می کنید و حکم تحریم را صادر نمی نمایید؟! اگر می ترسید که این قضیّه به نابودی شما تمام شود، مگر خون شما از خون حضرت حسین بن علی «علیهما السلام» گرانبهاتر است که در راه حق و دفاع از دین شهید شد؟

میرزا که این سخنان را شنید مدتی سکوت کرده، خیره به سید محمد اصفهانی نگریست. بعد با یک حال غیر عادی فرمود: «نه من به یاری خدا دخالت کردم و

حکم تحریم را هم دو روز پیش نوشتم و به تلگرافخانه فرستادم»(۱).

هنگامی که شایع شد این حکم جعلی است، جناب میرزا حسن آشتیانی و سایر علمای معروف تهران آن خبر را تکذیب کرده و اعلام داشتند حکم تحریم از طرف خود میرزای شیرازی «قدس سره» صادر شده و عده ای هم مستقیما از محضر آقا صحت حکم را پرسیدند، از جمله مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری که در اواسط ماه جمادی الاولی تلگرافی به سامرا مخابره کرد و به دستور میرزای شیرازی «قدس سره» مرحوم حاج میرزا حسین نوری «رحمه الله علیه» این تلگراف را در جواب مخابره کرد: «جناب شریعتمدار آقا شیخ فضل الله نوری سلمه الله تعالی از تهران جمعی سؤال نموده اند از حکم حضرت حجه الاسلام در خصوص دخانیات، عجب است. بلی حکم صادر و مجددا هم دستخط مبارک با پست می رسد. حسین النوری»(۲).

بازتاب عمل دولت

پس از صدور حکم از سوی میرزای شیرازی «قدس سره» و انتشار آن در ایران و بازتاب عمومی مردم، دولتیان در ابتدا کوشیدند که حکم را مجعول و مردم را به صدور آن بدگمان کنند که به توفیقی نرسیدند. پس از آن کوشیدند تا بتوانند در صفوف متحد مردم و علما رخنه کرده و میان آنان تفرقه ایجاد کنند. از این رو به امر ناصرالدین شاه کامران میرزا نایب السلطنه، حاج میرزا حسن آشتیانی را به منزل خود دعوت کرد. میرزای آشتیانی به گمان این که نایب السلطنه برای او دامی گسترده این دعوت را نپذیرفت؛ ولی مجددا نایب السلطنه چند نفر را نزد میرزا فرستاده و با اصرار زیاد معظم له را دعوت می کرد. به ناچار میرزا دعوت را پذیرفت و صبح روز بعد به خانه کامران میرزا رفت و تا ظهر با او گفتگو و مذاکره کرد.

۱- ۱. تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، ص ۱۱۶ ؛ تحریم تنباکو، حاج شیخ رضا زنجانی، صص ۱۳۳ - ۱۳۲.

۲- ۲. تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، ص ۱۱۶.

خلاـصه گفتـار آن که، نـایب السـلطنه کوشـش می کنـد میرزای آشتیـانی را از عقیـده خود مبنی بر مخـالفت با «قرارداد رژی» منصـرف کنـد. به او می گویـد: «اقـدامات شـما تاکنون بر خلاف مقاصـد دولت و شاه بوده است، تاکنون هیچ گاه بین ملت و دولت جدایی نبوده و نخواهد بود. چرا شما کوشش می کنید بین آنان جدایی و تفرقه ایجاد کنید؟»

میرزای آشتیانی در جواب اظهار داشت: «ملت همیشه پشتیبان دولت بوده و خواهد بود، و علمای شـریعت حافظ و نگهبان ملت و دولتند و آنچه تاکنون از سوی علما رخ داده است برای خیر و صلاح ملت و دولت بوده است».

آنگاه نایب السلطنه از صحت و سقم حکم تحریم جویا می شود؟

میرزا حسن آشتیانی در پاسخ می گویـد: «بلی، این حکم از حضـرت حجه الاسـلام صادر شده است و مخالفت با این حکم به یقین مخـالفت با امام زمان علیه السـلام است؛ و در حقیقت این گونه حکم بلکه اشـد از این حکم را تلگراف نخستین جنابشان متضمّن بود و حال آن که شما اولیای دولت به آن ترتیب اثر ندادید»(۱).

درباریان، نایب السـلطنه به مرحوم میرزا می گوید: «بسـیار خوب این حکم از طرف میرزای شیرازی «قدس سره» صادر شده. او یک مجتهـد است و شـما هم مجتهـد. دولت از شـما خواهش می کنـد با حکم میرزای شـیرازی «قـدس سـره» مخالفت کرده و حکم به اباحه دخانیات کنید».

میرزا حسن آشتیانی از این سخن برآشفته و با تغیّر و عصبانیت از منزل نایب السلطنه خارج شد(۲).

سپس به دامان علمای دیگر متوسل شدنـد؛ ولی پاسـخ همه منفی بود، و همه فرمانبری خود را از حکم مرحوم میرزای شـیرازی «قدس سره» لازم می دانستند.

امین السـلطان چنـد نفر از رجال، از جمله علاء الـدوله را به عراق فرسـتاد تا به کمک مشـیرالوزراء کارپرداز ایران در بغداد در صدد تطمیع علمای عراق بر آیند.

۱- ۱. تحریم تنباکو، تیموری، ص ۱۲۱.

۲- ۲. تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، ص ۱۲۱.

شاید بتوانند میان صف علما اختلاف ایجاد کنند و برخی حکم به جواز و حلیت تنباکو و توتون نمایند.

ولی علمای بزرگ نجف چون مرحوم میرزا حبیب الله رشتی و فاضل اردکانی و حاج میرزا حسین تهرانی و مرحوم شرابیانی و مامقانی «رحمه الله علیهم» که از چهره های برتر آن حوزه بودند و طرف شبهه اعلمیت با میرزای شیرازی «قدس سره» بودند، گفتند: آنچه میرزای شیرازی فرموده اند فتوی نیست، بلکه حکم است و اطاعت آن بر همه لازم است(۱).

و نیز عالم بزرگوار شیخ زین العابدین مازندرانی که مقیم کربلای معلی بود در پاسخ تلگراف امین السلطان که گفته بود: «من مقلد شما هستم و تکلیف من با صدور حکم تحریم میرزای شیرازی چیست؟ پاسخ داد: «هر چه میرزای شیرازی امر فرموده برای همه مطاع است»(۲).

از این رو ترفند امین السلطان و دربار کارساز نشد و نتوانست در صفوف علمای دین و پیشوایان مذهب اختلافی ایجاد کند.

شاه که هنوز در جاجرود بود دستور داد مجلسی از علمای ملت و رجال دولت در منزل نایب السلطنه تشکیل شود و راه حلی برای ختم این مشکل پیدا کنند.

علمای حاضر در این جلسه عبارت بودند از حضرات: مرحوم میر سید زین العابدین امام جمعه تهران، مرحوم شیخ فضل الله نوری، سید علی اکبر تفرشی، سید محمد رضا طباطبایی، آخوند ملا محمد تقی کاشانی و سید عبدالله بهبهانی. از دولتیان هم امین السلطان، امین السلطنه، امین الدوله، مشیر الدوله، قوام الدوله و مخبر الدوله در این مجلس حضور داشتند.

مرحوم میرزا حسن آشتیانی در این مجلس حاضر نشد. هر چه به او اصرار کردند زیر بار نرفت. این امر موجب رنجش خاطر ناصرالدین شاه شد. ابتدا امین السلطان و درباره منافع «امتیاز نامه» و مطابق بودن آن با شرع و این که باید علما با دولت

۱- ۱. همان، ص ۱۲۰.

۲- ۲. همان، ص ۱۱۹.

همراهی کنند، سخن گفت. سپس «امتیاز نامه» را مطرح و علما را مخاطب قرار داده و گفت: «بر حسب امر همایونی شما که علمای دین و اولیای ملتید، امتیازنامه را ملاحظه فرموده، و هر گونه تعهد و شرطی که به موجب مواد این قرارداد بر خلاف مقاصد ملت و احکام شریعت ملتزم گردید، تغییر دهید».

آنگاه شروع به خواندن «امتیازنامه» کرد. قبل از هر چیز از طرف علما معنی «مینوپل» که در صدر فرمان نوشته شده بود پرسیده شد. امین السلطان گفت: «این کلمه لفظی فرنگی است و معنای آن انحصار است». بگو مگو میان علما آغاز شد و گفتند: همین التزامی که از این امتیازنامه برای مردم ایجاد می گردد خلاف احکام شریعت اسلام و مخالف اصل «الناس مسلطون علی اموالهم» است. در دین اسلام مالك در مال خود صاحب اختیار است. و به جبر و قهر نمی توان آن را مجبور به خرید و فروش مالش نمود. باید این کلمه حذف گردد.

به این دلیل، گفتگو میان علما و دولتیان بالا گرفت. دولتیان در پی آن بودند تا شاید راهی پیدا کنند که بگویند امتیازنامه بر خلاف اسلام نیست و به اصطلاح کلاه شرعی بر سر این قرارداد بگذارند.

علما گفتند: «ما که پیغمبران شریعت آور نیستیم تا بتوانیم حرامی را حلال و حلالی را حرام کنیم. وظیفه ما فقط بیان حلال و حرام شریعت اسلام است»(۱).

تهدیدات امین السلطان

امین السلطان که دید با مسالمت و مذاکره نمی تواند به هدف خود برسد شروع به تهدید کرد و گفت: «آقایان بی پرده بگویم. اعلیحضرت همایون شاهنشاهی صریحا فرموده اند تغییر و تبدیل در این عهدنامه از هیچ رو، برای دولت ممکن نیست. این معنی محال و ممتنع است. شما ازاین معنی قطع نظر نموده فکر دیگر بکنید»(۲).

۱- ۱. همان، ص ۱۲۲.

۲- ۲. همان.

علما هم که این سخنان را شنیدند اظهار داشتند: «ما هم بی پرده می گوییم. حرام شریعت را از هیچ رو نمی توان حلال نمود. مساعدت با دولت در خصوص این عهدنامه از ما نیز محال و ممتنع است. اگر مقصود دولت از تشکیل این مجلس آن است که «حکم تحریم» برداشته شود شما می دانید که ما را در این رابطه دخالتی نبوده و نیست از جانب رفیع الجوانب، حضرت حجه الاسلام که نایب الامام است و حکم جنابشان درباره مجتهد و مقلد نافذ و واجب الاتباع است، در سامرا حکمی به منع استعمال دخانیات، شرف صدور یافته، و این حکم چون برق لامع در کمتر از نصف روز در همه جا شایع و همگان اطاعت کردند و ما نیز چون سایر مردم اطاعت نمودیم.

مشیرالدوله در پی سخنان امین السلطان، به علما گفت: این امر برای شما خوب نیست و مخالفت با دولت عاقبت خوش نخواهد داشت.

تهدید مشیرالدوله بر علما گران آمد. سید علی اکبر تفرشی سخت بر آشفت و با تغیّر گفت: «این سخنان نا مربوط چیست، چه معنی دارد، می فهمید چه می گویید؟» سایر علما نیز شروع به پرخاش کردند و برای اولین بار، در حضور رجال بزرگ دولت سخنانی گفتند که هیچ انتظار آن را نداشتند.

سید محمد رضا طباطبایی به امین السلطان گفت: «باید انحصار دخانیات لغو شده و خسارت دولت را باید کسانی بپردازند که از انگلیسی ها رشوه گرفته اند و با دست به نایب السلطنه و مشیرالدوله و دیگران اشاره نمود. در این هنگام قوام الدوله چهره در هم کشید و گفت: «برداشتن این امتیازنامه محال و ممتنع است».

سید علی اکبر تفرشی گفت: گویا رئیس دخانیات و رژی شما هستید.»

امین السلطان برای آنکه جو مجلس را آرام کند و این سخنان را شوخی جلوه دهد به ظاهر تبسمی کرد و گفت: «خیر، ایشان جناب قوام الدوله وزیر امور خارجه می باشند.

در پایان سید محمد رضا طباطبایی گفت: «به هر حال اگر این حکم را دولت داده است که باید به امضای ملت باشد، و اگر شخص شاه داده که... حقی نداشته و ندارد»(۱).

این مذاکرات بر امین السلطان و سایرین بسیار گران آمد. ولی به روی خود نیاوردند و موضوع صحبت را عوض کردند. بحث را به صحت و سقم حکم معطوف ساختند.

عموم علما صحت حکم را تأیید کردند و برای صحت گفته خود به اولین تلگراف میرزای شیرازی «قدس سره» به ناصرالدین شاه استدلال کردند و گفتند: حکمی را که این تلگراف در بر دارد به مراتب شدیدتر از حکم جدید است؛ زیرا در آن تلگراف عمل انحصار را مخالف صریح قرآن و محاربه با خدای متعال اعلام داشته و حال آن که در این حکم مخالف و جنگ با امام زمان «علیه السلام» می داند(۲).

چون سخن از تلگراف اول مرحوم میرزای شیرازی به ناصرالدین شاه به میان آمد نایب السلطنه که بیم و ترس سراسر وجود او را گرفته بود پرسید: «این تلگراف نزد کی و در کجا بوده است؟»

شیخ شهید حاج شیخ فضل الله نوری گفت: «نزد من است و از سامرا برای من فرستاده شده است.»

او نمی دانست که تلگرافی که از سوی میرزای شیرازی توسط نایب السلطنه برای ناصرالدین شاه مخابره شده و به زعم آنان محرمانه و در نهایت خفا بوده، رونوشتی از آن تلگراف از سامرا برای شیخ فضل الله نوری ارسال شده است(۳).

۱- ۱. همان، ص ۱۲۳.

۲- ۲. همان، ص ۱۲۳.

۳- ۳. همان، ص ۱۲۴.

امین السلطان و فسخ امتیاز

نتیجه گفتگو و مذاکرات این شد که امین السلطان (وزیر اعظم) از طرف علما متعهد شد که اقداماتی برای فسخ و ابطال امتیاز انحصار انجام دهد، و تا حد ممکن برای به هم زدن انحصار بکوشد، به شرط آنکه علما هم پس از لغو انحصار حکم اباحه استعمال دخانیات را صادر و آن را اعلام نمایند.

ص: ۱۵۲

لغو امتیاز داخله

امین السلطان با ناصرالدین شاه که در جاجرود بود دیدار و با او مذاکره کرد. و نیز با سفارت انگلیس و رئیس شرکت صحبت کرده و قرار شد کمپانی از حق انحصار توتون و تنباکو در ایران صرفنظر کند و فقط صادرات و واردات دخانیات ایران با این شرکت باشد.

در این رابطه قراردادی آماده و به امضای امین السلطان و صاحب امتیاز می رسد و تصمیم نهایی موکول به آمدن ناصرالدین شاه به تهران و مذاکره شرکت با لندن می شود.

پس از یک هفته روز جمعه ۱۶ جمادی الاولی ۱۳۰۹، ۲۷ آذر ۱۲۷۰ شمسی باز مجلسی در منزل نایب السلطنه، با شرکت افراد و با حضور حاج میرزا حسن آشتیانی که در مجلس اول حاضر نشده بود تشکیل شد.

در آغاز، امین السلطان شرحی از وطن پرستی و کوششها و مذاکرات چند روزه خود با انگلیسی ها بیان داشت و گفت: «بعون الله تعالی و به برکت استعانت امام زمان «عجل الله تعالی فرجه» و به یمن توجهات آن حضرت علیه السلام نتیجه حاصل، و قرار بر این شد که امتیاز از داخله مملکت ایران بالمره برداشته شود، که هیچ کسی در ایران در خصوص دخانیات مقهور نباشد. از زارع تا دکاندار عموما چون سابق با تمام آزادی و در کمال اختیار داد و ستد کنند. و اما مسأله خارجه، تنباکوی ایران جز به ممالک عثمانی به جایی دیگر نقل نمی شود و اختیار آن ممالک با ما نیست و امر آنان به ما رجوعی ندارد. این فرنگی «صاحب امتیاز» جداگانه

مبالغی به دولت عثمانی داده و امتیاز مملکت عثمانی را مالك شده است. بنابراین حمل و نقل به خارج مملکت برای غیر این شخص ممکن نیست»(۱).

بعد از امین السلطان، مشیرالدوله و نایب السلطنه و دیگران نیز اظهاراتی کردند. در پایان امین السلطان خطاب به علما گفت: «حالا بروید به مساجد و در منابر صریحا حلیت دخانیات را اعلام کنید، و از مراحم دولت که اطاعت ملت نموده و امتیاز را لغو نموده تشکر و سپاسگزاری نمایید»(۲).

ص: ۱۵۴

۱- ۱. همان، ص ۱۲۵.

۲- ۲. همان، ص ۱۲۶.

پاسخ منفی علما

علما که تا این موقع سکوت کرده بودند، به سخن آمدند. میرزا حسن آشتیانی «قدس سره» به نمایندگی از جمع گفت: «اصل و عمده منظور ما کوتاه کردن دست خارجی از امور مسلمین است. به این ترتیب جبر و قهر در داخل مملکت از میان رفته ولی هنوز باب تجارت عمده این اجناس بر روی مسلمانان بسته است و پای مداخله فرنگی در میان است(۱)».

هنوز بیانات میرزا حسن آشتیانی تمام نشده بود که مرحوم سید عبدالله بهبهانی با رنگی برافروخته با نظر مرحوم آشتیانی مخالفت کرده و به حمایت از امین السلطان سخن گفت. سخنان مرحوم بهبهانی به مرحوم حاج سید محمد رضا طباطبایی گران آمد و بگو مگو میان آن دو بزرگوار درگرفت که با وساطت و میانجی گری حضرت آیه الله حاج میرزا حسن آشتیانی قدس سره پایان یافت.

نایب السلطنه و مشیرالدوله نیز از امین السلطان حمایت کرده و در ستایش از اقدام امین السلطان مبنی بر لغو انحصار داخله مطالبی گفتند. در ادامه سخنان خود گفتند: «اگر بنا باشد امتیاز صدور به خارج نیز از کمپانی گرفته شود این امر موجب خسارت مبلغ هنگفتی بر دولت خواهد شد که از پرداخت آن عاجز است و ناچار از جیب مردم بیچاره ایران پرداخته خواهد شد. دو سه نفر از تجار نیز با دولتیان موافقت کردند.

امین السلطان بار دیگر به اصرار خود افزود و گفت: آقایان من به مقتضای وکالت

۱- ۱. همان.

خود عمل نمودم. شما نیز به تعهد و شرط خود عمل فرموده، علی العجاله اذن بدهید قلیان بیاورند»(۱).

امین السلطان برخواسته خود اصرار فراوان ورزید، ولی علما از پذیرفتن خواسته او امتناع ورزیده، چنین اظهار داشتند: مردم استعمال دخانیات را به حکم رئیس علما حضرت آیه الله حاج سید محمد حسن شیرازی ترک کرده اند و ما که در آن دخالتی نداشته ایم که اکنون آن را لغو نماییم و استعمال دخانیات را تجویز نماییم. باید جریان به اطلاع آن حضرت برسد و از محضرش کسب تکلیف شود».

امین السلطان با تمام ترفندهاو نیرنگها نتوانست به خواسته خود برسد و در میان صف متحد علما ایجاد اختلاف کند. از این رو با خواسته آنان موافقت کرد و دستور داد کاغذ و قلمدان آورده، تلگرافی برای مخابره به محضر حضرت آیه الله شیرازی «قدس سره» آماده کنند و به امضای علمای حاضر برسد.

این تلگراف با اصلاحاتی آماده شد. علمای حاضر در مجلس آن را امضا کردند و به امین السلطان دادند تا به سامرا مخابره کند. از آن جا که جوهره امین السلطان به مکر و نیرنگ آغشته بود، متن تلگراف را دست کاری و تحریف کرد و به بغداد مخابره کرد تا وسیله قاصد مخصوص کارگزار ایران به سامرا ارسال گردد.

امین السلطان جلب رضایت نسبی علما و امضای این تلگراف را از سوی آنان موفقیتی بزرگ می دانست و فورا شاه را در جریان گذاشت. از سوی دیگر، تلگرافی از سوی امین السلطان به حکمرانان شهرهای ایران مخابره و لغو انحصار داخله به آنان ابلاغ گردید: «به حکام ولایات عموما بر حسب امر قدر قدرت بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی«ارواحنا فداه» ابلاغ می شود بنا به مرحمت و رأفت همایونی نسبت به عموم ممالک محروسه، بعد از این که معلوم شد عمل انحصار تنباکو «مینوپل» بر عموم رعایا و اهالی قدری شاق است... وجود مبارک، این انحصار و مینوپل را در تمام ممالک محروسه ایران از امروز موقوف و متروک

۱- ۱. همان، ص ۱۲۷.

فرمودند و ضرر و خسارت کمپانی را از ممر دیگر معین و مقرّر خواهند فرمود که به مرور به کمپانی پرداخت خواهد شد.

از تاریخ این تلگراف به عموم اهالی، علما و اعیان و تجار و غیرهم اطلاع بدهید، تنباکو و توتون و عموم اجناس دخانیه خودشان را به هر کس و به هر قیمت و به هر نحوی که میل دارند بیع و شری نمایند»(۱).

این تلگراف کمترین اثر در میان مردم نداشت و چون به امین السلطان بد گمان بودند به این تلگراف هیچ ترتیب اثری ندادند و همگان بر اساس حکم مرحوم میرزا استعمال دخانیات را ممنوع می دانستند، برای زدودن غبار شک نیز علما به سامرا به محضر میرزای شیرازی و به تهران به میرزای آشتیانی تلگراف کرده و کسب تکلیف نمودند.

از سوی دیگر علما و تجار برای آن که نکند ترفند امین السلطان در ارسال تلگراف با امضای علما کار ساز افتد و میرزای شیرازی به امضای علما اعتماد کند و جوابی بدهد که کمپانی به قسمتی از مقاصد شوم خود برسد، اشخاص مورد اطمینان خود را همراه با نامه ها به سامرا فرستادند تا مرحوم میرزا را از حقیقت ماجرا آگاه کنند و از او بخواهند تا به استمرار حکم تأکید نماید.

پس از آن که شاه و صدر اعظم ترفندهای خود را کار ساز ندیدند و رشته های بافته مکر و خدعه را پنبه یافتند، خواستند با تهدید و ارعاب به هدف خود نزدیک شوند. امین السلطان به پیشنهاد مدیر کمپانی رژی تبعید میرزای آشتیانی را به شاه پیشنهاد کرد.

۱- ۱. همان، ص ۱۲۹.

میرزای شیرازی و استمرار حکم

بـا آن که تلگرافی به امضـای علمـای تهران از سـوی امین السـلطان برای مرحوم میرزا مخـابره شـد، ولی از پاسـخ مرحوم میرزا خبری نشـد. پس از مـدتی این تلگراف از سوی معظم له به علمـای تهران مخـابره شـد: «خـدمت آقایـان عظـام، علمـای اعلام دارالخلافه، «ضاعف الله تعالی اقـدارهم» بشارت رفع دخانیه موجب مزیـد تشـکر و امیـدواری و دعاگویی ذات اقـدس همایون اعلیحضرت شاهنشاهی «خلد الله تعالی ملکه» گردید. انشاء الله تعالی به یمن عاطفت ملوکانه دست خارجه بالمره از ایران کوتاه خواهد شد. محمد حسن الحسینی»(۱)

در این تلگراف با لطافت تمام از بشارت رفع دخانیه، تشکر شده بود و تقاضای کوتاه کردن دست خارجیان را از همه شؤونات کشور خواستار بود.

ناصرالدین شاه که تا این موقع، با چرب زبانی امین السلطان به وصول جواب میرزای شیرازی به استعمال دخانیات امیدوار بود، چون این تلگراف را ملاحظه کرد بی اندازه خشمگین شد(۲).

دکتر فوریه، در یـادداشت روز ۳۰ جمادی الاولی ۱۳۰۹ چنین می نگـارد: «همه امیـدها به عتبات است و همه خلاصـی از این مخمصه را از آن جـانب منتظرنـد. بعـد از مـدتی انتظـار، بالاخره تلگرافی از آنجا رسـید. به این مضـمون که شاه را در لغو این امتیاز تبریک گفته و از او خواسـتار شـده است که سایر امتیازاتی را هم که در دست خارجیان است ملغی سازد، ولی در آن از رفع تحریم دخانیات که تا این اندازه باعث

۱- ۱. همان، ص ۱۴۵.

۲- ۲. همان.

به هم خوردن عادات مردم شده بود ابدا صحبتی نیست.

این تلگراف شاه و مشاورین او را خشمناک ساخت؛ زیرا روحانیون پا فراتر نهاده و تمام امتیازاتی را که خارجیان در دست داشتند حرام شمرده و قدم را از حد امتیاز دخانیات فراتر نهاده بودند»(۱).

مرحوم میرزای شیرازی «قدس سره» در پاسخ تلگرافهای حضرت آیه الله میرزا حسن آشتیانی، سید علی اکبر تفرشی، حاج شیخ فضل الله نوری، و امام جمعه تهران ارسال کرده بودند نیز بر ادامه استمرار «حکم تحریم» تأکید فرمود.

در قسمتی از پاسخ تلگراف آن حضرت به میرزای آشتیانی آمده است: «تلگراف جنابعالی و سایر علمای اعلام در باب رفع دخانیه رسید... چون تلگراف دراین وقت محل اعتماد نیست متوقع این که به خط شریف تصریح فرموده که انحصاربه کلی از داخله و خارجه به حسب واقع از ایران رفع و دست اجانب را از این عمل بالمره قطع نموده اند. و الان به موجب شریعت مطهره استعمال دخانیات جایز نیست و حکم به حرمت کما فی السابق بر قرار است تغییر نخواهد یافت»(۲).

در پاسخ تلگراف امام جمعه نیز فرمودند: «ولی به جهت عدم اعتماد به طریق تلگراف در این اوقات فعلاً رخصت موقوف است بر این که از طریق معتبر دیگر واقع حال بر خود حقیر معلوم شود و خود اخبار کنم و الا ـ حکم به حرمت کما کان باقی است»(۳).

در پاسخ علمای تبریز چنین فرمودند: «... از آذربایجان سؤالا ـ تی از حکم حقیر به حرمت استعمال دخانیات رسیده بود. بلی حکم کرده ام. ولی اکنون تغییر نیافته و برقرار است».

در پاسخ تلگراف علمای اصفهان فرمودند: «... از اصفهان سؤالاتی از حکم حقیر به حرمت استعمال دخانیات شده. بلی، حکم کرده ام. فعلاً حرام است و تا

۱- ۱. همان، ص ۱۴۶.

۲- ۲. تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۴۴.

۳- ۳. همان، ص ۱۳۳.

رفع یـد فرنگی بـالمره از داخله و خارجه به طریق تحقیق معلوم نشود و خود اخبار به رفع نکنم حکم منع باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست»(۱).

در پاسـخ علمای شـیراز فرمودند: «سؤال از حکم حقیر به حرمت دخانیات فرموده بودید؟ بلی حکم کرده ام. فعلاً حرام است و تـا رفع یـد فرنگی بـالمره از داخله و خـارجه به طریق تحقیق معلوم نشود، و خود اخبـار به رفع نکنم منع بـاقی و اجتناب لازم و رخصت نیست»(۲).

میرزای شـیرازی در پاسخ علما و مردم یزد و سبزوار هم حکم به صدور تحریم و ادامه و استمرار آن را بیان کردند، و فرمودند: «تا خود اعلام نکنم حکم کما فی السابق باقی است»(۳).

سرانجام شاه و صدر اعظمش از مرکب کبر و مکر و نیرنگ فرود آمده و دانسـتند زبان تهدید و زور کارساز نیست. باید دست توسل به سوی مرجعیت بزرگ دراز کنند و چاره مشکل خویش و کشور را از ساحت مکینش بخواهند.

از سـوی دیگر فروغ حکم مرجعیت به سـان آفتـاب بر جهـان اسـلام تابیـد و شـکوهی از عزت و عظمت اسـلامی را به نمـایش گذارد و منافع روس و اروپا را تهدید کرد.

حکم تحریم نه تنها انگلیس را لرزانـد، بلکه روس را هم به شدت بیمناک ساخت. گواه این مطلب میهمانی سـفیر روس است. بر خلاف پندار بعضـی که سیاست روس را با حکم تحریم موافق می دانسـتند، جهان اسـتکبار از قدرت نمایی زعامت شیعه به وحشت افتاد و در صدد رفع حکم تحریم بودند.

ضیافت سفیر روس

سفیر روس «دیوتزوف» از سفرای کشورهای خارجی مستقر در تهران و عده ای

۱- ۱. همان، ص ۴۵.

۲- ۲. همان.

۳- ۳. همان، ص ۴۶.

از رجـال ایران دعوت کرد تا در ضـیافت سـفارت روس شـرکت کننـد. مـدیر شـرکت «رژی» به نام آرسن نیز در این میهمانی دعوت شد.

جالب توجه، این که در این میهمانی انواع و اقسام خوراکیها و مشروبات مصرف شد، ولی از سیگار و قلیان خبری نبود. نفوذ و قدرت حکم تحریم درون سـفارت را مسخر خود ساخته بود. میهمانان در سفارت روس حضور یافتند و هیچ کس نمی دانست هدف و مقصود از این ضیافت چیست؟ همه در اندیشه و فکر، و هر کسی ضیافت را به گونه ای توجیه می کرد.

تا این که سـفیر روس با سـخنانی پرده از مقصود خود برداشت و در بخشـی از سخنان خود چنین گفت: «... شما آقایان سفرای محترم که نماینـدگان دول معظم اروپا هستید دقت بفرمایید. البته زیانهایی که تاکنون از این قضـیه (تحریم تنباکو) به اروپائیان وارد شـده زیـاد نیست. اگر دامنه آن بیش از این گسترده نشود جـای حرفی نخواهـد بود؛ ولی بـا اوضـاع موجود اگر کمپـانی «رژی» مقصود خود را دنبـال کنـد و از آن طرف هم رهبر مسـلمانان رویه سـخت تری پیش گیرد، مثلاً بنویسـد: «چای هم مثل توتون و تنباکو است، چه خواهد شد؟ چه خسارتی به تجارت اروپا در ایران وارد خواهد شد؟ بازرگانانی که اجناس مربوط به آن چون قند و چای، سماور و قوری، استکان و نعلبکی و سینی و غیره وارد ایران کرده و می کنند تکلیفشان چیست؟

از اینهـا بالاتر، اگر این مرد (آیه الله شـیرازی) حکم تحریم کلیه مال التجاره اروپا را صادر کنـد و بگویـد: «ما یحتاج مردم باید در داخـل تهیه گردد». یا اگر حکم قتل عام خارجی های مقیم این کشور را بدهـد، آیا عواقب وخیم آن را متوجه هستیـد؟ می دانید که میزان تلفات و خسارات چقدر خواهد بود؟ البته اگر چنین پیش آمدی رخ داد دولت ایران مسؤول نخواهد بود؛ چون در بلـوای عمـومی هر قتلی که رخ دهـد و هر که کشـته شـود و هر زیـان و خسـارتی که وارد آیـد کسـی را نمی توان مسؤول دانست من که اتباع دولت متبوع خود رادر معرض این مخاطرات می بینم. به شما

هشدار می دهم و شما را ازاین خواب غفلت بیدار کرده و خاطرنشان می کنم که تا زود است اقدامی کنید، و راه چاره ای بجویید؛ وگرنه مسؤول هر پیش آمدی شما خواهید بود».

صاحب امتیاز بیچاره که حرفهای سفیر روس را گوش می داد سر خود را پایین انداخته و هیچ نگفت. سفرا و نمایندگانی که در آنجا بودند همگی گفته های نماینده روس را تصدیق کرده و «آرسن» مدیر شرکت را مخاطب قرار داده تیرهای دشنام و ناسزا به طرف او رها ساختند. هر یک او را منشأ این فتنه دانسته، سرزنش می کردند و می گفتند: «جان و مال ما در معرض خطر است. باید هر چه زودتر چاره ای بیندیشی؟ یا امتیازنامه را لغو نمایید و یا رضایت رهبران دینی مردم را جلب نمایید».

آرسن، مدیر شرکت گفت: «تا به حال دو میلیون تومان برای رشوه و تعارف و سایر وسایل کار داده شده، چگونه می توان دست از این عمل برداشت؟»

«آرسَن» که خود را در معرض اعتراض نمایندگان خارجی و حضار آن مجلس دید وعده داد که هر چه زودتر غائله را تمام کند(۱).

حقیقت آن است که «حکم تحریم تنباکو» فروغ جاودانه مرجعیت شیعه بود و تا آن زمان چنین نمایشی از شکوه مرجعیت شیعی دیده نشده بود. بازتاب آن جهانی بود و تأثیر آن به شکل کرامت و اعجاز. گویی حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه با انفاس قدسیه و ادعیه زاکیه خود حکم را متبرک ساخته بود که این گونه اثر داشت، همان گونه که خداوند قلبها، افکار، اندیشه و اراده ها و حتی زمین و جمادات را مسخر فرمان آن بزرگوار نموده اند، این حکم هم همه قلبها را مسخر خود ساخت و آنان که نسبت به فرمانهای صریح قرآن فرمانبری نداشتند، این فرمان را اطاعت کردند(۲).

---

۱ - ۱. همان، صص ۵۷ _ ۵۵.

۲ - ۲. داستانی در ارتباط با صدور این حکم نقل شده که بعضی گفته اند صدور این حکم به اشاره و دلالت مولانا بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه بوده است.

این حکم از ماندگارترین جلوه های فقاهت شیعی تا آن زمان بود و تأثیر شگفت آن بر تحولات بعدی ایران ملاحظه خواهد شد.

تصمیم به تبعید میرزای آشتیانی

سرانجام با وسوسه های مدیر کمپانی (آرسن) صدر اعظم، تبعید میرزای آشتیانی قدس سره را به شاه پیشنهاد کرد. شاه که از عواقب وخیم آن می ترسید در آغاز از پذیرش آن خودداری کرد، ولی آخر الامر با اصرار امین السلطان شاه راضی شد. سرانجام شاه به نایب السلطنه دستور داد که به میرزای آشتیانی این پیام را برسان که باید یکی از دو کار را انجام دهد: یا باید در مجامع عمومی به منبر رفته و قلیان بکشد و یا این که از تهران خارج شود.

به آقا بالاخان معین نظام نیز دستور داد قهوه خانه ها را باز کند و هر کس قلیان نکشد شکمش را پاره نماید.

دستور توسط عبدالله خان والی روز یکشنبه دوم جمادی الثانی ۱۳۰۹ به میرزای آشتیانی ابلاغ شد(۱).

میرزای آشتیانی در جواب گفت: «اقدام به نقض حکم حجه الاسلام ممکن نیست» ولی رخت خود را از موج این فتنه به سلامت بیرون کشیده و از این شهر خواهم رفت».

ناظم الاسلام کرمانی در مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان چنین می نگارد: «عبدالله خان والی در مقام اجرای حکم شاه بر آمد و گفت حتما باید قلیان بکشید که یک دفعه مرحوم آقا محمد رضای طباطبایی از حالت طبیعی خارج شد بنای ناسزا را گذاشت که شاه... و تو و نایب السلطنه غلط کردید، دور شو ای ملعون از مجلس مسلمانان».

ولی پاسخ میرزا بسیار صریح بود. گفت: «نقض حکم حجه الاسلام ازهیچ رو

۱- ۱. تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، صص ۲۰ - ۱۹.

برایم ممکن نیست، ولی از تهران می روم. امروز را مهلت دهید تا وسیله حرکت را فراهم کنم فردا البته خواهم رفت».

شورش در تهران

خبر تبعید میرزای آشتیانی از تهران نیز مانند حکم تحریم تا غروب آن روز در تمام شهر منتشر شد. با آن که به خاطر برف هوا بی نهایت سرد بود، در تمام مساجد و مجامع مردم جمع شده و از تبعید میرزا سخن می گفتند. مردم شهر از این حادثه مضطرب و اندوهگین بودند و اکثر مردم تصمیم گرفتند که در این هجرت میرزا را همراهی کنند و از شهر خارج شوند.

نایب السلطنه، حاکم تهران که اوضاع شهر را نا آرام دید و از بگو مگوهای مردم باخبر شده بود، شب هنگام عبد الله خان والی را نزد مرحوم میرزا حسن آشتیانی فرستاد تا با اصرار و التماس از میرزا تقاضا کند که از مخالفت خود دست بردارد. ولی افسونهای آن شیطان در شخصیت والا مرتبه و ایمان محکم میرزا تأثیر نگذاشت و آن بزرگوار به عزم راسخ خویش استوار ماند(۱).

ص: ۱۶۴

۱- ۱. همان.

تصمیم میرزا به خروج

روز دوشنبه سوم جمادی الثانی فرا رسید مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی«قدس سره» لباس هجرت بر تن کرده و تصمیم گرفت از شهر خارج شود.

عده ای از خویشان و وابستگان برای وداع در منزل او جمع شده و با زن و فرزندانش گریه و زاری کردند.

روز سوم جمادی مصادف با شهادت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیهاالسلام بود. بدین مناسبت در منزل میرزا مجلس روضه بود.

وقتی خبر در جای جای تهران پخش شد، دسته دسته مردم تهران همراه با علما از هر محل رو به منزل میرزای آشتیانی روانه شدند.

همه علما به جز امام جمعه و مرحوم سید عبدالله بهبهانی با میرزای آشتیانی هماهنگ بودند. ناظم الاسلام کرمانی می نویسد: «مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی در مجالس مذاکره حاضر نشد. لکن پیغام داد که من استعمال دخانیات را مطلقا حرام می دانم مخصوص به وقتی دون وقتی نیست و اگر بنای آقایان بر حرکت از تهران و مهاجرت به عتبات باشد، اول کسی که ردا بر دوش کند و با پای پیاده مهاجرت نماید من می باشم»(۱).

چند کجاوه برای میرزا و همراهان آماده شد، ولی در شهر، قیام و انقلاب بود. سیل جمعیت به سوی منزل مرحوم میرزا در حرکت بود. بعضی از کسبه از همان صبح دکانها راباز نکردند. دیگران نیز که وضع را این طور دیدند، مغازه ها را تعطیل

۱- ۱. همان، ص ۲۲.

کردند و با تکه پارچه های سفید بر گردن، دسته دسته به سوی بیت زعامت حرکت کردند و فریاد می زدند:

یا غریب الغربا می رود سرور ما

تا ظهر جمعیت به چندین هزار نفر رسید. زنان نیز دراین قیام عمومی مردان را همراهی کرده و دسته دسته به سوی منزل میرزا روانه شدند.

چون جمعیت زیاد شد، زنان از جلو و مردان از دنبال به طرف قصر سلطنتی حرکت کردند. زنان بر سر خود لجن مالیده و با آه و ناله و زاری فضای اندوهناکی را پدید آورده بودند. گاه نیز فریاد یا علی و یا حسین سر می دادند. به راستی ولوله و جوش و خروش مردم در آن روز غیر قابل توصیف بود.

منزل آیه الله میرزا حسن آشتیانی (ره) در محله سنگلج بود. جمعیت برای رسیدن به ارک سلطنتی بایستی از جلو بازار عبور کنند. زنها وقتی به سبزه میدان رسیدند، بدون درنگ به بازار ریخته، بعضی از دکانها را که هنوز باز بود بستند. و اگرکسی از این دستور سرپیچی می کرد، دکانش در معرض غارت و چپاول قرار می گرفت. سپس جمعیت زن و مرد به طرف میدان ارک رهسپار گردید.

زنان گریه و زاری می کردند. مردان «وا اسلاما ــ وا شریعتا» می گفتند. پیشاپیش مردم هم عده ای از نوجوانان خردسال همان شعر یا غریب الغربا می رود سرور ما را می خواندند.

وقتی به ارک رسیدند فریادشان بیشتر شد. شاه را مخاطب قرار دادند و با صدای بلند به او ناسزا گفتند: «شاه باجی، شاه باجی سیبلو، ای لا مذهب، ما تو را نمی خواهیم.»

طوفانی از شیون و غوغا برخاسته بود. درباریان خاصه حرم سرا را خوف و وحشت فرا گرفته بود.

کامران میرزا که مردی ترسو بود، وقتی شور و غوغای مردم را دید، به تصور این که با گفتار نرم و ملایم می توان غائله را پایان داد، با چند نفر از نوکران خود از ارک

سلطنتی بیرون آمد؛ ولی هنوز کلمه ای نگفته بود که با عکس العمل مردم مواجه شد و ناله و شیون زنها شدت گرفت.

مردم فریاد می زدند: ای خدا، می خواهند دین ما را از بین ببرند، علمای ما را بیرون کنند تا فردا عقد ما را فرنگیان بخوانند، مردگان ما را فرنگیان کفن و دفن کنند، بر جنازه ما فرنگیان نماز گزارند و...

خوف و ترس نایب السلطنه را فرا گرفت. حال مرده ای را داشت که چند نفر او را سرپا نگاه داشته بودند. با صدای گرفته و لرزان گفت: «همشیره ها، شاه بابا فرمودند: فرنگی ها را بیرون می کنم. علما را نمی گذارم بیرون بروند. خاطرتان جمع باشد. بس است. این همه فریاد و فغان نکنید.

کسی به گفتار او ترتیب اثر نمی داد، بلکه هر آن بیم خطر کتک خوردن می رفت. ناچار به داخل ارک بازگشت.

بعد از آن زنها به طرف مسجد شاه حرکت کردند. اتفاقا وقتی به مسجد رسیدند مرحوم میر سید زین العابدین امام جمعه بالای منبر مردم را موعظه و نصیحت می کرد و آنان را به سکوت فرا می خواند. زنها که چنین دیدند به او ناسزا گفتند. عده ای از مردان دویدند و امام جمعه را پایین کشیدند؛ و اگر زرنگی نمی کرد، ممکن بود کتک مفصلی از زنها نوش جان کند.

بار دیگر زنها به طرف میدان ارک رهسپار شدند. مردمی که در مسجد شاه بودند نیز به آنان پیوستند. جمعیت به حدی بود که از مسجد شاه تا کاخ جای سوزن انداختن نبود و جمعیت موج می زد.

درون کاخ هم ترس و وحشت حکم فرما بود. هنگامه ای بود. گویی آتشفشان خشم مردم فوران کرده است.

دکتر فوریه در دفترچه خاطراتش چنین نگاشته:«... وقتی که وارد گلستان شدم همه وزرا را حاضر دیدم. شاه بدون آن که سخنی بگوید غمناک قدم می زد. گاهی پا بر زمین می کوفت و گاهی عصا به درختان می نواخت و معلوم بود که حالتی آشفته

دارد. خواستم ببینم چه خبر است. به من گفتند که شاه کاسه صبرش لبریز شده. میرزا عیسی نایب الحکومه تازه تهران را پیش میرزا حسن آشتیانی فرستاده و به او تکلیف کرده که یا به استعمال دخانیات فتوی دهد و قلیون بکشد یا این که از ایران خارج شود.

میرزا حسن در جواب گفته است که جلای وطن را به استعمال دخانیات ترجیح می دهد و حاضر به حرکت شد. این خبر به سرعت در شهر انتشار یافت و مردم به همین جهت اجتماع کرده و علت آشفتگی شاه نیز همین است.... دیدم در ارک بسته و قراولان اسلحه به دست از جمعیت که با تهدید و غوغا در حال هجوم اند، ممانعت می کنند.برگشتم تا از در خیابان نایب السلطنه به اندرون بروم جلو تخت خانه، ابوالحسن خان را دیدم که پریشان بود. به من گفت: از گلستان بیرون نروید که برای شما خطر دارد. من به گلستان برگشتم»(۱).

عباس میرزا ملک آرا نیز در خاطرات خود شاه را وحشت زده توصیف می کند. او می نگارد: «شاه به غایت مضطرب شده از نایب السلطنه علاج کار را می خواست. او می گفت اگر یک نفر از علما را به من برسانند به هر نوع باشد با زبان چرم و نرم فتنه را آسوده می کنم.

هیچ کس جرأت بیرون رفتن از عمارت شاهی نکرد. امین السلطان در آبدارخانه مخفی شد»(۲).

با این حال امین السلطان دست از وسوسه و شیطنت خود بر نمی داشت و دائم به شاه و اطرافیان می گفت: منظور کسانی که این غائله را به پا کرده اند لغو انحصار توتون و تنباکو نیست، بلکه مقصد اصلی آنان تغییر حکومت است. اینها طرفدار جمهوری هستند و اگر زودتر جلوگیری نشود و پاسخ آنان را با تفنگ و گلوله ندهیم، عاقبت قصر را غارت می کنند. آن وقت کسی را زنده نخواهند گذاشت.

ص: ۱۶۸

۱- ۱. همان، ص ۲۰؛ تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، ص ۱۵۵.

۲- ۲. همان.

سرانجام عبدالله خان والی، مأمور شد که نزد مرحوم آیه الله حاج میرزا حسن آشتیانی رفته و از منظورش جویا شود تا شاه انجام دهند.

عبدالله خان با زحمت فراوان به منزل آیه الله رفت، و پیام شاه را رساند. میرزا حسن در پاسخ گفت: تنها مقصود ما لغو امتیاز انحصار دخانیات اعم از داخله و خارجه و کوتاه کردن دست خارجی هاست و هیچ تقاضای دیگری نداریم.

ص: ۱۶۹

طلیعه پیروزی

پس از آن که پیام حاج میرزا حسن آشتیانی به شاه رسید، شاه به ناچار و بلافاصله دستخطی خطاب به نایب السلطنه بدین شرح صادر کرد: نایب السلطنه اختیار داخله را که برداشته بودیم حال امتیاز خارجه را هم برداشتیم و مردم مجبور به کشیدن قلیان نیستند تا حکم از جانب میرزای شیرازی قدس سره برسد. شاه

عبدالله خان دستخط شاه را برای میرزای آشتیانی برد. نایب السلطنه برای اطمینان بیشتر علما، میرزا عیسی نایب الحکومه تهران و یکی دو نفر دیگر را نیز به منزل میرزا حسن آشتیانی قدس سره فرستاد؛ ولی بدون نتیجه برگشتند و کتک مفصلی هم خوردند.

مجدالدوله هم داوطلبانه حاضر شد نزد میرزای آشتیانی قدس سره برود.

با آن که حسب الامر مرحوم میرزای آشتیانی دستخط شاه را میان مردم منتشر کردند و گویندگان نیز آن را با صدای بلند خواندند و مردم را به آرامش دعوت کردند، ولی هیچ تأثیری نبخشید و مردم با سر و صدا و ناله و شیون بی قراری می کردند.

دوستعلی خان معیرالممالک می نویسد: «هر دقیقه جسارت شورشیان زیاد می گشت. تا آن که به صدای بلند فریاد کردند: با این وضع ما شاه را نمی خواهیم».

شاه توسط نایب السلطنه پیامی برای مردم فرستاد، ولی مفید واقع نشد.

چون جسارت و جرأت شورشیان بالا گرفت، برخی نیز به ارک حمله کردند و در و پنجره های عمارت نایب السلطنه را شکستند.

ص: ۱۷۰

محمد علی خان معین نظام معروف به آقا بالاخان و ملقب به وکیل الدوله فرمانده فوج مخصوص به سربازان ترک شیرازی که در آن روز برای حفاظت قصر گلستان در آن جا حاضر بودند، دستور داد تا به جمعیت زن و مرد تیراندازی کنند. ولی ترکان وطن دوست و با غیرت اطاعت نکردند و گفتند: «به علما و سادات و مسلمانان نمی توان گلوله انداخت»(۱).

آقا بالاخان، بدون آن که از کسی دستور یا اجازه ای بگیرد به سربازان نایب السلطنه که مردم آنان را «فوج بی پدران» می خواندند، دستور آتش داد و آنان مردم بی پناه را به گلوله بستند.

هنگامی که صدای صفیر گلوله های «بی پدران» طنین افکند، ناصرالدین شاه با عصایی که در دست داشت عضد الملک را که در کنارش ایستاده بود مخاطب قرار داد و گفت: «یقینا آقا (نایب السلطنه) را کشتند. برو بیرون ببین چه خبر است. هر چند نایب السلطنه را کشته باشند، اعلام کن که کسی به مردم تیراندازی نکند».

عضد الملک بیرون آمد و دید عجب! مردم بیچاره هستند که کشته و زخمی روی زمین افتاده اند. هفت نفر کشته و بیست نفر زخمی و مجروح شدند.

با آن که دولتیان بسیار کوشیدند که هیچ جنازه مقتولی به دست مردم نیفتد، ولی مردم پیکر چهار کشته را که یکی از آنان سید شجاعی بود که با شمشیر بر نایب السلطنه حمله کرد، از دست فراشان ربوده روی تخته های چوبی قرار دادند و راهی خانه حاج میرزا حسن آشتیانی شدند.

مردم با مشاهده جنازه ها طوفانی آفریدند. فریاد و شیون از زن و مرد برخاست و شعله خشم و غضب مردم زبانه کشید؛ به گونه ای که اشاره ای از علما دودمان ناصرالدین شاه را به باد می داد.

درون کاخ نیز زنان و کنیزان از این صداها به وحشت افتاده بودند. انیس الدوله (ملکه شاه) و چند نفر دیگر بی هوش افتاده بودند و دیگران هم ناله و زاری

۱- ۱. همان، ص ۲۱؛ تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، ص ۱۵۹.

می کردنـد و به امین السـلطان مسبّب اوضاع ناسـزا می گفتنـد. شـلیک گلوله ها هر چنـد شورش را خوابانـده بود، ولی آن دو قـدرتی که با هم در نزاع و جنگ بودنـد همچنان به حال خصومت باقی بودنـد. شاه اگر چه غالب آمده بود، و لیکن از جنبش کاسته نشد، و روحانیون و مردم با وجود مغلوبیت قوی تر گردیده بودند.

اگر چه توپ پیش سـلاطین آخرین وسـیله اثبات حق به شـمار می رود، ولی باید گفت که این بد وسـیله ای است و کسـی که غیر از آن وسیله دیگری نداشته باشد با آتش بازی می کند.

برای ناصـرالدین شـاه خبری که معلوم نبود راست باشـد یـا دروغ، کـار دههـا قبضه توپ را انجـام داد. خـبر این بود که شـایع کردند، زمانی که مردم به طرف ارک و عمارات سـلطنتی حمله کردند بعضـی رجال دربار با اصـرار از شاه خواستند که اجازه دهـد مردم را به توپ ببندنـد. شاه با تغیّر و عصـبانیت پاسخ داد: «هرگز! من خانه خود و فرزندان خویش را به توپ نمی بندم». این شـایعه اثر خوبی بخشـید و از کینه و خشم مردم نسبت به شاه کاست. بالاخره آن روز حماسه و خون به پایان رسـید. وقتی شب فرا رسید و هوا نیز بسیار سرد بود، از جوش و خروش مردم کاسته شد و مردم کم کم متفرق شدند.

چون خوف آن می رفت که شـبانگاه مرحوم میرزا حسن آشتیـانی قـدس سـره را نیز ماننـد سـید علی اکبر فال اسـیری دسـتگیر نمایند و شایع نیز شده بود که دویست نفر سوار با کالسکه در بیرون شهر حاضر کرده اند، عده ای از روحانیون و افراد با ایمان به قرآن سوگند یاد کردند که در خانه میرزا حسن آشتیانی می مانند و به قیمت جان خود از مکانت مرجعیت دفاع می کنند.

ناصـرالدین شـاه و نزدیکانش نیز شبی پر وحشت و اضـطراب را سپری کردنـد. به دسـتور شاه تمام سـربازان مقیم پایتخت را با تفنگهای مارتینی مسلح و به دسـته های مختلفی تقسـیم کردند و بر سـر هر گذر و کوچه تا صـبح پاس می دادند. شـهر تقریبا حکومت نظامی بود. اطراف ارک و عمارت سلطنتی نیز سربازان صف کشیده بودند

و از نزدیک شدن اشخاص جلوگیری می کردند. سواره نظام هم تمام شب در شهر می گشت.

در داخل کاخ علاوه بر نظامیان، تمام فراشان و غلامان مسلح شده و از شاه و کسان او حفاظت می کردند.

آن شب تهران در التهاب و انقلاب بود و همگان از آمدن فردای آن شب می ترسیدند.

خارجیان مقیم تهران با تغییر قیافه و لباس از تهران فرار کردند. بعضـی نیز در منزل دوسـتان و آشنایان ایرانی خود پنهان شدند؛ با وجود آنکه از طرف دولت عـده زیادی سـرباز برای حفاظت نقاط اروپایی نشـین و نگهداری جان و مال آنان معین گردیده بود.

ص: ۱۷۳

در آن شب (شب سه شنبه) منزل حاج میرزا حسن آشتیانی دارالشورای علما و زعمای نهضت بود در آن جا جمع شده و چاره اندیشی می کردند.

عضد الملك و حاج امین السلطنه از طرف ناصرالدین شاه به منزل میرزای آشتیانی رفتند و تقاضای ملاقات نمودند. به حضور میرزا رسیده، مدتی پیرامون حوادث ناگوار آن روز گفتگو کردند.

عضد الملك گفت: «نگذارید این رشته مواصلت و اتحادی که سالهاست بین دولت و ملت ایجاد شده، پاره گردد؛ زیرا این جدایی موجب از بین رفتن ملت و دولت هر دو خواهد شد. دشمنان مشترك ما در این اندیشه هستند که بین دولت و ملت تفرقه و اختلاف اندازند. اکنون فرصت را غنیمت شمرده به هدف و منظور خود خواهند رسید و بر ما و شما چیره خواهند گشت».

میرزای آشتیانی قدس سره در پاسخ فرمودند: «عده ای مغرض امر را بر شاه مشتبه کرده و مقصود ما را بر عکس جلوه داده اند. ما با شخص شاه دشمنی نداریم. خواسته ما آن است که امتیاز دخانیات لغو گردد. سخن ما از اول تا حال این بود که پادشاه اسلام اجازه ندهد رعیت مسلمان زیر دست فرنگی باشد، عرض و ناموس مسلمانان لگدکوب تحکم و تغیّر مردم اروپا گردد؛ ولی افسوس که شخص بی غرضی تاکنون در میان نبوده که مقصد حقیقی ما را به اطلاع شاه برساند».

عضدالملك از خانه حاج میرزا حسن یک سره نزد شاه رفت و حقیقت را به او گفت و از طرف خود به شاه اطمینان داد که منظور علما فقط رفع انحصار دخانیات

است. و جمهوری خواهی و مخالفت با سلطنت دروغ محض است. خیال شاه باید ازاین بابت آسوده باشد، و در جلب نظر علما بکوشد.

چون عضد الملک از امین السلطان کینه ای در دل داشت، فرصت را غنیمت شمرد و گفت: «علت اساسی نهضت مردم خطاهای امین السلطان است و این شخص حقایق را وارونه به نظر شاه می رساند».

به هر روی، گفته های عضد الملک در شاه تأثیر گذاشت و بر آن شد که امین السلطان را عزل کند، ولی با وساطت و سفارش اکید انگلیس از تصمیم خود منصرف شد(۱).

پس از اظهارات عضد الملک ناصرالدین شاه پشیمان می شود و در تصمیم خود پیرامون علما تجدید نظر می کرد. عضدالملک را مأمور کرد که فردا صبح به نزد میرزا حسن آشتیانی برود و الطاف بی پایان و خشنودی مکنون خاطر مهر مظاهر پادشاه اسلام پناه را به علما ابلاغ کند. به عبارت دیگر از آنها معذرت بخواهد و پشیمان شدن شاه را از رفتار خود به آنان بگوید. برای دلجویی بیشتر از میرزا حسن آشتیانی قدس سره یک انگشتر الماس نیز برای او هدیه فرستاد. سه شنبه، چهارم جمادی الثانی نیز تهران روز پر التهابی را پشت سر گذاشت. توپها در اطراف ارک سوار و سربازها دورادور کاخ صف کشیده بودند. سوارها در شهر می گشتند و از اجتماعات مردم جلوگیری می کردند.

بامداد آن روز عضدالملک بار دیگر به منزل آشتیانی رفت و جریان مذاکره شب گذشته خود را با پادشاه به او خبر داد.

مرحوم میرزا از انتشار شایعه خبر تبعید علما و اضطراب و نگرانی آنان با عضدالملک سخن گفت. عضدالملک با سوگندهای غلیظ و شدید آنان را تکذیب کرد و گفت: «این خبرها از طرف دشمنان و آشوب طلبان نشر می شود. هیچ وقت نباید به این اخبار بی اساس ترتیب اثر داد». روز چهارشنبه، پنجم جمادی الثانی هم

۱- ۱. تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، ص ۱۶۸.

تهران درگیر مسائل نهضت بود. رفت و آمدها میان علما و دولتیان ادامه داشت. ملک التجار نزد میرزای آشتیانی رفت و دستخط ناصرالدین شاه به امین السلطان مبنی بر رفع امتیاز خارجه و همچنین نامه امین السلطان را به او داد(۱).

روزهای پر حادثه و خاطره تهران یکی پس از دیگری می گذشت و درباریان با کمپانی رژی و سفارت انگلیس در گفتگو بودند تا خسارات کمپانی معلوم و امتیاز لغو گردد.

در این ایام به واسطه شورش و نهضت، تهران ناآرام بود و شایعات بی اساس امنیت راههای کشور را به خطر انداخته بود. بیم آن می رفت که در شهرهای مختلف ایران همانند تهران شورشهای مردمی رخ دهد. از این رو ناصرالدین شاه و امین السلطان تلاش می کردند هر چه زودتر علما را مطمئن کنند که امتیاز دخانیات به کلی از داخل و خارج لغو شده و علما اجازه دهند مردم قلیان بکشند و اوضاع کشور به حال عادی خود باز گردد.

بدین منظور امین السلطان به میرزای آشتیانی پیام فرستاد که: «امتیاز دخانیات به کلی رفع شده. چرا رخصت نمی فرمایند تا مردم قلیان بکشند؟»

میرزای آشتیانی قدس سره همان جواب سابق را داد که: «وضع این حکم از من نبوده تا لغو آن از من و به دست من باشد. این حکم منیع از حضرت حجه الاسلام بوده و نقض این حکم و رفع آن نیز موکول به جناب ایشان است»(۲).

امین السلطان این عذر را نپذیرفت. مجددا پیام فرستاد و فشار آورد. میرزای آشتیانی قدس سره به ناچار به عضدالملک متوسل شد و از او خواست نزد شاه برود و به هر ترتیبی از شاه بخواهد که او را از انجام این امر معاف بدارد.

عضدالملک با شاه مذاکره کرد. سرانجام قرار شد علمای تهران هر یک جداگانه درباره به هم خوردن امتیاز نامه شرحی به مرحوم میرزای شیرازی «قدس سره» تلگراف کنند و از او تقاضا کنند اجازه استعمال دخانیات را صادر نماید. ملک التجار

۱- ۱. همان، ص ۱۷۲.

۲- ۲. همان، ص ۱۷۸.

را نیز مجبور کردند که تلگرافات علمای تهران را به کرمانشاه مخابره کرده و از آنجا مجددا توسط حاج حسن وکیل الدوله به فرزندش حاج عبدالرحیم مقیم بغداد تلگراف شود و حاج عبدالرحیم تلگرافات را شخصا از بغداد به سامرا نزد میرزای شیرازی برده جواب آنها را بگیرد و از بغداد به تهران مخابره کند.

اینک متن تلگراف علما:

تلگراف ملاذ الانام آقا میرزا محمد حسن آشتیانی.

حضرت مستطاب حجه الاسلام و المسلمین آقای حاجی میرزا محمد حسن دام عزه و مد ظله.

عرضه می دارد که امتیاز دخانیات از داخله ایران و خارجه آن به کلی به همت ملوکانه خسروانه و تدبیرات کافیه از جانب سنی الجوانب اعلیحضرت اقدس شاهنشاه اسلام پناه «خلد الله ملکه و دولته» به توسط حضرت مستطاب اجل اشرف وزیر اعظم آقای امین السلطان دام اجلاله و کفایت ایشان از بابت آسودگی عامه رعایا و احترام حکم شرع منسوب به حضرت عالی شده، در باب منع از استعمال توتون و تنباکو رفع شده. هر چند سابق بر این هم مطلب عرض شده بود، چون سربسته بود و فی الجمله اجمالی داشت لهذا مجددا حاجت به عرض شد که صریحا اذن کشیدن قلیان و غیره را داده ضمنا اظهار دعاگویی از این مرحمت ملوکانه بفرمایید و خدمت حضرت اجل را هم در ملت و دولت منظور داشته باشید.

الداعی المخلص میرزا حسن آشتیانی.

قسمتی از تلگراف آیه الله شیخ فضل الله نوری:

خدمت حضرت مستطاب حجه الاسلام و المسلمین ادام الله تعالی ظله العالی

عرض می شود که چون سابقا به حسب حکمی که از حضرت مستطاب عالی سمت، انتشار یافت در نهی استعمال دخانیات، به مجرد استماع عامه مسلمین اطاعت نموده و به کلی ترک کردند و فعلاً نیز متروک است.

از آنجا که ذات اقدس همایون اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه دین پناه «ابدالله شوکته» همواره از تبعیت قواعد دین مبین کمال اهتمام و بذل جهد می فرمایند به توسط حضرت مستطاب اجل اشرف، وزیر اعظم، آقای امین السلطان و کفایت ایشان محض استدعای حضرت عالی و رعایت رعایای مملکت محروسه ایران رأفت و مرحمت فرمودند امتیاز انحصاری که به خارجه مرحمت شده بود موقوف و ید خارجه را از تصرفات دخانیات ایران در خارجه و داخله کوتاه و مسلوب الاختیار فرمودند... چون فعلاً رفع مانع به کلی شده و بالمره امتیاز برداشته و امر به حد خود کما هو حقه رسید مستدعی از حضرت عالی آنکه به عبارت صریح و واضح بعد از تشکر از مراحم ملوکانه اجازه بفرمایید که خلق مشغول استعمال دخانیات کما فی السابق باشند و از مکاسب خود باز نمانند... فضل الله نوری»(1).

آقای سید علی اکبر تفرشی نیز این تلگراف را مخابره کرد: «به شرف عرض حضرت حجه الاسلام آقای حاجی میرزا محمد حسن ادام الله افاضاته می دارد که آن چه جناب شریعتمدار ملاذ الاسلام به عرض رسانیده اند مطابق واقع می باشد. ان شاء الله تعالی مرحمت فرموده تجویز شرب توتون و تشکر از مراحم ملوکانه خسروانه خواهند فرمود خادم شریعت طاهره علی اکبر حسینی تفرشی»(2).

این تلگراف از سوی امام جمعه تهران به میرزای شیرازی قدس سره ارسال گردید: «خدمت حضرت حجه الاسلام و المسلمین آقای حاجی میرزا محمد حسن دام ظله العالی در فقره دخانیات تفصیلی واقع گردید که غرضش حضور عالی لازم است سواد دستخطی از حضرت عالی معروف گردید که عین عبارت آن: «بسم الله الرحمن الرحیم الیوم استعمال تنباکو....» بعضی گفتند دستخط حضرت عالی نیست. بعضی گفتند هست؛ چون نسبت به حضرت مستطاب عالی داده شد شاهنشاه اسلام پناه به جناب امین السلطان امر فرمودند امتیاز دخانیات به کلی موقوف و برداشته شود و به حالت اولیه رجوع گردد و به زحمت زیاد امتیاز و

۱- ۱. تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۴۱.

۲- ۲. همان، ص ۴۰.

انحصار دخانیات را از داخله و خارجه برداشتند. و داعی و سایر آقایان علما به شکرانه این مرحمت تلگرافی حضور حضرتعالی عرض نمودیم جواب رسید. چون تصریح نسبت به حلیت قلیان نشده بود، بین عوام غائله مرتفع نشده است. حال لازم شد تلگرافا عرض کنم چنانچه قلیان حرمت ابدی دارد تلگراف فرمایید که دیگر احدی قلیان نکشد و چنانچه اصلاً حرمت نداشته و یا بعد از رفع علت و برداشتن امتیاز حرمت پیدا کرده نیز مفصلاً تلگراف فرمایید که جمیعا اطاعت نموده رفع تردید و فساد عوام بشود... جواب این عریضه را نیز کتبا دستخط مبارک به اذن و رخصت با حرمت قلیان و منع مفسدین فرمایید که لازم است»(۱).

امام جمعه

از سوی جناب مستطاب شریعت مآب آقای سید محمد رضا این تلگراف مخابره شد: «حضرت مستطاب حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج میرزا محمد ادام الله تعالی ظله

عرضه می دارد مسأله انحصار دخانیات همان قسم است که آقایان عظام سلمهم الله تعالی مشروحا معروض داشته اند، فی الحقیقه بندگان اقدس همایونی «خلد الله ملکه و سلطنته» در ان مرحمت تامی به عموم ملت ایران تفصل فرموده و کلیه این فقره صورت قدیم شد. و حضرت اجل اشرف وزیر اعظم آقای امین السلطان «دام اجلاله» لازمه جد و جهد را در رفع این کار به عمل آوردند. اکنون استدعای همه آن است که معجلاً اجازه استعمال تنباکو و توتون را مرحمت فرمایید که در تأثیر اجازه خدا نخواسته فسادی مترتب نشود.

اقل خدام اهل علم سید محمد رضا.(۲)

پاسخ حضرت آیه الله شیرازی:

پس از ده روز از تلگراف علمای تهران، روز ۱۹ جمادی الثانی از طرف میرزای

۱- ۱. همان، ص ۴۲.

۲- ۲. همان، ص ۴۱.

شیرازی این تلگراف مخابره شد:

«سر کار شریعتمدار، افتخار المجتهدین العظام، عماد الاسلام آقا میرزا محمد حسن سلمه الله تعالی

تلگراف جناب عالی و سایر علمای اعلام در باب رفع دخانیه رسید. اگر چه به مراحم ملوکانه شاهنشاه دین پناه «خلد الله ملکه» به التزام به احکام شرع، و فرموده جنابعالی و سایر علما «کثر الله تعالی امثالهم» کمال وثوق و اعتماد است، ولی چون تلگراف در این وقت محل اعتماد نیست، متوقع آنکه به خط شریف تصریح فرموده که اختصاص بالکلیه از داخله و خارجه به حسب واقع از ایران مرتفع و دست اجانب را از این عمل بالمره قطع نموده اند و احتمال عود و تبدیل و تبعیض به هیچ وجه نیست؛ تا سبب خاطر جمعی اینجانب شود؛ و الاّ به موجب شریف مطهره استعمال دخانیات جایز نیست و حکم به حرمت کما فی السابق برقراراست. تغییر نخواهد یافت.محمد حسن الحسینی(۱)

در پاسخ امام جمعه نیز این تلگراف مخابره شد: «جناب مستطاب ملاذالانام ظهیر الاسلام آقای امام جمعه سلمه الله تعالی.

تلگراف جناب عالی در باب دخانیه رسید. از صدور حکم سابق و ارتفاع آن سؤال فرموده بودید. بلی سابقا حکم کرده ام و هر چند جنابعالی و سایر علمای اعلام تصدیق برفع اختصاص فرموده اند و نهایت اطمینان و سکون نفس به معدلت و حسن نیت اعلیحضرت «ظل اللهی و اعز الله نصره» دارم، ولی به جهت عدم اعتماد بر طرق تلگراف در این اوقات فعلاًـ رخصت موقوف است بر این که از طریق معتبر دیگر واقع حال بر خود حقیر معلوم شود و خود اخبار کنم، و الاّ حکم به حرمت کما فی السابق باقی است....

محمد حسن الحسینی (۲)

ص: ۱۸۰

۱- ۱. همان، ۴۴.

۲- ۲. همان، صص ۴۴ _ ۴۵

علمای شهرهای مختلف کشور نیز هر یک به سامره تلگراف کرده و از میرزای شیرازی برقراری یا رفع حکم تحریم را سؤال کرده بودند.

در پاسخ آنان نیز این تلگرافات ارسال شد:

تبریز: جناب مستطاب شریعتمدار ملاذ الانام ظهیر الاسلام آقای حاجی میرزا جواد آقا، از آذربایجان سؤالاتی از حکم حقیر به حرمت استعمال دخانیات شده بود. بلی، حکم کرده ام و تاکنون تغییر نیافته و برقرار است و تا خبر محقق برفع حکم از حقیر به خود جنابعالی نرسد البته امر به استمرار ترک بالمره خواهید فرمود.

محمد حسن الحسینی(۱)

اصفهان: جناب مستطاب شریعتمدار آقای حاجی شیخ محمد تقی سلمه الله تعالی، از اصفهان سؤالاتی از حکم حقیر به حرمت استعمال دخانیات شده بود. بلی، حکم کرده ام و فعلاً حرام است و تا رفع ید فرنگی بالمره از داخله و خارجه به طریق تحقیق معلوم نشود و خود اخبار نکنم حکم منع باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست.

محمد حسن الحسینی(۲)

این تلگراف در پاسخ علمای شیراز مخابره شد:

شیراز: جنابان مستطابان شریعتمداران آقا میرزا محمد علی و آقا شیخ محمد حسین «سلمهما الله» سؤال از حکم به حرمت استعمال دخانیات فرموده بودید. بلی، حکم کرده ام و فعلاًـ حرام است و تا رفع ید فرنگی بالمره از داخله و خارجه به طریق تحقیق معلوم نشود و خود اخبار به رفع حکم نکنم منع باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست.

محمد حسن الحسینی(۳)

همین تلگراف به کرمانشاه به نام جناب مستطاب عمده العلماء العظام حاجی

۱- ۱. همان، ص ۴۵.

۲- ۲. همان.

۳- ۳. همان.

آقا «سلمه الله تعالی» مخابره شد.

دو تلگراف نیز به امضای صاحب مستدرک میرزا حسین نوری «ره» به یزد و سبزوار مخابره شد. در این دو تلگراف بقای حکم تحریم میرزای شیرازی قدس سره را تقریر نموده اند.

در تلگراف به یزد: خدمت سر کار شریعتمدار آقای آقا میر سید علی مدرس دام علاء

اکنون بر حکم مزبور باقی اند و مقرر فرموده اند که مادام که رفع امتیاز بالمره از داخله و خارجه به طریق تحقیق بر خودشان محقق نشود و اعلام جدید به رفع حکم نفرمایند حکم به حرمت باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست دستخط مبارک به همین مضمون خواهد رسید.

حسین النوری(۱)

و نیز به سبزوار این تلگراف مخابره شده:

خدمت جناب مستطاب عماد الاسلام آقای حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار دام علاء

چون به جهت مفاسد مداخله اجانب در بلاد اسلام بندگان حضرت حجه الاسلام دام ظله العالی حکم به حرمت استعمال مطلق دخانیات بأی نحو کان فرموده اند که البته به اطلاع جنابعالی رسید...

عرض می شود که فعلاً ـ هم بر حکم به حرمت باقی اند و تا رفع مداخله آنها از داخله و خارجه بر خودشان محقق نشود اعلام به رخصت نفرمایند حکم به حرمت باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست.

حسین النوری(۲)

این تلگراف ها که به تهران و نیز به سایر شهرها ارسال شد و استمرار حکم تحریم را با صراحت و تأکید بیان می کرد، بر ترس و اضطراب اولیای دولت افزود و تا حد ممکن از پخش و نشر این تلگرافات جلوگیری شد.

۱- ۱. همان، ص ۴۶.

۲- ۲. همان.

درایت میرزای شیرازی

میرزای شیرازی برای جلوگیری از نیرنگهای شاه و صدر اعظمش مجددا تلگرافی به میرزای آشتیانی ارسال کرد. ضمن این تلگراف سفارشهای لازم را به معظم له فرمودند. در قسمتی از تلگراف خاطرنشان کردند: «فعلاً ـ محرمانه می نویسم که در اصلاح این امر حال که اولیای دولت اقدام دارند، باید جنابعالی بر مکنون خاطر و خیالات ایشان مطلع باشید و از کیفیت علاجی که در این باب متصدی می شوند مستحضر شوید که مؤدی به فساد دیگری نباشد که در علاج آن باز گرفتاری جدیدی برای دین و دولت دست بدهد. و البته عین آن سندی که دولت به فرنگی ها داده اند مسترد خواهید داشت که دیگر اجانب امیدی در مملکت ایران نداشته باشند. و یک سره مقطوع الرجا شوند.... و تا تفصیل مطلب به همین وجه بر خود احقر به تصریح جنابعالی معلوم نشود اذن نمی توانم داد حکم به حرمت مستمر است»(1).

این تلگراف را نیز دولت پنهان کرد.

با ارسال تلگراف فوق، ناصرالدین شاه و امین السلطان به این نتیجه رسیدند که هنوز علما اطمینان ندارند که انحصار لغو شده است. شاه و صدر اعظم که با زحمت فراوان امتیازنامه را لغو کرده بودند، اکنون عمده کارشان آن بود که به هر وسیله ممکن علما را از لغو انحصار مطمئن سازند.

از این رو شاه به مدیر شرکت «رژی» دستور می دهد که لغو «امتیاز نامه» را اعلام

۱- ۱. همان، ص ۳۸.

و منتشر نمایند. از سوی دیگر یادداشتی به نایب السلطنه می نویسد و دستور می دهد آن را به نظر علما و تجار برساند و امین السلطان نیز برای جلب اعتماد مرحوم میرزای شیرازی نامه ای به او می نویسد(۱).

سرانجام اطمینان حاصل شد

کم کم بر علما آشکارتر گشت که امتیاز نامه لغو شده و اعلان کمپانی و نامه های صادره از سوی شاه و دیگران خدعه و نیرنگ نیست.

مرحوم آشتیانی تقریبا مطمئن شده بود. سفیر روس هم که مترصد اوضاع بود به میرزا گفته بود که مطمئن است که امتیاز لغو شده است.

میرزای آشتیانی منتظر بود که حکم اباحه و اجازه استعمال از سوی حضرت آیه الله شیرازی صادر به تهران ارسال شود و یا لااقل به او اجازه دهد که اباحه استعمال را اعلام نماید.

لغو حکم تحریم

در این هنگام استفتایی که مدتی پیش از مرحوم آیه الله شیرازی پیرامون حکم تحریم تنباکو و توتون و استعمال دخانیات شده بود با پاسخش از سامرا به تهران رسید. آیه الله شیرازی در جواب استفتا فرموده بودند: «بسم الله الرحمن الرحیم

بلی صحیح است و هم چنین است هر چه سبب مداخله خارجه در بلاد مسلمین گردد و سؤالی که از بقاء حکم بر تقدیر رفع امتیاز شده جواب این است که بر تقدیر رفع از این جهت منعی ندارد. و الله العالم حرّره الاحقر محمد حسن الحسینی(۲).

میرزای آشتیانی و سایر علما که می دانستند امتیاز لغو شده، با استناد به پاسخ

۱- ۱. تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، صص ۱۸۹ - ۱۸۸.

۲- ۲. همان، ص ۱۹۲.

مرحوم میرزای شیرازی روز سه شنبه ۲۵ جمادی الثانی ۱۳۰۹، ۶ بهمن ۱۲۷۰ شمسی اعلام کردند که مرحوم آیه الله شیرازی تحریم را برداشته و حکم به اباحه و حلیت دخانیات نموده اند. همه می توانند با آسایش خاطر قلیان و چپق بکشند.

با انتشار این خبر موج شادی و سرور تهران و همه شهرهای ایران را فرا گرفت.

در تهران مردم گروه گروه شادی کنان به طرف منزل میرزای آشتیانی می رفتند تا از صحت این خبر جویا شوند. پس از تأیید مرحوم میرزای آشتیانی، هزاران نسخه از پاسخ حضرت آیه الله میرزا حسن شیرازی «ره» را نوشته و به شهرهای دور و نزدیک ارسال کردند.

ص: ۱۸۵

بازتاب پیروزی

شاه که در دوشان تپه بود و کمی کسالت داشت با انتشار حکم لغو تحریم، شادمانه به تهران آمد. عده ای از علما را به حضور پذیرفت و دلجویی کرد و به آنان چنین گفت: «حقیقت ما قدر علما را نمی دانستیم. علما دولت خواه ما بودند. مطلب را به گونه دیگری به ما گفته بودند. واقعا از این اقدام و اهتمام علما نه تنها بنیان دولت ایران محکم و استوار، بلکه دولت قاجاریه نیز پاینده و برقرار گردید»(۱).

پس از تجلی قدرت و اقتدار مرجعیت در جریان رژی، شاه مدام می کوشید خود را به علما نزدیکتر و رشته محبت خویش را محکمتر نماید. از این رو دو ماه پس از پیروزی نهضت تنباکو، شاه عزم زیارت عتبات کرد تا در پرتو آن به حضور حضرت آیه الله شیرازی «قدس سره» شرفیاب گردد و چهره نورانی ابر مرد مرجعیت را که یک سطر او ایران و انگلیس را لرزاند از نزدیک زیارت کند.

هنگام سفر، علما برای مشایعت او به حضورش رفتند. او علما را ستود و همراهی و یاری آنان را خواستار شد.

به میرزای آشتیانی گفت: «من نگهبان این فرقه حقه هستم. خداوند زمام مهام این فرقه حقه (شیعه) را به دست من داده است که نگهداری کنم. آخر جواب شیخ عبیدالله را که بگوید جز من؟ شما باید مرا در نگهداری مردم کمک اعانت کنید و مردم را در مقام دولت خواهی تحریض به پیروی و همراهی من نمایید تا بتوانم دفع دشمنان کنم. آخر جماعت من کم است و فرق دیگر، دشمنان قوی هستند که

۱- ۱. همان، ص ۱۹۵.

اطراف ما را گرفته اند. من به شما شرط می کنم دیگر امتیاز ندهم و خود را مبتلا نکنم».

به مرحوم شیخ فضل الله نوری و عده ای دیگر نیز چنین گفت: «سابق بر این رسم بود که علما در کارهای بزرگ مملکت طرف مشورت دولت می بوده اند. این رسم از میان رفته، خوب وضعی نشده. از این به بعد باید کارهای عمده دولت با مشورت و صواب دید علما تمام شود. امتیاز دیگر به خارجه نخواهیم داد»(۱).

در روند این نهضت بسیاری از حقایق بر شاه روشن و قدرت بزرگ مردم بر او نمایان شد و باور کرد که اگر بخواهد دولتش قوی و پایدار باشد باید به دین و زعمای دین و مردم که سربازان دینند تکیه کند و انگلیس و سفارتش کارساز نیست.

از سوی دیگر علما نیز با توجه به حفظ کیان دولت شیعی و این که نکند از فرصت پیش آمده علیه دولت ایران سوء استفاده شود، خود را به شاه نزدیک کردند و بر آن شدند که صف واحدی را در مقابل بیگانگان ایجاد کنند.

تشکر مرحوم میرزای شیرازی از شاه

مرحوم آیه الله میرزا محمد حسن شیرازی «قدس سره» که جلوه قدس و پاکی بود و از بصیرتی الهی برخوردار و به تأییدات الهی مؤید بود، به پاس ایجاد وحدت بین دولت و ملت و حفظ مرزهای عقیدتی و جغرافیایی ایران پس از لغو امتیازنامه پیام تشکری توسط میرزای آشتیانی برای شاه مخابره کردند. در این تلگراف چنین آمده: «به شرف عرض حضور مبارک اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی «خلد الله ملکه» می رساند، بشارت رفع اختصاص دخانیه بر حسب تلگرافات علمای اعلام دارالخلافه «کثرالله امثالهم» موجب کمال شکرگزاری و امیدواری و سبب مزید دعاگویی گردید. بر اهالی مملکت لازم است به مرزبانی شاهنشاه اسلام پناه اعز اللّه نصره مباهات نمایند که با کمال استقلال و نهایت مطاوعت رعیت همین که محقق

۱- ۱. همان، ص ۱۹۶.

شد که این اختصاص منافی ملت و بر عموم رعیت شاق است محض اعلاء کلمه ملت و رفاه عموم رعیت صرف توجه ملوکانه و همت خسروانه فرموده به استمداد از میامن الطاف امام زمان عجل الله اروحنا فداه بالمره رفع همه مفاسد مترقبه را فرموده اند و این سنت عادلانه را که واقعا موجب حفظ دین و دولت و مایه احیاء مساعی جمیله سلاطین سلف شکر اللّه مساعیهم و سرمشق ملوک اعصار لاحقه در نشر عدل و ترفیه حال رعیت و محافظت حدود دولت و ملت و بسط بساط امن و امان بود اجرا فرموده اند، تا دلیل فرط معدلت و رعیت پروری شاهنشاه اسلام پناه خلد الله ملکه باشد و این معنی سبب مزید تشکر کافه علماء و عموم رعایا گردید. همواره از حضرت احدیت عز اسمه خواستارم که نعمت وجود سلطان عادل و پادشاه دین پرور را مستمر فرماید و ظل عواطف ملوکانه را بر مفارق مسلمین جاوید و پاینده دارد(۱).

الاحقر محمد حسن الحسینی

در پاسخ این تلگراف تشکرآمیز، از سوی ناصرالدین شاه نیز این تلگراف به محضر حضرت آیه الله شیرازی «قدس سره» مخابره شد: «جناب مستطاب حجه الاسلام آقای حاجی میرزا محمد حسن شیرازی «سلمه الله تعالی»:

تلگراف نامه آنجناب متضمن تحسین الغاء عمل تنباکو و شکر نسخ قراردادی که موجب بعضی توهمات و شکایتها شده بود ملحوظ افتاد.

نیت پاک آن جناب در اصلاح اسلام و مسلمین و خیر دولت و دین معلوم است. البته از نظر حق بین آنجناب پوشیده نیست که حفظ صرفه و آسایش رعیت را فریضه ذمّت خود شمرده، و هرگز از این وظیفه اصلیه غافل نمانده ایم.

دعوات خیریه و توجهات مقدسه آنجناب را منتظریم در هر مرحله به نیات ما مدد کند و آنچه مایه سعادت و سلامت این ملت است به خواست خدا تکمیل نماییم. و ان شاء الله تعالی به همت آنجناب مستطاب و اهتمام علمای اعلام اساس

۱- ۱. تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، صص ۳۸ – ۳۷.

دین مبین محکم، و این اخلاق و معارف که مزیت مسلمین در این است ترویج شود تا بعون و عنایت باری تعالی بتوانیم تکلیف واجب خود را ادا بکنیم. باز از آن جناب مستطاب التماس دعا داریم. شاه»(۱).

رهبران نهضت و در رأس آنان مرحوم آیه الله میرزای شیرازی قدس سره پیروز میدان بودند و رهبری نهضت توانسته بود به اکثر اهداف خود برسد:

۱. شاه مغرور را که با ۴۵ سال سابقه سلطنت سرمست از باده غرور و قدرت بود بشکند و او را در مقابل ملت خاضع نماید.

۲. انگلیس را که در سایه قراردادهای خود، خاصه قرارداد رژی می خواست سلطه خویش را بر این کشور ثابت نماید، شکست داده و او را رسوای جهانی ساختند.

۳. ملت را به قدرت ملی خویش واقف و آگاه ساختند. و برای اولین بار زعامت اسلامی در یک مانور وسیع مذهبی توانسته بود عموم ملت را به حرکت آورد و حادثه ای بی نظیر در تاریخ ایران بیافریند.

از سوی دیگر، ممکن است این پیروزی پیامدهای بدی را نیز به دنبال داشته باشد؛ چون دولت شکست خورده ضعیف و مورد نفرت مردم که پایگاه مردمی خود را از دست داده و دوست اجنبی خود انگلیس را نیز از دست داده به بیگانه ای دیگر پناه برد و امین السلطان فرصت طلب و شکست خورده، ایران را به بیگانه ای دیگر بفروشد و ایران رسته از چنگ انگلیس وابسته به دولتی دیگر چون روس گردد؛ و نیز گروههای مخالف شیعه چون پیروان شیخ عبیدالله و نیز پیروان پیامبرانی که از ناحیه مقدسه سفارت انگلیس مبعوث و به مقام رسالت می رسیدند، از فرصت پیش آمده استفاده کرده و در سراسر ایران فتنه و فساد و نا امنی ایجاد کنند.

لذا رهبری نهضت و مرجعیت دینی به خصوص مرحوم آیه الله میرزای

۱- ۱. همان.

شیرازی«قدس سره» در پی پیوند دولت و مردم بر آمدند تا قدرت از کف رفته دولت بار دیگر حاصل، و از اقتدار برخوردار باشد و مردم در آسایش و امنیت زندگی کنند. البته امین السلطان(۱) بی ریشه و مایه دینی به همین بی راهه رفت و دست به دامان روس شد.

دکتر فوریه در یادداشتهای خود چنین نگاشته است: «... امین السلطان پس از شکستی که در تعقیب سیاست سابق خود خورد برای آن که از صدارت نیفتد با زیرکی مخصوص، خود را به روسها نزدیک کرده است و همین امروز پس از آن که انحصار دخانیات از میان رفته و امید آرامش در مملکت زیادتر شده است، امین السلطان تغییر سیاست خود را علنی کرد. به این معنی که به سفارت روس رفت و نزدیک به سه ساعت با «دوبوتزوف» وزیر مختار مشغول صحبت بود و به او اطمینان داد که از روش سابق برگشته، سپس او را مخاطب ساخته گفت: «ممکن است شما به قول من اعتماد نکنید، ولی عملیات من در آینده صدق این مقال را ظاهر خواهد ساخت»(۲).

سفیر روس از صمیم قلب به امین السلطان اطمینان داد که اگر او حافظ منافع روسیه باشد مورد حمایت دولت روسیه و سفیر خواهد بود. امین السلطان به قولی که به سفیر روس داد عمل کرد و با نیرنگ خود شاه را به روس و ارتباط نزدیک با او، علاقمند ساخت.

دکتر فوریه در خاطرات خود می نگارد: «امروز اعلیحضرت وزیر مختار روسیه را به حضور پذیرفت و بیاناتی را که امین السلطان به او کرده بود تأیید نموده و رضامندی خود را از الفتی که بین دولتین ایران و روسیه پیش آمده به او خاطرنشان ساخت ـ شاه»(۳).

اعتماد السلطنه در کتاب خلسه، داستان نزدیکی و وابستگی امین السلطان به

۱- ۱. امین السلطان، علی اصغر بن ابراهیم بن زال از اهالی گرجستان بود و نیاکان او از ارامنه تفلیس بودند.

۲- ۲. تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، ص ۲۱۶.

۳- ۳. همان، ص ۲۱۶.

روس را بـا نیش طنز نگاشـته: «... فی الفور به کالسـکه خود سوار شـدم. به سـفارت روس تاختم و دست به دامان «دیو تزوف» سفیر روس انداخته گفتم: سیدی و مولای، دولت روس از من چه می خواهد. اگر با انگلیسی ها چندی راه مودت پیمودم خبط کردم، خطا نمودم، شـکر سـرخ مازنـدران و برنـج کرمانشاهان خوردم. رشوه و عشوه انگلیسـی ها فیل را فریب می دهـد تا چه رسـد بـه من که از اسب فطـانت پیـاده ام. اگر چه زر در ترازوی است، امـا نمی دانسـتم هر چه زور است در بـازوی شـماست. ببخشـید و عفو کنید. به عذر خواهی آمده ام. حالا راهی که با انگلیسـی ها می روم ظاهر سازی است. بعدها منقاد شما خواهم بود. امتحان کنید، تجربه نمایید، ببینید آن چه می گویم قول است یا فعل، گفتار است یا کردار.

سفیر روس تعجب کرد که این شـخص چگونه تغییر عقیـده و رأی داده است آن مرد عـازم حجاز بود برگشت رو به ترکسـتان نمود.

دلش (دل سفیر) نرم شد، و با من گرم گرفت و متعهد شد که هر قدر از من بیشتر صداقت ببیند، بر حفظ بقای من زیادتر مجد باشد»(۱).

به هر روی، علمـا به ویژه مرحوم آیه الله شـیرازی (ره) وحـدت دولت و ملت را خواسـتار بودنـد که نکنـد بر اثر خیـانت صـدر اعظمی دوباره به بیگانه ای دیگر وابسته شوند.

ص: ۱۹۱

۱- ۱. همان، ص ۲۱۷.

عکس العمل روس و انگلیس

روس

پس از پیروزی نهضت، امپراطور روس، نـامه ای در نهـایت ادب به مرحـوم میرزای شـیرازی نوشت و از اقـدام او در مبـارزه با کمپانی رژی سپاسـگزاری کرد. ضمنا اعلام کرد:«من اوامر شما را در ممالک روسیه نسبت به مسلمانان اجرا می کنم و حاضرم برای پیشرفت مقاصد شما در مملکت ایران هر اقدامی انجام دهم».

این نامه را سـرکنسول روس در بغداد به سامرا برد که به میرزای شـیرازی تقدیم کند. سرکنسول روس در سامرا دو سه روز در کشتی توقف کرد و تقاضای ملاقات نمود، ولی مرحوم میرزای شیرازی «قدس سره» از ملاقات سرکنسول عذر خواست و او را به حضور خود نپـذیرفت و به بهانه این که آداب نامه نگاری به امپراطور را نمی دانـد، از دادن جواب نامه نیز خودداری کرد و شفاهی پیام داد که سر کنسول مراتب امتنان ایشان را به امپراطور بنگارد...

انگلستان

انگلیس نیز که مراقب حرکات رقیب خود بود نامه ای از طرف پادشاه انگلسـتان برای آن مرحوم فرسـتاد و توسط کنسول خود پیام داد که انتظار جواب ندارند.

ایـن نـور عزت و کرامـتی بـود که در پرتـو حکم تحریم و اطـاعت مردم پدیـد آمـد و چشم افروز مسـلمانان خـاصه ملت ایران گردید. این فروغ تابناک پیروزی نهضت بود که جهان اسلام را نورباران ساخت.

ص: ۱۹۲

اینک بازتاب شکوهمند این پیروزی در نامه سید جمال الدین اسد آبادی به علمای ایران: «... شما پیشوایان، با تصمیمی که گرفتید اسلام را بزرگ نمودید و نام دین را بلند ساختید. دلها را از هیبت و قدرت خود پر نمودید؛ به طوری که بیگانگان عموما فهمیدند در مقابل اقتدار شما، در مقابل نیروی شما مقاومت ممکن نیست. دانستند شما دیوار کشورید و زمام ملت به دست شماست... شما چون دستی هستید که خدا با آن از قلعه های محکم دین خود دفاع می نماید. و با این دست است که ارتش کفر و یاران زنادقه را دور می سازد. تمام مردم فرمان بردار شمایند. اگر شما خلع این نادان (شاه) را اعلان کنید بزرگ و کوچک گدا و توانگر اطاعت خواهند کرد. خودتان همین روزها دیدید. بنابراین محتاج نیست که من دلیل بیاورم. به خصوص این زمان که در اثر سلطنت جابرانه آمیخته به جهالت، سینه ها به تنگ آمده، سلطنتی که نتوانسته ارتشی آماده کند و نه شهری را آبادان نموده، نه فرهنگ را توسعه داده، نه نام اسلام را بلند ساخته،نه یک روز دل ملت در پناهش راحتی دیده؛ بلکه در عوض کشور را ویران و رعیت را ذلیل کرده و ملت را به گدایی انداخته و سپس گمراهی دامنگیرش شده و از دین بیرون رفته. استخوان مسلمانان را خرد ساخته و با خونشان خمیر کرده تا از آنها برای ساختن کاخ شهوت پست خود خشت تهیه کند...»(۱).

اگر چه سید بر این باور بود که زمان آن رسیده تا علما با یک اقدام انقلابی شاه را خلع نمایند و در این نامه با تمام کوشش علما را تشویق می کند که شاه را خلع نمایند و شخصی دیگر را به جای او برگزینند؛ ولی علمای بزرگوار به خصوص مرحوم آیه الله حاج سید محمد حسن شیرازی با بصیرت الهی خود زمان را مناسب برای این تصمیم نمی دانستند؛ چون مدیریتی که جایگزین سلطنت گردد و توان اداره کشور را داشته باشد وجود نداشت. پس از گذشت پانزده سال و پیروزی مشروطه همه دیدند که چگونه انقلاب در اداره کشور عاجز ماند.

۱- ۱. نقس سید جمال الدین در بیداری مشرق زمین، محیط طباطبایی، صص ۲۱۲ - ۲۱۱.

فصل سوم رويش و خيـزش

رويش و خيزش مشروطيت

ص: ۱۹۵

سال ها می طلبد تا زمینه بروز و ظهور تحولی اساسی در جامعه ای پدید آید و عوامل گوناگونی باید دست به دست هم دهند تا آن حادثه اتفاق افتد.

از این روز تحول بزرگ مشروطیت در روند حرکت سیاسی اجتماعی، مذهبی ایران نیز چنین بوده است. متغیرهای مختلفی تحقق یافت تا آن خیزش و رستاخیز عمومی پدید آمد.

مردم که سرمایه اولیه هر انقلابی هستند، باید در بستر رخدادها و حادثه ها به آگاهی و معرفت لازم برسند، از ستمهایی که به آنان می شود، از تسلط و نفوذ همه جانبه بیگانگان و آثار شوم آن، از بی عدالتی ها و زورگویی هایی که از جانب دولت به آنان تحمیل می گردد، فقدان امنیت، بی قانونی و استبداد، ورشکستگی سیاسی و اقتصادی در مقابل همسایگان و سایر دول، و در یک جمله فقر و فلاکت، گرسنگی و بیچارگی، بی عزتی و بی کفایتی و ورشکستگی سیاسی، و... دهها و صدها عامل رنج زا که هر روز مردم ایران تجربه می کردند از سوی دیگر وجود شخصیتهای بزرگ مذهبی سیاسی فرهنگی که در تحولات و رستاخیز عمومی ملتها صاحب نقشند.

اگر چه در پدید آمدن نهضت مشروطه حوادث گوناگونی مؤثر بودند؛ ولی در این میان، نقش دو حادثه عظیم تاریخی در رخداد این انقلاب از همه بارزتر بود.

۱. وجود احیاگر و شورآفرین سید جمال الدین اسد آبادی.

۲. نهضت تحریم تنباکو و رهبری مرجعیت شیعه.

فکر و فرهنگ فراهم شده بود، ولی مردم هماهنگ نبودند. هنوز جریانی که مردم

را با هم متحد سازد به گونه ای که دولت را بشکنند رخ نداده بود.

مردم می ترسیدند. علما نیز از قدرت شاه بیمناک بودند و به دلایلی تضعیف شاه را نیز جایز نمی دانستند. ولی در نهضت تحریم تنباکو، ملت متحد و انقلابی پدید آمد که ارکان سلطنت را لرزاند شاه را شکست داد. انگلیس را از صحنه بیرون کرد. از سوی دیگر با درایت مرجعیت انقلاب از مسیر خود منحرف نشد و بیگانگان نتوانستند از شکست دولت سوء استفاده کنند.

از این رو می توان نهضت تحریم تنباکو را فتح الفتوح دانست.

زمینه قیام مردم

سال ۱۳۲۳ ه .ق فرا رسید. شانزده سال از تبعید سید جمال از ایران و چهارده سال از پیروزی نهضت تحریم تنباکو گذشت.

در طول این سالیان دهها روزنامه و مجله، شبنامه در خارج و داخل ایران به تنویر اذهان و افکار عمومی پرداخته اند، مدارسی به سبک جدید در ایران فعال شده اند. روشنفکران به روشنفکری پرداخته و کمیته هایی مخفیانه در پی طرح یک قیام عمومی بوده اند.

در پس مرزها تحولاتی در کشورهای دور و نزدیک رخ داده که شکوه و ترقی این کشورها نقل محافل عمومی است(۱). شاه، بیمار و صدر اعظم خود خواه و مستبد بر کرسی قدرت تکیه زده و کشور رو به انحطاط بود. مردم آماده بودند تا به هر بهانه ای ناخشنودی خود را آشکار کنند.

با توجه به این زمینه مساعد است که جریاناتی چون حادثه نوز بلژیکی موج اعتراض مردم را برمی انگیزد(۲). و عسکر درشکه چی موج آفرین گردد. خصوصا ماه محرم و صفر این سال مساجد و منابر مرکز بیان اعتراض مردمی شدند به پاس تبعید

۱- ۱. ر. ک: سیاحتنامه ابراهیم بیک، زین العابدین مراغه ای.

۲- ۲. تاریخ تحولات سیاسی، ج ۲، ص ۹۶.

واعظی از کرمان و حمایت حاج میرزا محمد رضا مجتهد کرمانی از او در کرمان شورش و درگیری پیش آمد.

و نیز اواخر ماه رمضان ۱۳۲۳ ه .ق. قنـد و شـکر در بازار تهران کمیاب شد و قیمت آن رو به فزونی گذارد. علاء الدوله حاکم مسـتبد تهران که به قلدری و ستمگری معروف بود و ضرب المثل شده بود که خنجر شمر در خانه اوست، روز چهاردهم شوال جمعی از تجار را که معامله قند و شـکر در انحصار آنها بود، به دارالحکومه احضار کرد و علت بالا رفتن قیمت قند و شـکر را از آنها جویا شـد. آنان گفتند که قند و شـکر به مراتب گران تر از پیش وارد می شود. علاء الدوله گفت: باید تجار کتبا التزام دهند که از این به بعد قند و شکر را به قیمت سابق بفروشند.

تجار مخالفت کردند. در میان آنها سید هاشم قندی بود که به امانت داری و دیانت مشهور، و سن او از ۶۵ سال متجاوز بود.

به دسـتور علاء الـدوله عـده ای از تجار را فلک کرده و چوب زدنـد. سـید هاشم قنـدی را نیز به دسـتور علاء الدوله به سـختی چوب زدنـد. افراد آگاه و انقلابی که در پی فرصت مناسبی بودند تا دوباره فریادهای خفته در گلوها را بلند سازند و ایده های روشـنگرانه خویش را متجلی سازند، از این فرصت پیش آمده استفاده کردند و در پی تحریک احساسات مردم علیه استبداد بر آمدند.

«میرزا حسن رشـدیه همان شب که آقایان چوب خورده بودند، در انجمن ملیون اظهار کرد که: من امروز در دارالحکومه بودم و شاهـد و نـاظر چوب خوردن تجـار. می توانسـتم وسـاطت کنم و مـانع شوم که آنها را چوب نزننـد، ولی چون منظور ما بر پا کردن انقلاب است، نه فقط مانع نشدم، بلکه تا حدی علاءالدوله را هم تحریک کردم».(۱)

خبر چوب خوردن تجار بخصوص سـید قندی، چون برق در سراسـر تهران پخش شد عده ای از تجار و کسبه دکانهای خود را بستند و گرد هم جمع شدند تا راه

۱- ۱. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملک زاده، ج ۱، ص ۲۶۶.

چاره ای بیابند.(۱)

پس از شور و مشورت بازاریان و رؤسای تجار و اصناف، تصمیم گرفتند که به صورت اجتماع به مسجد شاه که جنب بازار است، بروند و به امام جمعه که نزد عین الدوله مقام و منزلتی داشت، متوسل شوند تا جبران توهین وارده بر تجار را به وسیله او از مقام صدارت بخواهند. چند نفر از تجار هم به خانه حضرات آیات: بهبهانی، طباطبایی و حاج شیخ فضل الله رفتند و آنها را از واقعه چوب خوردن تجار آگاه کردند. فردای آن روز، بهبهانی، طباطبایی و صدر العلماء و سایر علمای معروف با عده زیادی از طلاب و بستگان خود به مسجد شاه رفتند.

آن گونه که حاضرین آن مجلس نقل می کنند، عده مجتمعین در مسجد در آن روز به هزارها نفر می رسید. کلیه علمای معروف تهران در مسجد حاضر بودند.(۲)

سید جمال الدین واعظ که در آن زمان شهرت بسزایی داشت، به منبر رفت تا مردم را از چگونگی حادثه مطلع نماید.

او که انسانی آزاده بود و دنبال فرصت مناسب می گشت تا جرقه های انقلاب را در فضای افکار مردم منفجر سازد، از فرصت استفاده کرد و بدون آنکه از خطری که در پیش است و او را تهدید می کند، بهراسد، پس از خواندن آیه «یا داوُد اِنّا جَعَلْناکَ خَلیفَةً فِی الاَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقْ»(۳) در فضیلت عدل و داد سخن گفت و از وظایف سلاطین مسلمان در برقراری عدالت و جلوگیری از ظلم، داد فصاحت داد و از رفتار زشت علاء الدوله نسبت به تجار به شدت اعتراض کرد. سپس این جمله را که در فرهنگ نامه نهضت عدالت طلبی و تعالی خواهی مردم ایران به یادگار ماند، بیان کرد: «اعلیحضرت شاه، اگر مسلمان است، با علمای اسلام همراهی خواهد فرمود و عرایض بی غرضانه آنها را خواهد شنید و اگر بر خلاف صلاح ملت کار کند، ملت او را...».(۴)

۱- ۱. همان.

۲- ۲. همان، ص ۲۶۷.

۳- ۳. سوره ص / ۲۶.

۴- ۴. همان، ص ۲۶۷.

هنوز جمله خود را تمام نکرده بود که امام جمعه تهران او را مورد عتاب و خطاب و اهانت قرار داد. پس از آن، مجلس به هم خورد. صدها نفر با چوب و چماق به طرف منبر حمله بردند و هیاهو و زد و خورد در میان جماعت در گرفت. چندین هزار نفر به جان هم ریخته فریاد می کشیدند.

دو جوان، سید جمال الدین را که از منبر پایین آمده و در گوشه ای مبهوت ایستاده بود، از میان جمعیت بیرون بردند. او را از مهلکه نجات دادند و به خانه آیه الله سید محمد طباطبایی رساندند.

تحصن در حرم حضرت عبد العظیم

همان روزی که واقعه تلخ مسجد شاه پیش آمد، جمعی از علما از جمله حاج شیخ مرتضی آشتیانی و سید جمال افجه، داماد حاج میرزا حسین حاجی میرزا خلیل برای کسب تکلیف به منزل طباطبایی رفتند و به مذاکره پرداختند.

آیه الله طباطبایی می گوید: «به واسطه کشمکش و زد و خوردی که امروز در مسجد شاه پیش آمد، اگر ما چاره ای نیندیشیم، ممکن است فردا دامنه اختلاف و زد و خورد توسعه یابد و کار به دو دستگی و اختلاف و مفسده برسد و مردم هم خیال کنند که ما برای طرفداری از تجاری که قند را گران کرده بودند، این مفسده را به پا کرده ایم و از ما رو برگردانند و گریزان شوند. این است که به عقیده من برای دوری جستن از پیش آمد سوء و فتنه و فساد، بهتر آن است که برای چندی تهران را ترک کرده و به حضرت عبدالعظیم رفته در آنجا منزوی شویم».

حضار بیانات آیه الله طباطبایی را تصدیق کردند. آن گاه حضرت آیه الله بهبهانی را از این تصمیم که در خانه آیه الله طباطبایی گرفته شده بود، آگاه کردند. او با خرسندی تمام از آن تصمیم استقبال کرد.

روز چهارشنبه ۲۲ آذر ماه، ۱۶ شوال المکرم ۱۳۲۳ ه .ق. جمعی از علما و طلاب رهسپار حضرت عبد العظیم شدند و در کنف آن امام زاده جلیل القدر متحصّن گردیدند.

چهره های معروفی که در این مهاجرت _ که به نام مهاجرت صغری معروف شد _ شرکت کردند، عبارت اند از: حضرات آیات و حجج اسلام: سید محمد طباطبایی،

ص: ۲۰۲

سید عبدالله بهبهانی، حاجی شیخ مرتضی آشتیانی، صدر العلماء، سید جمال افجه، میرزا مصطفی آشتیانی، سید محمد صادق کاشانی، شیخ محمد رضای قمی.

پس از رفتن مهاجرین به حرم حضرت عبد العظیم و تحصّن در آن مقام، نخست طلبه های دو مدرسه صدر و دارالشفاء به آنان پیوستند. سپس طلبه های دیگری به آنان ملحق شدند. از گویندگان و سخنرانان نیز بسیاری به ایشان پیوستند و تنی چند از بازرگانان نیز به کاروان انقلاب ملحق شدند و روی هم رفته دو هزار نفر گرد آمدند.(۱)

روزها سخنرانان چون شیخ محمد واعظ و شیخ مهدی واعظ به منبر می رفتند و سخنرانی می کردند و روز به روز به شمار و شکوه مهاجران افزوده می گشت. شگفت آنکه شیخ مهدی، پسر آیه الله حاج شیخ فضل الله نوری نیز با عده ای متجاوز از شصت نفر طلبه به آنان پیوستند.(۲)

سرانجام پس از مقاوله ها و گفتگوهای تلفنی و غیر تلفنی، سران مهاجرین تصمیم گرفتند نمایندگان را به نزد عین الدوله بفرستند. آقایان میرزا ابوالقاسم پسر ارشد آیه الله طباطبایی، میرزا مصطفی آشتیانی، میرزا محسن برادر صدر العلماء و سید علاء الدین داماد آیه الله بهبهانی، برای این رسالت انتخاب گردیدند.

شب چهارشنبه، بیستم دی ماه، ۱۴ ذیقعده ۱۳۲۳ ه.ق آنان به خانه عین الدوله رفته و با او به گفتگو پرداختند. عین الدوله به بهانه این که می خواهد خواسته های آنان را به شاه برساند، آنان را در خانه نگه داشت و گفت: «فردا شب هم در اینجا بمانید». گویا می خواست نگذارد آقایان باز گردند و نظرش تبعید آقایان بود؛ چون از چهره های فعال مهاجران محسوب می شدند و اگر می توانست این عده را از بین ببرد، پر و بال علما را شکسته بود. از سوی دیگر، در شهر و آستانه حضرت عبد العظیم این خبر انتشار یافت و شهر در طوفان و غوغایی دیگر گرفتار آمد. از حسن اتفاق، شاه در این روز برای صرف ناهار، میهمان امیر بهادر جنگ (وزیر دربار) بود

۱- ۱. تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۶۵.

۲- ۲. تاریخ انقلاب مشروطبت ایران، ج ۲، ص ۲۷۵.

که آگاهی دادنـد شـهر به هم خورد و مردم بازارها را بسـتند. شاه پرسـید: «برای چه؟» گفتند: «برای آنکه نمایندگان آقایان را نگه داشته اند و مردم می پندارند از شهر بیرونشان خواهند راند».

درباریان اجازه خواستند که با زور شورش را سرکوب کنند و مردم را به باز کردن بازارها وا دارند، ولی شاه اجازه نداد.(۱)

پس از ناهـار، وقتی شـاه باز می گشت، مردم در سـر راه او جمع شدنـد و زنان گرد کالسـکه او را گرفته و فریاد می زدنـد: «ما آقایان و پیشوایان دین را می خواهیم... ای شاه مسـلمان! بفرما پیشوایان مسـلمانان را احترام کنند... ای پادشاه اسلام! اگر وقتی روس و انگلیس با تو طرف شوند، شـصت کرور ملت ایران به حکم این آقایان جهاد می کنند... از این سـخنان بسـیار گفتند و زنان کار بزرگی کردند».(۲)

شاه به ارک رفت. از این سوی، امیر بهادر و دیگران به بازار آمدنـد که مردم را با مسالمت به باز کردن بازار وا دارند، ولی هر چه کوشیدند سودی نداد.

جریانی که شعله نهضت را فروزان ساخت، کج روی علاء الدوله بود که دوباره اشتباه خود را تکرار کرد. او که در خیابان جبه خانه نزدیک سبزه میدان مراقب بود که دکان های خیابان ها بسته نگردد، در دکان صحافی، سید حسن صاحب الزمانی را دید که با گروهی به گفتگو نشسـته. چون او را از چهره کوشای نهضت می شـناخت، دسـتور داد او را بیرون کشیدند و گفت: «ای سیـد مفسـد آخر کـار خودت را کردی». این را گفت و بـا عصـا بر سـر و صورت او کوبیـد. سـپس دسـتور داد او را به تازیانه بستند.(۳)

از این کژ رفتاری دکان های خیابان ها نیز بسته شد و مردم یک باره آماده قیام شدند. در این هنگام شاه، عین الدوله را احضار کرد و گفت: «البته مقاصـد آقایـان را اجرا داریـد و آن هـا را تـا فردا بیاوریـد به شـهر، و الاـ من خودم می روم و آن ها را می آورم».(۴)

۱- ۱. تاریخ مشروطه ایران، ص ۶۹.

۲- ۲. همان.

۳- ۳. همان.

۴- ۴. همان.

با اصرار شاه، عین الدوله ناگزیر شد به هر وسیله ممکن علما را آرام کند و آنان را به شهر باز گرداند. همان روز با تلفن به متحصنین حضرت عبد العظیم اطلاع داد که شاه درخواست های آقایان را پذیرفت. ولی مردم باور نکردند و بازارها را باز نکردند. جمعیتی بزرگ از شهر روانه حضرت عبد العظیم شدند. آمد و رفت میان تهران و حرم حضرت عبد العظیم چنان بود که گویی دو شهر به هم پیوسته اند.

چون علما و مردم بر قول عین الدوله اعتمادی نداشتند، سرانجام تصمیم گرفتند نامه ای به شاه بفرستند و تقاضاهای خود را ارائه و پاسخ کتبی از شاه دریافت کنند.

عین الدوله، نامه آقایان را گرفت، و خود نامه ای به شاه نوشت. در خواست های آقایان را از زبان خود فهرست کرد و همه را به شاه داد.

شاه به نامه آقایان پاسخ داد و در بالای نامه عین الدوله، پذیرفته شدن درخواست ها را نوشت. سپس برای عدالتخانه که خواست اصلی آقایان بود، دستخط جداگانه ای صادر کرد.(۱)

از آوردن نامه عین الدوله و نامه علما صرفنظر کرده و فقط نامه شاه را درباره یکی از تقاضاهای اصلی مهاجران می آوریم:(۲)

دستخط مظفر الدین شاه درباره تأسیس عدالتخانه

جناب اشرف اتابک اعظم. چنان که مکرر این نیت خودمان را اظهار فرموده ایم ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی برای اجرای احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب تر است. و این است بالصراحه مقرّر می فرماییم برای اجرای این نیّت مقدس قانون معدلت اسلامیه که عبارت از تعیین حدود و احکام شریعت مطهره است باید در تمام ممالک محروسه ایران عاجلاً دایر شود بر وجهی که میان هیچ یک از طبقات رعیت فرقی گذاشته نشود و در اجرای عدل و سیاسات به طوری که در نظامنامه این قانون اشاره خواهیم کرد ملاحظه اشخاص و طرفداریهای بی وجه قطعا ممنوع باشد.

۱- ۱. همان.

۲- ۲. همان، صص ۷۱ - ۷۰.

البته به همین ترتیب کتابچه نوشته، مطابق قوانین شرع مطاع فصول آن را ترتیب و به عرض برسانید تا به تمام ولایات دائر و ترتیبات مجلس آن هم بر وجه صحیح، داده شود.

البته این قِبل مستدعیات علمای اعلام که باعث مزید دعاگویی ماست همه وقت مقبول خواهد بود. همین دستخط ما را هم به عموم ولایت ابلاغ کنید.

شهر ذی القعده ۱۳۲۳ ه .ق.(۱) امضای شاه

پس از صدور فرمان تأسیس عدالتخانه، روز جمعه بیست و دوم دی ماه ۱۶ ذیقعده برای بازگشت مهاجرین به شهر معین شد.

در این روز به امر شاه امیر بهادر، وزیر دربار و اقبال الدوله و نصر السلطنه و شمس الملك، پسر عین الدوله و عده ای دیگر از درباریان با کالسکه های سلطنتی و یدک های زرین افراز، و سیمین افزار با شکوه بسیار به حضرت عبد العظیم رفتند تا آقایان را به شهر باز گردانند. بازارها بسته شد و مردم دسته دسته به حضرت عبدالعظیم رفتند.

امیرخان سردار تلفن کرد درشکه ها و کالسکه های شهر همه رو به سوی ری نهادند و نیز بسیاری از اعیان و بزرگان شهر درشکه ها و کالسکه های خود را فرستادند. راه آهن حضرت عبدالعظیم و تهران را نیز مجانی کردند. مردم چنان اجتماع کردند که بیم پایمال شدنِ مردم در زیر دست و پا می رفت.(۲)

سه ساعت به ظهر، منبری در صحن نهادند. حاج شیخ محمد واعظ بر بالای آن جای گرفت و در جمع مردم، علما و درباریان، دستخط شاه را خواند. پس از او شیخ مهدی واعظ و سید اکبر شاه که از گویندگان به نام تهران بودند، به منبر رفتند و دستخط شاه و تقاضاهای انقلابیون متحصّن را خواندند و ابراز شادی و سپاس نمودند.

مردم فریاد می زدند: زنده باد پادشاه اسلام! زنده باد ملت ایران! بعد از ظهر

۱- ۱. همان، صص ۷۲ - ۷۱ .

۲- ۲. همان، ۷۳.

همان روز کالسکه ها آماده گردید و کاروان پیروز به راه افتاد.

آیه الله بهبهانی و آیه الله طباطبایی و حاج شیخ مرتضـی و صدر العلماء و امیر بهادر در کالسـکه شش اسبه پادشاهی نشستند و دیگران، در کالسـکه ها سوار شـده و بدینسان با شـکوه بسـیار روانه گردیدند. وقتی وارد شـهر شدند، از میان مردم گذشـته، و خیابـان هـا را پیمـوده در جلـو کـاخ گلسـتان پیـاده شدنـد. علمـا بـه درون ارک رفتنـد و پس از دیـدن عین الـدوله همراه او و مشیرالدوله نزد شاه رفتند.

شاه با سادگی بسـیار آنان را پذیرفت و پس از پرسش و نوازش چنین گفت: «پیش از آنکه شما درخواست کنید، من خود می خواسـتم عدالتخانه بر پا گردد. در نیمه شعبان به نظام الملک گفتم آن را بر پا گرداند. پس از این هر کاری دارید، به خود من باز نمایید».(۱)

مردم در بیرون، بی صبرانه منتظر زیارت علما بودنـد. چون بیرون آمدند، مردم با شادی و هیاهوی بسـیار، گردشان را گرفتند و هر یک را تا در خانه هایشان بدرقه کردند.

باری، انقلابیون مهاجر و متحصن در سایه مکانت آن بارگاه پس از یک ماه، پیروزمند به شهر بازگشتند. آنان با خواری رفتند، ولی با ارجمندی باز آمدند.(۲)

آگاهی از این پیشامد به روزنامه های اروپا رسـید. از انقلاب و رهبری آن علما سـتایش کردند و به اشتباه عدالتخانه را پارلمان و مجلس شـوری تعـبیر نمودنـد و نهضـت علمـا و مردم را شـورش و انقلابـی کـه دسـتگاه خودکـامگی را از ایران برچیـد، دانستند.(۳)

۱- ۱. همان، ص ۷۴.

۲- ۲. همان .

۳- ۳. همان، ص ۷۴.

هجرت کبری به قم و مقدمات آن

بهمن ماه با خوشی می گذشت و مردم به نوید دولت امید بسته بودند و باز شدن عدالتخانه را انتظار می کشیدند. میان مردم گفتگو از تدوین قانون بود. علما دید و بازدید می کردند و نزد مردم جایگاه دیگری یافته بودند.

در نامه ای چنین آمده: «آیه الله بهبهانی به خانه آیه الله طباطبایی می رفت، چراغ و لاله در مقدم او می افشاندند و مردم از اطراف روانه گردیده و شاعران شعر و سرود می خواندند.

گویا در این روزها بود که علما به بازدید عین الدوله رفتند. طباطبایی به او گفت: این عدالتخانه که می خواهیم نخست زیانش به ما باز می گردد؛ چه مردم آسوده باشند و ستم نبینند، نیازی به ما نخواهند داشت و در خانه ما بسته خواهد شد؛ ولی چون عمر من و تو گذشته، کاری کن که نام نیکی از شما در جهان بماند. و در تاریخ ثبت شود که بنیانگذار عدالتخانه و مجلس عین الدوله بوده، و این به یادگار در ایران از تو بماند.

عین الدوله پاسخی نگفت و از شنیدن نام مجلس ابرو در هم کشید».(۱)

«او می خواست آنچه را وعده داده بود و نیز «دستخط شاه» را نادیده گرفته و انقلابیون را از میان بر دارد. او می خواست خود ایران را اصلاح کند، ولی از چه راه؟ به ظاهر از راه خودکامگی...».(۲)

عین الدوله مرد کم دانشی بود و در دربار خودکامه رشد کرده بود. بر او گران

۱- ۱. همان، ص ۷۶.

۲- ۲. همان.

می آمد که نام قانون یا دارالشوری بشنود و یا مردم را دلبسته کارهای کشوری ببیند. از این رو، از درون دشمنی می کرد و از درخواست علما، فقط علاء الدوله را از حکمرانی تهران عزل کرد و خواسته های دیگر را به کلی فراموش کرد.

مردم و علما بـد اندیشـی های عین الـدوله را دریافتنـد و از او قطع امیـد کردند. دوباره مشـعل انقلاب روشن شد و انقلابیون به سعی و تلاـش افتادنـد. علمـا به نـام میهمان، هفته ای دو روز گرد هم می آمدنـد و به گفتگو می پرداختنـد. از آن سو، طلبه ها گروه هـایی را پدیـد آوردنـد و نشسـتهایی بر پـا نمودنـد. از کارهـای این گروه ها نوشـتن شب نامه و انتشار آن در میان مردم بود.(۱)

اسفند سال ۱۲۸۴ ه .ش. به پایان رسـید و طلیعه سال ۱۲۸۵ که از سالهای اسـتثنایی ایران بود، فرا رسید. روزهای نوروز و آغاز سال در میان بیم و امید سپری شد. در آخر فروردین یک شب نشینی میان عین الدوله با آیه الله طباطبایی رخ داد، بدین شرح:

احتشـام السـلطنه که از نیک نامان آن روزگار بود و تازه از سـفارت آلمان بازگشـته بود، به خانه آیه الله طباطبایی آمـد و با او سخن از عین الـدوله و کارهای او به میان آورد و تقاضا کرد که طباطبایی دیـداری خصوصـی با عین الدوله داشـته باشد و این دیدار گره کار را باز خواهد کرد.

آیه الله طباطبایی گفته او را پـذیرفت و شـبانه در تاریکی به خانه عین الـدوله رفت. دو تن با هم نشسـتند و به سـخن پرداختنـد. عین الـدوله قرآن طلبیـد و سوگنـد یـاد کرد که من بـا مقصـود شـما موافقم و قول می دهم که به همین زودی مجلس تشـکیل گردد. من اندیشه شـما را مقدس می دانم و تاکنون که مسامحه کرده ام، خواسـته ام موانع را از جلو بردارم. اینک به شـما قول می دهم که در همین چند روز عدالتخانه صحیح بر پا شود.(۲)

آیه الله طباطبـایی به این سوگنـد و پیمان دلگرم گردیـده، به خانه بازگشت؛ ولی نشانی از این نویـد و سوگنـد دیـده نشـد. در همان روزها، داستان نشست باغ شاه پیش

۱- ۱. همان، ص ۷۹.

۲- ۲. همان.

آمد که معلوم گردید همه آن سخنان دروغ بوده است.(۱)

عین الدوله، روز سه شنبه دهم اردیبهشت نشستی را در باغ شاه ترتیب داد و از وزیران، درباره عدالتخانه و فرمان شاه مبنی بر تأسیس آن سکالش خواست. البته عین الدوله هیچ گاه نمی خواست تقاضاهای انقلابیون را بپذیرد؛ چون بسیار خودکامه بود و از قانون و مجلس و این گونه اندیشه ها می رمید و آنها را دشمن می داشت.(۲)

از این رو، دنبال فرصت بود و می خواست دیگران را نیز در این خودکامی دخیل گرداند. این نشست برای آن بود و از پیش به بعضی از وزیران و دعوت شدگان سفارش شده بود.

عین الدوله سخن را چنین آغاز کرد: «همه می دانید که اعلیحضرت پادشاه دستخط عدالتخانه را صادر کرده. من اگر چه دستور داده ام نظامنامه آن را نوشته اند و اینک به پایان می رسانند، ولی خود ایستادگی نشان داده ام و کنون چون ملایان (علما) دست برنمی دارند و شب نامه ها می نویسند، شما ببینید آیا بهتر است که دستخط را به کار بندیم یا ملایان را نومید گردانیم و با نیروی دولتی پاسخ دهیم»؟

حاضرین همه خاموش ماندند. دوباره گفتگو را به میان آورده و همان سؤال را پرسید؟

احتشام السلطنه پاسخ داد: «بهتر است دستخط را روان گردانید؛ زیرا اگر روان نگردانید، دولت رابه نزد مردم ارجی نماند. از آن سوی، بنیاد عدالتخانه زیانی برای دولت نخواهد داشت».

امیر بهادر جنگ، وزیر دربار گفت: «چنین نیست. برای دولت آن بهتر است که دستخط به کار بسته نشود؛ چه اگر عدالتخانه بر پا گردد، باید پسر پادشاه با پسر یک میوه فروش یکسان گردد. آن گاه هیچ حکمرانی نتواند «دخل» کند و راه «دخل» بسته شود».

۱- ۱. همان.

۲- ۲. همان.

احتشـام السـلطنه گفت: «جناب وزیر دربار! دیگر بس است. دخل تا کی؟ سـتم تا چنـد؟ تا چه انـدازه مردم را خوار و نادار می خواهید؟ اندکی هم دلتان به حال توده مردم سوزد! بیش از این مردم را از دولت رنجیده نگردانید! علما را دشمن شاه نسازید»!

حاجب السلطنه به سخن در آمد و گفت: «اگر عدالتخانه بر پا شود، دولت نابود خواهد شد».

ناصـر الملک وزیر اروپا دیـده مالیه گفت: «آری، چنین است؛ هنوز در ایران هنگام بر پا کردن مجلس نرسـیده. عدالتخانه را با این دولت سازش نخواهد بود».

امیر بهـادر دوبـاره به سـخن آمـد و گفت: «جنـاب احتشام السـلطنه شـما که از قاجاریان می باشـید، نبایـد خرسـندی دهیـد که پادشاهی از این خاندان بیرون رود».

احتشام السـلطنه پاسـخ داد: «پیشـرفت دولت و فزونی نیروی او در همراهی و همدستی با توده است. امروز دولت را خوشـبختی رو داده که توده مردم خود در بنـد نیکی ها گردیـده. ارج این را بدانیـد و با توده دست به هم داده، بـدی ها را چاره کنیـد، و دولت را دارای آبرو گردانیـد. قانونی بگذاریـد که همه پیروی کننـد. دیگر سـتمگری بس است! شاه را بد نام نکنید! دولت را رسوا نسازید!»

امیر بهادر، رو به عین الدوله گفت: «احتشام السلطنه می خواهد توانایی شاه را از میان ببرد».

احتشـام السـلطنه گفت: «من آرزومنـدم پادشاه و ولی النعمه خود راماننـد امپراطور آلمان و انگلیس توانا ببینیم. لیکن شـما می خواهید او را همچون خدیو مصر و امیر افغانستان گردانید».

امیر بهادر گفت: «من تا جان دارم، نگـذارم عـدالتخانه بر پا شود. خوب است شـما برویـد در کشور آلمان و به امپراطور آلمان بندگی کنید؛ آقای من پادشاه من این گونه بندگی ها را نمی خواهد».(۱)

وقتی گفتگو به اینجا رسید، عین الدوله سخن را قطع کرد، و چنین گفت: «من

ص: ۲۱۱

۱- ۱. همان، ص ۸۱.

می باید این گفتگو را با اعلیحضرت باز نمایم و از خود شاه دستور خواهم».(۱)

به این گونه، نشست به پایان رسید. خبر این نشست به علما و مردم رسید. مردم نومید و سرخورده به آیات عظام بهبهانی و طباطبایی پناه آوردند و از آن دو و دیگر سران استمداد طلبیدند.

آیه الله طباطبایی به عین الدوله نامه ای نوشت. در آن نامه او را نصیحت کرد و خطراتی که جامعه ایران را تهدید می کرد، گوشزد نمود و گفت: «... به خداوند متعال و به جمیع انبیاء و اولیاء قسم! به اندکی مسامحه و تأخیر، ایران می رود... ایران وطن من است. اعتبارات من در این مملکت است. خدمت من به اسلام، در این محل است. عزّت من تمام بسته به این دولت است. می بینم این مملکت به دست اجانب می افتد و تمام شؤونات و اعتبارات من می رود. پس تا نفس دارم، در نگهداری این مملکت می کوشم؛ بلکه هنگام لزوم، جان را در راه این کار خواهم گذاشت. من حاضرم در این راه از همه چیز بگذرم. شأن و اعتبار را کنار گذارده، انجام این کار را اگر موقوف باشد به این که در دولت منزل حضرت والا کفش برداری کنم، حاضرم «برای ملت و رفع ظلم». حضرت والا را به خدا و رسول... قسم می دهم، بریزید آنچه در دامان دارید. این مملکت و این مردم را اسیر روس و انگلیس و عثمانی نفرمایید! عهد چه شد! قرآن چه! عهد ما برای این کار یعنی تأسیس مجلس بود و اِلا ما به الاشتراک نداشتیم.

مختصرا اقدام در این کار فرمایید! ما هم حاضریم و همراهیم. اقدام نفرمایید، یک تنه اقدام خواهم کرد. یا انجام مقصود یا مردن. پروا ندارم؛ زیرا اول از جان گذشتم، بعد اقدام نمودم. چیزی از عمر من باقی نمانده و از چیزی محظوظ نمی شوم. پس حظّم اقدام به این کار و منتهی آمالم انجام این کار است یا جان دادن در این راه که مایه آمرزش و افتخار خود و اخلافم است...».(۲)

آیه الله طباطبایی نامه ای نیز به مظفرالدین شاه نوشت و در آن نامه نیز مسائل و

۱- ۱. همان.

۲- ۲. همان، ص ۸۲.

مصالـح کشور، مردم و شاه را بازگو کرد. در بخشـی از آن نامه چنین نوشت: «... اعلیحضـرتا! مملکت خراب، رعیت پریشان و گـدا، دست تعـدی حکام و مأمورین بر مال و عرض و جان رعیت دراز، ظلم حکام و مأمورین انـدازه نـدارد. از مال رعیت هر قـدر میلشـان اقتضـا کنـد، می برنـد. قوه غضب و شـهوتشان به هر چه میـل کنـد و حکم کنـد، از زدن و کشـتن و ناقص کردن اطاعت می کننـد. این عمارت و مبل ها و وجوهات و املاک در انـدک زمان از کجا تحصـیل شـده؟ تمام رعیت بیچاره است. این ثروت همـان فقرای بی مکنت است که اعلیحضـرت بر حالشـان مطلعیـد. در انـدک زمـان از مـال رعیت صـاحب مکنت و ثروت شدنـد. پارسـال دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گنـدم مالیات که نداشـتند بدهنـد، گرفتنـد به ترکمن ها و ارامنه عشـق آبـاد بـه قیمت گزاف فروختنـد. ده هزار رعیت قوچـانی از ظلم به خـاک روس فرار کردنـد. هزارهـا رعیت ایران از ظلم حکـام و مـأمورین به ممالـک خارجه هجرت کرده، به حمالی و فعلگی گـذران می کننـد و در ذلت و خواری می میرنـد. بیان حـال ایـن مردم را از ظلم ظلمه به این مختصـر عریضه ممکن نیست. تمـام این قضایـا را از اعلیحضـرت مخفی می کننـد و نمی گذارنـد اعلیحضـرت مطلع شـده، در مقـام چـاره بر آیـد. حـال این مملکت اگراصـلاح نشود، عن قریب جزء ممالـک خـارجه خواهد شد. البته اعلیحضـرت راضـی نمی شود در تواریخ نوشـته شود در عهد همایونی ایران به باد رفت. اسـلام ضـعیف شد و مسلمین ذلیل شدند.

اعلی حضـرتا! تمام این مفاسـد را مجلس عـدالت یعنی انجمن مرکب از تمام اصـناف مردم که در آن انجمن به داد عامه مردم برسـند، شاه و گدا در آن مساوی باشند. فواید این مجلس را اعلیحضرت همایونی بهتر از همه می دانند. مجلس اگر باشد، این ظلم هـا رفع خواهـد شـد. خرابی هـا آبـاد خواهـد شـد. خارجه طمع به مملکت نخواهـد کرد. سیسـتان و بلوچسـتان را انگلیس نخواهد برد. فلان محل را روس نخواهد برد. عثمانی تعدی به ایران نمی تواند بکند...

اعلیحضرتا! در زاویه حضرت عبدالعظیم سی روز با کمال سختی گذراندیم تا

دستخط همایونی در تأسیس مجلس مقصود صادر شد. شکرها به جا آوردیم و به شکرانه مرحمت چراغانی کرده، جشن بزرگی گرفته شد. به انتظار انجام مضمون دستخط مبارک روز می گذراندیم، اثری ظاهر نشد. همه را به طفره گذرانیده، بلکه صریحا می گویند: این کار نخواهد شد و تأسیس مجلس منافی سلطنت است. نمی دانند سلطنت صحیح بی زوال با بودن مجلس است. بی مجلس سلطنت بی معنی و در معرض زوال است.

اعلیحضرتا! سی کرور نفوس را که اولاد پادشاه اند، اسیر استبداد یک نفر نفرمایید! برای خاطر یک نفر مستبد چشم از سی کرور فرزندان خود نپوشید...»(۱)

به این نامه پاسخ رسید: «جناب آقای سید محمد مجتهد! نامه شما را خواندیم. به اتابک می سپاریم که خواسته های شما را به انجام رساند...»(۲)

علما دانستند که پاسخ از خود عین الدوله است و نامه را نگذاشته است به دست شاه برسد؛ با آنکه در هنگام ارسال شش نامه نوشته شد و از شش راه فرستاده شده بود.

اکنون علما و دیگر سران به این نتیجه رسیدند که راه مسالمت آمیز را عین الدوله بسته است و بار دیگر شعله های خشم مردم برافروخت و آتش انقلاب زبانه کشید. علما و روحانیون پیشوایان این حرکت بودند و مساجد و منابر مأذنه های بلند انتشار فرهنگ انقلاب. سخنرانان در مساجد و منابر مردم را به پایداری و مقاومت فرا خواندند و تأسیس عدالتخانه را آرمانی مقدس و الهی جلوه گر ساختند. فریاد مردم و رهبران، قانون و عدالت بود و این آرمان همه پیامبران الهی محسوب می گردید.

حاج شیخ محمد واعظ از سخنوران بنام و پر آوازه تهران، با بیان آتشین خود به خرمن بیداد و استبداد شرر افکند. او در منبرها به نکوهش از کارهای عین الدوله پرداخت؛ سوگند عین الدوله را به قرآن و قولی که داده بود بر اینکه عدالتخانه بر پا گردد، برای مردم بیان کرد و نشست او با همکیشان مستبد خود در باغ شاه، نامه آیه

۱- ۱. همان، صص ۸۶ - ۸۵.

۲- ۲. همان.

الله طباطبایی به او و به شاه و دیگر مظالم او را مطرح کرد. از این رو، عین الدوله در پی دستگیری او بر آمد و به احمد خان یاور دستور داد که شیخ را دستگیر کند.

روز چهارشنبه، نوزدهم تیر ماه ۱۸ جمادی الاول سال ۱۲۸۵ ه .ش. دو ساعت از روز گذشته، هنگامی که حاجی شیخ محمد سوار مرکب و همراه با خادم خویش می رفت، در کوی سرپولک توسط احمد خان و عده ای سرباز مورد تعقیب قرار گرفت. وقتی حاجی شیخ آنان را دید، لگام مرکب را کشید و ایستاد. احمد خان رسید و گفت: بسم الله برویم. پرسید من کیستم و آن گاه کجا برویم؟ گفت: شما حاجی شیخ محمد واعظ هستید و باید با ما به خانه عین الدوله بیایید؟ شیخ دانست که دستور است. ناگزیر، خود را به آنان سپرد.(۱)

سربازان گرد او را گرفتند و رو به سوی خانه عین الدوله به راه افتادند؛ ولی چون به نزدیکی مسجد و مدرسه حاجی ابوالحسن معمار رسیدند، طلبه های مدرسه از چگونگی ماجرا آگاه شدند و با کمک مردم به او راه بستند. احمد خان نخواست با آنان زور آزمایی کند. حاجی شیخ محمد را از مرکب پیاده کرد و در قراولخانه که در آن نزدیکی بود، بند کرد. مردم پیرامون و اطراف قراولخانه اجتماع کردند. در این میان، به آیه الله سید عبد الله بهبهانی خبر رسید. او پسر خود، سید احمد را با عده ای برای نجات شیخ محمد فرستاد.

آمدن سید احمد موجب جرأت مردم گردید. در این هنگام، ادیب الذاکرین کرمانی مردم را شورانید و خود پیش افتاد و به قراولخانه حمله کرد. با زور به درون آن رفتند و حاجی شیخ محمد را بر دوش نهاده، از محبس بیرون آمدند.(۲)

احمد خان فرمان آتش داد، سربازان شلیک هوایی کردند و تنها یک تیر به پای ادیب الذاکرین اصابت کرد. او روی زمین افتاد، ولی با دلاوری برخاست و همراه مردم روانه گردید.(۳)

۱- ۱. همان، ص ۹۵.

۲- ۲. همان، ص ۹۶.

۳- ۳. همان.

در این میان، طلبه جوانی به نام سید عبدالحمید که از درس باز می گشت، چون آن حال و هنگامه را دید، جلوی احمد خان ایستاد و به نکوهش او پرداخت: مگر تو مسلمان نیستی؟ چرا فرمان شلیک دادی؟

احمد خان برآشفته شد. تفنگ یکی از سربازان را گرفت و رو به سید نشانه رفت. تیر بر سینه چپ سید نشست و از پشت بیرون آمد. در حال، او به زمین افتاد.

مردم او را برداشته و همگی با هم به مدرسه رفتند. ادیب الذاکرین با پای خونین در یک سو افتاده بود و تن خونین سید در سوی دیگر. هنوز سید جان داشت. آب برای آشامیدن طلب کرد، ولی تا آوردند، مرغ روح از بدنش پرواز کرد.(۱)

حاج شیخ محمد، خون سید شهید را بر سر و صورت خود مالید و شیون کنان برخاست. مرد و زن به شیون پرداختند. در شهر هنگامه ای به پا شد. در این هنگام، سیف الدین میرزا مدیر توپخانه با یک دسته قزاق رسید. اینان به یاری احمد خان آمده، ولی دیر رسیده بودند. چون اوضاع را خطرناک دیدند، کشته سید را برای آنکه در دست مردم نباشد، برداشتند و روانه گردیدند. مردم ترسیدند نکند ادیب الذاکرین را هم ببرند. او را برداشته و به خانه اش رسانیدند.

در این وقت، صدرالعلما با گروهی از سادات و طلبه ها به آنجا رسید. مردم با دیدن او بر جرأت و جسارت خود افزودند. جوانی به نام علی کوهی با عده ای، قزاقان را دنبال کرده، به آنان رسیدند و با زور بدن سید را از دست ایشان گرفتند و باز آوردند.

صدر العلما دستور داد پیکر روحانی شهید را بردارند و به سوی مسجد آدینه روانه گردند.

مردم جنازه را برداشتند و به راه افتادند. آوازه این خبر، سراسر تهران را فرا گرفت. مردم از هر سو به سوی مسجد جمعه به راه افتادند. بازارها و کاروانسراها و تیمچه ها بسته شد.

۱- ۱. همان، ص ۹۷.

انقلابیون، در مسجد جامع جمع شدند. از علمای بزرگ تهران، ابتدا حضرت آیه الله بهبهانی با گروهی از پیروان خود به آنان پیوست و سپس شیخ محمد رضا قمی و حضرت آیه الله سید محمد طباطبایی هر کدام با هیأتهای بزرگی از مردم به آنان پیوستند.

غوغا و طوفان به پا خاست. بدین سان در تهران، پایتخت ایران نهضتی بزرگ پدید آمد. مردم به سراغ علما و روحانیون متنفّذ شهر رفته و آنان را به مسجد فرا خواندند.

آیه الله شیخ فضل الله نوری که از علمای برجسته تهران بود، در این نهضت به آنان پیوست و با گروهی از مردم به مسجد آمد. همه علمای بزرگ، خواه نا خواه همراهی نمودند. فقط امام جمعه شهر چون در تهران نبود، جایش در میان این جمع خالی بود. بازرگانان و بازاریان همه حاضر بودند و با تمام وجود می کوشیدند.

بزازان چادر بزرگی آوردند و در حیاط مسجد افراشتند. وسایل پذیرایی از خانه ها آوردند. زنان فهیم ایران نیز در این نهضت شرکت کردند و با احساسات خود مردم را به پایمردی و ایستادگی فرا می خواندند.(۱)

علمای اسلام به گفتگو و تبادل افکار پرداختند. آخر چه باید کرد و در مقابل عین الدوله مستبد و شاه بی خبر چه شیوه ای اتخاذ گردد؟

سرانجام، تصمیم گرفتند که تأسیس عدالتخانه را تقاضا کنند و تا به این هدف مقدس نرسند از پای ننشینند و از مسجد خارج نشوند. بعضی می گفتند: تقاضای عزل عین الدوله را بخواهیم.

آیه الله طباطبایی گفت: «اگر عدالتخانه بر پا گردد، عین الدوله داخل آدمی نیست».(۲)

بدن روحانی شهید را غسل دادند و در میان مسجد گذاردند. مردم بر گرد آن پیکر خونین به نوحه و عزاداری پرداختند. شعرا در شأن او مرثیه ها سرودند و

۱- ۱. همان، ص ۹۷.

۲- ۲. همان.

می خواندند:

بادا هزار مرتبه نزد خدا قبول قربانی جدید تو یا ایها الرسول

غافل ز ره رسید و ز هنگامه بی خبر انگشت حیرتش بشد آنگاه در دهن

چشمش به سوی معرکه افتاد محو و مات از کارهای چرخ و ز غوغای مرد و زن

ناگاه بی ملاحظه سلطان فوج دون تیری زد آتشین به تن شمع انجمن

مابین سینه و گلویش تیر جا گرفت وز پشت او به در شد و جانش شد از بدن

از نو حسین کشته ز جور یزید شد عبدالحمید کشته عبدالمجید شد(۱)

این آغاز نهضتی است که در تاریخ ایران، مشروطیت نام گرفت. عناصر شکل دهنده آن بنا به گزارش تاریخ نگاران مشروطه و تحلیل گران آن نهضت چون کسروی، ملکزاده، ناظم الاسلام کرمانی، دولت آبادی، حائری و... اسلام، روحانیت، مسجد، امام حسین، مردم، شهید و شهادت و آرمان آن بر پایی عدالتخانه است. چون به عدل و عدالت آسمانها و زمین برافراشته است.

و سروش وحی، آرمان همه پیامبران را بر پایی عدل و قسط می شناسد: «لَقَدْ اَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ اَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمیزانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ».(۲)

عین الدوله با قوای نظامی به میدان مبارزه با مردم برخاست. پس از آن روز یک دسته سرباز از لشکرگاه به شهر آمدند و در خیابانها استقرار یافته، به نگهبانی پرداختند.

شب پنجشنبه از سوی دولت جار کشیدند: «هر کس که فردا دکان یا حجره خو د را باز نکند، کالایش تاراج و خود او کیفر خواهد یافت».(۳)

فردا، مردم چون از خانه بیرون آمدند، خیابانها را مملو از سربازان و توپچیان دیدند؛ به ویژه در اطراف ارک شاهی، سبزه میدان و بازارهای اطراف مسجد جامع.

عین الدوله با یک دسته سوار همراه امیر بهادر و نصر السلطنه از نیاوران به شهر

۱- ۱. اسم کوچک عین الدوله بوده است.

۲- ۲. سوره حدید:۵۷، آیه ۲۵.

۳- ۳. تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۹۸.

آمد. می خواست از چگونگی اوضاع به خوبی آگاه گردد و از نزدیک به چاره بکوشد. با همراهان به شور پرداخت. سرانجام تصمیم گرفتند که در برابر مردم بایستند و از قدرت نظامی خود استفاده کنند.

او کسی را به مسجد فرستاد و به علما پیام داد: شما به خانه های خود بروید. ما خواست شما را انجام خواهیم داد.

آنان دلیرانه پاسخ دادند: «مقصود ما تأسیس مجلس عدل است که پس از این به کسی ظلم و تعدی نشود.(۱) و چون عین الدوله، مانع تأسیس عدالتخانه است و دستخط شاه را اجرا نمی نماید، پس خائن به دولت و ملت است و باید از مسند وزارت برخیزد».(۲)

عین الدوله بر فشار خود افزود و کم کم دامنه ستم را گسترش داد. زنان نیز از ستم آنان در امان نبودند. آنان را نیز دستگیر می کردند و در قراولخانه نگاه می داشتند؛ چون زنان نیز به جمع مردان انقلابی پیوسته و با سربازان به زد و خورد پرداخته بودند.

با وجود تمام تلاش عین الدوله که از مردم خواسته بود دکانها را باز کنند، جز نانوایان کسی دکان خود را باز نکرد. در مسجد و اطراف آن جمعیت زیادی جمع شده بودند. برای سید عبدالحمید مجلس به پا داشتند. واعظان منبر رفته، از عین الدوله و کارهای او انتقاد کردند. عصر همان روز، بزازان، پیراهن خونین سید را بر سر چوبی بسته، آن را پرچم خود ساخته و در اطراف آن هیأت تشکیل داده، به سینه زنی پرداختند.

شعار و فریاد مردم از کوی و برزن برخواست. همه می گفتند: محمد یا محمد یا محمد! برس فریاد امت یا محمد!

نخست چند بار در مسجد گردیدند و سپس به طرف بازار به راه افتادند. گرد

۱- ۱. همان، ص ۹۸.

۲- ۲. همان، ص ۹۹.

مسجد جامع و مسجد شاه گشته، دوباره به مسجد بازگشتند(۱). آن شب را علما و سران در مسجد ماندند و بیشتر شب را با روضه و دعا و نماز به سر بردند. شب خوابیدند و بامدادان باز برخاستند و در پشت بام و اطراف آن صدا به نماز و دعا بلند کردند. برخی فریاد مظلومانه یا الله سر می دادند تا آهنگ نام خدا به گوش سربازان برسد و آنان به مردم ملحق گردند.

روز جمعه مردم در مسجد و اطراف آن به گونه ای جمع شدند که پشت بامها نیز مملو از جمعیت بود. از سوی دیگر، دولت نیز به تعداد نیروهای خود افزوده بود و از سرباز و توپچی چهار سوی مسجد را پر کرده بود.

آن روز نیز برای سید عبدالحمید ختم برگزار کردند و روضه خواندند. دوباره دسته های سینه زنی پدید آوردند. از پیراهن و عمامه سید شهید، دو بیرق ساختند. دو گروه شدند. می خواستند از مسجد بیرون بیایند و در بازارها گردیده و به سینه زنی بپردازند و دوباره باز گردند.

آیه الله بهبهانی نسبت به این موضوع احساس خطر کرد و به آنان گفت: «ممکن است نگذارند یا شلیکی کنند».(۲)

مردم گفتند: دیروز رفتیم و کسی جلومان را نگرفت.

علما گفتند: سربازان دیروزی را دورتر برده اند. این سربازان که امروز پیرامون مسجد می باشند، از لشکر دیگری هستند و به اینان دستور شلیک داده اند.

گفتند: ما که ابزار جنگی نداریم تا کسی به ما شلیک کند.

از این رو، برای بیرون رفتن اصرار ورزیدند. راستی، مردم گمان نمی کردند سربازان به سید و علما شلیک کنند.(۳)

سرانجام دو دسته راه افتادند. دسته اول در حالی که بچه سیدها در جلو و گروهی از سید و طلبه، عمامه ها را به گردن پیچیده و قرآنی به دست گرفته بودند،

۱- ۱. همان.

۲- ۲. همان، ص ۱۰۰.

۳- ۳. همان.

در پشت سر آنان، سینه زنان از مسجد بیرون آمده به طرف چهار سو پیش رفتند؛ ولی به چهار سو نرسیده بودند که سربازان جلوشان را گرفتند. مردم برای ادامه حرکت اصرار می ورزیدند که ناگهان فرمانده نیروها فرمان آتش داد. در این گیرودار عده ای کشته و عده ای نیز مجروح شدند.

هنگامه شگفتی برخاست. زنان و مردان به هم آمیختند. هر یکی جستجوی کسان خود می کرد. فریاد و ناله از هر سو به آسمان بود. انبوهی از زنان و مردان گرد علما را گرفتند. می گریستند و می نالیدند. افرادی می خواستند با اسلحه کمی که داشتند به جنگ برخیزند، ولی علما ممانعت کردند.(۱)

پیکر دو تن از شهدا به نامهای سید مصطفی پیشنماز و حاجی سید حسن به دست مردم افتاد. حاجی سید حسن را به مسجد آوردند که پیرمردی نیک سرشت بود. عده ای هم مجروح بودند. شماره کشته شدگان به درستی روشن نبود؛ زیرا پس از گریختن مردم سربازان پیکر کشته ها و مجروحان را از زمین برداشته، همه را به انبار بردند و شبانه چند گاری پر از کشته به خارج از شهر برده شد. دولتیان تعداد کشته شدگان را دوازده تن نوشته اند، ولی بنابر نقل دیگران بیشتر از صد تن کشته شدند.(۲)

چند ساعت پس از قتل عام مردم، در میان مسجد صدای تپانچه ای برخاست و دو تیر شلیک شد. مردم پنداشتند که سربازان به مسجد هجوم آوردند و در اینجا نیز آنان را می کشند. از این رو، مردم وحشت زده و مضطرب پا به فرار نهادند. هر کس پناهگاهی جستجو می کرد. در این هنگام، آیه الله بهبهانی فروغ شهامت و شجاعت خود را به نمایش گذاشت. بی درنگ به روی بلندی ایستاد. سینه خود را باز کرد. رو به مردم گردانید و به آواز بلند فریاد زد: «ای مردم! نترسید، واهمه نکنید. این ها اگر کاری داشته باشند، با من دارند. این سینه من، کجاست آنکه بزند. شهادت و کشته

۱- ۱. همان، ص ۱۰۱.

۲- ۲. همان.

شدن ارث ماست».(۱)

سخنان این پیشوای مجاهد بار دیگر به مردم آرامش داد و روح دیگری به آنان دمید.

حال، چه باید کرد؟ مردم از یک سو در محاصره نیروهای دولت بودند و عین الدوله با یاری نصر السلطنه سینه های مردم را آماج تیرهای آتشین قرار می داد. آنان سخت ترسیده بودند. به هر حال، باید چاره ای اندیشید. آیه الله طباطبایی و بهبهانی در پی چاره جویی بر آمدند تا آنکه نامه ای از شاه توسط پسرش عضدالسلطان رسید. آن دو بزرگوار نامه را مستمسک قرار داده، از مردم خواستند که پراکنده شوند؛ مردم نمی پذیرفتند. آن دو اصرار ورزیدند. طلبه ها گفتند: ما از شما جدا نمی شویم و مردم را هم نمی گذاریم بروند و بازارها را باز کنند.

آیه الله بهبهانی قرآن را به دست گرفته، مردم را سوگند داد که پراکنده شوند و بازارها را باز کنند. پیامهایی را که از شاه و دولت رسیده بود، برای مردم خواند و چنین گفت: «ای مردم! شما از دولت، دادگری خواستید، جز با گلوله پاسخ نشنیدید. کار به جاهای سختی خواهد رسید. پس هر چه زودتر بروید».(۲)

سرانجام، مردم در پایان روز متفرق شدند. به خانه های خود رفتند و در مسجد به جز علما و خویشان و بستگانشان و طلبه ها کسی نماند.(۳)

پیکر سید عبدالحمید را در صحن مسجد به خاک سپردند و پیکر حاجی سید حسن را برای خاک سپاری به امام زاده زید فرستادند.

شب شنبه برای مردم شب تلخی بود. مردم با دلهای پریشان و شکسته به خانه های خود باز گشته و علما و عده کمی در مسجد ماندند.

روز شنبه، بازارها باز شد و مردم به کار خود مشغول شدند. سرباز و قزاق و توپچی اطراف مسجد را احاطه کرده بود. عین الدوله دستور داده بود به مسجدیان

۱- ۱. همان.

۲- ۲. همان.

۳- ۳. همان .

سخت بگیرند. ورود نان و آب هم برای آنان ممنوع شد.(۱)

نزدیک ظهر نصر السلطنه، نزد علما آمد و گفت: «من از طرف دولت مأمورم که شماها را به منزلتان ببرم؛ ولی نظر به ارادت باطنی خود، شما را با احترام به خانه هایتان بر می گردانم».

آنان مردانه پاسخ دادند: «تا سرباز نیاید و ما را مجبور نکند، ما از این مجلس و مسجد بیرون نخواهیم رفت. یا باید عدالتخانه بر پا شود و یا ما را بکشید».

نصرالسلطنه وقتی ایستادگی آنان را دید، دانست که اگر اقدامی کند، آشوب برپا خواهد شد. با همه تندی و جسارتی که در او بود، نرمی نشان داد و بیرون رفت.

مسجدیان از نظر آب و نان در تنگنا قرار گرفتند. در تاریکی شب بعضی توانسته بودند مقداری آب و نان به مسجد برسانند. چون عرصه بر مسجدیان تنگ شد، بار دیگر بهبهانی به حاضران در مسجد پیشنهاد کرد که همه بروند و او تنها در مسجد بماند. او گفت: «دشمنی عین الدوله با من است و با شما نیست». ولی حاضران در مسجد این پیشنهاد را نپذیرفتند و همراه سید در مسجد باقی ماندند.(۲)

یکشنبه ۲۳ تیر، بیست و دوم جمادی الاولی باز به مسجدیان سخت گرفتند و از رفتن کسی به درون مسجد و بردن چیزی برای آنان جلوگیری کردند. آن روز نیز پیامهایی میان دولت و انقلابیون رد و بدل شد. عین الدوله پیام های پنهانی برای بعضی از افراد ارسال کرد. او در اندیشه بود تا در صفوف مجاهدان رخنه کند و میان آنان تفرقه بیندازد. آنان را از آیه الله بهبهانی جدا سازد و از او کینه جوید؛ ولی به آرزوی خود نرسید. علمای حاضر در مسجد گرفتار وسوسه های او نگردیدند و از بهبهانی جدا نشدند.

در «تاریخ بیداری» از شیخ محمد رضای قمی نام می برد که عین الدوله برای او پیام فرستاد و به او نویدها داد که از مسجد بیرون بیاید. ولی او مردانه ایستادگی نشان داد و نوید او را نپذیرفت. مطلب بر آیه الله بهبهانی کشف شد و از او تقدیر و

۱- ۱. همان، ص ۱۰۴.

۲- ۲. همان، ص ۱۰۴.

سپاسگزای کرد.(۱)

سرانجام، این پیشنهاد از سوی مسجدیان و رهبرانشان اعلام شد: «یا عدالتخانه را برپا کنید یا ما را بکشید و به دیگران کاری نداشته باشید و یا به ما راه دهید از شهر بیرون رویم».(۲)

پس از رفت و آمد واسطه و میانجیان، دولت سومین خواسته مجاهدان را پذیرفت و شاه دست خطی بیرون داد که آقایان آزادند به هر کجا که می خواهند، بروند.

مجاهدان در پاسخ گفتند به عتبات خواهند رفت. بدین ترتیب، شب دوشنبه یک ساعت از شب گذشته بود که همه از مسجد بیرون آمده، پراکنده شدند و هر یک با اقوام خود به خانه خویش رفتند تا آماده هجرت گردند.

و این گونه، داستان مسجد جمعه پایان یافت.(۳)

پناهجویی به بارگاه حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام

بامدادان دوشنبه ۲۴ تیر برابر با ۲۳ جمادی الاولی حضرات آیات بهبهانی، طباطبایی و صدرالعلما و جمعی از تجار و کسبه و عده زیادی از طلاب از شهر بیرون شده، آهنگ ابن بابویه «در نزدیکی حضرت عبدالعظیم» کردند. همه کسانی که در مسجد همراه آقایان مانده بودند، در این سفر نیز با آقایان همراه شدند. و با درشکه یا وسایل دیگر به راه افتادند. نوشته اند که کسانی نیز پیاده به راه افتادند. حضرت آیه الله حاج شیخ فضل الله نوری در این هجرت شرکت کرده، پس از دو روز با بستگان روانه گردید و در کهریزک به جمع مهاجران پیوست. تعداد مهاجران به هزار تن می رسید.(۴)

نیکلا مانوسکی که یکی از مستشرقین روسی است و تاریخ مشروطیت ایران را

۱- ۱. همان، ص ۱۰۶.

۲- ۲. همان.

۳- ۳. همان.

۴- ۴. همان، صص ۱۰۷ - ۱۰۶.

به زبان روسی نگاشته است، چنین می نویسد:

«من از عراق (اراک) به تهران می رفتم. در حسن آباد راه قم به سیل مهاجرین که تهران را ترک کرده بودند برخوردم. عدّه آنها به حدی زیاد بود که جمعی در زیر درخت ها سکنی کرده بودند. حس کنجکاوی مرا بر آن داشت که با چند نفر از رؤسای آن ها ملاقات کنم. از جمله کسانی که نامشان را در کمیته اجتماعیون قفقاز شنیده بودم و طالب ملاقاتشان بودم، یکی ملک المتکلمین و دیگری سید جمال الدین واعظ بود. از حسن اتفاق آن دو نفر در یکی از بالا خانه های مجاور کاروانسرا منزل کرده بودند. من به ملاقات آن ها رفتم و پس از احوال پرسی که معمول میان ایرانیان است، از سید جمال الدین پرسیدم: آیا اطمینان دارید به این کاری که دست زده اید، بتوانید با موفقیت به پایان برسانید؟

جواب داد: این همان راهی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله ما پیش گرفت و بالاخره کامیاب شد».(۱)

مهاجران به راه خود ادامه دادند. تلاش عین الدوله در ممانعت از هجرت آقایان به ثمر ننشست.(۲)

با ورود مهاجرین به علی آباد، شایع شد که عین الدوله عده ای سوار و سرباز مأمور کرده است که خود را به مهاجرین برسانند و همگی را دستگیر کنند و به نقاط دور دست تبعید نمایند. این خبر موجب وحشت و اضطراب کاروان انقلاب گردید. با عجله بدون آنکه درنگی کنند و خستگی راه از جان خود به در نمایند، راه قم را پیش گرفتند و خود را به قم رسانیدند. در کنف دختر امام موسی کاظم علیه السلام سکنی گزیدند و متحصن شدند.(۳)

۱- ۱. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملک زاده، ج ۲، صص ۳۶۵ - ۳۶۴.

۲- ۲. تاریخ مشروطه ایران، کسروی، بخش ۱، ص ۱۰۷ .

۳- ۳. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر ملک زاده، ج ۲، ص ۳۶۵.

قم، دژ محکم انقلاب

مهاجرین مجاهد، گروه گروه، سواره و پیاده وارد شهر قم شدند و در کنار بارگاه ستی حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام مأوا گزیدند. برخی از شخصیتهای انقلاب در خانه های مجاور حرم و سایرین در صحن و اطراف آن و نیز مدرسه های علمیه ساکن شدند. تاریخ نگاران عده مهاجرین را تا دو هزار نفر ثبت کرده اند.(۱)

پیش از ظهر، مهاجرین و پیشوایان آنان به مسایل جاری انقلاب پرداخته، تلگرافات واصله و نامه های ارسالی را بررسی می کردند و به دید و بازدیدها می پرداختند؛ ولی بعد از ظهر همگی در صحن بزرگ فاطمی جمع می شدند و سخنرانان، خاصه ملک المتکلمین و سید جمال الدین واعظ منبر می رفتند و از انقلاب و منافع آن و حقوق مردم سخن می گفتند، و مردم را به پایداری تشویق می کردند. به هر روی، می توان گفت تحصن حضرت عبدالعظیم و به خصوص هجرت به قم، چون دانشگاه انقلاب بود که در آن افراد از اوضاع جهان و افکار نوین و منافع نهضت عدالت طلبی و تعالی خواهی خود آگاه می شدند و دانسته در مسیر انقلاب و حرکت عمومی به زعامت علمای دین گام بر می داشتند.(۲)

باری، موج نهضت عدالت طلبی به قم رسید، گویی اوضاع عمومی کشور تغییر کرد. بازتاب مهاجرت علما به قم و بست و روضه فاطمی بسیار فرا گیر شد و طنین آن در تمام کشور مشاهده شد. مردم تهران عموما به پا خاستند. در شهرستانها نیز عده بی شماری از مردم به هواخواهی مهاجرین قیام کردند و نمایندگانی از طرف خود به قم فرستادند.

با آنکه میان راههای منتهی به قم نیروهای مسلح مستقر شده بودند، ولی مردم خود را با هر وسیله ممکن به قم می رساندند. قم کانون انقلاب بود. سران و رهبران انقلاب در قم مستقر شده بودند و در کنار قبر حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام نصرت اسلام و پیروزی مجاهدان را طلب می کردند.

۱- ۱. همان.

۲- ۲. همان.

با استقرار پیشوایان انقلاب در قم، فضای شهر مذهبی قم حال و هوای مخصوصی به خود گرفت و مردم این شهر همراه با خادمین حرم مطهر همه به کاروان انقلاب پیوستند. صدای انقلاب فرا گیر شد و از مرزها گذشت. در داخل کشور نیز موج آن در تمام کشور طنین افکند.

ص: ۲۲۷

تهران پس از هجرت

روزهای اول در تهران چندان خبری نبود. بازارها باز و مردم آرام بودند. سرباز و قزاق و توپچی در شهر حضور داشت. در هر چند قدم، سربازی ایستاده و مراقب اوضاع بود. تصور می رفت که دولت پیروز و فایق آمده، و شورش ریشه کن گردیده است؛ ولی بر خلاف این پندار، مردم برای یک جنبش بزرگ تری آماده می شدند. کم کم زمزمه مشروطه به گوش می رسید. به ظاهر مردم آرام بودند، ولی در درون، سراپای وجودشان، خشم، بیم و وحشت بود؛ گویی تهران دوره آرامش پیش از طوفان را می گذراند.

رفتن علما موجب دلتنگی و نگرانی شدید مردم شده بود و شعله قهر و خشم مردم را فروزنده تر ساخته بود. زنان نیز چون مردان در این نهضت دخیل بودند. آنان نیز غضبناک، بر هجرت علما اعتراض داشتند.

فرصت شیرازی می گوید: «خودم دیدم زنی مقنعه خود را بر سر چوبی کرده بود و فریاد می کرد: ای مردم، بعد از این دختران شما را مسیو نوز بلژیکی باید عقد نماید و الا دیگر علما نداریم».(۱)

با آن ارتباط و دلبستگی که آن روز مردم به علما داشتند و نقشی که علما در امور مردم ایفا می کردند، ممکن نبود جامعه به خاموشی گراید و مردم آرام گیرند. عین الدوله بی خردانه به زور توسل می جست و فرجام کار را نمی نگریست.(۲)

از آغاز مهاجرت علما از تهران، دروغهایی را شایعه سازان ساخته، در سطح شهر منتشر می کردند.

۱- ۱. تاریخ مشروطه ایران، بخش یک، ص ۱۰۷.

۲- ۲. همان.

گاهی گفته می شد: عین الدوله، پانصد سوار فرستاده که علما را دستگیر کنند و گاهی گفته می شد که عین الدوله از نامه آیه الله طباطبایی که به او نوشته بود، سخت غضبناک گردیده و می خواهد او را بکشد. خلاصه بازار دروغ و شایعه گرم بود.

دریچه وابستگی

پس از هجرت کاروان انقلاب به قم، افرادی در شهر تهران باقی ماندند که آنان از ابتدا رابطه خوبی با علما داشتند. افرادی چون حاجی محمد تقی بنکدار و برادر او، حاجی حسن و دیگران. آنان احساس خطر کردند و از عین الدوله بر جان و مال خود ترسیدند. به لانه ابلیس «سفارت بریتانیا» پناه آوردند و در آنجا متحصن گردیدند. این اندیشه از خامان ظاهر شد؛ اگر چه بعید نیست وسوسه گران و شیاطین در میان بودند تا در مقابل نهضت علما و هجرت آنان به قم، ساز دیگری بنوازند و از رونق آن بازار بکاهند و نام آن دو سید جلیل القدری که از آغاز نهضت نقش رهبری نهضت را بر عهده داشته، کم رنگ یا بی رنگ کنند و نهضت اسلامی مردم را از مسیر اصلی آن منحرف سازند. کسروی چنین می نگارد:

«این اندیشه از خامان سر زد. و نخست جز کسان اندکی آن را نمی خواستند، ولی کم کم اندیشه بزرگ گردید و همه به آن آهنگ افتادند و نا اندیشیده به کاری برخاستند. کسی چه داند که فریبندگان در میان نبوده و چنین نخواسته اند که در این هنگام که در سایه کوشش های بخردانه و مردانه یک سال و نیم دو سید و همدستان ایشان، زمینه برای دیگر شدن «حکومت» ایران و روان گردیدن قانون در آن، آماده گردیده بود، و دیر یا زود چنین کاری خواسته انجام گرفت. تنها نام آن دو «آیه الله بهبهانی، آیه الله طباطبایی» در میان نباشد».(۱)

بدون شک، تحصن در سفارتخانه انگلیس آغاز وابستگی نهضت به بیگانه بود. و توانست کم کم ریشه های مسموم خود را در پیکر انقلاب بدواند و انقلاب را بیمار سازد.

۱- ۱. همان، ص ۱۰۹.

به هر حال، دو روز پس از رفتن علما به قم، کسانی به قلهک رفته، از کارکنان سـفارت انگلیس پرسـیدند: اگر ما به سفارتخانه پناهنده شویم، خواهید پذیرفت؟

سفارتیان با زبان پاسخ دادند: راه داده نخواهد شد؛ ولی عملاً چراغ سبز خود را نشان دادند.

از این رو، بعد از ظهر پنجشـنبه بیست و هفتم تیرماه ،برابر با بیست و شـشم جمادی الاولی ابتدا پنجاه تن از بازرگانان و طلبه ها به سرای سفارت پناهنده شدند و هر روز به تعداد آنها افزوده شد. روز چهارم تعداد آنها به سیزده هزار رسید.(۱)

بازارها یک باره بسته شد و شهر تهران در شورش فرو رفت. متحصنین سفارتخانه خواسته های خود را چند مرتبه اعلام کرده و آخرین جدول خواسته های آنان بدین شرح اعلام شد:

۱. بازگشت علمای اعلام؛

۲. عزل شاهزاده اتابک؛

۳. افتتاح دارالشوری؛

۴. قصاص قاتلین شهدای وطن؛

۵. عودت مطرودین «رشدیه و دیگران».(۲)

۱- ۱. همان، صص ۱۱۰ – ۱۰۹.

۲- ۲. همان، صص ۱۱۳ – ۱۱۲.

بازتاب هجرت علماء در تبریز

در آغاز نهضت به پاس حضور ولیعهد «محمد علی میرزا» در تبریز آن شهر آرام بود و اخبار نهضت در آن شهر منتشر نمی شد. شهر کاملاً در کنترل بود. مراسلات و تلگرافها زیر نظر بود و به دقت کنترل می گردید.

البته، ولیعهد از اوضاع کاملاً مطلع بود؛ ولی ناگهان از طرف ولیعهد حرکتی عجیب آغاز شد(۱). او علمای بزرگ شهر را که حضرات حاجی میرزا حسن مجتهد، امام جمعه، میرزا صادق، حاجی میرزا محسن و ثقه الاسلام بودند، نزد خود فرا خواند و با آنان به گونه ای گفتگو کرد که پس از پایان جلسه آنان به تلگرافخانه رفتند. نخست تلگرافی به نام هم آوازی با علمای مهاجر، به شاه فرستادند. وقتی پاسخی رسید که گمان می رفت از شاه نباشد، دوباره تلگراف مفصلی فرستادند و سپس تلگرافی به علما در قم ارسال کردند. پس از آن تلگرافهایی به همه علمای شهر فرستادند و آنان را به دفاع و یاری از علمای مهاجر به قم فرا خواندند.(۲)

قسمتی از متن تلگراف علمای تبریز به شاه چنین است: «.. سابقا علمای دارالخلافه طهران، با رضای کافه علمای ممالک محروسه از اولیای دولت خواستار شدند که قراری در اصلاح وضع محاکمات و دفتر مالیه دولت علیّه داده آید که در ظل پادشاه اسلام عموم رعایا از بی اعتدالی های عدیده آسوده و در مهد امن و امان باشند.

ص: ۲۳۱

۱- ۱. عین الدوله خواسته بود او را از ولیعهدی بردارد. از آن هنگام، کینه سختی با وی داشت و این زمان در پی گرفتن انتقام خود بود؛ همان، ص ۱۱۳.

۲- ۲. تاریخ مشروطه ایران، بخش ۱، ص ۱۱۳.

چون هر دو این مقصود منافی با طریقه استبداد و ظلم وزرای درباری بود، علمای دارالخلافه را به وعده های بی اساس امیدوار کرده آن ها را از مهاجرت اولیه به آستان مطهر حضرت عبدالعظیم رجعت دادند، و به مواعید کاذبه چندی سرگردان نگاه داشته، از آن طرف خاطر خطیر سلطانی را از انجاح حوائج آن ها مطمئن ساختند. علمای دارالخلافه هر چه منتظر شدند که مواعید اولیای دولت صورت خارجی به هم رساند، نتیجه ندیدند. و کم کم از جانب اولیای دولت و وزرای درباری اقدام در نفی و طرد جمعی از وضیع و شریف که جز خیرخواهی ملت و دولت اسلام گناهی نداشته شده. علمای دارالخلافه که این نقض عهد و حرکات مستبدانه را از وزرای درباری دیدند، مجددا مستدعیات خود را مجدّانه خواستند و این مرتبه یقین داریم همان وزرای خائن بدون اطلاع خاطر مهر مظاهر همایونی دست بر رشته تشدّد و دشمنی گذاشته، جواب علمای دارالخلافه را به تهدیدات دادند. آخر الامر که آن ها را مصمم در کندن اساس این ظلم، و مرکز علم عدل دیدند فلهذا دانستند اگر این طرح نو روی کار آید، دست استبداد و ظلم آن ها کوتاه و جنایت های آن ها مشهود خواهد شد. محض حفظ خود و منافع خود طلاب علم و ذریه رسول را هدف گلوله سرباز کردند. مسجد و معبد اسلام و خانه خدا را مثل قلاع اشرار و متمردین محاصره نمودند. به بام مساجد سرباز و قراول گذاشتند. نان و آب بر روی علمای اسلام بستند؛ گویی یاغی و قاتل بودند.

از صدر اسلام الی یومنا هذا از هیچ ملت کفری نسبت به علمای اسلام این توهین وارد نشده بود. این بی احترامی نه تنها به شخص علمای اسلام شده، بلکه در واقع به شرع محمد صلی الله علیه و آله گردیده و ناموس شریعت هتک شده است. اکنون جمیع هیآت علمای مذهب، بلکه تمام مسلمین اثنی عشریه جبر این توهین را به وجه کامل از حضور اقدس همایونی خواستگارند که امر و مقرّر شود مقصد حضرات علماء مهاجرین را انجاح کرده و دلجویی از ایشان نموده و با احترام به وطنِ مألوف، معاودت دهند و خصوص دعاگویان تبریز در دولت خواهی خاص،

که از سابق مشهود خاطر دریا مقاطر است، جسارت می کنیم که قبولی این استدعا و ارجاع مهاجرین مقضی المرام عاجلاً لازم است و به وعده و قول، اصلاح و اسکات عامه ممکن نیست...».(۱)

از آنجا که شاه مدتی طولانی به عنوان ولیعهد در تبریز بود و حضرات آقایان تبریز معرف حضور او بودند، در تاریخ ششم مرداد، هفتم جمادی الثانی در پاسخ تلگراف آقایان، تلگرافی به این شرح به ولیعهد در تبریز ارسال کرد:

«به جنابان مستطابان حاجی میرزا حسن آقای مجتهد و آقای امام جمعه و آقای میرزا محسن آقا و آقای میرزا صادق آقای مجتهد و آقای ثقه الاسلام، التفات ما را برسانید و از طرف ما بگویید که مراحم ملوکانه همیشه شامل طبقات مردم خاصه به علمای اعلام و مخصوصا به علمای آذربایجان بوده و خواهد بود. همگی دعاگوی دولت و ملت و طرف توجه ملوکانه ما هستند و نسبت به همه التفات داریم.

و همین است که به شفاعت و توسط شما، استدعای علمای آذربایجان را در معاودت علمای طهران قبول فرموده، مشیر الدوله وزیر امور خارجه را برای معاودت دادن آن ها روانه کردیم، به زودی علمای طهران شرفیاب می شوند و عرایض حقه آنها را هم که مبنی بر صلاح دولت و ملت باشد، قبول خواهیم فرمود».(۲)

خود ولیعهد هم دو سه روز بعد از تلگراف علمای تبریز تلگرافی برای شاه ارسال کرد که قسمتی از آن عبارت است از: «... و مشهود شده است که این غلام خانه زاد از اول عمر از وظیفه جان نثاری و استرضای خاطر آفتاب مظاهر تقاعد و غفلت نداشته و اگر تصور آن را می کرد که عرایض علمای اعلام خدای نخواسته متضمّن خلاف مصلحت و مضر به حال دولت است، ابدا اسمی از آن ها در خاکپای معدلت پیرا نمی برد. در این حادثه به قدر امکان نگذاشته است که علمای آذربایجان از طرف قرین اشرف همایونی مأیوس حاصل بکنند. امروز هم که به

۱- ۱. همان، صص ۱۱۶ - ۱۱۵.

۲- ۲. همان، ص ۱۱۶.

تلگرافخانه حاضر شده، محض آن است که شخصا از علمای مهاجر دارالخلافه شفاعت نماید.

در کمال عجز به عرض جسارت می نمایم که قاطبه رعایای ایران ودایع الهی و به منزله اولاد اعلیحضرت اقدس ظل الهی هستند.

حفظ شؤونات اهل اسلام هم از فرایض ذمّه سلطنت است. معهذا هر گاه در این موقع از طرف قرین اشرف همایونی از مامضی صرف نظر شود و در مقام تسلیه و ترضیه و اعاده محترمانه آنها برآیند، مزید شکوه دولت و قوت اسلام و افتخار این غلام خانه زاد در بین الدول خواهد شد. رعیت که به منزله اولاد سلطان است، به واسطه خبط و خطایی مستحق قهر و سیاست شدن با رحمت و نصفت کامله سزاوار نیست. امیدوارم این شفاعت صادقانه چاکر جان نثار به فرّ انجاح مقرون افتد.

۷ شهر جمادی الثانیه ۱۳۲۴ برابر با ششم مرداد.(۱)

به دنبال ارسال تلگراف از سوی ولیعهد، همان روز پاسخی از شاه برای او ارسال شد و طلیعه پیروزی مهاجران به قم را نوید داد. در قسمتی از این تلگراف چنین آمده:

... چند روز پیش که علمای عظام آذربایجان در ضمن عریضه تلگرافی شرح راجع به علما عرض کرده بودند، نیات مقدسه خودمان را به آنها خاطر نشان کرده ایم و آن ها هم باید خوب دانسته باشند که حسن ظن ما و التفات ما نسبت به علما تا چه درجه است. حالا هم در مقابل شفاعت شما و استدعای علمای تبریز مقرر فرمودیم مشیرالدوله وزیر امور خارجه به قم برود و علمای عظام را محترما معاودت بدهد.

البته شما هم این مرحمت شاهانه را به آن ها ابلاغ و آن ها را به مراحم کامله ملوکانه امیدوار خواهید داشت.

۱- ۱. همان.

باید همگی با کمال امیدواری مراجعت و مراحم شاهانه را نسبت به خود و علمای آذربایجان بدانند، که نیّات مقدسه ما همیشه به ترویج شرع مطاع و آسایش علمای عظام مصروف و معطوف بوده و هیچ وقت مراحم خودمان را درباره آنها دریغ نخواهیم فرمود. ۷ جمادی الثانیه ۱۳۲۴، شاه.(۱)

پس از انتشار این پاسخ و تصمیم شاه مبنی بر فرستادن مشیرالدوله به قم برای بازگرداندن آنان با کمال احترام، در همان روز عین الدوله از صدر اعظمی کناره گیری کرد. شاه مشیرالدوله را به جای او نصب کرد و برای رفتن به قم عضد الملک رئیس ایل قاجار و حاجی نظام الدوله را برگزید.

با کناره گیری عین الدوله از مقام صدارت عظمی، حلقه محاصره شاه از هم گسست و روزنه ای در دژ پولادین استبداد پدید آمد.

از سوی دیگر، شاه که ذاتا با تأسیس عدالتخانه موافق بود(۲) و اجرای قانون در کشور را به نفع ایران می دانست و از خواست علما که تأسیس مجلس قانون بود و پایداری آنان آگاه شد، روز یکشنبه سیزدهم مرداد، ۱۴ جمادی الثانیه فرمان مشروطه را صادر نمودند.

صدور فرمان مشروطه

این فرمان در سالروز تولد مظفرالدین شاه از سوی وی صادر گردید و نوید بخش پیروزی انقلاب آرام ملت ایران بود.

چون در این فرمان به طبقات معینی از جامعه اشاره شده و نامی از توده مردم به خصوص کشاورزان و کارگران در میان نبود، رهبران انقلاب شب هفدهم جمای الثانی ۱۳۲۴ق برابر با ۱۷ مرداد ۱۲۸۵ ش (سه روز پس از صدور فرمان اول) در خانه مشیرالدوله جمع شدند و از صدر اعظم خواستند که فرمانی دیگر در تکمیل فرمان اول از سوی شاه صادر گردد. در نتیجه این گفتگوها فرمانی بدین شرح صادر

۱- ۱. همان.

۲- ۲. همان، ص ۷۴.

شد: «جناب اشرف صدر اعظم در تکمیل دستخط سابق خودمان مورخه چهاردهم جمای الثانیه ۱۳۲۴ ق برابر با ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ ش که امر و فرمان صریحا در تأسیس مجلس منتخبین ملت فرموده بودیم، مجددا برای آنکه عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کامله ما واقف باشند امر و مقرر می داریم که مجلس مزبور را به شرح دستخط سابق سریعا دایر نموده بعد از انتخابات اجزای مجلس فصول و شرایط نظام مجلس شورای اسلامی را مطابق تصویب و امضای منتخبین به طوری که شایسته مملکت و ملت و قوانین شرع مقدس باشد مرتب نمایند که به شرفِ عرض و امضای همایونی ما موشح و مطابق نظامنامه مزبور این مقصود مقدس صورت و انجام پذیرد»(۱).

در فرمان دوم دو نقطه فروزنده اسلامی است؛ اول آنکه به جای مجلس شورای ملی مجلس شورای اسلامی مطرح شد که بدون شک خواست عموم رهبران دینی و امت اسلامی بود.

دوم محور مشروطه، ملت و قوانین شرع مقدس قرار گرفت.

صدور فرمان مشروطه و تغییر نظام سیاسی ایران که طی یک نهضت و انقلاب آرام اسلامی به وقوع پیوست شور و هیجان وصف ناپذیری را در میان امت اسلامی و رهبران انقلاب برانگیخت. پناهندگان سفارت انگلیس از آن خانه شیطان خارج شدند. همچنین علما و رهبران انقلاب که به قم مهاجرت کرده و در پناه بارگاه حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام انقلاب را رهبری کرده بودند، پیروزمندانه و مسرور در میان استقبال پر شور مردم به تهران بازگشتند. دو شبانه روز سراسر تهران غرق در جشن و شادمانی بود.

تدوین نظامنامه انتخابات:

سران مشروطه (و یا به عبارت بهتر نهضت عدالت طلب و تعالی خواه) و جمعی از وزیران و درباریان به دعوت دربار در محل مدرسه نظام که یکی از عمارات دربار

۱- ۱. همان، صص ۱۲۰ - ۱۱۹.

بود گرد آمدند و عضد الملک (رئیس ایل قاجار) از سوی دولت از میهمانان پذیرایی می کرد. در این مجلس ابتدا مشیرالدوله به عنوان سخنگوی دولت وپس از او ملک المتکلمین از طرف مردم سخنرانی کردند. در این مجلس علی رغم کار شکنی های برخی از درباریان نظامنامه انتخابات تدوین، و در روز ۱۳ رجب ۱۳۲۴ ق، برابر با ۱۷ شهریور ۱۲۸۵ ش به امضای مظفرالدین شاه رسید.

پس از تصویب نظامنامه، انتخابات تهران با رأی مستقیم مردم صورت گرفت و با حضور ۶۰ نفر نمایندگان تهران مجلس شورای ملی تشکیل شد. پایتخت که قهرمان انقلاب آرم و تعالی خواه مردم ایران بود، این حق تقدم را برای خود حفظ کرد.

افتتاح مجلس

روز یکشنبه هجدهم ماه شعبان سال ۱۳۲۴ برابر با ۱۴، مهر ماه ۱۲۸۵ ش مجلس شورای ملی با حضور وزیران و نمایندگان سیاسی خارجی و حضرات آیات طباطبایی و بهبهانی و سایر مجتهدین تهران در کاخ گلستان به وسیله مظفرالدین شاه رسما افتتاح شد. شاه که با حال بیماری و نقاهت در مجلس حاضر شده بود، خطابه ای را که قبلاً تهیه شده بود قرائت نمود؛ ولی بنا به نقل «ادوارد براوان» پس از ایراد دو سه جمله از خطابه رقّت قلب به او دست داد و به گریه افتاد و نظام الملک دنباله خطابه را خواند.

اینک متن خطابه:

«منت خدای را که آنچه سالها در نظر داشتیم امروز بعون الله تعالی، از قوه به فعل آمد و به انجام آن مقصود مهم به عنایات الهیه موفق شدیم. زهی روز مبارک و میمون که روز افتتاح مجلس شورای ملی است مجلسی که رشته های امور دولتی و مملکتی را به هم مربوط و متصل می دارد و علایق مابین دولت و ملت را متین و محکم می سازد. مجلسی که مظهر افکار عامه و احتیاجات اهالی مملکت است. مجلسی که نگهبان عدل و داد شخصی همایون ماست در حفظ

ودایعی که ذات واجب الوجود به کف کفایت ما سپرده. امروز روزی است که بر وداد و اتحاد مابین دولت و ملت افزوده می شود و اساس دولت و ملت بر شالوده محکم گذارده می شود. و امروز روزی است که یقین داریم رؤسای محترم ملت و وزاری دولتخواه دولت و امناء و اعیان و تجار و عموم رعایای صدیق مملکت در اجرای قوانین شرع انور و ترتیب و تنظیم دوایر دولتی و اجرای اصلاحات لازمه و تهیه اسباب و لوازم امنیت و رفاهیت قاطبه اهالی وطن ما بکوشند و هیچ منظوری نداشته باشند؛ جز مصالح دولت و ملت و منافع اهالی و مملکت، و البته می دانید که نیت و اساس مقدسی که به ملاحظات شخصی مشوب و مختل نشود و به اغراض نفسانی فاسد نگردد. حالا ـ بر انتخاب شدگان است که تکالیف خود را چنان که منظور نظر دولت و ملت است انجام بدهند.

بدیهی است که هیچ کدام از شماها منتخبین انتخاب نشدید؛ مگر به واسطه تفوق و رجحانی که از حیث اخلاق و معلومات بر اغلب از مردم داشته اید و خود این نکته باعث اطمینان خاطر و قوت قلب ماست، و رجاء واثق داریم که با کمال دانش و بینش و بی غرضی در این جاده مقدس قدم خواهید زد و تکالیف خود را با کمال صداقت و درستی انجام خواهید داد ولی با وجود این، چون قاطبه اهالی را مثل فرزندان خود دوست داریم و نیک و بد آنها را نیک و بد خودمان می دانیم و در خشنودی و مسرت و غم و الم آنها سهیم و تشریکیم، باز لازم است خاطر شما را به این نکته معطوف داریم که تا امروز نتیجه اعمال هر کدام از شماها فقط عاید به خودتان بود و بس؛ ولی از امروز شامل حال هزاران نفوس است که شماها را انتخاب کرده اند و منتظرند که شماها با خلوص نیت، پاکی عقیدت به دولت و ملت خود خدمت نمایید و از اموری که باعث فساد است احتراز نمایید. پس باید کاری بکنید که در پیش خدا مسؤول و در نزد ما شرمنده و خجل نباشید.

این پند و نصیحت ما را هیچ وقت فراموش نکنید و آنی از مسؤولیت بزرگی که بر عهده گرفته اید غافل نباشید و بدانید که خداوند متعال ناظر حقیقی اعمال ماهاست و حافظ حق و حقانیت.

دست خدا همراه شما، بروید مسئولیتی را که بر عهده گرفته اید با صداقت و درستی انجام بدهید و به فضل قادر متعال و توجه ما مستظهر و امیدوار باشید».[(۱)]

۱۸ شعبان المعظمه ۱۳۲۴ ق.

قانون اساسی مشروطه

مجلس شورای ملی که با حضور نمایندگان تهران افتتاح گردید پس از حضور نمایندگان سایر شهرها کار خود را آغاز کرد. مهمترین وظیفه این مجلس تدوین و تصویب قانون اساسی مشروطه بود و مجلس آن قانون را که ابتدا نظامنامه اساسی خوانده می شد در پنجاه و یک ماده تدوین نمود و روز چهاردهم ذیقعده ۱۳۲۴ق برابر ۸ دی ماه ۱۲۸۵ ش به امضای مظفرالدین شاه و محمد علی میرزا (ولیعهد) رسید.

مظفرالدین شاه مقدمه ای بدین شرح به قانون اساسی نگاشت: «بسم الله الرحمن الرحیم

آنکه مطابق فرمان معدلت بنیان همایونی مورخ چهاردهم جمادی الاخر یک هزار و سیصد و بیست و چهار، از برای ترقی و سعادت ملک و ملت و تشیید مبانی دولت و اجرای قوانین شرع حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله امر به تأسیس مجلس شورای ملی فرمودیم و نظر بدان اصل اصیل که هر یک از افراد مملکت در تصویب و نظارت امور عموم علی قدر مراتبهم، محق و سهیم اند تشخیص و تعیین اعضای مجلس را به انتخاب ملت محول داشتیم. اینک که مجلس شورای ملی بر طبق نیات مقدسه ما افتتاح شده است، اصول و مواد نظامنامه اساسی شورای ملی را که مشتمل به وظایف و تکالیف مجلس مزبور، حدود روابط آن نسبت به ادارات است از قرار اصول زیر مقرر می فرماییم. شاه».

۱- ۱. مذاکرات مجلس، دوره اول تقنینیّه، صاحب امتیاز: سید محمد هاشمی، روزنامه چهارشنبه، سال ۱۳۲۵ هجری قمری.

قانون اساسی مشروطه، از اصل اول تا چهاردهم در تشکیل مجلس و از اصل پانزدهم تا سی و یکم در ارتباط با وظایف مجلس و حدود و حقوق آن و از اصل سی و دوم تا سی و هشتم در ارائه مطالب به مجلس شورای ملی و از اصل سی و نهم تا چهل و دوم طرح مطالب از سوی مجلس و از اصل چهل و سوم تا چهل و هفتم در شرایط تشکیل مجلس سنا و از اصل چهل و هشتم تا پنجاه مواد مشترک بین دو مجلس و شرائط انحلال مجلسین است و اصل پنجاه و یکم قانون اساسی عبارت است از: «مقرر آنکه سلاطین اعقاب و اخلاف ما حفظ این حدود و اصول را که برای تشیید مبانی دولت و تأکید اساس سلطنت و نگهبانی دستگاه معدلت و آسایش ملت بر قرار و مجری فرمودیم وظیفه سلطنت خود دانسته در عهده شناسند». علاوه بر تصویب قانون اساسی مجلس اول با توجه به شور انقلابی نمایندگان و نیز حضور دو گروه فعال سیاسی، مذهبیون و متدینین و نیز نوگرایان وابسته افراطی و التقاطی از تلاش و تکاپوی دامنه داری بر خوردار بود از این رو برای اصلاح امور و ترمیم ویرانی های کشور از یک سو و شتاب برای فتح قله تعالی از سوی دیگر برنامه های خود را شروع نمود.

ابتدا مسائل زیر در برنامه کار مجلس قرار گرفت:

۱. اخراج مستشاران بلژیکی و سایر مستخدمین بیگانه از ایران؛

۲. تجدید نظر در حقوق و مستمری شاه و تعیین مبلغ آن؛

۳. تأسیس بانک ملی؛

۴. ممنوعیت گرفتن هر گونه وام از روسیه و انگلیس؛

۵. جلوگیری از استفاده های نا مشروع عمال دولت به خصوص در وصول مالیات.

سرانجام در ۱۸ دی ۱۲۸۵ شمسی مظفرالدین شاه قاجار بر اثر استمرار بیماری در ۵۴ سالگی درگذشت و جنازه وی در تکیه دولت به امانت گذاشته شد تا طبق وصیت آن مرحوم به کربلا حمل شود. به مناسبت درگذشت مظفرالدین شاه از

طرف دولت سه روز تعطیل عمومی اعلام شد و مراسم عزاداری در تمام شهرها بر پا گردید.

محمد علی شاه طی مراسم باشکوهی تاجگذاری کرد و زمام کشور را به دست گرفت(۱).

محمد علی شاه علی رغم خودپسندی و غرور ذاتی و دلبستگی به استبداد در برابر فشار مجلس و مطبوعات برخی از خواسته های مجلس را پذیرفت و ابتدا به خدمت نوز بلژیکی در ایران خاتمه داد و بعضی از برنامه ها را نیز نپذیرفت.

خلاصه، ارزشمندترین کار نمایندگان دوره اول مجلس شورای ملی در آن محیط آشفته و کارشکنی های روسیه و دخالت انگلیس و بازی های محمد علی شاه و طرفداران او، تدوین «قانون متمم قانون اساسی» در یکصد و هفت اصل بود که در ۱۵ مهر ماه ۱۲۸۶ به تصویب مجلس رسید(۲).

محمد علی شاه ضمن توشیح قانون، این عبارت را در پایان آن افزود: «متمم نظامنامه اساسی (قانون اساسی) ملاحظه شد تماما صحیح است و شخص همایون ما ان شاء الله حافظ و ناظر کلیه آن خواهیم بود. اعقاب و اولاد ما هم ان شاء الله مقوی این اصول و اساس مقدس خواهند شد.

۲۹ شعبان قوی ئیل ۱۳۲۵ در قصر سلطنتی تهران.

بدون تردید نقایص قانون اساسی بر نمایندگان آگاه و سیاسی مجلس پوشیده نبود و لزوم تکمیل و رفع اشکالات کاربردی قانون اساسی مورد اتفاق اکثریت نمایندگان بود؛ به خصوص که دستگاه سلطنت نیز این کمبودها را دست آویز قرار داده و از ریاست و نظارت قوه مقننه بر دستگاه اجرایی طفره می رفت از این رو ترمیم و تکمیل قانون اساسی ضروری به نظر می رسید.

۱- ۱. روز شمار تاریخ ایران، ج ۱، ص ۱۲.

۲- ۲. روز شمار تاریخ ایران، دکتر باقر عاقلی، ج ۱، ص ۲۱؛ ایران در دوره سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم، ص ۴۸۹.

این قانون که مشتمل بر صد و هفت اصل است از اصل اول تا هفتم آن با عنوان «کلیات دین و مذهب رسمی ایران» پرچم و پایتخت و حدود مرزها و مصونیت جان و اتباع بیگانه را تبیین نموده و نقطه فروزنده در این متمم قسمت آخر اصل دوم است که چنین می باشد: «مقرّر است که در هر عصری از اعصار هیأتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضات زمان هم باشند به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علماء که دارای صفات مذکوره باشند معرفی به مجلس شورای ملی بنمایند؛ پنج نفر از آنها یا بیشتر به مقتضای عصر، اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین نموده به سمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلسین عنوان می شود به دقت مذاکره و غور رَسی نموده هر یک از آنها مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند. و رأی این هیأت علما در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجه عصر عجل الله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود.

اصل هشتم تا اصل بیست و پنجم، حقوق شهروندان را تبیین می کند.

اصل بیست و ششم منشأ و سرچشمه قوای کشور را ملت می داند. اصل بیست و هفتم قوای مملکت را به سه قوه مقنّنه، قضائیه و مجریه تقسیم می کند. اصل بیست و هشتم استقلال سه قوه را بیان می دارد.

اصل سی ام تا سی و چهارم حقوق و اختیارات مجلسین را تعیین نموده و از اصل سی و پنج تا سی و هشت بیانگر حقوق و حدود و اختیارات سلطنت ایران است.

اصل سی و هشت به تفویض سلطنت به محمد علی شاه و استقرار و استمرار آن در آن خاندان پرداخته است. اصل چهل و چهار شاه را مقام غیر مسؤول و وزرا را در مقابل مجلسین مسؤول می شناسد.

اصل پنجاه و هشت تا هفتاد شرایط انتخاب افراد به وزارت و حدود وظایف و

مسؤولیت فردی و مشترک آنان را در مقابل مجلسین بیان می دارد.

اصل هفتاد و یک تا هشتاد و نه به بیان کلیات و شرح وظایف قوّه قضائیه پرداخته، استقلال و تفکیک محاکم عرفی را از محاکم شرعی و لزوم علنی بودن محاکمات و دادرسی را معین می نماید.

اصل نود تا نود و سه درباره تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی و طریق انتخاب نمایندگان انجمن ها و حدود وظایف و اختیارات آنان است.

اصل نود و چهار تا یکصد و سه، کیفیت برقراری مالیاتها و تشکیل دیوان محاسبات و انتخاب اعضای آن از طرف مجلس شورای ملی را بر عهده دارد.

پایان بخش قانون متمم اساسی اصولی است که چگونگی تشکیل ارتش و استخدام نیروهای آن و وظایف آنان را بر عهده دارد.

مجلس اول علاوه بر تصویب قانون اساسی و متمم آن و نیز رأی به کابینه های متعدد، قوانین دیگری را نیز تصویب کرد که از جمله آنان می توان به این قوانین اشاره کرد:

۱. در ۲۲ اردیبهشت ۱۲۸۶ ش قانون انجمن های ایالتی و ولایتی را که مشتمل بر ۱۷۷ ماده بود به تصویب رساند.

۲. در ۱۹ خرداد ۱۲۸۶ ش قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستور العمل حکام که به قوانین داخله یا حکام معروف است و مشتمل ۴۳۳ ماده به انضمام ۲۶ ماده الحاقی است در مجلس به تصویب رسید.

۴. در ۱۸ بهمن همین سال قانون مطبوعات در بر دارنده ۵۳ ماده به تصویب مجلس شورای ملی رسید(۱).

با توجه به بافت و شاکله سیاسی فرهنگی بعضی از نمایندگان و حضور چهره های نوگرای التقاطی در مجلس، ظهور و بروز مشاجرات و تعارضات و جدالها غیر قابل اجتناب بود. از این روز مجلس که میراث و آرمان انقلاب مشروطه بود، از

۱- ۱. روز شمار تاریخ ایران، دکتر باقر عاقلی، ج ۱، صصص ۲۵ - ۲۳ - ۱۸.

سه محور مورد حمله و تعرّض قرار گرفت.

از یک سو وجود شاه مستبد و درباریان خودخواه که قدرت خود را محدود، و دخالت و نظارت مردم را در امور کشور نمی خواستند توطئه ها را شروع کردند. از سوی دیگر وجود نوگرایان التقاطی و افراطی چون تقی زاده و فضلعلی و طرفدارانشان در مجلس که هر روز با دسیسه ای طرحی برای دور کردن انقلاب از مسیر اسلامی خود ارائه می کردند. محور سوم این طرح دخالت های بیگانگان به خصوص انگلیس بود که موجب نگرانی و مخالفت بعضی از فقهای بزرگ چون شهید آیه الله حاج شیخ فضل الله نوری و یارانش گردید.

با کمال تأسف در این هنگامه غمبار که شعله اختلاف و تفرقه زبانه کشیده و کیان همه را به خاکستر تبدیل می کرد کمیته انقلاب و تعدادی از جراید تندرو همانند روح القدس و مساوات و.... آتش افروز تنور اختلافات گردیدند.

فرجام خونین

سرانجام مجلسی که میراث گرانبهای نهضت اسلامی مردم ایران بود و روز ۱۴ مهر ۱۲۸۵ ش، برابر با ۱۸ شعبان ۱۲۴ ق با خطابه مظفرالدین شا افتتاح گردید. پس از ۶۱۵ روز تلاش و پیکار و خدمات بزرگ و کوچک، روز ۲ تیر ۱۲۸۷ ش، برابر با ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ق با گلوله های توپ قزاق ها به فرماندهی لیاخف ویران و تعطیل گردید.

ولی افسوس! این شکست و ناکامی موجب عبرت و بیداری انقلابیون نگردید و باز همین شکست تلخ و غمبار را در جریان مشروطه دوم و مجلس دوم تجربه کردند.

همان عوامل تفرقه افکن به خصوص دخالتهای انگلیس و روس و حضور نوگرایان التقاطی افراطی مشروطه دوم را نیز ناکام گذاشت. مشروطه دوم و مجلس دوم نیز در کام این شعله سوخت و انقلاب مشروطه به طور کلی از آرمانهای خود فاصله گرفت.

حزب دموکرات و حزب اعتدالیون

پس از پایان دوره خودکامگی محمد علی شاه و فتح تهران به دست مشروطه طلبان، انتخابات مجلس در تهران و اکثر شهرستانها به صورت مستقیم و دو درجه آغاز شد. وقتی نمایندگان تهران برگزیده شدند دومین دوره مجلس شورای ملی روز اول ذیقعده ۱۳۲۷ ق، برابر با ۲۴ آبان ۱۲۸۸ ش در میان تظاهرات پر شور و شادمانی مردم افتتاح شد. مجلس دوم از روز هفتم ذیقعده رسما شروع به کار کرد و همان روز مستشار الدوله به ریاست مجلس انتخاب گردید.

ولی دیری نگذشت که همان شعله که مجلس اول و مشروطه اول را نابود ساخت، بار دیگر شعله ور گردید و این بار بستر اختلافات، قانونمند و تشکل یافته شد. احزاب پدید آمدند و هر حزبی پرچم اختلاف را بر افراشت. از یک سو بازار مطبوعات رونق گرفت و از سوی دیگر حزبها به بازی های سیاسی روی آوردند. در این میان افراد و عناصر گوناگونی پیرامون دو حزب سیاسی دموکرات و اعتدال گرد آمدند. این دو حزب یکی حزب تند رو و افراطی بود و دیگری اعتدالی. هر دو حزب در انتخابات مجلس فعالیت کردند. پس از افتتاح مجلس یکی خود را «دموکرات عامیون» خواند و دیگری «اجتماعیون اعتدالیون». البته احزابی چون اتفاق و ترقی و... نیز تشکیل گردیدند، ولی چون در مجلس کرسی های زیادی نداشتند نتوانستند در سرنوشت آینده کشور مؤثر واقع شوند.

دموکرات ها که ۲۸ نفر بودند مخالفان خود یعنی اعتدالیون را که ۳۶ نفر می شدند ارتجاعی و واپسگرا می نامیدند. زیرا آن حزب هوادار روش آرام و رعایت روند تکاملی در مسیر انقلاب بود و اعتقادی به کشتن و ترور نداشت. از این رو بیشتر سیاسیون و اعیان میانه رو به این حزب گرایش داشتند. افرادی چون سپهدار تنکابنی، سردار محیی، دولت آبادی و آیات بهبهانی و طباطبایی، دو پیشوا و رهبر مشروطه و اکثر متنفذین همانند ناصر الملک، فرمانفرما و... طرفدار یا عضو این حزب شدند. اینها دموکرات ها را انقلابی و تندرو می خواندند.

ص: ۲۴۵

حزب اعتدال با ۲۴ نماینده مؤتلفه و ۴ نماینده اتفاق و ترقی و سه نماینده از علمای تراز اول روحانی که می بایست در مجلس حضور داشته باشند و ۷ نماینده بی طرف ائتلاف داشتند.

دمکرات ها که یک اصل از مرامنامه حزبی آنان جدایی دین از سیاست بود و بند دیگر آن ایجاد نظام اجباری و بند دیگر آن تقسیم املاک بین رعایا و... مورد هجوم علما و اکثر مردم قرار گرفتند؛ ولی با وجود همه مخالفتها توانستند در مجلس فراکسیون ۲۸ نفر تشکیل دهند. در خارج از مجلس نیز عده ای از آنان طرفداری می کردند و روزنامه هایی چون ایران نو در تهران، شفق در تبریز، نوبهار در خراسان را منتشر و آرمان های آنان را تبلیغ می کردند. این گروه مخالفان خود را با برچسب های محافظه کار، ارتجاعی، آخوند، سرمایه دار، اشراف و اعیان متهم و به باد انتقاد می گرفتند.

رؤسای دمکرات ها: سید حسن تقی زاده، حسینقلی خان نواب، سلیمان میرزا، وحید الملک و سید محمد رضا مساوات بودند و رهبران اعتدالیون میرزا محمد صادق طباطبایی، میرزا علی اکبر خان دهخدا، حاج میرزا علی محمد دولت آبادی، حاج آقا شیرازی و قوام الدوله بودند.

علمای بزرگی چون سید عبد الله بهبهانی، سید محمد طباطبایی و سایر ارباب نفوذ هوا خواه حزب اعتدالیون شده و ناصر الملک و سپهدار نیز از این حزب حمایت می کردند.

آشفتگی و ترور

مبارزات فرهنگی محافل مطبوعاتی از یک سو و کشاکش سیاسی فراکسیون های پارلمانی دو حزب دموکرات و اعتدالی از سوی دیگر در مجلس، و بازار گرم تهمت و افترا و نیز دسیسه های خارجی، بار دیگر فضای سیاسی ـ فرهنگی کشور را متشنج ساخت.

با فشار دولت تزار روسیه، ستارخان و باقر خان از تبریز به تهران آمدند؛ ولی عده ای از رجال تهران حضور آن دو مرد فداکار را در تهران بر نمی تافتند و تلاش می کردند که به وسیله علمای نجف آن دو مرد مبارز را به خارج از ایران بکشانند. فاتحین مشروطه دوم که روزی در کنار هم یک دل و یک جهت وارد تهران شدند، حال که رژیم جدید استقرار یافته بود یکدلی را کنار گذاشته، هر یک به راهی می رفتند. یفرم خان ارمنی دسته جداگانه ای داشت. معزالسلطان گروه هوادار خود را تشکیل داده بود. بختیاری ها گرد سردار اسعد را گرفته و نیروی مستقلی را به وجود آورده بودند. بدین ترتیب بود که همان شعله ای که مشروطه اول و مجلس اول را نابود کرد، مشروطه دوم و مجلس دوم را به نابودی کشاند. زمینه بروز اختلافات و تشتت افکار و انحراف ملیون و آزادیخواهان از هدف مشترکی که برای رسیدن به آن جانفشانی کرده بودند، آماده شد و بار دیگر جهنم التقاط، انحراف و نوگرایی افراطی زبانه کشید و شعله آن با هیزم احزاب سیاسی و روزنامه ها، شعله ورتر گردید.

نتیجه مشروطه اول این شد که شهید آیه الله شیخ فضل الله نوری به دار آویخته و مجلس ویران شد. در مشروطه دوم کار آشفتگی پایتخت به جایی رسید که شب نهم رجب ۱۳۲۸ ق چهار نفر تروریست به خانه آیه الله بهبهانی حمله کردند و آن پیشوای مبارز اسلامی را به ضرب گلوله روی سجاده به شهادت رساندند. فردای آن روز روزنامه های وابسته به حزب اعتدالی ترور ناجوانمردانه شهید آیه الله بهبهانی را به عوامل حزب دموکرات نسبت دادند. بازارها تعطیل شد و هیاهو برخاست و مردم خواستار مجازات تقی زاده شدند و تبعید او را از ایران از دولت تقاضا کردند. او ناگزیر به سردار اسعد پناه برد. علمای نجف، خراسانی و مازندرانی تبعید تقی زاده را از ایران خواستار شدند و سرانجام او ایران را ترک کرد(۱).

چهارمین کابینه سقوط کرد و مستوفی الممالک به نخست وزیری رسید. وی

ص: ۲۴۷

۱- ۱. روز شمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، دکتر باقر عاقلی، ج ۱، ص ۵۰.

دولت ائتلافی را از سران دو حزب اعتدالی و دموکرات و افراد بی طرف تشکیل داد. بار دیگر صدای گلوله ترور در تهران پیچید. علی محمد خان تربیت و سید عبدالرّزاق از اعضای حزب دموکرات کشته شدند و تنور اختلاف و کشمکش داغ شد مبارزه حزبی شدت یافت و ترور این دو نفر را به اعتدالیون نسبت دادند و انتقام خون آیه الله بهبهانی دانستند.

به هر روی، اختلاف و نزاع دامنگیر انقلابیون شد. نوگرایان افراطی ـ التقاطی، مشروطه دوم را به سوی جریان دین ستیزی سوق دادند. مجلس مرکز اختلافات شد و به تدریج دیکتاتوری ناصرالملک، جای دیکتاتوری محمد علی شاه را گرفت. برای اولین بار تئوری دیکتاتوری منور از سوی تقی زاده در مجله کاوه مطرح شد، فضای کشور نا امن و هرج و مرج فراگیر شد.

نان را از سفره مردم و خواب را از چشم آنان ربود. چون مجلس در مقابل اولتیماتوم روسیه مقاومت کرد بنا به پیشنهاد دولت از سوی ناصرالملک حکم به انحلال مجلس صادر شد. یپرم ارمنی مجری این تصمیم گردید. یپرم با عده ای از فدائیان خود به مجلس شورای ملی رفت و نمایندگان را از مجلس اخراج کرد. در مجلس را قفل کرده و دستور داد کسی را به آنجا راه ندهند(۱).

سرانجام تز سید حسن تقی زاده (دیکتاتوری منوّر) تحقق یافت. اگر چه وثوق الدوله می خواست مصداق تحقق آن گردد، ولی ناکام ماند و رضا خان مصداق بارز این تئوری گردید(۲). «فاعتبروا یا اولی الابصار»

اینک به تفصیل پیامدهای مشروطه می پردازیم.

۱- ۱. همان، صص ۶۲ - ۶۱.

۲- ۲. ر.ک: مذاکرات مجلس، دوره اول تقنیته؛ ایران در دوره سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم؛ پیام بهارستان؛ روز شمار تاریخ ایران، دکتر باقر عاقلی، ج ۱.

پیامدهای مشروطیت

پس از پیروزی و تشکیل مجلس شورای ملی به عنوان یک دستاورد مبارک نهضت انتظار می رفت این نهاد با رعایت دقیق اصول نهضت و نظامنامه خود به توسعه و پیشرفت ایران کمک کند، ولی متأسفانه در طول تاریخ مشروطه کمتر شاهد مجلسی توانا و کارآمد بودیم.

مجلس اول با وجود موانع فراوان تا حدی کارآمد بود، ولی پس از آن به مرور زمان مقاومت و کارآمدی را از دست داد. در مجلس دوره اول علیرغم عمر کوتاه خود، در کنار مسؤولیت های سنگین تأسیس نهادهای مدنی ـ دموکراسی و نهادینه کردن حقوق مردم و مطالبات آنها، از طریق فعال کردن مجلس در نظارت قانونی بر دولت، شاه، اعتبارات مالی تا حسن اجرای قوانین از جمله قوانین ذیل را تصویب کرد:

ـ تدوین قانون انتخابات برای مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خود

ـ تنظیم قانون اساسی

ـ تعیین مؤلفه های حکومت مشروطه و توزیع نوین قدرت

ـ قانونی کردن اجتماعات

ـ تفکیک قوا

ـ تصویب قانون مطبوعات

ـ لزوم پاسخگویی دولت به مجلس و اقتدار مجلس در عزل وزرا و تصویب کابینه ها

ص: ۲۴۹

ـ تعیین قانون انجمن های ایالاتی ـ ولایتی به عنوان ارکان و اساس جامعه مدنی

ـ تعیین حدود مالی و حقوق درباریان و در رأس آنها شاه و اعضای کابینه

ـ تنظیم قوانین مالی به خصوص مسائل مالیاتی و رسیدگی به مسائل مالیه ایالات و ممانعت از سوء استفاده های عمال دولت در این مورد.

ـ تأسیس بانک ملی و تثبیت استقلال مالی کشور

ـ توجه به حدود و ثغور مرزهای کشور (ممانعت از تجاوزات نظامی) و نیز روابط مالی روشن و ضابطه مند با کشورهای خارجی و مخالفت و ممانعت از بدهی های ملی (استقراض خارجی)

ـ توجه و تثبیت حاکمیت ملی، اداره ملی، حقوق شهروندی، تساوی احاد ملت در برابر قانون، تأکید بر هویت و ملیت ایرانی.

مجلس اول پیش از پایان دو سال دوره قانونی خود به علت مخالفت محمد علی شاه با مشروطه خواهان و تحریکات دولت های خارجی از طریق عناصر ارتجاعی از سوی کلنل لیاخوف فرمانده قزاق های ایران و چند افسر روس روز دوم تیر ماه سال ۱۲۸۷ شمسی به توپ بسته شد. عده ای کشته، عده ای مجروح و عده ای نیز دستگیر گردیدند و عملاً مجلس تعطیل شد(۱).

به هر روی، تشکیل مجلس می توانست این دستاورد خوب را داشته باشد که عقلای قوم جمع شده و امور کشور بر اساس نظریه جمع اداره شود، ولی توجه به مصوبات مجلس روز به روز رو به کاستی نهاد و عملاً مجلس بدون اثر شدو دخالت قوه مجریه در سایر قوا سیر فزاینده ای گرفت.

از مجلس چهارم به بعد، مجالس ایران فرمایشی شد. چنان که مجلس پنجم با زور سر نیزه رضا خان منعقد گردید و در مجالس دیگر هم برای مدیران و مجریان انتخابات دستورالعملهایی تدوین می گشت که فلان شخص از فلان ناحیه و فلان خان از فلان منطقه، انتخاب شوند. و مجلس پر می شد از وجود نمایندگانی که هیچ

۱- ۱. مجلس اول و نهادهای مشروطیت، علی اصغر حداد، ص ۵۰.

گاه حوزه انتخابیه خود را ندیده بودند.

انتظار این بود که مجلس مشروطه هر چه به جلو می رفت، به سوی قانونمند شدن گام بردارد؛ ولی بر خلاف این انتظار، مام قانون «مجلس» خود قانونمند نگشت؛ به خصوص وقتی که چهره های سکولار در آن منشأ اثر بودند و کم کم روند حرکت مجلس را به سوی ستیز با اسلام و اسلام زدایی رهبری نمودند و قوانین موضوعه وام گرفته از غرب را جانشین قوانین اسلامی کردند. تاریخ مشروطه و مجلس شورای ملی خود گواه است که نوعی دین زدایی توسط مجلس در عرصه های مختلف مدیریت کشور به وجود آمد و به تدریج مشروطه را از مبانی دینی تهی و کم کم به سوی جریانی ضد مذهبی و دینی سوق داد. در قوه قضائیه نهاد سنتی محاکم شرع نابود و نهاد جدیدی به نام دادگستری و عدلیه جدید به وجود آمد. با تأسیس عدلیه جدید ضمن حذف نهادی که پاسخگوی مشکلات جامعه ایران بود، نهادی جایگزین آن گردید که قابلیت پاسخ گویی به حل مشکلات مردم را نداشت و در نهایت به روندی سکولار و ضد دینی انجامید.

در یک سنجش منطقی می توان نتیجه گرفت که آسیب های نهضت مشروطه به مراتب بیش از دستاوردهای مثبت آن بود.

چون نهضت در تحقق شعارها و آرمانها ناکام ماند، شعار نهضت مشروطه عدالت بود؛ آن هم عدالت اسلامی؛ ولی مشروطه خواهان غرب گرا راه و تجربه دیگری را برگزیدند. قانون های مدنی کشور را از بیگانه استقراض کردند و اسلامی که حتی برای کمترین موضوع نیز قانون داشت، کنار نهادند.

از همان آغاز چنین فرجام شومی انتظار می رفت. دخالت های بی رویه گروه ها و انجمن ها که اکثر آنان مدل غربی و شرقی داشتند؛ یا انجمنی بر مبنای فراماسون که ملکم خان مبلّغ آن بوده و از انگلیس به سوغات آورده بود و یا انجمن هایی نظیر «فدایی» و فلان که سوغات قفقاز و انقلابیون چپگرای شرقی بود.

حضور این طیف های لا مذهب و اسلام ستیز چون سلول های متعفّن و بیمار

کم کم پیکره مشروطه را بیمار و آن را به گورستان نهضت ها نزدیک ساختند. اگر مشروطه «مشروعه» مطلوب علمایی چون: آخوند خراسانی و میرزای نائینی و حاج شیخ فضل الله نوری تحقق می یافت، قطعا شاهد نوعی مردم سالاری در کشور اسلامی خود بودیم و ضمن وجود نهادهای قانونی در چارچوب فرهنگ ملی دینی خود می توانستیم استبداد را کنترل و خرد جمعی را در اداره کشور به کار بندیم. ولی افسوس که مسیر انقلاب منحرف شد. از سال ۱۲۹۲ ه.ش اندیشه «دیکتاتوری منور» در افق حکومت پدیدار شد و احزاب افراطی مشروطه نظیر حزب دموکرات، مروج این اندیشه شدند. آنان کم کم به این نقطه رسیدند که برای ایجاد تغییرات گسترده در کشور باید از ابزار زور و خشونت بهره جویند. این تئوری «دیکتاتوری منور» اولین بار در روزنامه کاوه در برلین توسط تقی زاده و کاظم زاده مطرح شد و برای ایجاد آن کوشیدند تا در قالب قرارداد ۱۹۱۹ و ایجاد حکومت مقتدر وثوق الدوله، دولتی آهنین و حامی انگلیس روی کار بیاورند. این دولت توانست با سرکوب یاغیانی چون نایب حسین کاشی و یا کمیته مجازات امنیت نسبی در کشور پدید آورد، ولی سرانجام با کودتای رضاخانی در سال ۱۲۹۹ این طرح میوه ای چون رضاخان را تقدیم مردم کرد. این بزرگترین شکست برای نهضت مشروطه بود. به جای آن که حاکمیت اسلامی ـ مردمی جایگزین سلطنت استبدادی گردد دیکتاتوری سهمگین و مدرنیزه ای به جای آن نشست.

بدون شک، مشروطیت فرصت خوبی بود که با افراط غربگرایان از یک سو و تفریط گروهی دیگر از دست رفت و در نتیجه لطمات فراوانی به جامعه وارد شد.

بیشترین آسیب سهم جوامع دینی و حوزه های علمیه گردید.

شعله اختلافی که در حوزه علمیه نجف زبانه کشید سالها ادامه داشت. در صورتی که تکاپوی مجتهدان حوزه فقهی شیعی و همگرایی آنان در آستانه مشروطیت می توانست دیدگاه والا و بلند اندیشه شیعی پیرامون حکومت اسلامی را در عصر غیبت ارائه کند و در پرتو اندیشه دینی ایران راه رشد و ترقی و سرافرازی

را به سوی قله فخر و شرف بپیماید. این آسیبی جدی بود که به جامعه ایران، بلکه جامعه شیعی وارد شد و اقتدار و توانایی روحانیت و مرجعیت شیعه را به نحوی خدشه دار کرد.

اعدام شیخ شهید نوری و ترور بهبهانی، انزوای طباطبایی، مخفی کردن فرامین آخوند خراسانی، و بنا بر احتمال قوی مسموم ساختن آن بزرگوار، ترور ملا محمد خمامی، تبعید ملا قربانعلی زنجانی و بیرون راندن صدها مغز متفکر و اندیشمند، فقیه و روحانی از عرصه انقلاب صدماتی بود که به پشتوانه معنوی کشور وارد شد(۱). در یک جمله به کنار گذاشتن روحانیت و تز جدایی دین از سیاست انجامید که از این دریچه آسیب های کلانی به کشور و مردم آن وارد شد. از آسیب های جدی دیگر مشروطه، تشدید غربگرایی در پوشش نوگرایی و در قالب تأسیس مدارس جدید، کانون بانوان، پیدایش احزاب و گروه ها که فرهنگ غرب و وابستگی را در این کشور سالیانی نهادینه ساخت به هر روی فاصله گرفتن نهضت مشروطه از اصل بنیادین فرهنگ آن نهضت، که اسلام بود موجب بروز حوادث و پیامدهای گوناگونی شد که به بعضی از آن اشاره گردید.

۱- ۱. روزنامه جام جم، ۳ مرداد سال ۱۳۸۵، ص ۹.

فصل چهارم اسلامیّت نهضت

اسلامیت نهضت

ص: ۲۵۵

اسلامیت نهضت

بدون تردید عناصر شکل دهنده و پدید آورنده نهضت، اسلام و جلوه های اسلامی بود؛ فرهنگ نهضت اسلام بود رهبری آن را تا پیروزی، علمای دین بر عهده داشتند؛ حامیان نهضت، توده ملت مسلمان بود. مراکز و میادین تجلی نهضت، مسجد، حسینیه و منابر بود. گویندگان مذهبی فرهنگ آن را منتشر می کردند. رؤسای هیأت ها تشکیلات آن را پدید آوردند. شهید و شهادت، جهاد و هجرت سرمایه نهضت بود؛ عدل و قانون، کتاب و میزان آرمان آن.

سروش آیات جهاد و شهادت محرّک مردم بود و گلواژه های مفاهیم نهج البلاغه ایده آفرین.

مردم دل داده عدالت علی علیه السلام فریاد تأسیس عدالتخانه سر دادند و عموم رهبران روحانی نهضت فروغ اسلام را در آینه مشروطیت تماشا می کردند. اینک جلوه ای از گفتار آنان:

طباطبایی: «دادگری، اجرای قانون اسلام و تأسیس مجلس که با پادشاه و گدا یکسان رفتار کند می خواهد»(۱).

مراجع بزرگ مقیم عراق، حضرات آیات تهرانی، خراسانی و مازندرانی در اعلامیه ها، فتواها، و تلگرافات خود چنین نوشته اند: «به عموم ملت، حکم خدا را اعلام می داریم: الیوم همت در رفع این سفاک جبار (محمد علی شاه) و دفاع از نفوس و اعراض و احوال مسلمین از اهم واجبات، و دادن مالیات به گماشتگان او از

۱- ۱. تشیع و مشروطیت در ایران، عبدالهادی حائری، ص ۱۰۵.

اعظم محرمات و بذل جهد در استحکام و استوار (مشروطیت) به منزله جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فداه و سر مویی مخالفت و مسامحه به منزله خذلان و محاربه با آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه است»(۱).

به راستی مشروطیت در چه جایگاهی از اسلامیت است که محاربه با آن محاربه با امام زمان عجل الله تعالی فرجه می باشد.

در تلگرافی که این بزرگواران، خراسانی و مازندرانی به نایب السلطنه ایران دارند چنین آمده: «البته بدیهی است زحمات و مجاهدت علما و امرا و سرداران عظام ملی و مجاهدین دین پرست، و وطنخواه و طبقات مختلف ایران در استوار اساس قویم مشروطیت و این همه بذل نفوس و احوال در تحصیل این سرمایه سعادت برای حفظ دین و احیای وطن اسلامی و آبادانی مملکت و ترقی و اجرای احکام و قوانین مذهب و سد ابواب حیف و میل در مالیه، و صرف آن در قوای نظامیه و سایر مصالح مملکتی و قطع مواد تعدی و تحمیل، چند نفر نفس پرست خود خواه خود رأی بود....»(۲).

شیخ اسماعیل محلاتی که یکی از فضلای برجسته حوزه علمیه نجف و از هواخواهان مراجع بزرگ مشروطه خواه بود، در این ارتباط چنین می نگارد: «یک رژیم مشروطه دارای دو فایده است. نخست آن که به حکومت استبدادی پایان می بخشد. دوم آن که «بیضه اسلام» را از «رقیت کفار» نگاهداری می کند.

از این رو دخالت هر فردی در جنبش مشروطه خواهی یا از باب نهی از منکر و اقامه معروف است و یا از باب دفع کفار و اعتلای علم اسلام و حفظ مملکت مسلمین از تهاجم کفر. در نتیجه هر گونه معارضه و مبارزه با مجلس شورای ملی در حد محاربه و جنگ با امام زمان علیه السلام است. اعتقاد علما این است که مجلس برای محدود کردن ستم و قطع دست ستمگران و حفظ اساس اسلام بنا گردید و علما نیز پشتیبانی از آن را واجب شمردند.

ص: ۲۵۸

۱- ۱. همان.

۲- ۲. همان ،ص ۱۲۴.

او در ادامه گفتار، آشکارا اعلام می دارد که اگر علما در مشروطه شرکت نمی کردند، انقلاب به دست دشمن می افتاد و سیاست مملکت اسلامی بر طبق کشورهای اروپا تدوین می گشت. از این رو علما با برادران سیاسی خود همدست گردیده، ارکان تمدن و نظام سیاسی را منطبق با سیاست اسلامی و حقوق مندرج در کتاب و سنت در این کشور جاری و معمول ساختند(۱).

مرحوم آیه الله نائینی (قدس سره) نیز از چهره های برجسته فقهی است که از مشروطیت دفاع کرده اند. او مهمترین و منطقی ترین کتاب را پیرامون مشروطه در دوران استبداد صغیر نگاشت. در قسمتی از سخنان خود می گوید: «گروهی از مردم به نام مذهب...»(۲).

احتمالاً همین سطور از کتاب «تنبیه الامه» موجب گردید مؤلف عالیقدر بعدا دستور دهد نسخه های کتاب جمع آوری و نابود کنند. بنا به نقل آیه الله العظمی بروجردی، مرحوم آیه الله نائینی یک لیره عثمانی که گویا طلا بوده می داد و می گفت نسخه های این کتاب را جمع کنید و از بین ببرید که باعث فساد و بدبختی شده است»(۳).

از نوشته آن مرحوم چنین بر می آید که تنها انگیزه او در نوشتن کتابش پیرامون مشروطه همانا مذهب بوده است.

نائینی از پشتیبانان سرسخت آخوند خراسانی در مبارزات مشروطه خواهی بود و انگیزه اش در درگیری در آن جنبش تا اندازه ای زیاد با خراسانی و مجتهدان برجسته مشروطه خواه یکی بود(۴).

او به پیروی از کواکبی حکومت را به دو بخش تقسیم می کند:

۱. حکومت از گونه «تملکیه و استبدادیه»، «استعبادیه و اعتسافیه» و «تسلیط و تحکمیه».

۱- ۱. اللعالی المربوطه فی وجوب المشروطه، محمد اسماعیل غروی محلاتی، صص ۴۰ - ۱۹.

۲- ۲. تنبیه الامه، آیه الله نائینی، ص ۴.

۳- ۳. جام جم، ش ۱۷، ۱۴ مرداد سال ۱۳۸۵، به نقل از مورخ معاصر استاد علی دوانی دام عزّه.

۴- ۴. تشیع و مشروطیت در ایران، عبدالهادی حائری، ص ۱۲۶.

۲. حکومت از گونه «مقیده و محدوده و عادله و مشروطه و سؤوله و دستوریه».

مرحوم نـائینی، شـکل دوم حکومت را بر شـالوده قانون، دادگری و مسؤولیت حاکم مبتنی دانسـته و به تعریف و توجیه آن می پردازد و آن را با اصول دین و مذهب، هماهنگ می شناسد(۱).

در ادامه می گوید: آزادی و برابری که در رژیم مشروطه مورد توجه است از اهداف اساسی پیامبران علیهم السلام است. پیامبر بزرگ اسلام همه مردم را آزاد و برابر می دانست(۲).

از این رو رهـبران مکتب تشیع به پیروی از مکتب پیـامبران علیهم السـلام مشـعل داران راه آزادی و آزادگی بـوده انـد، در هر عصـری برای نجات مسلمانان از بیداد ستمگران و به دست آوردن حقوقشان به پا خاسته و سختی ها را بر جان خود پذیرا بوده اند.

در این نهضت همه علمـای ما، برای احقاق حقوق ملت و جلوگیری از نفوذ بیگانه با نظام حاکم به مبارزه برخاسـتند؛ تا آن که رژیمی که می خـواست کشـور اسـلامی را به نـابودی کشانـد، نـابود و واژگون سازنـد و به نظر خود حکومت مشـروطه را که حاسم اکثر مواد فساد و مانع استیلای کفر بر بلاد است با بذل جان و جهاد ایجاد نمودند.

البته مهمـترین و بزرگترین انگیزه و نیروی الهـام بخش علمـا، حضور مردم در عرصه قیـام و انقلاب بود که می خواسـتند طوق بندگی سـلطنت مطلقه را از گردن خود بردارند و از فرهنگ مساوات و برابری اسلامی بهره مند گردند. به عبارت دیگر، چون حضور حاضر آشکار گشت، بر علما لازم بود مردم را همراهی کنند و انقلاب و رستاخیز آنان را یاری و رهبری نمایند(۳).

مرحوم آیه الله نـائینی در مقـامی دیگر در پی تـبیین دخـالت علمـا در نهضت مشـروطیت بر آمـده و آن را چنین مـدلل سـاخته: حکومت استبدادی با سه گونه ستم

۱- ۱. تنبیه الامه، نائینی، صص ۱۰۸ _ ۱۰۴.

۲- ۲. همان، صص ۲۱۱ - ۲۰۸.

۳- ۳. همان.

و غصب حقوق همراه است.

۱. اغتصاب رداء کبریایی عز اسمه و ظلم به ساحت اقدس احدیت.

۲. اغتصاب مقام ولایت و ظلم به ناحیه مقدسه امامت.

۳. اغتصاب رقاب و بلاد، و ظلم درباره عباد.

از این سه ظلم، نظام مشروطه فقط یک ظلم را به همراه دارد و آن ظلم به مقام مقدس امامت است.

بنابراین از دیدگاه این عالم بزرگ، علت لزوم تغییر رژیم استبدادی آن است که از آن دو گونه ستم و غصب حقوق دوری گزینیم، نه این که تنها یک حاکم معتدل تری روی کار آوریم. به نظر او علما شرعا مسؤولین دستگاه عدالت هستند.

از سوی دیگر، چون جلوگیری از بی نظمی در جامعه از امور پر اهمیت است، بنابراین از وظایف علماست که قدرت حکومت را در زمان غیبت کبرای امام دوازدهم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بر عهده گیرند. از این رو در نظام مشروطه، علمای دین مراحل قانون گذاری را زیر نظر قرار می دهند تا قوانین مجلس با اسلام هماهنگ شود و با اعمال نظریّه فقیه از غصب حقوق امام(ع) و ستم به ساحت آن حضرت جلوگیری شود.

به عبارت دیگر، باید رژیم قاجار که قدرت مطلقه مستبده به دست فرد یا افرادی بود پایان یابد و نظامی دیگر که هدفش قانون و نظم بوده و قانونیت مورد تصویب مقامهای مذهبی قرار گیرد برقرار گردد. در نتیجه نباید در لزوم تغییر رژیم استبدادی قاجار به نظام مشروطه پارلمانی تردید کرد(۱).

تکیه علما بر مبانی دینی

علمای مشروطه گر در بحثهای سیاسی خود یکسره بر مبانی اسلامی تکیه کرده و کوشش فراوان به کار برند تا اصول مشروطیت را با قرآن و سنت مدلل سازند.

۱- ۱. همان، صص ۴۷ – ۴۴.

بارزترین چهره روحانی که نماینده این شیوه فکری بود مرحوم آیه الله نائینی است. او بود که تئوری مشروطه را در قالب بسیار منظم، مرتبط و استوار به صورت کتاب «تنبیه الامّه» به دنیای شیعه عرضه داشت. وی استبداد را کم و بیش به شیوه آلفیری و مونتسکیو محکوم ساخت؛ ولی در بهره جویی از شواهد و مدارک برای اثبات دیدگاه خود همانند کواکبی به استدلالهایی گرایید که بر مبانی اسلام شالوده و پی ریزی شده بود و منابع غیر اسلامی مانند نظام سیاسی انگلیس بسیار کم و به ندرت مورد استناد آن مرحوم قرار گرفت. آن مرحوم در تبیین چهره زشت استبداد می گوید: «علل همه این گسیختگی ها و زشتی های خانمان برانداز که تاکنون دامنگیر ایران شده و نیز غباری که بر چهره دین و مذهب نشسته بی شک از حکومت استبدادی سرچشمه گرفته است تا مادامی که دولت اسلامی، استبدادی نبود دین اسلام به شیوه حیرت انگیزی گسترش یافت، ولی پس از به قدرت رسیدن معاویه تمامی اصول و فروع اسلامی که از لوازم یک حکومت قانونی و درست بود، جای خود را به عناصر ضد خود داد. به عبارت دیگر مرحوم نائینی می گوید تا دولت اسلام استبدادی نبود و امویان و بنی عباس به نام دین و مذهب بر مردم جفا نمی کردند فروغ دین و احکام آن عالم گیر بود و اسلام پیروزمندانه گسترش می یافت. نه از بُعد جغرافیای مرزی؛ بلکه روح و روان مسلمانان با گوهر فرهنگ اسلامی تابنده و فروزان بود. ولی از آن روز که حکومت به چنگال بنی امیه افتاد، اسلام و فرهنگ آن در سراشیبی انحطاط قرار گرفت. البته منظور مرحوم نائینی از انحطاط دور شدن مسلمانان از فرهنگ و مکارم اخلاقی اسلام بود؛ و اِلّا در دوران حکومت امویان و عباسیان اسلام از نظر فتح سرزمینها البته نه دلها و روحها بسیار گسترش یافت؛ به گونه ای که در دوران حکومت رشید اول مرزهای جهان اسلام بسیار گسترده بود. آن گاه مرحوم نائینی در نکوهش از استبداد، زندگی در زیر سلطه استبدادگران را همسان با بردگی می داند و با کلماتی از قرآن و ائمه هدی مطلب خویش را مدلّل و منوّر ساخته و چنین می نگارد: ذوات ائمه هدی علیهم السلام به مسلمانان

دستور داده اند که خود را از یوغ بردگی آزاد کنند و قرآن نیز این حقیقت انسانی را در پرتو آیاتش بیان کرده است:

۱. «وَ تِلْکَ نِعْمَهٌ تَمُنُّها عَلَیَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنی اِسْرائیلَ»(۱)؛ این طایفه بنی اسرائیل را بنده خود کرده ای و این هم نعمتی است که منت آن بر می نهی؟

۲. «فَقالُوا أَنُؤمِنُ لِبَشَرَیْنِ مِثْلَنا وَ قَوْمُهُمالَنا عابِدُونَ»(۲)؛ آیا ما به دو بشری که همانند ما هستند و قوم آنان ما را پرستش و بندگی می کنند ایمان آوریم؟

مرحوم نائینی می گوید که این آیات قرآنی درباره بنی اسرائیل نازل شده و این که خداوند پیرامون بنده بودن آنان سخن می گوید، به این دلیل است که زیر سیطره حکومت استبدادی فرعون به سر می بردند.

و نیز آیه «...قالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنائَهُمْ وَ نَسْتَحْیِ نِسائَهُمْ وَ اِنّا فَوْقَهُمْ قاهِرُونَ»(۳)؛ ... ما پیروزی کامل بر آنان داریم و آنان بسان بردگان بی اراده در زیر یوغ ما هستند. پسرانشان را خواهیم کشت و زنانشان را زنده نگه خواهیم داشت و ما بر آنان چیره ایم.

و نیز «... یَعْبُدُونَنی لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئا وَ مَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ»(۴).

نائینی در تفسیر این آیه می گوید: مشرک به خدا که در این آیه یاد شده اشاره است به افراد با ایمان که نمایندگان خداوند در روی زمین هستند نباید با هیچ حکمران استبدادگری دست بیعت دهند.

و نیز آیه «إِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْبابا مِنْ دُونِ اللّهِ...»(۵)؛ علما و کشیشان خود را به پرستش برگزیدند نه اللّه را.

به نظر مرحوم نائینی این علما و کشیشان، خدایان (ارباب) مسیحیان خوانده شدند. از این رو که مسیحیان نسبت به پاپها و کشیشهای خود اطاعت کورکورانه داشته اند. آنگاه مرحوم آیه الله نائینی بحث خود را با فروغ روایات منوّر ساخته و

۱- ۱. الشّعرا / ۲۲.

۲- ۲. مؤمنون / ۴۷.

۳- ۳. اعراف / ۱۲۷.

۴- ۴. نور / ۵۵.

۵- ۵. توبه / ۳۱.

می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره شجره ملعونه امویه و دولت پست بنی مروان فرموده اند: «اذا بلغ بنو العاص ثلاثین اتخذوا الله دین الله دولاً ـ و عباد الله خولاً؛ هنگامی که پسران عاص به سی تن برسند دین را به دولت تبدیل کرده و بندگان خدا را به بردگی گیرند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر می دهد خاندان اموی سلطنت اسلامیه را از نحوه ولایتیه به تملیکیه و «اغتصاب رقاب» تبدیل می کنند. در این قسمت مرحوم آیه الله نائینی از گفتار علی بن ابیطالب علیه السلام در نهج البلاغه(۱) و نیز سخنان امام حسین علیه السلام استناد کرده و حکومت های ستمگرانه و استبدادی چون فراعنه مصر، کسراهای ایران و قیصرهای روم و سرانجام خلفای اموی عرب را بر اساس این که آنان مردم زیر سلطه خود را چارپایان و برده می دانستند، سرسختانه مورد سرزنش و نکوهش قرار دادند. به نظر آن مرحوم شواهد تاریخی به خوبی روشنگر آن است که حکومت استبدادی زشت و منحط است و با روح تعلیمات اسلامی و منهج رهبران معصوم علیهم السلام آن منافات دارد(۲).

مرحوم آیه الله نائینی در طرد استبداد از مایه های اصیل اسلامی و فرهنگ تشیع سرمایه گذاری کرده و از عناصر فکری نو بهره ای نمی جوید؛ چون فرهنگ اسلام یک فرهنگ جاری و در هر زمان پاسخگوی نیاز مردم آن زمان می باشد.

آن مرحوم چندین صفحه از کتابش به بحث پیرامون نیروهای گوناگون استبداد اختصاص می دهد و پایه کرسی قدرت نظام استبدادی را جهل مردم ذکر فرموده و در این رابطه می گوید: که علم سرچشمه تمام فیوضات و سعادت است و جهل ریشه همه بدبختی هاست. نادانی سبب بردگی، شرک به خدا، از دست رفتن آزادی و برابری خدادادی است. نادانی و جهالت است که این حیوان صفت و دیو سیرت انسان صورت را، به بذل تمام قوا و دارایی اش در استحکام اساس اسارت و رقّیت

۱- ۱. نهج البلاغه، صبحی الصالح، خطبه ۱۹۲ و ۹۳.

۲- ۲. تنبیه الامّه، آیه الله نائینی، صص ۱۱۴ ـ ۱۰۹.

خود وادار می کند(۱).

نائینی برای ستیز و مقابله با نادانی راه و روش پیامبران علیهم السلام را برجسته کرده و می گوید: آن کس که بخواهد نادان را درست راهنمایی کند باید همان شیوه پیامبران علیهم السلام را که در این آیه آمده است پیروی کند «اُدْعُ اِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَن»(۲).

همه علمای مشروطه خواه بحثهای سیاسی و اصلاح طلبی خود را بر قوانین اسلامی پی ریزی کردند و موضع خود را در نهضت مشروطه یک موضع مذهبی اعلام کردند، و بر ضد لا مذهبی حکام و رژیم استبدادی و نفوذ بیگانگان قیام کردند.

بنا بر آنچه گذشت، دیدگاه این بزرگان را در دو محور اسلامی می توان عرضه داشت.

محور اول که مبنی بر اصلاح طلبی و دفع ظلم است، بر شالوده امر به معروف و نهی از منکر مبتنی بود. محور دوم که می توان دیدگاه خاص مرحوم نائینی دانست، اعمال ولایت فقیه و اجرای احکام اسلام از طریق پارلمان است.

در نتیجه، نهضت مشروطه در بستر فرهنگ اسلامی و با هویت اسلامی پدید آمد و به وقوع پیوست. همه رهبران انقلاب مشروطه خون جاری پیکره انقلاب را فرهنگ اسلام می دانستند و این پدیده مبارک را نهضتی اسلامی تعریف کرده تا آنگاه که خون مسموم فرهنگ بیگانه در آن تزریق شد.

چراها و عبرت ها

اکنون جای این پرسش است، با چنین جوهره و ریشه اسلامی چرا مشروطه به بیراهه رفت و با هدف خویش فاصله گرفت، چرا انقلاب به ضد انقلاب تبدیل و

۱- ۱. همان، صص ۲۲۱ – ۲۰۸.

۲- ۲. نحل / ۱۲۵.

ارزش به ضد ارزش تغییر هویت داد؟

چرا به جای زلال عدل و قانون، رشد و بالندگی از چشـمه انقلاب حنظل ظلم و ستم و وابستگی و رکود جاری شد؟ چرا مردم رسـته از استبداد عین الدوله به استبداد رضاخانی پیوستند و مردم رهیده از یوغ روس به دامان انگلیس چسبیدند؟ بلکه بالاتر بر اساس قرارداد ننگین ۱۹۰۷ وجه المصالحه دو کشور روس و انگلیس شدند؟

و چرا نهضت مشروطه مشروعه به وقوع پیوست؟

ص: ۲۶۶

نهضت مشروعه

به راستی چرا حاج شیخ فضل الله نوری(۱) پرچم مخالفت برافراشت و فریاد

ص: ۲۶۷

---

۱ – ۱. شهید شیخ فضل اللّه نوری در ذی الحجه سال ۱۲۵۹ در قریه لاشک از توابع مازندران از مادری پاک به نام آسیه و پدری روحانی به نام آخوند ملا عباس نوری طبرسی به دنیا آمد. پس از اتمام دوره ابتدایی برای تکمیل دروس در آغاز جوانی رهسپار نجف اشرف شد و در آن مکانت قدسی از محضر فقیهانی چون شیخ راضی آل خضر، میرزا حبیب الله رشتی و میرزای شیرازی«قدس سرهم» کسب فیض و دانش نمود. در سال ۱۲۹۲ به سامرا مهاجرت کرده و در پرتو فیوضات امامین هادیین علیهم السلام در زمره شاگردان آیه الله حاج سید محمد حسن شیرازی در آمد. او از شاگردان بنام و درجه اول مرحوم میرزا«قدس سره» بود. پس از کسب درجه اجتهاد در اوایل قرن چهاردهم قمری به فرمان میرزای شیرازی جهت تبلیغ و نشر معارف دینی راهی ایران شد و در تهران اقامت گزید. آن مرحوم در نهضت ضد استعماری ــ استبدادی تحریم تنباکو و پیروزی آن مشارکتی فعال داشت. در دوره ناصرالدین شاه با نفوذ و سلطه کشورهای روس و انگلیس به شدت به مخالفت برخاست. او از چهره های برجسته ای بود که در نهضت عدالت خواهی مشروطه نقش مؤثری ایفا کرد و در مهاجرت کبری به قم از ستارگان پر نور کاروان انقلاب بود. در تنظیم و تدوین قانون اساسی مشروطه و متمم آن سهم به سزایی داشت و از افتخارات او تصویب اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه بود؛ که بر اساس آن نظارت پنج نفر از مجتهدین طراز اول در نحوه تصویب قوانین مجلس و انطباق آن با قوانین اسلام را به دنبال داشت. ایشان مشروطه را به عنوان نهضتی که در آن قوانین شرع نوشته شده باشد مطرح کرد. همین امر موجب دشمنی منوّر الفکران و نوگرایان افراطی آن زمان، که تنها در حکومت قانون آن هم از نوع غربی معتقد بودند گردید. حاج شیخ فضل الله نوری از نخستین عالمانی بود که به نقشه استعمار به جهت اسلام زدایی از نهضت پی برد و کوشید تا اجازه ندهد ملی گرایی یا غرب زدگی جای اسلام را بگیرد و فرهنگ ابتذال و بی بند و باری غربی به نام آزادی در جامعه اسلامی حاکم و جاری شود. پس از فتح تهران توسط قوای بختیاری و قوای گیلان مرحوم حاج شیخ که یکی از رهبران اصلی مشروطیت بود به دست عده ای از مشروطه خواهان سکولار و افراطی دستگیر و به نظمیه آن روز که ریاست آن با یفرم خان ارمنی بود منتقل گردید و در یک محاکمه فرمایشی حکم اعدام او صادر شد. او عزّت نفس و مکانت قدسی فقیه آل رسول صلی الله علیه و آله را در تمام عمر پر برکت خود پاس داشت. به گفته دوست و دشمن او ننگ پناهندگی به سفارت خانه های خارجی را نپذیرفت و شهادت را بر توسل به بیگانه ترجیح داد. سرانجام آن بزرگوار در روز ۱۳ رجب سال ۱۳۲۷ قمری مصادف با سالروز تولد امیرالمؤمنین علی علیه السلام به دار استیلای غربزدگی آویخته شد. بدون تردید اعدام شیخ فضل الله نوری بزرگترین حادثه در تاریخ مشروطیت و عظیم ترین واقعه در تاریخ روحانیت شیعه است. بسیاری از بزرگان نهضت مشروطه مشروعه او را ستوده اند. از آن جمله حضرت امام خمینی قدس سره بنیانگذار نظام قدس سره مقدس جمهوری اسلامی در سخنرانیهای خود آن مرحوم را ستوده و به عنوان الگوی مبارزه با استکبار از ایشان یاد کرده اند. ر.ک: تاریخ پیدایش مشروطیت ایران، محمد حسن ادیب هروی؛ تشیع و مشروطیت در ایران، عبدالهادی حائری؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملکزاده؛ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی؛ صحیفه نور، امام خمینی.

نهضت مشروعه را طنین افکن ساخت؟ او که خود یار وفادار و از رهبران مشروطه بود. به راستی چرا پیکر مقدس شهید نوری قدس سره بر صلیب مشروطه آویخته شد؟ او از شاگردان بنام میرزای شیرازی و از یاران آن بزرگوار در نهضت تحریم تنباکو بود. او که از جمله عالمترین مجتهدان در زمان مشروطه بود. او که یار مشروطه و از جمله پدیدآورندگان آن نهضت بود. آن بزرگوار که خود فرمود: «من وللّه با مشروطه مخالفت ندارم. با اشخاص بی دین و فرقه ضالّه و مضلّه مخالفم که می خواهند به اسلام لطمه وارد بیاورند. روزنامه ها را لابد خوانده و می خوانید که چگونه به انبیا و اولیا توهین می کنند و حرفهای کفرآمیز می زنند. من عین حرفها را در کمیسیون های مجلس از بعضی شنیده ام و از خوف آن که مبادا بعدها قوانین مخالف شریعت اسلام وضع کنند، خواستم از آن کارها جلوگیری کنم. آن لایحه «اصل دوم متمم قانون اساسی» را نوشتم. تمام دشمنی ها و فحاشی ها از همان لایحه سرچشمه گرفته است»(۱).

بالاخره، دوره استبداد صغیر ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۲۷ قمری به پایان رسید و فتح و پیروزی دوم مشروطه خواهان تحقق یافت. مشروطه خواهان باز حکومت را در دست گرفته و پارلمان را بنیاد گذاشتند. در دوره ۱۳ ماهه استبداد صغیر آزادیخواهانی چند به دستور محمد علی شاه شکنجه و کشته شدند. اکنون نوبت

۱- ۱. تاریخ پیداش مشروطیت ایران، محمد حسن ادیب هروی، صص ۱۳۹ - ۱۳۷.

مشروطه خواهـان بود که دست انتقام از آستین بیرون آورنـد؛ ولی چون رهبری انقلاب به دست دو فؤدال بیگانه پرست، یعنی حـاجی علیقلی خان سـردار اسـعد بختیاری و سـپهدار تنکابنی افتاد، انقلاب را از مسـیر خود منحرف ساختنـد و تبهکاران ضـد مشـروطه و در رأس آنـان شاه با پناهجویی به این سـفارتخانه، و آن سـفارتخانه و اغماض این رهبران از مجازات، جان سالم به در بردنـد. ولی بـا کمـال تـأسف مرحوم حاج شـیخ فضل الله نوری را در یک محکمه ای زیر نظر یفرم خان ارمنی و به نظارت ابراهیم زنجانی به اعـدام محکوم و آن مظلوم را به دار آویختند. این اعدام، آغاز فروپاشـی و ناکام ماندن انقلاب بود. تصویب چنین کیفری در مورد مجتهـد بزرگی ماننـد شـیخ فضـل الله اعجـاب و نـاراحتی همگـان حـتی روحـانیون طرفـدار مشـروطه را برانگیخت. نوری که به دانش و تقوی شـناخته شده بود از چهره مؤثر در نهضت تحریم تنباکوی میرزای شـیرازی محسوب می شد. چهره ای کاملاً وجیه بود و از مشروطه مشروعه هواخواهی، و با درایت و بصیرت الهی خود دریافت که مشروطه ایران غیر اسلامی است. گرچه علمای مشروطه خواه صریحا با آن مرحوم مخالفت کرده بودند و به گونه ای نهضت او را در طرفداری از محمـد علی شـاه انگاشـته بودنـد، ولی به دار آویختن او دور از انتظـار همگان بود. این رویـداد ناگهانی و از نظر بسـیاری باور نکردنی، سبب نگرانی عموم علما شد.

این اعـدام بـا نفوذ انگلیس و به دست نوگرایـان افراطی انجـام گرفت. به راستی این حـادثه جـانسوز بزرگترین فـاجعه انقلاب مشروطیت بود.

مخبر الممالک که شاهـد اعـدام حـاج شـیخ فضـل الله بود وقـتی که ثقه الاسـلام را در تـبریز به دار آویختنـد، چنین گفت: تا چشـمان کور شود که اگر به دست خودمان رئیس مـذهبی مثل شـیخ فضل الله را به دار نمی زدیم، امروز دولت روس جرأت همچو جسارتی را نداشت که یکی از رؤسای مذهبی را به دار بیاویزد(۱).

ثقه الاسلام چون خبر شهادت شیخ را شنید بر سر خود زد و گفت: بعد نوبت

۱- ۱. وقایع الزمان، ص ۱۳۵ به روزنامه جام جم، شنبه ۲۱ مرداد، ص ۱۱.

ماست. و بدبختانه همین طور هم شد(۱).

آیه الله بهبهانی در واکنش به اعدام شیخ فضل الله هنگام بازگشت از تبعید به تهران به فرزند خود تغیّر کرد و گفت: تو زنده ماندی و شیخ را در تهران به دار زدند، و این لطمه را به اسلام وارد ساختند. چرا نرفتی بند دار را بگیری و به گردن خود اندازی که این ننگ برای اسلام پیش نیاید و این لطمه و سکته به مشروطیت ایران وارد نشود؟(۲)

آیه الله سید محمد طباطبایی نیز در بازگشت از سفر تبعید خود به مشهد وقتی به سبزوار رسید، خبر شهادت شیخ فضل الله نوری را به ایشان گفتند. او گریه فراوان کرد و گفت: با عالم چنین عملی روا نمی دارند(۳).

آن مرحوم به خاطر اعدام شیخ می خواست به تهران نیاید و نیز چون به اصرار ایشان را به تهران آوردند، رسما به خاندان جلیل شیخ تسلیت فرستاد و با صراحت اعلام کردند این عمل از سوی دشمنان اسلام و ایران انجام شد و برای ضعف روحانیت و تضعیف استقلال و عظمت ایران مخالفین به آن مبادرت کردند(۴).

مدرس مرد سیاست و دین در این رابطه گفتند: «کشتن شیخ فضل الله که از اعلم علمای وقت بود هم پیروزی بلشویک های اعزامی به ایران بود؛ هم پیروزی انگلیس و هم ضایعه برای علمای نجف و ایران. حادثه بدی بود که هنوز هم علل آن در تاریخ همچنان مجهول مانده است(۵).

ناظم الاسلام کرمانی که خود از مخالفین شیخ فضل الله بوده اعتراف می کند که استعمار در شهادت شیخ فضل الله نقش داشته است. او ادامه می دهد که اگر مرحوم مظفرالدین شاه عاقبت اندیش بود در پاسخ مردم که او را مخاطب قرار داده و گفتند: ای پادشاه ایران علمای اسلام را ذلیل و خوار نخواهید! ای پادشاه اسلام

۱- ۱. همان.

۲- ۲. اطلاعات، دی ماه ۱۳۲۷، ش ــ ش ۲۰ - ۲۲.

۳- ۳. راهنمای کتاب، سال ۲۱، ش ۲۱، ص ۳۳؛ جام جم، ۱۹ مرداد ۸۵، ص ۱۱.

۴- ۴. اطلاعات، همان.

۵- ۵. مجله یاد، زمستان، ۱۳۶۹، ش ۲۱، صص ۹۳ - ۹۲.

اگر روس و انگلیس بـا تـو طرف شونـد شـصت کرور مملکت ایران به حکم این آقایـان جهـاد می کننـد، می تـوانست جواب بگویـد که ای رعیت من! هر گاه دولتی بخواهد با دولت ایران طرف شود اول قلوب شـما را از علما متنفر می سازد که شـما به دست خود یکی را در میدان به دار بکشـید و یکی را در خانه خودش در حالی که روی سـجاده نشسته ترور کنید و دیگری را خانه نشین کنید(۱).

اعدام شـهید نوری یکی از نتایج مؤثر اختلافهای جدی داخلی، میان گروههای مشروطه خواه، یعنی علما از یک سو و مخالفان شیوه های مذهبی و روحانی از سوی دیگر بود. البته اختلافهای این دو گروه پیش از این در میان مشروطه گران آغاز شده بود. یکی از نمونه های چشـمگیر این اختلافها در مجلس یکم، هنگام بحث پیرامون اصل هشتم متمّم قانون اساسی که همه مردم را برابر می خواند خودنمایی کرد.

حـاج شـیخ فضـل الله گفت: «محـال است بـا اسـلام حکم مسـاوات». و افزود که احکـام اسـلام تفـاوت فراوانی بین موضوعات مکلفین در عبـادات و معاملات و تجـارات و سـیاسات از بـالغ و غیر بـالغ، ممیز و غیر ممیز، عاقل و مجنون، صـحیح و مریض، مختار و مضطر، راضی و مکره، اصیل و وکیل، ولی و بنده و آزاد، پدر و پسر، زن و شوهر، غنی و فقیر، عالم و جاهل، شاک و متیقّن، مقلـد و مجتهـد، سـید و عـام، مسـلم و کـافر، کـافر ذمی و حربی، کافر اصـلی و مرتـد، مرتـد ملی و فطری و غیرها، می گذارد». بنابراین چگونه یک مسلمان می تواند از قانونی پیروی کند که همه مردم را برابر می خواند(۲).

در این گفتار اشاره شیخ فضل الله به اصل هشتم قانون اساسی است که می گوید: «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون متساوی الحقوق خواهند بود»(۳). در آن هنگام و

۱- ۱. تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، بخش اول، صص ۲ - ۳۶۱؛ جام جام، ۱۶ مرداد سال ۱۳۸۵.

۲- ۲. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملکزاده، ج ۴، ص ۲۱۵ - ۲۱۴.

۳- ۳. قانون اساسی، راوندی، ص ۱۴۶.

در آن مجلس بود که نمایندگان تبریز، نو گرایان افراطی و التقاطی آشکارا بیان داشتند که قانونی را که بر پایه شریعت بنیان نهاده شده باشد نمی خواهند(۱).

علمای مشروطه خواه، نظام ایران را از جهات بسیاری بر خلاف انتظار خویش یافتند.

خراسانی و مازندرانی دو تن از رهبران بزرگ مشروطه که اعلامیه های تکان دهنده آنان بود که دیوار استبداد صغیر را فرو ریخت، تلگرافی به ناصرالملک فرستاده و ناخشنودی علما را از مشروطه گران و شیوه کار مجلس دوم ابراز داشتند، در آن تلگراف علما با اشاره به آزادی مطبوعات، درباره عدم حق نظارت خود بر نشر مطالبی که مربوط به مسائل مذهبی است سخت شکایت کردند. و نیز در مورد لا مذهب بودن شخصیتهای سیاسی، مالیاتهای سنگین، آزاد نکردن زندانیهای سیاسی و دیگر خبرها ناخشنودی خود را ابراز داشتند(۲).

پاسخ چراها

نهضت ها نیز چون سایر پدیده ها ممکن است دچار آفت زدگی و انحراف گردند. وظیفه رهبری نهضت است که پیشگیری کند؛ و اگر احیانا آفت نفوذ کرد با وسائلی که در اختیار دارد و یا باید در اختیار بگیرد آفت زدایی نماید. متأسفانه در نهضت مشروطه رهبری نتوانست از نفوذ آفتها جلوگیری کند و پیکره انقلاب با ویروس آفتها بیمار شد. از این رو نهضت عقیم ماند؛ بلکه به ضد انقلاب تبدیل شد و اثر معکوس بخشید.

در فصل بعد به برخی از آفتها اشاره می شود.

۱- ۱. تاریخ مشروطه ایران، کسروی، صص ۳۲۲ - ۳۲۱.

۲- ۲. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۵۹؛ ر.ک: شیخ فضل الله نوری و مشروطیت، مهدی انصاری، صص ۲۷۳ - ۹۷.

فصل پنجم آفتهای نهضت

۱. نفوذ اندیشه های بیگانه

ص: ۲۷۳

۱. نفوذ اندیشه های بیگانه

چون یـک نهضت اجتمـاعی اوج می گیرد و جـاذبه پیـدا می کنـد و مکتبهای دیگر را تحت الشـعاع قرار می دهـد، پیروان آن مکتبهـا برای رخنه کردن در آن مکتب و پوسانیـدن آن از درون، انـدیشه های بیگانه را که با روح آن مکتب مغایر است وارد آن می کنند و آن مکتب را از اثر و خاصیت می اندازند و یا کم اثر می کنند.

این اندیشه ها از دو طریق نفوذ می کنند: اول از سوی دشمنان. دوم از طریق دوستان.

در قرون اولیه اسلام، پس از گسترش و فتوحات بزرگ، مخالفان اسلام مبارزه با اسلام را از این راه آغاز کردند و اندیشه های خود را با نشان تقلبی اسلام صادر نمودند.

اسـرائیلیات، مجوسـیات، مانویات، با مارک اسـلام وارد حدیث و تفسـیر و افکار و اندیشه های مسلمانان گردید و بر سر اسلام آمد آنچه که نباید می آمد.

البته خوشبختانه علمای اسلام متوجه این نکته شدند و تا حد زیادی موفق به آفت زدایی گشتند و هنوز هم ادامه دارد.

گاهی پیروان خود مکتب به علت عـدم آگاهی از معارف و انـدیشه های مکتب، مجـذوب یک سلسـله نظریات و انـدیشه های بیگانه می گردند و آگاهانه یا نا آگاهانه آن نظریات را با نام آن مکتب عرضه می کنند.

ایـن نمـونه، نیز در جریانـات قرون اولیه اسـلام رخ داد، مجـذوب شـدگان به فلسـفه یونـانی و آداب و رسـوم ایرانی و تصـوف هندی، نظریات و اندیشه هایی را به عنوان

خدمت نه به قصد خیانت وارد اندیشه های اسلامی کردند. خوشبختانه، این جهت نیز از چشم تیز بین علمای اسلامی دور نماند و یک جریان «نقد اندیشه» در بستر این علوم و آداب پدید آمد. و به تدریج به سوی حذف آن اندیشه ها گام برداشت(۱).

نهضت مشروطه نیز با چنین تحولات و التقاطهایی همراه بود.

خود عنوان «مشروطه»(۲) دهها سال پیش از انقلاب، توسط میرزا صالح شیرازی به عنوان سوغات انگلیس وارد ایران شد.

او در کتاب خاطرات خود پیرامون نظام انگلیس چنین نگاشته: «سیستم سیاسی، دستگاه دادگستری در لندن، کتابخانه ها، یتیم خانه ها، دانشکده های پزشکی و واکسیناسیون و غیره.. در ادامه از ماگناکارتا «Magnacarta» یاد کرده می گوید که یکی از دستورهای این فرمان آزادی برای مردم است.

او انگلیس را ولایت و مهد آزادی، مجلس عوام را مشورت خانه و نمایندگان آن

۱- ۱. نهضتهای اسلامی در صد ساله اخیر، استاد شهید مطهری، صص ۸۸ - ۸۷.

۲ - ۲. در نوشته های پژوهشگران تاریخ نو ایران و ترکیه واژه مشروطه به عنوان معادلی برای واژه انگلیسی «Gonstitutionalism» (کنتیئوشنالیزم) یا حکومتی که بر شالوده یک قانون اساسی و نظام پارلمانی بنیاد شده باشد به کار برده شده است. در ایران دو واژه «مشروطه» و «مشروطیت» به آن نظامی اطلاق می گردد که پس از انقلاب سال ۱۳۲۴ قمری ۱۹۰۶ م پدید آمد. در کشورهای عربی واژه «دستور» و در هند و پاکستان لغت «آئین» که هر دو فارسی می باشند مفاد این لغات است. به هر روی در مورد ریشه لغوی واژه مشروطه اختلاف نظری در میان پژوهشگران تاریخ مشروطه ایران وجود دارد. تقریبا همه نویسندگان ایرانی دوره انقلاب مشروطه، واژه مشروطه را بدون در نظر گرفتن ریشه واقعی انگلیسی آن از ریشه عربی «شرط» گرفته اند. از جمله نویسندگان معاصر انقلاب مشروطه، شمس کاشمری، شیخ اسماعیل محلاتی و ادیب الحکماء قراباغی را می توان نام برد. از سوی دیگر تئوری دیگری به وسیله تقی زاده و دکتر رضا زاده شفق بیان گردیده که با آنچه در بالا گفته شد تفاوت دارد. همان گونه که می دانیم این دو تن به عنوان سیاستمدار و غربگرای و نوگرای مشروطه شناخته شده اند تقی زاده می نویسد که واژه مشروطه از لفظ فرانسوی «Lachart» گرفته شده نه واژه عربی «شرط». دکتر رضازاده شفق نیز همین نظر را دارد و توضیح بیشتری در این زمینه می دهد و می گوید: «کلمه مشروطه از ترکیه به ایران آمد....». ر.ک: تشیع و مشروطیت در ایران، صص ۲۵۹ - ۲۵۲.

را وکیل الرعایا می نامـد. او برای مجلس عوام اهمیت فوق العاده قائل شده، می گوید: مردم آزادی مطلق دارند که نمایندگان خود را انتخاب کننـد و نماینـدگان هم حق دارنـد که عقیده خویش را در پارلمان آزادانه ابراز کنند، نمایندگان حق دارند که هر فرمانی از سوی پادشاه و یا مجلس اعیان صادر گردد، در صورتی که به زیان مردم باشد آن را معلق سازند.

بدین ترتیب این جوان ایرانی(۱) عقاید مربوط به رژیم مشروطه را که ساخته و پرداخته بورژوازی و پشتیبان منافع انگلیس بود، از مهد آن رژیم به ایران آورد.

گزارش مشروح او از اصول گوناگون مشروطه ماننـد آزادی بیان، آزادی انتخابات، حاکمیت پارلمان و دیگر جنبه های رژیم مشروطه انگلیس از کهن ترین آثاری است که پیرامون رژیم مشروطه انگلیس به وسیله یک مسلمان به نگارش در آمد(۲).

ایـن فکر بیگـانه کهـن کـه بـا پیروزی نهضـت مشـروطه ایران تقریبـا نـود سـال فاصـله داشـت، در بسـتر تحولاـت رخ داد و در کشورهـای اروپـایی به رونـد تکـاملی خود ادامه داد، جنبشـهای سیاسـی، اقتصادی و اجتماعی در بسـیاری از نقاط جهان آغاز گشته بود.

در انگلیس یـک رشـته «قـوانین اصـلاحات» تنظیم گردیـد، قوانینی چون «دومین قـانون آزادی حق رأی در انتخابـات در سـال ۱۸۶۷» و «حق رأی انسـانی» در سال ۱۸۸۴ و قوانینی درباره حق آزادی شـرکت در انتخابات و دادن رأی و تقسـیم کرسی های پارلمان.

و نیز ایتالیا که به هفت بخش تجزیه شـده بود، پس از یک رشـته شورش در سالهای ۷۰ - ۱۸۵۹ سرانجام اتحادیه ای به وجود آورد که دارای یک قانون اساسی بود و سپس دولت پادشاهی ایتالیا گام به عرصه وجود نهاد.

همچنین نتیجه سه جنگ خونین که در سالهای ۱۸۶۴ و ۱۸۷۱ به وسیله آلمان،

۱- ۱. میرزا صالح شیرازی در سالهای ۱۲۳۵ - ۱۲۳۱ ه.ق، کتاب خاطرات خود را تألیف کرد.

۲- ۲. تشیع و مشروطیت در ایران، صص ۱۳ - ۱۲.

دانمـارک، فرانسه و اتریش روی داد، چهار کشور مشـروطه ایجاد گردیـد: دانمارک در سال ۱۸۶۴ م، اتریش و مجارسـتان در سال ۱۸۶۹ م؛ آلمان در سال ۱۸۷۱ و جمهوری سوم فرانسه در سال ۱۸۷۵ م.

در سال ۱۸۷۶ آزادی خواه مشهور ترک، مدحت پاشا قانون اساسی تنظیم کرد و به تصویب سلطان عبدالحمید دوم رساند. اگر چه این قانون اساسی را سلطان معلق کرد، ولی در سال ۱۹۰۸ با انقلاب ترکان جوان دوباره زنده گشت.

از جمله، کشورهایی که پیش از ایران با جنبش مشروطه خواهی سر و کار داشتند مصر بود. در سراسر سده ۱۹ از اشغال نظامی ناپلئون به بعد تغییرات گوناگونی در سیستم حکومتی مصر به شرح زیر پدید آمد.

از تأسیس دیوان که به وسیله دستگاه اداری ناپلئون در سال ۱۷۹۸ بنیاد شد.

۲. مجلس الشوری، از تأسیسات محمد علی خدیو مصر در سال ۱۸۲۹.

۳. مجلس الشورای النواب، که از سوی خدیو اسماعیل یک بار در سال ۱۸۶۰ و دیگر بار در سال ۱۸۶۶ شالوده ریزی شد.

۴. مجلس النظـار، که اسـماعیل در سال ۱۸۷۸ پـایه ریزی کرد و نیز یـک قانون اساسـی در سال ۱۸۸۲ پس از شـورش «عرابی پاشا» نوشـته شـد که سال بعد آن معلق گردید. در سال ۱۸۸۳ انگلیس ها برای مصـر قانون اساسی دیگری نوشتند که بر اساس آن بر مصر حکومت می کردند.

این قانون تا آغاز جنگ جهانی اول همچنان به قوت خود باقی بود.

در نیمه دوم قرن نوزدهم ایرانی های بسیاری در مصر زندگی می کردند و از نزدیک شاهد این تغییرات نو بودند.

در دهه آخر قرن نـوزدهم تعـدادی از روشـنفکران ایرانی در قـاهره زنـدگی می کردنـد و به نشـر روزنـامه هـای فارسـی مـانند حکمت ۱۸۹۲، ثریـا ۱۸۹۸ و پرورش ۱۹۰۰ سـرگرم بودنـد. تـأثیر این روزنـامه ها در میان قشـر روشـنفکر ایران چنان بود که ورودشان به ایران از سوی شاه و دولت ممنوع شد.

ص: ۲۷۸

تحولات هندوستان نیز در ساختار شاکله فکری مردم ایران مؤثر بود.

از سال ۱۸۵۰ به بعد چند قانون اساسی تدوین شد. در سال ۱۸۶۱ قانون شورای هندوستان نوشته شد. در سال ۱۸۸۵ کنگره ملی هند تأسیس شد و در نخستین نشست آن که در بمبئی تشکیل شد ۷۲ تن نماینده هندی شرکت کردند. این کنگره پایه یک پارلمان بومی هند را ریخت که گام بعدی آن ایجاد قانون شورای ۱۸۹۲ بود. ایرانیان مقیم هندوستان سراسر شاهد این رویدادهای مربوط به قانون و مشروطه گری بودند و این تحولات در ساختار اندیشه مردم ایران مؤثر بود.

یکی از رهبران بزرگ مشروطه، حاج نصرالله ملک المتکلمین بود که در سال ۱۸۸۱ به هندوستان سفر کرد. او بود که کتاب انتقادی خود را به نام «من الخلق الی الحق» را درباره اوضاع سیاسی اجتماعی ایران نگاشت. او شخصیت فکری خود را مدیون تحولات هندوستان می دانست.

ایرانی دیگر ساکن هندوستان که از رهبران فکری انقلاب مشروطیت ایران به شمار می رود، سید جمال الدین مؤید الاسلام بود که روزنامه معروف «حبل المتین» را در کلکته و تهران برای سالیان متمادی چاپ و منتشر می کرد(۱).

سیر جنبش مشروطه خواهی در ژاپن نیز از عوامل فرهنگ ساز در نهضت مشروطه ملت ایران بود.

کشور ژاپن مشروطیت خود را نسبتا با صلح و صفا به دست آورد و مراحل ترقی و تعالی آن نه سال طول کشید.

امپراطور ژاپن آغاز انقلاب را در سال ۱۸۸۱ اعلام کرد و سرانجام در ۱۱ فوریه ۱۸۸۹ قانون اساسی کشور خود را تصویب نمود. این قانون اساسی، به گفته یک دانشمند ژاپنی: «هدیه ای بود که از سوی پادشاه داده شد» گرچه در آن قانون، قوای کشور به سه بخش، مقننه، اجرائیه و قضائیه تقسیم شده بود، ولی به گفته هزومد، شالوده اصلی قانون اساسی ژاپن بر یک نظام حکومت الاهی پدر شاهی ریخته شد(۲).

۱- ۱. تشیع و مشروطیت در ایران، صص ۱۷ - ۱۵.

۲- ۲. همان.

اگر چه در این ایام رابطه رسمی میان کشور ایران و ژاپن نبود، ولی مدارک گوناگونی وجود دارد که حاکی از یک پیوند دو سره میان این دو کشور است.

محمدعلی سیاح، مشهور به حاج سیاح که یکی از آزادیخواهان ایرانی و از مخالفان سرسخت حکومت ناصرالدین شاه بود پیرامون سفر خود به چین و ژاپن در سال های ۱۲۹۴ ه .ق مطالبی را بیان کرده که دلیل ارتباط و پیوند میان دو ملت بوده است. او می گوید که چون ایران نمایندگی سیاسی در چین و ژاپن نداشت، ناگزیر هنگامی که از آمریکا دیدن می کرد یک گذرنامه آمریکایی برای رفتن به آن دو کشور به دست آورد(۱).

این مرد ایرانی با آن حس کنجکاوی و تلاش برای دیدار از ژاپن هدفی نداشت جز آن که تحولات و نوسازی آن کشور را که از ۱۸۵۰ شروع شده بود از نزدیک ببیند.

ناظم الاسلام کرمانی تلگرافی را در کتاب خود آورده که سید محمد طباطبایی در دوران انقلاب مشروطیت به امپراتور ژاپن درباره مسلمانان آن کشور مخابره کرده است.

ترقیات ژاپن در میان مردم ایران نقل مجالس و رخدادهای آن کشور در روند تحولات انقلاب مشروطه ایران مؤثر بود(۲).

انقلاب روسیه در سال ۱۹۰۵ نیز بر کشورهای آسیایی خاصه ایران اثر گذاشت. در این انقلاب در بیانه ای که از سوی ویت تنظیم گردید و اعلام شد، شالوده اساسی آزادی پی ریزی شد و اصولی چون مصونیت فردی آزادی افکار و بیان و تشکیل اجتماعات به مردم روسیه بخشید. علاوه بر این انتخابات و اخذ آرا را بر اساس اصول دمکراسی قرارداد و در آن منشور اعلام شد که از آن پس هیچ قانونی بدون

۱- ۱. همان، ص ۱۸.

۲- ۲. ر.ك: سیاحتنامه ابراهیم بیک، زین العابدین مراغه ای.

تصویب در مجلس شورا «دوما» ارزش قانونی نخواهد داشت(۱).

نفوذ انقلاب مشروطه روس در ایران بسیار چشمگیر بود، آن گونه که اسپکتور «Spector» آن انقلاب را مدل و نمونه و الگوی انقلاب مشروطیت ایران در مراحل گوناگون دانسته است.

حضور کارگران و بازرگانان در این سالیان در روسیه چشمگیر بود و به حدود دویست هزار کارگر در سال می رسید. برخی از آنان تحت تأثیر تحولات روسیه قرار گرفتند.

اسپکتور در این رابطه می گوید: «در سال ۱۹۰۵ ایرانیهای انقلابی مقیم تفلیس سازمانی را تشکیل دادند. نتیجه این تشکیلات این بود که هنگامی که کارگران مهاجر ایرانی به وطن خود بازگشتند عقاید انقلابی را همراه با اوراق تبلیغاتی چاپی و اسلحه با خود به ایران بردند تا اعتصاب و آشوب را که بر ضد رژیم استبدادی ایران پدید آمده بود گسترش دهند. بنابراین انقلاب ۱۹۰۵ ایران که در جای پای انقلاب روس گام گذاشت نباید شگفت آور باشد(۲).

پیرامون تأثیر آشکار انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بر انقلاب مشروطیت ایران و همسانی این دو انقلاب با یکدیگر گزارش «اسپرینگ رایس» سفیر انگلیس در تهران به «گِری» وزیر خارجه انگلیس قابل توجه است. او چنین می نگارد: «شما ملاحظه خواهید کرد که شباهت شدیدی میان جنبشهای اصلاح خواهانه روس و ایران وجود دارد... به نظر می رسد که مردم هر دو کشور یک تنفر مشترک و یک خواسته مشترک دارند»(۳).

مشروطه ایران

اکنون که خلاصه ای از سیر انقلاب مشروطه در کشورهای مختلف جهان بررسی شد، روشن می شود که آغاز انقلاب مشروطه ایران از نقطه نظر خارجی دنباله و

ص: ۲۸۱

۱- ۱. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۲۰.

۲- ۲. همان، ص ۲۱.

۳- ۳. همان.

ادامه سیر جنبشهای مشروطه گرایی بود که در بسیاری از کشورهای جهان روبه گسترش داشت.

همسایگی ایران با برخی از این کشورها، چون روسیه و ترکیه و پیوندهای چهره هایی از ایران با مصر و هندوستان و ژاپن، موجب شد که مشروطه ایران پدیده ای باشد با فرهنگهای التقاطی؛ مشروطه ای که گستره فرهنگ آن آسیا و اروپا را فتح کرده و تحولات جهانی قرن نوزدهم را به نام خود رقم زده است.

انگلیس طلیعه دار آن بود و میرزا صالح شیرازی نود سال پیش از پیروزی انقلاب مشروطیت این نام و عنوان را از انگلستان به ایران آورد.

در روسیه همزمان با پیروزی نهضت مشروطه ایران «ویت» منشور انقلاب ۱۹۰۵ روسیه را با این نام اعلام می دارد.

همه این تحولات در ارتباط با فرهنگ انقلاب مشروطه ایران فرهنگ ساز بودند، ولی چون مشروطه انگلیس در واقع جان انقلاب مشروطیت است تأثیر و نفوذ فرهنگی انگلیس در انقلاب ایران عمیقتر بود.

طالبوف از چهره های فرهنگ ساز مشروطیت در این باره می گوید:

«سایر ملل معترفند که شأن قانون اساسی انگلیس نه تنها در سبقت اوست؛ بلکه در روح اوست که در ملل دیگر نباشد.

در سایر ملل آزادی و حفظ حقوق را قانون اساسی وضع و نشر نموده، ولی در انگلیس قانون اساسی از میامن احترام حقوق عواید قدیمه ملت تولید شده و استقرار یافته؛ روح طبیعی هر فرد تبعه انگلیس مخمر از حیات و احترام حقوق است»(۱).

طالبوف در تمجید از رژیم مشروطه و مردم انگلیس کوشش دارد بهترین واژه های فرهنگ خود را به کار برد.

مثلاً مشروطه انگلیس: «حقّه تاج افتخار ملت انگلیس است».

۱- ۱. همان، ص ۵۲.

و «قوانین مشروطه کشورهای دیگر را رنگ و بوی از گل و طراوت و نکهتی از سنبل گلستان غیرت انگلستان می نامد. سرانجام می گوید: «مرحبا به قومی که در یک زندگی شرف دو حیات را نایل هستند؛ یکی حیات ابدان و دیگر حیات وجدان»(۱).

باری، درختی که نود سال پیش از نهضت مشروطه توسط میرزا صالح شیرازی از انگلستان به ایران آمد و بذر مشروطه را در افکار مردم افشاند و پس از او توسط روشنفکران غرب گرا آبیاری شد، به بار نشست و در آستانه پیروزی انقلاب مشروطه سفارت انگلیس ملجأ و پناهگاه مشروطه خواهان گردید.

کسروی در این رابطه چنین می نگارد: «این اندیشه (پناهندگی به سفارت) از خامان سر زد و نخست جز کسان اندکی آن را نمی خواستند، ولی کم کم اندیشه بزرگ گردید و همه به آن آهنگ افتادند و نا اندیشیده به کاری برخاستند. کسی چه داند که فریبندگانی در میان نبوده و چنین نخواسته اند که در این هنگام که در سایه کوششهای بخردانه و مردانه یک سال و نیم دو سید و همدستان ایشان، زمینه برای دیگر شدن «حکومت» ایران و روان گردیدن قانون در آن آماده گردیده بوده و دیر یا زود چنین خواستی انجام خواهد گرفت، تنها نام آن دو در میان نباشد!(۲).

این نظریه را می توان پذیرفت که در آن هنگامه طرفداران فرهنگ التقاط و مشروطه انگلیس که تعدادشان هم کم نبود، رندانه و فریبکارانه مردم را به سوی سفارت انگلیس هدایت کردند تا نقش انگلیس را در راستای پیروزی پر رنگ کرده و به هدف خود برسند و رهبری نهضت را که تا آن زمان با روحانیت و اسلام بود از میان بردارند.

سرانجام دو روز پس از هجرت علما به قم، گروهی از مردم تهران به قلهک رفته و از کارکنان سفارت پرسیدند: «اگر ما به سفارتخانه پناهنده شویم، به ما پناه داده

۱- ۱. همان، ص ۵۳.

۲- ۲. تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، بخش یکم، ص ۱۰۹.

خواهد شد؟ سفارتیان با آنکه پاسخ دادند راه داده نخواهد شد؛ ولی عملًا درهای سفارت را بر روی پناهندگان باز گذاشتند. نخست پنجاه نفر از تجار و طلبه ها به سرای سفارت رفتند. به تدریج جمعیت پناهندگان رو به افزایش نهاد.

روز دوشنبه سی و یکم، شمار پناهجویان به ۸۵۸ نفر رسید و سه روز بعد به پنج هزار نفر و چهار روز پس از آن به سیزده هزار نفر رسید.

بازارها به یک باره بسته شد و فزون از پانصد خیمه در محوطه سفارت بر پا شد. تمام اصناف از تجار بزرگ تا کاسه بند و گردو فروش در آنجا خیمه زدند(۱).

این آغاز انحراف نهضت بود. پس از این دخالتهای آشکار و پنهان انگلیس رو به افزونی نهاد و پیامدهای ناگواری را به دنبال داشت.

۲. تجدد گرایی افراطی: یکی دیگر از عوامل انحطاط و ناکامی نهضت، تجددگرایی افراطی بود. البته تجددگرایی و نوخواهی از نظر اسلام منفی نیست، بلکه جهان در اندیشه خداپرستان، چون رودی جاری است که از سرچشمه فیض لایزال حضرت حق مدام به آن افاضه می گردد و اشراق وجود از مصدر جود واجب الوجود ماهیات معدومه را فروغ وجود می بخشد. این امر فروغ آیات قرآن است(۲).

در بستر شریعت نیز بدون شک پدیده های نو راه حل نو می خواهند. مگر در توقیع مبارک «الحوادث الواقعه» چیزی جز پدیده های نو ظهور است که حل آنهابر عهده عالمان و فقیهان اسلامی است؟ سرّ وجود مجتهد و زلال جاری اجتهاد در هر دوره و ضرورت تقلید و رجوع به مجتهد زنده همین است.

ولی در بینش مکتب توحید چه در تکوینی و چه تشریع فروغ اعتدال بر همه چیز می تابد. پرهیز از افراط و تفریط و گرایش به اعتدال یک اصل مسلم و بدیهی است.

البته پیمودن مسیر اعتدال بسیار مشکل است و اندک بی توجهی موجب خروج

۱- ۱. همان، ص ۱۱۰.

۲- ۲. الرحمن / ۲۹ و آیات دیگری که بر حرکت جوهری ماده اشاره دارند.

از مسیر اعتدال است.

تجددگرایی افراطی موجب انحراف نهضت مشروطه شد. این روند فکری چه در ساختار و پدید آمدن نهضت و چه بعد از آن پیکره مشروطه را بیمار ساخت.

گفته شد که نهضت مشروطه در واقع یک خواست نوگرایانه بود که حدود نود سال برای آن فرهنگ سازی شد.

نوگرایان افراطی _ ملکم خان

از نو گرایان می توان میرزا جعفر خان مشیرالدوله تبریزی را نام برد. او شورای دولت، یعنی نخستین کابینه دولتی به سبک اروپا را در سال ۱۲۷۵ ه .ق تشکیل داد که دارای شش وزارت بود.

در زمان همین مشیرالدوله بود که «ملکم خان» مرد سیاسی، نوگرا و دیپلمات قرن نوزدهم رد رساله غیبی یا دفتر تنظیمات خود را به صورت یک نامه برای او نوشت. او در این رساله یک حکومت قانونی و تفکیک قوای حکومت را پیشنهاد می کند، ولی عمر این شورا کوتاه بود؛ زیرا به تحریک درباریهای کهنه پرست، ناصرالدین شاه آن را فلج ساخت(۱). در همین سال «فراموشخانه» را که انجمن سری و نیمرخی از فراماسونری اروپا بود تأسیس کرد. فعالیتهای سیاسی او در فراموشخانه و بیرون از آن سبب تبعید او به ترکیه عثمانی در سال ۱۲۸۰ گردید. این ارمنی به ظاهر مسلمان، اگر چه در آغاز تبعیدی به ترکیه بود، ولی سپس به عنوان رایزن سفیر ایران، حسین خان سپهسالار منصوب شد.

در سال ۱۲۸۸ به ایران بازگشت و از سوی سپهسالار که در این زمان صدر اعظم ایران بود سفیر ایران در لندن شد. به علت درگیری در مسأله امتیاز لاتاری مورد خشم ناصرالدین شاه قرار گرفت و از سفارت معزول شد. همین عزل سبب دشمنی او با شاه و تأسیس روزنامه «قانون »در سال ۱۳۰۷ گردید. ملکم روزنامه قانون را به

۱- ۱. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۴.

صورت نا منظم به مدت چند سال انتشار داد و در آن میهن پرستان ایران را سخت به نوخواهی فرا می خواند. او تا سال ۱۳۱۶ ه .ق هیچ عنوان دولتی نداشت، ولی در آن هنگام مظفرالدین شاه وی را به سفارت رم برگزید و تا پایان زندگی اش «۱۳۲۶» ه .ق در همین مقام باقی ماند(۱).

ملکم خان بیشتر زندگی خویش را در اروپا گذراند و بیشتر اوقات دارای مقامهای رسمی و دیپلماسی بود. همین موقعیت به او فرصت داد که سیر نوخواهی و جنبشهای مشروطه گری در کشورهای گوناگون را از نزدیک ببیند.

دوران توقف «ملکم» در استانبول (۱۲۸۸ - ۱۲۸۰) مقارن بود با دومین مرحله جنبش مشروطه خواهی در عثمانی، در همین دوره بود که مصطفی فاضل پاشا در سال ۱۸۶۷ گروه خود را به نام «ترکان جوان» در پاریس بنیان نهاد. در همان سال فاضل پاشا نامه سر گشاده معروف خود را به سلطان عبدالعزیز نوشته درخواست برقراری یک نظام مشروطه کرد.

ملکم در معرض این جنبش نوگرایانه بود. به علاوه با پیشروان اصلاحات ترکیه، چون کامل پاشا، عالی پاشا، و فؤاد پاشا در تماس بود.

ملکم، در آثار خود که به گفته خودش حدود ۲۰۰ رساله است، سیر نوخواهی و ارزشهای نو اروپا را مورد بحث قرار داده و لزوم اصلاحات در ایران را گوشزد کرد. ملکم، متأثر از افکار فیلسوفانی چون «جان استوارت میل» «John stuart mill» بود و قسمتی از کتاب «در آزادی» او را به فارسی برگرداند.

او به بیان بسیاری از مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پرداخت و تناسب آنها را با ایران یادآور شد.

مسائلی چون امور مالیاتی، رژیم پادشاهی و جمهوری، تفکیک قوا، سلطنت مطلق و یا میانه رو، برابری، تشکیل دولت به شیوه اروپایی، تقسیم بندی استانهای ایران، امور دادگستری، آموزش و پرورش عرفی و غیر روحانی، بانکداری،

۱- ۱. همان، ص ۴۱.

مسؤولیت وزیران در برابر مجلس، قانون نو، کیفرهای عمومی، آزادی بیان، وحدت ملی، مجلس شورای دولت، مجلس شورای ملی، صنعت و حرفه نو، انتخابات نمایندگان مجلس به وسیله مردم، تکنولوژی و تمدن غرب، تغییر الفبای عربی، برتری زبان بر مذهب در تشکیل یک وحدت ملی و... مورد بحث و بررسی «ملکم» قرار گرفت(۱).

این نو خواه و تجددگرای ایرانی، از پشتیبانان جدی واردات ارزشهای غربی به ایران و از هواخواهان سرمایه گذاری کشورهای استعمارگر اروپا در ایران بود. ملکم خان نیز همانند دوستش آخوندزاده آگاه بود که تئوری مشروطه غربی با مبانی اسلام از جنبه های گوناگون به ویژه نفوذ مذهب و قدرت او تفاوت دارد، ولی او بر خلاف آخوند زاده این مطلب را هرگز آشکارا بیان نکرد. در نتیجه ناچار شده است مطالب ضد و نقیض بگوید.

برخورد «ملکم» با مسأله مشروطیت مانند یوسف خان مستشار الدوله بود و هر دو می خواستند اسلام را با مشروطه گری غربی به ظاهر آشتی دهند.

او از یک سو می گفت که زبان سبب وحدت ملی است. علما و مجتهدان باید پیرو مقررات وزارت علوم باشند. از آموزش و پرورش به سبک جدید حمایت می کرد. از سوی دیگر به کرات مذهب را می ستود. آشکارا می گفت نظام نو با اسلام منافاتی ندارد. و قانون اسلام کاملترین قوانین جهان است. اساس قوانین جدید تا آن اندازه با اسلام هماهنگ است که ممکن است انسان تصور کند که از اسلام سرچشمه گرفته است.

به گفته او اروپائیان به اهمیت واقعی قرآن پی نبرده اند. علما و مجتهدان را ستایش می کرد و برای آنان اهمیت و مقامی ویژه در امور کشور می داد.

او می گفت: «مجتهدان بزرگ هر استان باید در مجلس شورا شرکت کنند. برای تشکیل یک مجلس شورای ملی باید صد نفر از میان مجتهدان، دانشمندان و

۱- ۱. همان، ص ۴۲.

خردورزان دارای قدرت و اختیار تام انتخاب شوند. و در هر استانی مردم باید مجتهد یا امام جماعت آن منطقه را به عنوان امین جامع آدمیت برگزینند»(۱).

علت این تناقض گویی ملکم چیست؟

چرا گاهی اسلام را می ستاید و گاهی ارکان اسلام را مورد حمله قرار می دهد.

در یک زمان بر اهمیت مذهب و لزوم دخالت آن در امور کشور تأکید می کرد و در زمانی دیگر توجه خویش را به جنبه های ضد دینی اصلاحات معطوف می ساخت. گاهی محور قدرت را امت اسلامی معرفی می کرد و می گفت: منبع قدرت مراقبت در میان هر امت یکی است و آن خود است؛ خود امت! چطور می تواند مراقب اجرای قانون باشد؟ پاسخ می گوید: به همان طور که در صدر اسلام می شد. در صدر اسلام هیچ مسلمانی نبود که بتواند در امور ملت بگوید: به من چه؟ به اقتضای این دو قانون ربانی امر به معروف و نهی از منکر هر مسلمان خود را وکیل و محصل امور الهی می دانست(۲).

گاهی مدلی اروپایی یا آمریکایی را ارائه می کرد و چنین می گفت: «به اقتضای یک قرار مطلق، تشخیص و تدوین و استقرار قوانین باید حکما به مشورت و تصدیق در مجلس جداگانه باشد. یکی مجلس وکلای ملت که خود ملت منتخب می کند و یکی دیگر مجلس اقطاب که مرکب است از فضلا و کملّین قوم. از اجتماع این دو مجلس در یک مقام واحد یک مجلس ثالثی ظاهر می شود که آن را «ملاء اعلی» می گویند.

اعاظم مهمات امور ملک و کلّ مقادیر دولت در یَد قدرت این «ملاء اعلی» است(۳).

به نظر می رسد ملکم در این گفتار، نظامی همانند مجلس شورای ملی و سنا و یک مجلس مؤسسان و یا چیزی شبیه کنگره آمریکا که از اعضای مجلس نمایندگان

۱- ۱. همان، ص ۴۲.

۲- ۲. قانون، ش ۲۵، صص ۳ - ۲.

۳- ۳. همان، ش ۲۶، ص ۴.

و سنا تشکیل می یابد ارائه کرده است.

نتیجه آنکه ملکم، اصول مشروطه غربی را به طور پراکنده در معرض استفاده خوانندگان ایرانی قرار داد.

چون می خواست اسلام و نوگرایی غربی را هماهنگ جلوه دهد، تا افکار و ایده های او مقبول جامعه قرار گیرد و از سوی دیگر اعتقادات و باور او غیر این بود، مندرجات آثارش پر از نکات ضد و نقیض و نا متناسب با یکدیگر بود.

این ویژگی سبب گمراهی نویسندگان پس از او در تفسیرشان از اصول حکومت مشروطه و دمکراسی گردید.

البته باید اذعان کنیم که با وجود همه این ضد و نقیض گویی های وی، نوشته های ملکم نقش بسیار مؤثری در گسترش اندیشه های نوخواهی در ایران بازی کرد. روزنامه قانون او در آن روزگار مخفیانه وارد ایران می شد و دست به دست میان هواخواهان نوگرایی می گردید. برخی از رساله هایش درباره نوخواهی و نظام حکومتی نو در دوران انقلاب مشروطیت به طور پراکنده و یا به صورت مجموعه چاپ و سبب آگاهی بیشتر افرادی شد که درگیر در انقلاب مشروطیت بودند(۱).

میرزا حسین خان سپهسالار

نوگرای دیگر این دوران میرزا حسین خان سپهسالار است. او در سال ۱۲۸۸ به مقام صدارت عظمی رسید. اقدامات او برای نوسازی در زمینه نظام داوری و دادگستری به شیوه مغرب زمین کاملاً مشهور است. سپهسالار در مکاتبات خود با دربار و وزارت خارجه ایران سخت از نوسازیهای عثمانیها که در خلال توقف او در استانبول صورت می گرفت، هواخواهی می کرد. او پیرامون اهمیت نامه معروف مصطفی فاضل پاشا درباره بنیانگذاری پارلمان سخن به میان آورد.

سپهسالار خیلی سخت تأثیر نوسازیهای عثمانیها که در زمینه قانون گذاری انجام

۱- ۱. تشیع در مشروطیت در ایران، ص ۴۷.

داده بودنـد قرار گرفت و قانون نو عثمانیها را که همه اتباع آن امپراطوری را یکسان و برابر می خوانـد سـتود. نامه های او پر از بحث پیرامـون جریانهـای سیاسـی اروپـا، تأسـیس مجلس شـورای ملی و برقراری مشـروطیت در ترکیه بود. او دولت ایران را به پیروی از ترکیه در این زمینه فرا می خواند.

سپهسالار در خلال مدت خدمت خود در مقام صدارت، نوسازیها را آغاز کرد. برای آشـنا کردن ناصرالدین شاه به دگرگونی هـای اروپـا او را به اروپـا برد. در سال ۱۲۸۹ یـک کـابینه به نـام «دربـار اعظم» و یـک مجلس مشورت ایجاد کرد که دارای نه وزارتخانه بود و در آن قوانین تصویب می شد. این مجلس مشورتی اگر چه عمرش به درازا نکشید، ولی گامی در راه آشنایی ایران با مشروطیت بود(۱).

میراز فتحعلی آخوندزاده

دیگر از چهره های منفی و نوگرای پیش از نهضت میرزا فتحعلی آخوند زاده است. او یک سکولاریست تمام عیار و مصمّم، و یک هواه خواه جدی تمدن باختر بود. او نخستین نوگرا بود که جنبه های ضد اسـلامی مشروطه دمکراسی را به شیوه ای بسیار آشـکار و روشن بیان کرد. او حکومت مشـروطه ای را پیشـنهاد می کرد که خود مردم با کمک انقلاب به دست آرنـد، نه آن که از رهبران نوگرا سرچشمه گیرد. در سال ۱۲۸۰ ه .ق با توجه به رژیم ناصـرالدین شاه در یکی از نوشته های خود خطاب به ایرانیهـا نـوشت: ای ایرانیـان! اگر می توانستیـد منـافع آزادی و حقـوق بشـر را دریابیـد، شـما هرگز بردگی و فروتنی را نمی پذیرفتیـد. شـما به آموختن دانشـها می پرداختید و انجمنهای سـری بنیاد می کردید و با یکدیگر متحد می شدید که خود را از استبداد مستبدین رها سازید»(۲).

آخونـد زاده هواخـواه تشـکیل فرامـاسونری در ایران بـود. او این کـار را از لـوازم آزادی و آزادیخواهی می دانسـته است. البته ادعای متولیان فراماسونری نیز جز این

ص: ۲۹۰

۱- ۱. همان، ص ۳۲.

۲- ۲. همان، ص ۲۷.

هم نبوده است. به همین دلیل، بسیاری از آزادیخواهان جهان و خاور زمین به این دام که انگلیسی ها و دیگر دولتهای سرمایه داری غربی برای ایجاد نفوذ معنوی و ارتکاب جنایات گوناگون به نام آزادی، برابری و برادری گسترده بودند، افتادند»(۱).

آخوندزاده، مردم را مسؤول ستمی می دانست که به آنان می شود. در این راستا او می گوید: «در گذشته پیامبران، فیلسوفان و شاعران از ستمکاران درخواست می کردند که دست از ستم بر دارند، ولی نواندیشانی مانند ولتر، روسو، مونتسکیو و... به این نتیجه رسیدند که ستمکار نباید مورد درخواست قرار گیرد. بلکه باید ستمکش را تشویق کرد که برخیزد و به ستم ستمگر پایان بخشد».

او می افزاید: هنگامی که مردم اهمیت این باور را فهمیدند، بر ضد استبدادگران برخاستند و پس از دست یافتن بر قدرت، خود قانونی ساختند که سود آنان را تأمین می کرد. به دیده آخوندزاده، حکومتهای مشروطه ای که در زمان او وجود داشت ثمره اندیشه های فلاسفه نوخواه بود. درباره پیوند میان پادشاه و ملت، آخوندزاده معتقد به حاکمیت ملت بوده است.

او می گوید: «پادشاه باید توافق کامل با ملت داشته باشد و خود را نماینده ملت بداند و با همکاری ملت قانون بسازد، تا مردم میهن پرست گردند و در هنگام لزوم از جان و دل از میهن خویش دفاع کنند. پادشاهی بر اساس آن قانونی پایدار است که وسیله پارلمان ملی که از دو مجلس شورا و سنا ترکیب یابد وضع شده باشد و این پادشاه است که قوانین تصویب شده پارلمان را بدون برداشتن گامی بر ضد آن توشیح می کند».

در اینجا آخوند زاده روی حکومت مردم بر مردم تکیه کرده است. در آن زمان که او چنین می نوشت، از سوی مردمی که تحت حکومت ناصرالدین شاه زندگی می کردند هیچ گونه توجهی به این گونه مباحث و مطالب نمی شد. مردم هیچ گونه دخالتی در امور سیاسی نداشتند و اصولاً پارلمان حتی از گونه غیر ملی آن وجود

۱- ۱. همان.

نداشت. حکومت کننده و قانونگذار رسما ناصرالدین شاه بود که آخوندزاده مردم را به بر انداختن آن فرا می خواند.

در مورد مفهوم «ملت»، «ملیت»، «وطن» و «وطن پرستی» می گوید: «وطن پرست کسی است که خود را قربانی ملت و کشور خود می کند تا آزادی به دست آورد و به ملت و وطن خویش سود رساند».

او می افزاید: دیگر آن زمان گذشت که کسی زندگی خود را قربانی مذهب کند. برای به کف آوردن نیروی ملی و حفظ میهن بر ضد بیگانگان و رهایی از پستی و عقب ماندگی لازم است که همه مردم را با سواد کنیم و به آنها ملت دوستی و وطن پرستی بیاموزیم.

آخوندزاده در سال ۱۲۹۲ ه .ق در نقدی بر کتاب «یک کلمه» اثر مستشارالدوله تبریزی، نا برابریی را که میان مرد و زن، مسلمان و نا مسلمان، برده و آزاد در فقه اسلامی در نظر گرفته شده، و اصولاً قانون مجازات اسلامی را سخت مورد حمله قرار داد، زیرا به نظر او آن قوانین با روح یک نظام قانونی و دمکراسی غربی منافات داشت.

او از کتاب «یک کلمه» ستایش بسیار کرد، ولی شیوه استدلالی مستشارالدوله را که کوشیده تا هماهنگی میان اسلام و نوخواهی پدید آورد رد کرده است.

آخوندزاده یک آزادی خواه و سکولاریست غرب گرا بود. او پشتیبان گسترش تمدن و اصول پارلمانی غربی در ایران بود. او با آنکه ضد دین بوده و تمام ادیان را مورد حمله قرار می داد سخت به ستایش از زرتشت و مذهب آن می پردازد. در نامه ای به دوست زرتشتی خود می نویسد: «این مذهب باید نگاهداری گردد و کوشش آگاهانه ای باید به کار رود تا یک نفر زرتشتی به دین اسلام گرایش پیدا نکند».

او در نوشته هایش به اسلام و مقدسات آن می تاخت. نظام ایران را نیز سخت مورد حمله قرار می داد. ولی همین پان ایرانیست و نوگرا از حکومت تزاری روس

ستایش کرده و خود خدمتگزار وفادار آن بود. حکومتی که داستان تجاوزاتش به ایران صفحات تاریخ معاصر ایران را پر کرده و به بهای جان هزاران هموطن آخوندزاده تمام شده است.

آخوندزاده از مخالفان سرسخت اسلام و مبانی آن بود. از این رو مورد نفرت مردم ایران بود. حتی کتاب او پیرامون مشروطه «مکتوبات کمال الدوله» هرگز چاپ نشد، ولی با وجود این اندیشه ها و نوشته های او بسیاری از روشنفکران ایرانی را تحت تأثیر قرار داد و همین روشنفکران و روشنگران بودند که انقلابیون مشروطه ایران، را از نظر اندیشه و تئوری رهبری کردند(۱).

این پیشینه فرهنگی نهضت مشروطه است لجنزاری که ریشه های مشروطه در آن رشد و نمو کرد، به راستی درختی که در چنین لجنزاری رشد کند چه میوه ای خواهد داد.

یوسف خان مستشار الدوله

یوسف خان مستشار الدوله تبریزی، نوگرای دیگری بود که اندیشه های او فرهنگ ساز نهضت مشروطه گردید.

حسب الامر ناصرالدین شاه در سال ۱۲۷۰ کنسول ایران در روسیه شد و هشت سال در «حاجی طرخان» روسیه اقامت کرد. او پس از دو سه سال فاصله آهنگ مسکو کرد و سپس «شارژ دافر» ایران در شهر پترزبورگ گردید. در سال ۱۲۸۰ کنسول تفلیس شد و چهار سال در آنجا ماند. در این مدت بسیار تحت تأثیر پیشرفتهای روسیه قرار گرفت. آرزو می کرد روزی ایران به آن مرحله از پیشرفت نائل شود. در سال ۱۳۸۳ کاردار سفارت ایران در پاریس گردید و سه سال در آنجا ماند. در خلال این دوره چهار بار به لندن رفت و به پیشرفتهای فرانسه و انگلیس که به مراتب از روسیه بالاتر بود آگاه شد.

۱- ۱. همان، ص ۳۰.

مستشارالدوله با شگفتی فراوان از خود می پرسید: «به راستی علت این همه پیشرفت های باور نکردنی چیست؟» سرانجام به این نتیجه رسید که راز رشد و ترقی آن کشورها در یک کلمه «قانون» نهفته است. قانونی که بر آن کشورها حکومت می کرد و در ایران از آن خبری نبود.

مستشارالدوله به گمان خود آشتی دهنده مذهب با نوگرایی است. او می گوید: «قوانین نو را می توان در اسلام یافت، ولی از کتاب شرعی مورد عمل زمان خود انتقاد می کرد و «کود» فرانسه را برتر از آن می دانست.

او در تمجید کود فرانسه قلم فرسایی کرده و چنین شرح داده: ۱. کود فرانسه بر اساس نظریه دولت و ملت نوشته شده

۲. در بردارنده همه قوانین مورد نیاز است

۳. قابل فهم برای عموم است.

۴. تنها پیرامون مسائل این جهان سخن می گوید

۵. در بردارنده همه قوانین عرفی و عادی است.

او با برشمردن این امتیازات و برتری این کتاب بر کتب فقهی اسلامی فی الواقع می گوید که مسائل مذهبی باید در یک محدوده ویژه کاملاً جدا از امور کشوری مورد رسیدگی قرار گیرد.

کتاب یک کلمه، تفسیری از نخستین قانون اساسی فرانسه مصوب سال ۱۷۹۱ میلادی است. مستشارالدوله از یک سو به عنوان دوستدار و هواخواه جدی حکومت مشروطه فرانسه قلم فرسایی می کند و از سوی دیگر می کوشد که همسانی هایی میان قانون فرانسه و قانون اسلام با نقل قولهایی از حدیث و قرآن بیاورد.

او به شیوه آشکاری می گوید که حکومت، حق تمام مردم است. او درباره آزادی مردم یک کشور و شرکت در انتخابات و دادن رأی قلم فرسایی نموده و این را حق مسلم مردم می شمارد. آنگاه در تمجید از چنین حقی می گوید: «این حق به مردم

فرصت می دهد که درباره حکومت بحث و دخالت کنند و مواظب آن باشند. این نمایندگان طبق قانون در یک مجلس قانونگذار گرد هم می آیند؛ اراده و رأی و موافقت مردم پایه هر سیاست و حکومتی است. این قاعده نزد صاحبان خرد و خردورزان جهان بدیهی است(۱).

ارائه این دیدگاهها از نظر تئوری و روی صفحه بسیار جالب بود، ولی مستشارالدوله پاسخ این را نمی گوید: که این تئوریها تا چه اندازه در همان فرانسه اجرا می شد؟ او به خوانندگان ایرانی خود آن طرف صفحه را نشان نمی داد و هرگز نگفت یا نخواست بگوید که آن همه قانون و مجلس و انتخابات صرفا ساخته و پرداخته دست بورژوازی فرانسه و حامی منافع همان طبقه بود و مردم وجه المصالحه ای بیش نبودند.

او در آشتی نوگرایی با اسلام نظام انتخاباتی را با شورا، آزادی بیان را با امر به معروف، و قوانین و حدود جزایی اسلام را با قوانین کیفری فرانسه هماهنگ می سازد.

او اهمیت و اصل مشروطه غربی را به خوبی درک کرد و در برخی از موارد آن را برتر از شیوه های جاری کشورهای اسلامی دانست.

هواخواهی او از غرب تا اندازه ای بود که از سرمایه گذاری امپریالیستهای اروپایی در ایران سخت طرفداری کرد. کوششی که مستشارالدوله در راه آشنا ساختن ایرانیان به ویژه هیأت حاکمه با اصول نو و نظام حکومت قانونی کرد قابل تقدیر است، ولی نقاط ضعف در اندیشه های او و مقایسه های او و به خصوص تحلیل و تفسیر آیات قرآن و روایات بر اساس اندیشه های خود که نادرست بود جای تأسف است.

او می خواست میان قواعد و ارزشهای اسلامی و قوانین اروپایی هماهنگی ایجاد کند؛ اگر چه می دانست اسلام و اصول مشروطه غربی با هم متفاوتند و قابل

۱- ۱. همان، ص ۳۵.

جمع نمی باشند.

البته او با لعاب اسلامی می خواست ایده های خود را پذیراتر بنماید؛ چون می دانست که مردم ایران برای پذیرفتن و هضم مفاهیمی که رنگ اسلامی دارند آماده ترند.

او کوشید که اندیشه های نو را با آیات قرآن و احادیث بیاراید. از این رو در نامه مورخ ۱۲۸۶ خود به آخوندزاده چنین نگاشت: «کسی نگوید که فلان چیز بر ضد اسلام و یا اسلام مخالف ترقی و تمدن است». شاید به خاطر همین جنبه ظاهرا اسلامی کتابش بود که همچنان که خود پیش بینی می کرد، محبوبیت زیادی در ایران یافت تا به اندازه ای که دولت کتاب «یک کلمه» او را توقیف و خودش را دستگیر کرد. پس از گذشت یک ربع قرن کتاب او به عنوان اساسنامه و قواعد انجمن مخفی که نقش فعالی در انقلاب مشروطیت بازی کرد مورد استفاده قرار گرفت(۱).

باید اذعان کرد که کوشش او برای هماهنگی قوانین اسلام با مشروطیت اروپایی زمینه التقاط و سبب سوء تفاهم و برداشت نادرست رهبران مذهبی و پیروان آنان از تئوری نظام مشروطیت گردید، که نتیجه زیانبار آن پس از پیروزی آشکار شد و انقلاب به ضد انقلاب تبدیل گردید.

عبدالرحیم طالبوف

نوگرای فرهنگ ساز مشروطیت، که تأثیر افکارش پیامدهای ناگواری را به همراه داشت عبدالرحیم طالبوف متولد ۱۲۵۰ و متوفای سال ۱۳۳۰ بود.

او بر خلاف ملکم، سپهسالار، مستشارالدوله و... مقام دولتی نداشت و به بازرگانی اشتغال داشت.

نقش او در بیداری ایرانیان و گسترش تئوری مشروطیت در ایران بسیار چشمگیر بود. او از فرهنگ سازان و بذر افشانان ایده مشروطیت بود که بعدها به حاصل نشست.

ص: ۲۹۶

۱- ۱. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۴۰.

در تبریز متولد شد. در ۱۷ سالگی برای رسیدن به آرمانهای دور و درازی که در سر داشت به تفلیس رفت و در آنجا شاگرد یکی از مقاطعه کاران ایرانی شد.

او یک ملی گرای ایده آل بود و حس ملی وادارش ساخت که از ایرانی هایی که به نظر او میهن پرست نبودند و نخست به قول او عرب زده و سپس داوطلبانه غرب زده شده بودند سخت انتقاد کند.(۱)

طالبوف با شیوه خود آموزی و علاقه شخصی به مسائل زمان، نه تنها یک روشنفکر سیاسی و اجتماعی گشت بلکه آثاری در فیزیک و هیأت از خود به یادگار گذاشت(۲).

وی در آثارش از اندیشه گرانی چون «ژان ژاک روسو»، «ارنست رنان»، «ولتر»، «بنتام» و دیگر حکمای لیبرال وابسته به بورژوازی اروپا نام می برد. او در نوشته های خود جنبه های مثبت نوخواهی به ویژه اصل مشروطیت گونه غربی، را مورد ستایش قرار داده است.

طالبوف از «وطن»، «ملت» و «دولت» بر شالوده مفاهیم نو آن واژه ها سخن گفته(۳) و وی در ستایش وطن می گوید:

این وطن مصر و عراق و شام نیست این وطن آنجاست کو را نام نیست.

باید بفهمیم این وطن که وظیفه ما در حفظ او و ترقی او هر نوع فداکاری و جانبازی است «ایران» است که اسامی شهرهای معروفش شیراز، اصفهان، یزد، کرمان، کاشان، تهران و خراسان و قزوین و رشت و تبریز و خوی و سایر ملحقات اوست(۴).

غیرت و حمیت بشری فقط در حفظ عزت وطن و ناموس وطن و ازدیاد ثروت وطن و تربیت اولاد وطن و اقدام مذهب و اسلام وطن است و بس(۵).

۱- ۱. مسالک المحسنین، عبدالرحیم طالبوف، ص ۱۷۵.

۲- ۲. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۴۸.

۳- ۳. کتاب احمد، طالبوف، ج ۲، ص ۱۲۷، مجموعه آثار.

۴- ۴. همان، ص ۹۲.

۵- ۵. همان، ص ۹۲.

طالبوف، قدرت حکومت را ناشی از ملت می دانست. وی آزادی را به شش بخش تقسیم کرد:

۱. آزادی هویت: آزادی فردی

۲. آزادی عقاید: هر کس آزاد است هرگونه عقیده ای داشته باشد و هیچ کس نمی تواند به خاطر این که فردی دارای عقیده ای فاسد است او را سرزنش و یا مجازات کند.

۳. آزادی بیان: هر فرد آزاد است هر چه می خواهد بخواند و بنویسد و مردم را فرا خواند تا به گفتار او گوش دهند. اگر سخن او ایجاد اختلال در نظم کند یا مطالب موهن و افتراآمیزی در برداشته باشد پس از تحقیقات کافی، او به کیفر می رسد.

۴. آزادی مطبوعات: فرد حق دارد آنچه نوشته است انتشار دهد و او را نباید از این کار بازداشت، مگر آن که نشریه او مانعی برای آزادی ایجاد کند و یا موهن و افترا آمیز باشد.

۵. آزادی اجتماع: کسانی که هم عقیده اند می توانند انجمن داشته باشند و در آن مسایل سیاسی مربوط به کشور را مطرح کنند و اگر لازم باشد از کارهای دولت انتقاد و یا با آنها مخالفت کنند. آنان آزاد خواهند بود که اگر لازم بدانند نسخه هایی از صورت گفتگوهای خود را به حکومت مرکزی و حکومتهای محل بفرستند. اگر تقاضاهایشان در بردارنده رأی اکثریت مردم باشد باید بلافاصله مورد تصویب قرار گیرد.

۶. آزادی انتخاب: هر فرد بالغ آزاد است که به داوطلبان پست ها و مقامات عمومی که شایستگی آن را دارند و قانون آنان را محروم نساخته است رأی بدهد و میزان رأی اکثریت مردم می باشد(۱).

پیرامون قانون نیز، طالبوف چنین می گوید: «قانون بر دو گونه است: مادی و معنوی. قوانین معنوی آن است که پیامبران علیهم السلام وسیله وحی آن را بیاورند. قوانین

۱- ۱. مسائل الحیات، «مجموعه آثار» صص ۱۸۴ - ۸۹.

مـادی، چون قـانون مـدنی و سیاسـی آن است که به وسـیله خردمنـدان و دانشـمندان کشور طرح و تصویب می گردد و حـافظ حقوق و منافع مردم است.

این دو گونه قانون برای مردم لازم و ضرروی است(۱).

او با صراحت می گوید که قانونگذاری از اختیارات اکثریت مردم است.

از این رو، طالبوف لزوم دین و قوانین پیامبران علیهم السلام را انکار نمی کند، ولی قائل به جدایی دین از سیاست است.

طالبوف معتقـد به خـدا بود و به دسـتورهای دین اسـلام تا حـدودی عمل می کرد. او در نوشـته هایش اسـلام را دین پاک می خوانـد. در سال ۱۳۱۷ ه.ق بـه حـج رفت، ولی حـوزه مسائـل دینی را فقـط در قسـمت عبـادی خلاـصه می کرد و دست دین و احکام دینی را از زندگانی مردم کوتاه می دانست(۲).

با آنکه طالبوف، دین را از سیاست جـدا می دانست، ولی برای آنکه دیدگاههای او در میان ملت ایران که مسلمان و پای بند به احکام اسـلام بودند پذیرا باشد چنین می گوید: «آنچه مخالف تمدن است در شـرع شـریف ما که اساس قانون ایران خواهد بود ممنوع و مادام الدهر حرام است. هر مسـلمان یا نویسـنده این سـطور که دل و زبانش مصدق این حرمت نیست کافر است و هر کس که قانون را متمّم شرع و ناظر اجرای احکام شرع نداند باز مسلمان نیست»(۳).

بدون شک این نظریه برای فریب مسلمانان بود، و اِلّا او پای بند به اسلام نبود. از این رو کتابهایش به وسیله مرحوم شیخ فضل الله نوری تحریم و خود وی تکفیر گردید(۴).

البته این تکفیر مؤلف و تحریم آثارش نشان از نفوذ اندیشه های او در میان مردم در خلال انقلاب مشروطیت می باشد.

۱- ۱. کتاب احمد، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲- ۲. مسائل المحسنین، عبدالرحیم طالبوف، صص ۱۸۴ – ۱۷۶.

۳- ۳. مسائل الحیات، طالبوف، مجموعه آثار، ص ۲۰۹.

۴- ۴. تایخ مشروطه ایران، احمد کسروی، بخش یکم، ص ۴۵.

این بود سیری در افکار و آرمانهای روشنفکران ایرانی و نوگرایان سده سیزدهم و طلیعه قرن چهاردهم.

این گروه اندیشه آفرینان و فرهنگ سازان نهضت مشروطه بودند که نزدیک به یک قرن بذر التقاط، بیگانه ستایی، تجدد گرایی و دین ستیزی را در سرزمین نهضت مردم ایران افشاندند.

بعضی چون آخوند زاده به ستیز مستقیم با اسلام برخاستند و بعضی دیگر چون طالبوف تبریزی و ملکم خان و مستشار الدوله سخاوتمندانه از اسلام مایه گذاشتند، سلیقه و ایده های خود را معیار قرار داده و به آن رنگ اسلامی زدند. به جای آنکه اسلام را معیار حق و باطل مقتضیات زمان قرار دهند، سلیقه و روح حاکم بر زمان را از انگاره و افق دید خود معیار اسلام قرار دادند.

به هر روی، اسلام را به آنچه از اسلام نبود آراستند، و آنچه جزء اسلام بود از آن پیراستند.

چون با میل و طبع آنان مناسب نبود، این تفسیر به رأی و اجتهاد آزاد و بدون مبانی بود که با اسلام به ستیز برخاست.

عجبا! میرزا صالح شیرازی با سنتور انگلیس می نواخت. آخوند زاده سکولاریست بر طبل روس می نواخت. ملکم خان از فرانسه می گفت. سپهسالار از ترکیه عثمانی و انگلیس و طالبوف انگلیس و ژاپن را می ستود و بالاخره همه هماهنگ با آهنگ بیگانه می رقصیدند(۱).

پیشاهنگان ترویج فرهنگ وابستگی

از کنار کوه فتنه و استکبار روس و انگلیس دو گنداب بر سرزمین فرهنگ و سیاست ملت ایران جاری شد؛ یکی همان چشمه فرهنگی بود که بحث آن گذشت و دیگری چشمه سیاسی، که پیشاهنگان ترویج فساد و رشوه خواری و نوکری و

۱- ۱. ر.ک: شیخ فضل الله نوری و مشروطیت (رویارویی دو اندیشه)، مهدی انصاری، صص ۲۱۰ – ۹۷.

وابستگی به اجانب عبارت بودند از:

۱. میرزا ابوالحسن خان شیرازی، معروف به ایل چی که مدت ۳۵ سال ماهی ۱۰۰۰ روپیه از دولت انگلستان و حکومت هندوستان حقوق دریافت می کرد. اعمال دوران سیاه وزارت و سفارت این مرد آن گونه ننگین و بی شرمانه است که جا دارد نام او را در ردیف خائنان درجه اول مملکت و مروجین فساد و جاسوسی به نفع اجانب بنگاریم. در دوران وزارت خارجه او معاهدات ننگین ترکمن چای و گلستان به ایران تحمیل شد و آنچه که خواسته انگلستان بود _ که ایران را در برابر هندوستان تضعیف کند_ انجام داد. در سالهایی که میرزا ابوالحسن خان ایل چی با گرفتن ماهی ۱۰۰۰ روپیه وزیر امور خارجه ایران بود، دولت انگلستان برای حفظ هندوستان احتیاج داشت که ایران را تضعیف و تجزیه و خوار سازد تا این کشور قادر به دفاع از منافع خود نباشد. میرزا ابوالحسن خان مطیع و فرمانبر انگلیس و مجری منویّات بریتانیا بود. سرانجام مأموریت او کامل و ایران تجزیه شد. این دومین چهره فراماسون ایرانی بود که بعد از عسکرخان ارومی افشار طوق بندگی انگلیس را به گردن کرد. در مدت سی و پنج سال هر آنچه انجام داد به زیان ایران و به سود سیاست بریتانیا بود. او چنان وابسته بود که وقتی از دنیا رفت، دولت انگلیس در پی یافتن جانشینی برای او بود. کلنل شیل، وزیر مختار انگلیس در تهران در روز ۱۸ اوت ۱۸۴۶ به «سرو ابردین» وزیر خارجه وقت انگلیس نوشت متأسفم که مرگ میرزا ابوالحسن خان را به اطلاع شما برسانم. هنوز ترتیبی برای انتخاب جانشین او داده نشده. ممکن است میرزا نبی خان امین الدوله به این مقام برسد. وزیر مختار روس در انتخاب وزیر خارجه ممکن است اقدام به تهدید کند و نفوذ خود را به نفع انتصاب میرزا مسعود به کار اندازد(۱).

۲. رسواترین وزیر محمد شاه که در گرفتن رشوه و حقوق و مستمری از خارجیان پیش قدم دیگران بود، میرزا محمد علیخان شیرازی، همشیره زاده میرزا ابوالحسن

۱- ۱. حقوق بگیران انگلیس، صص ۱۸ _ ۱۷ _ ۹.

خان شیرازی بود. در تمام مدتی که میرزا ابوالحسن خان از سفارت انگلیس ماهانه یک هزار روپیه حقوق دریافت می کرد، او نیز مبلغی را از حکومت هند مستمری می گرفت. پس از وفات میرزا ابوالحسن خان میرزا محمد علی خان که جانشین دایی در مزدوری و خیانت شده بود، به وزیر مختار انگلیس پیشنهاد کرد که ماهیانه مبلغی دریافت دارد و در مقابل آن خدماتی را تقبل کند. به موجب اسناد وزارت خارجه انگلیس در تمام دوران سفارت «جرج. م. مکدونالد» سفیر وقت انگلستان در ایران، برای میرزا محمد علی سالی ۵۰ تومان مقرری معین و پرداخت شده است. علاوه بر دریافت این مقرری وی هر گاه خبر مهمی کسب می کرد و آن را به وزیر مختار انگلیس می داد مبلغی نیز به عنوان «خبر مهم» از بودجه محرمانه سفارت پاداش دریافت می کرد.

این خائن سرسپرده به خاطر دریافت چهار هزار تومان رشوه (دویست هزار قروش) از رشید پاشا، صدر اعظم دولت عثمانی در عهدنامه «ارزنه الروم» که با دقت تمام میرزا تقی خان در تدوین آن همّت گماشته بود با تغییراتی قسمتی از خاک ایران را به بیگانگان فروخت(۱).

۳. از دیگر پیشاهنگان سیاست وابستگی به انگلیس، الهیارخان آصف الدوله بود. در میان افراد خانواده سلطنت این شخص از همه به انگلیسی ها نزدیک تر بود و همه جا به سیاست انگلیس خدمت می کرد. خدمات آصف الدوله به دستگاه سفارت انگلیس در تهران بدان جا رسید که سفیر وقت انگلیس در ایران طی گزارشی که روز ۱۹ اکتبر ۱۸۴۸ به وزیر خارجه دولت متبوع خویش فرستاد درباره او چنین نوشت: «آصف الدوله خود و تمام افراد خانواده اش همیشه و کاملاً در اختیار دولت انگلستان بوده اند و اینان از خدمتگزاران صدیق ما می باشند».

دکتر فریدون آدمیت پیرامونش چنین می نگارد: «از جمله رجال متنفّذی که انگلیسی ها می کوشیدند او را از کنج تبعید برهانند و وسیله اعتلای وی را فراهم

۱- ۱. همان، صص ۷۶ _ ۷۵ _ ۶۹.

کننـد، الهیارخان آصف الدوله وزیر سابق فتحعلی شاه بود». فرزندش محمد حسن خان سالار نیز از جمله وابسـتگان به انگلیس بود. دکتر فریـدون آدمیت پیرامون او چنین می نگارد: «در شب ۲۲ ذی القعده ۱۲۶۴ که ناصـرالدین شاه به سلطنت رسید و به میرزا تقی خـان امیر نظـام لقـب «امیر کـبیر اتابـک اعظم» اعطـا کرد، نـوکران و حقـوق بگیران انگلیس و کسـانی که در کنف حمایت وزیر مختار انگلیس نگهـداری می شدند بنای مبارزه را با شاه و صدر اعظم گذاشـتند. از جمله علمداران این مخالفت محمـد حسن خـان سالار، فرزنـد الهیـار خان آصف الـدوله بود که در خراسان فتنه بزرگی بر پا کرد. او بر دولت یاغی شـد و سفیر انگلیس از او حمـایت کرد. امیر کـبیر موفق شـد فتنه سالار را سـرکوب نمایـد و در پاسـخ «کلنـل شـیل» سـفیر انگلیس و «پرنس دال گورکی» سـفیر روس که می خواسـتند پس از بروز علائم شـکست سالار وساطت کنند و امیرکبیر را با او به صـلح برساننـد، امیر کبیر قاطعـانه جواب داد: «این اقـدام منـافی مقام و حیثیت دولت ایران است و حکومت ایران به هیـچ وجه راضـی نیست از این طریق به اغتشاش خاتمه دهد.... و اگر در این اقدام بیست هزار قشون ما تلف گردد به مراتب از این بهتر است که این شهر به وسیله و دخالتهای اجانب سر تمکین فرود آورد» در جواب سفیر روس هم گفت: «ما نمی خواهیم که خراسان مصر ثانی شود و نمی خواهیم که روس و انگلیس وسـیله مداخله در امور ایران را به دست آورند»(۱). امیرکبیر برای متلاشی کردن این خانواده وابسـته، در صـدد برآمد خانه های آصف الدوله را که جزء خالصه و ملک دیوان بود بگیرد و به اعوان و انصار او منـازل جـداگانه بدهـد. ولی بـار دیگر «کلنل شـیل» سـفیر انگلیس به حمایت از او برخاست و حمایت علنی خود را از آصـف الدوله و خانواده او رسـما اعلام کرد. او در نامه ۲۲ جمادی الثانی ۱۲۶۶ به امیرکبیر چنین نوشت: «آنجناب استحضار دارند که دولت انگلیس چقدر مراقبت در امورات جناب آصف الدوله را منظور دارند»(۲).

۴. شاهزادگان سرسپرده دیگری که در عرصه سیاست بازیگر میدان بودند و به

ص: ۳۰۳

۱- ۱. حقوق بگیران انگلیس، صص ۱۴۰ - ۱۳۹.

۲- ۲. همان، ص ۱۴۱.

انگلیس خدمت کلان سیاسی نمودند فرزندان فرمانفرما بودند(۱) و نیز عبّاس میرزا ملک آرا از طرفداران سرسخت سیاست انگلیس بود(۲) و نیز عبداللّه خان امین الدوله از جمله طرفداران سیاست انگلیس و حقوق بگیران از آن دولت محسوب گردیده است(۳).

از جمله کسانی که رسما از روس حقوق می گرفت و در خدمت سیاست روس بود، میرزا مسعود گرمرودی انصاری بود. «کمبل» درباره این شخص می نگارد: «مرحوم عباس میرزا نایب السلطنه به خود من گفت که میرزا مسعود سالی دو هزار دوکات از روسها پول می گیرد»(۴).

بد نام ترین شخص وابسته را می توان میرزا آقا خان نوری (اعتماد الدوله) به حساب آورد که چهره او برای همه روشن است(۵).

به هر روی این وابستگان به کشورهای بیگانه و تحت الحمایه ها و وکیل الدوله های روس و انگلیس کشور ایران را از نظر سیاسی بیمار، ورشکسته و فلج کردند.

نهضتی که در چنین خارستانی بروید و شکوفا گردد، چه میوه ای خواهد داد؟

از سوی دیگر، رهبرانی بزرگ و حکیم چون مرحوم آیه الله میرزا حسن شیرازی و حضرت امام خمینی«قدس سرهما» سکاندار کشتی انقلاب نبودند که از میان امواج فتنه و آشوب سفینه نهضت را برهانند و آن را به ساحل امن، هدایت نمایند؛ لاجرم کشتی نهضت به صخره بیداد و استبداد و دیکتاتوری منوّرالفکرها بر خورد کرده و منهدم شد. بدین سبب بود که درخت مشروطه میوه های تلخ به ملت ارزانی داشت. رخدادهایی که چون زقّوم تلخ و ناگوار بود. البته رخدادهای پس از پیروزی نشان داد که ریشه های گندیده فرهنگ التقاط و دین ستیزی بارور شد.

۱- ۱. همان، ص ۱۶۱ _ ۱۴۸

۲- ۲. همان، ص ۱۱۴.

۳- ۳. همان، ص ۲۰۱.

۴- ۴. همان، ص ۱۸۶.

۵- ۵. به آغاز کتاب اصلاحات امیرکبیر مراجعه شود.

فرجام انقلاب

این چندگونگی فکر و فرهنگ انقلاب، سرانجام فرزندی زاد چند قلو و هر یک ناقص الخلقه.

۱. هواخواهان بی قید و شرط نظامهای غیر دینی و یا سکولار، چون آخوند زاده و طالبوف و تقی زاده و....

۲. سکولاریستهای اهل توافق، چون ملکم خان و مستشارالدوله.

۳. نوگرایان مذهبی که نوگرایی را بر محور «الحوادث الواقعه» و در چهار چوب اجتهاد پویای اسلامی قبول داشتند؛ همانند حاج شیخ فضل الله نوری و حاج شیخ عبدالنبی نوری و... این گروه در شعارهای نوگرایانه خود حداکثر تا درخواست تأسیس «عدالتخانه» پیش رفتند و خواهان «مشروطه مشروعه» بودند.

اشتباه این گروه آن بود که استبداد از این جریان به سود خود بهره جست و این موضوع چهره مشروطه مشروعه را غبار آلود ساخت. البته علمای بزرگی با این جریان همسو و هم فکر بودند، ولی مایل نبودند که در سیاست کشور جز موارد خاص و ضروری دخالت کنند. همانند مرحوم آیه الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی که در این زمان به سکوت روزگار سپری کرد. البته دهها مجتهد و عالم از حامی مشروطه مشروعه بودند و با تلگراف و نامه های خود از شیخ شهید و نهضت اسلامی او حمایت کردند(۱).

۴. مذهبیهای علاقمند به تغییرات بیشتر، اغماض بیشتر، و آشتی گرایی بیشتر،

۱- ۱. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملکزاده، ج ۴، صص ۹۲۹ - ۸۸۱.

همانند آیات خراسانی، مازندرانی، بهبهانی، نائینی و...»(۱).

دو نوگرای یاد شده یعنی آخوندزاده و طالبوف، نهادهای نو سیاسی اروپا را با استفاده از ترجمه روسی کتاب «اندیشه گران غرب» آموختند. از این رو توانستند اصول مشروطه را تقریبا همان گونه که در دموکراسی بورژوازی غربی مطرح گردیده بود، مورد بررسی قرار دهند. اینان از معانی و مفاهیم اصلی دچار انحراف فراوانی نشدند، ولی باید گفت که یک تفاوت میان دیدگاههای آن دو تن دیده می شود. آخوندزاده که یک بوروکرات رژیم تزاری روسیه بود، ولی تمایلات آزادیخواهی و احساسات همدردی نسبت به ایرانیان روشنفکر داشت، آشکارا اعلام کرد که مشروطه گری نمی تواند با اسلام کنار بیاید. ولی طالبوف که یک بورژوای ایرانی ساکن روسیه بوده، همواره با ملی گرایان طبقه متوسط هم صدایی داشت. مشروطه گری را در بیشتر موارد همان گونه که بود تفسیر کرد، ولی نگفت که شریعت اسلامی بسیاری از نهادهای دموکراسی غربی را تحمل نمی کند؛ بلکه او برای حفظ ظاهر گفت: «آنچه مخالف تمدن است در شرع شریف ما که اساس قانون ایران خواهد بود ممنوع و مادام العمر حرام است».

دومین گروه نوگرایان، از اصول نوگرایی و معنی و هدف آن به خوبی آگاه بودند و به آن ارج می نهادند. آنان به اندیشه های نو سیاسی در انگلیس و فرانسه دسترسی مستقیم داشتند، ولی به حکم مصلحت، اندیشه های مشروطه را رنگ اسلامی زدند. این گروه معنای واقعی مشروطه غربی را پنهان نگاه داشتند و در مواردی مشروطه و اسلام را یکی دانستند. آنان زیر نفوذ فراوان بورژوازی غربی قرار داشتند و از منافع اقتصادی و سرمایه گذاری غرب در ایران پشتیبانی می کردند(۲).

سومین گروه از نوگرایان، در آغاز مبارزات مشروطه همراه انقلاب مشروطه بودند. سختی های انقلاب را به جان پذیرفتند و در هجرت کبری شرکت جسته و همراه رهبران و کاروان انقلاب به قم و حرم اهل بیت علیهم السلام مهاجرت کردند و در پناه

ص: ۳۰۶

۱- ۱. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۳۲۸.

۲- ۲. همان.

قبه النور بارگـاه فـاطمی به یاری انقلاب پرداختنـد. آنان عـدالتخانه و اجرای احکام اسـلام را می خواسـتند و شـناخت روشن و شفـافی از مشـروطه وارداتی نداشـتند. وقتی مشـروطه را بـا اسـلام هماهنـگ نیافتنـد، برای پالا‌یش انقلاب از فرهنگ التقاطی اروپایی به ستیز برخاسـتند و با تئوری «مشروطه مشروعه» به مخالفت با مشروطه وارداتی پرداختند. آنان از پشتیبانی اکثر علما و مجتهـدین برخوردار بودنـد. مسـلمانان سـنت گرا به حمـایت از آنـان پرداختنـد، ولی بـا کمال تأسف این آوای الهی با آهنگ استبداد محمدعلی شاه در هم آمیخت و چهره متشابهی به نمایش گذاشت.

از این رو در آن زمـان کم کم پشـتوانه مردمی خـود را از دست داد و سـرانجام مقهـور انقلاب دوم مشـروطه شـد، و پیشـوای بزرگ این نهضت به شـهادت رسید. او به طناب دار انگلیس زیر نظر یفرم خان ارمنی آویزان شد؛ اگر چه رخدادهای مشروطه به تدریج حقایق گفته های شـیخ شـهید را آشـکار نمود و او را بر افق بلند معنویت و فداکاری و استقامت ستود و فروغ اندیشه های آینده نگرش پدیدار ساخت.

چهـارمین گروه از رهبران نوگرای نهضت مشـروطه علمای بزرگواری بودنـد که بر اساس شـریعت «سـهله سـمحه محمـدیه» به اغماض و آشتی و اجتهاد باز، کوشـیدند تا با نهضت مشـروطه همراهی کنند، ولی این علما نیز از مشروطه وارداتی که فرهنگ التقاط و تجدد گرایی افراطی ریشه آن را متعفن ساخته بود آگاهی نداشتند.

این رهبران روحانی موضع ناتوان بنیاد مـذهب را در یک نظام مشـروطه دموکراسـی از دیـده دور داشـتند. آنان به متون اصـلی نوشـته های انـدیشه گران اروپایی دسترسـی نداشـتند. چون هیـچ یک از آنان زبانهای اروپایی را نمی دانسـتند و منابع آگاهی آنان محدود به نوشته های فارسی و عربی بود.

چهره بارز این گروه حضـرت آیه الله میرزا محمد حسـین غروی نائینی قدس سـره بود که به عنوان یک تئوریسین فعال و منظم اصول مشـروطه خودنمایی کرد. آن بزرگوار نیز به منابع اروپایی دسترسـی نـداشت و منابع آگاهی وی محـدود به نوشـته های عربی و

فارسی بوده که بیشتر آن منابع توجهی به نقاط اساسی اختلاف میان اسلام و مشروطه دمکراسی نداشته است. یکی از منابع مسلم آگاهی آیه الله نائینی قدس سره کتاب «طبایع الاستبداد» کواکبی بود؛ اگر چه کتاب مزبور در شکل دادن به تئوری «استبداد» نائینی بسیار مؤثر بود، ولی نائینی را به اصول کلی مشروطه غربی آگاه نساخت. از این رو مرحوم نائینی نیز کم کم از راه رفته پشیمان شد.

از سوی دیگر، اندیشه گران نوخواه ایران برای فریب علما سخت به تکاپو افتادند تا رهبران مذهبی را نسبت به اختلافهای اساسی و تعیین کننده موجود میان نهادهای نو سیاسی و اسلام بی توجه نگاه دارند. نوگرایان به اصطلاح لیبرال و آگاه به شیوه های فکر اروپایی به حمایت علما نیاز فراوان داشتند؛ چون تنها مقام مؤثر و با نفوذ در میان مردم مسلمان بودند. بدین دلیل نوگرایان می کوشیدند که علما به ناهماهنگی اسلام و مشروطه دمکراسی واقف نگردند، وگرنه از پشتیبانی علما در انقلاب مشروطیت بی بهره می ماندند. گفته شد که خود علما نیز نتوانستند حقایق لازم را درباره مشروطه وارداتی از منابع اروپایی به دست آورند. بنابراین باید اذعان کنیم که علمای دین از ماهیت مشروطه اطلاع دقیقی نداشتند. علاوه، عناوینی چون آزادی، برابری، دادگری و بسیاری از مفاهیم دیگر از موضوعهایی که در حوزه بحث مشروطیت بود، پیشاپیش در اسلام با مفاهیم حقیقی خود در فرهنگنامه اسلام تفسیر شده بود. این مفاهیم تا حدودی در هر یک از دو حوزه اسلام و مشروطه با یکدیگر مشابه و همسان می نمود.

چون نوگرایان و پیروان فرهنگ التقاط، تفسیری صادقانه و دور از مصلحت طلبی، از آن مفاهیم ارائه نکردند؛ برخی از رهبران دینی ما با استفاده از نوشته های آن نو گرایان بدین باور شدند که آن مفاهیم با اسلام نا هماهنگ نیست. در نتیجه خود نیز کوشش کردند که آن مفاهیم را در چار چوب اسلام تفسیر کنند.

بدین ترتیب است که مشاهده می شود، مرحوم آیه الله نائینی (ره) آزادی را تنها ضد «بردگی» و آزادی سخن را تنها «موعظه الحسنه» معنی می کند و بر همین اساس

ص: ۳۰۸

مخالفین خود را که به دیده وی پشتیبان بردگی و دشمن «موعظه الحسنه» بودند محکوم می داند(۱).

بـا وجود انگیزه های گوناگون علمای مشـروطه خواه، موضع همه آنان این بود که بر اساس اصل عقلایی «دفع افسـد به فاسـد» رژیم استبدادی وقت، به هر قیمتی ولو به بهای حاکم شدن مشروطه، باید نابود گردد.

باری علمای دین، اعم از موافق و مخالف مشروطه، هر دو گروه از اسلام دفاع می کردند. علمایی که بر ضد نظام حکومتی نو، برخاسته و نهضت «مشروطه مشروعه» را آفریدند. چون مشروطه را ضد اسلام یافتند، به ستیز با آن قیام کردند. و علمای طرفدار مشـروطه نیز کوشـش کردنـد که اسـلام و مشـروطیت را آشتی دهنـد. این گروه از علمـا در بحثها و نوشـته های خود کوشـش داشـتند که در چـارچوب مـذهب بنیانگـذاری یـک رژیم مشـروطه را امری ضـروری اعلام دارنـد. از این رو «آیه الله نائینی» به عنوان جامعترین نماینـده این گروه از علما دیـدگاههای خود و دیگر علمای همفکرش را به شـیوه ای منظم و منطقی در کتاب «تنبیه الامه» بیان کرد و نظام حکومتی پیشنهاد داد که به باور او در خور جامعه ایرانی آغاز قرن بیستم بوده است.

آن مرحوم، چنین اسـتدلال می کرد که چون عـالی ترین نوع حکومت که عبـارت از حکومت امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشـریف» است وجود نداشـته و نمی تواند باشد و رژیم حاکم زمان اسـتبدادی و غیر اسلامی است. بنابراین باید یک حکومت غیر اسـتبدادی که ضوابط اسلامی را زیر پا نگذارد و از دخالت بیگانگان جلوگیری کند برقرار گردد. اگر چه آن مرحوم یک دادگستری و نظام داوری سـکولار و غیر دینی را که مسـلمان و غیر مسـلمان را مطلقا برابر می خوانـد نمی پذیرفت. ولی اجازه می داد که شهروندان مسلمان و نا مسلمان از برابری سیاسی برخوردار باشند. نائینی گفت: همه مردم حق حکومت دارند.

نائینی قدس سره تشخیص داده بود که اوضاع و احوال زمان اجازه برقراری یک

۱- ۱. تنبیه الامّه، صص ۲۰۹ – ۲۰۸.

حکومت اسلامی مطلوب _ آنچه را علمای مشروعه خواه می خواستند _ نمی دهد و مدیریت لازم برای چنین حکومتی موجود نیست. از این رو معتقد شد که باید در راه تبدیل رژیم استبدادی ایران به یک نظام حکومتی دادگرانه گام برداشت و شرط تحقق چنین حکومتی را حضور هیأتی از علمای دین و اسلام شناسان می دانست که بر اساس قانون در مجلس حاضر، و بر تصویب قوانین نظارت کنند، و رد یا قبول مصوبات در حیطه قدرت آنان باشد.

بدون شک عملی شدن این دیدگاه کم کم دولت را به سوی اسلامی شدن نزدیک می ساخت و خواسته آن «مجتهد بزرگ» را که حفظ اساس و بنیان اسلام بود مسجّل می نمود. مرحوم نائینی اعتقاد داشت که تغییر رژیم استبدادی وقت، تنها راه نیل به این هدف است، و چون دیدگاههای گوناگون و ضد و نقیضی پیرامون هماهنگی و نا هماهنگی مشروطه و مکتب تشیع ابراز می شد، اقدام به تألیف کتاب مهم و مشهور خود نمود. در آن کتاب «تنبیه الامه و تنزیه الملّه» کوشش کرد که موضع و موقع شیعه را در برابر مشروطیت و میزان هماهنگی آن دو مکتب را نشان دهد. در واقع مرحوم نائینی قدس سره می خواست با جنبه اسلامی دادن به اصول مشروطه و با اغماض نسبی در برابر دمکراسی از حریم اسلام و تشیع دفاع کند. وی بر اصولی از دمکراسی ارج نهاد؛ چون آن اصول را با اسلام هماهنگ یافته بود. بدون تردید آن «مجتهد بزرگ» پاسدار اصول غربی و غرب گرایی نبود. از این رو چون آن مجتهد عالیقدر دریافت که فرصت طلبان و حامیان فرهنگ التقاط جریان نهضت را منحرف ساخته اند، از راه رفته خود پشیمان شده و راه خویش را در دفاع از مشروطه دنبال نکرد.

به رغم کوششهای پی گیر مرحوم نائینی و همفکرانش در راه اسلامی ساختن مشروطیت و قانون اساسی ایران، از فتح تهران در سال ۱۳۲۷ ه .ق دیری نپایید که آنان روی از انقلاب مشروطه برتافتند، چون نفوذ نیروهای سکولاریسم و غیر مذهبی رو به گسترش گرایید. هواخواهان شیوه سکولاریستی در خلال یک رشته قانونگذاری در مجلس اول امتیازهایی چند به علما دادند و چون علما با نفوذترین

پشتیبانان انقلاب مشروطه به شمار می آمدند، مجلس اول لازم دید که با گنجانیدن چند اصل در قانون اساسی حق زحمات و خدمات علما را تا اندازه ای به جای آورد؛ ولی از سوی دیگر در همان زمان با تصویب اصولی به سود دموکراسی و سکولاریسم عملاً آن اصول شرعی را از کار انداختند. در نتیجه می توان گفت که قانون اساسی انقلاب مشروطیت تا اندازه بسیار زیادی سکولار و مبتنی بر نهادهای غیر مذهبی و در بردارنده اصولی از دمکراسی بود(۱).

اگر چه رهبران دینی در نهضت مشروطه به اهداف عالیه اسلامی خود نرسیدند، ولی بر مبنای همان اصل عقلایی دفع «افسد به فاسد» مبارزه علما در عرصه آن انقلاب بر ضد استبداد و دخالتهای بیگانگان و پشتیبانی آنان از انقلاب مشروطه و گامهای اغماض آمیزی که آنان در راه آشتی دادن مواضع اسلام با دمکراسی برداشتند. سرانجام پایان دوره استبداد صغیر و فتح تهران را در سال ۱۳۲۷ همراه داشت و پیامدهایی به سود جنبشهای استقلال خواهی و ملی ایران به بار آورد. بنابراین نهضت علما بی ثمر نماند و فعالیتهای قلمی و قدمی آن بزرگواران، در انقلاب مشروطه کمک چشمگیری به گسترش آزادی و جنبشهای ضد استبدادی بود.

با این وجود، باید پذیرفت که چون مشروطیت و شیوه کار مجلس شورای ملی بیشتر بر پایه سکولاریسم و ارزشهای غیر مذهبی قرار گرفت و نیروی مقننه (مجلس) عملاً ـ به دست مالکان بزرگ و محافظه کار و هوا خواه دخالت روسیه و انگلیس در امور داخلی ایران افتاد و انقلاب با سرعت از اصل و مبانی اسلام فاصله گرفت، این گروه از رهبران مذهبی مشروطه پس از مدتی خود به خود از مشروطه سر خورده و نا امید شدند و دست از پشتیبانی آن برداشتند. مرحوم نائینی نیز در همین روند زمانی دراز از چاپ و نشر کتابش نگذشته بود که وی دستور داد نسخه های آن کتاب را در هر کجا یافتند نابود کنند، و خود نیز آنچه در دسترس او بود در دجله افکند(۲).

۱- ۱. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۳۳۳.

۲- ۲. همان، ص ۳۳۴.

اکنون روشن می شود که مرزی میان مشروعه شیخ فضل الله و مشروطه علما نبود. مشروطیت به معنای محدود کردن اختیارات سلطنت و قانونمند ساختن تصمیمات شاه و مسؤولان اجرایی کشور مورد قبول هر دو گروه از علمای موافق و مخالف مشروطه بود و مطالبه اصلی نهضت تلقی می شد. همچنین روشن می شود که مشروطه به این بیان، هدفی مقدس و شرعی بود. نه تنها سکولار نبود که هیچ میانه و نسبتی با سکولاریسم نداشت. بنابراین قرار دادن مشروعه شیخ شهید در برابر مشروطه فاقد پایه و مبنای علمی است. در بحث اسلامیت مشروطه دیدگاه نظریه پرداز انقلاب مشروطه، آیه الله نائینی مطرح و جوهره اسلامی نهضت روشن شد. از مطالعه منابع تاریخی آن دوره بر می آید که چون جریان سکولار بی رحمانه کوشید تا جریان نهضت را به سوی سکولاریسم سوق دهد و ماهیتی غرب گرایانه به آن ببخشد مرحوم شیخ فضل الله نوری بر اسلامی بودن و عدم انحراف آن از اهداف اولیه تأکید کرد. این امر سبب شد تا جریان سکولار که می خواست خود را نماینده نهضت وانمود کند، در صدد برآید تا موضع شیخ را به عنوان یک انحراف القاء کند. بدین گونه بود که واژه «مشروطه مشروعه» و مشروعه خواهان به فرهنگ سیاسی نهضت راه یافت. ولی درست آن است که مشروعه به عنوان صفت مشروطه برای تفکیک و تمییز آن از مشروطه سکولار به کار گرفته شود. به بیان دیگر، مشروطه مشروعه در برابر مشروطه سکولار معنا پیدا کرد و نه در برابر مشروطه به طور مطلق.

در این روند، سخن همه علما یکی بود. منتهی برخی زودتر در مقابل مشروطه سکولار ایستادند و برخی دیگر چون آیه الله نائینی و همفکرانش در ابتدا کوشیدند تا با اغماض و انشراح صدر سلطه فرهنگی اسلام را بر نهضت حفظ کنند و میان مشروطه و اسلام دریچه آشتی باز باشد. ولی فرصت طلبان راه آشتی را بستند.

ص: ۳۱۲

۲. فرصت طلبان

در هر نهضت و انقلابی آفت فرصت طلبی وجود دارد. رخنه و نفوذ افراد فرصت طلب در درون نهضت از آفتهای بزرگ نهضت است. وظیفه بزرگ رهبران اصلی نهضت، آن است که راه نفوذ و رخنه این گونه افراد را مسدود سازند.

زبان تاریخ گویای این حقیقت است که هر نهضت اصلاح طلب، مادامی که مراحل دشوار اولیه را می پیماید سختی و زحمت آن بر دوش افراد مؤمن و فداکار است، ولی همین که به پیروزی رسید و یا نشانه های پیروزی آشکار شد و درخت انقلاب به ثمر نشست، سر و کله افراد فرصت طلب پیدا می شود. روز به روز که از دشواریها کاسته می شود، فرصت طلبان محکمتر و پر شورتر پای علم انقلاب جمع می شوند تا آنجا که به تدریج انقلابیون اولیه را از میدان بیرون می کنند.

این جریان تا آنجا کلیت دارد که ضرب المثل شده است: «انقلاب فرزندان خود را می خورد».

گویی خاصیت انقلاب این است که چون به ثمر رسید، فرزندان خود را یک یک نابود سازد.

اگر با دیده بصیرت بنگریم انقلاب فرزند خود را نمی خورد، بلکه غفلت از نفوذ و رخنه فرصت طلبان است که فاجعه به بار می آورد.

متأسفانه نهضت مشروطیت به این بلای ویران گر مبتلا شد.

به راستی انقلاب مشروطیت ایران را چه کسانی به ثمر رساندند؟ و پس از پیروزی چه چهره هایی مقامات انقلاب را مصادره کردند؟ نتیجه چه شد؟ علمای

ص: ۳۱۳

پیشوا، سردار ملی ها، سالار ملی ها و سایر قهرمانان آزادی خواه همه از عرصه انقلاب خارج شدند بعضی به دار و بعضی ترور و بعضـی مسموم و بعضی منزوی و مطرود شدند و به فراموشی سپرده شدند و عاقبت در گمنامی مردند. ولی روشنفکران غرب زده، و فلان الـدوله ها که تا دیروز زیر پرچم اسـتبداد با انقلابیون می جنگیدند و طناب به گردن انقلابیون می افکندند به مقام صدارت عظمی و وکالت و وزارت رسیدند.

نتیجه آن شد که نباید می شد. اسـتبدادی پدید آمد به صورت مشروطیت. به جای یک چشمه استبداد چهل چشمه جاری شد. نهضت را اصلاح طلب آغاز می کند و فرصت طلب آن را مصادره و نابود می سازد.

تقی زاده فرصت طلب است که فریاد می زنـد: «امروز چیزی که به حـد اعلا برای ایران لازم است و همه وطن دوسـتان ایران با تمـام قوا بایـد در راه آن بکوشـند و آن را بر هر چیز مقـدم دارنـد سه چیز است که هر چه درباره شـدت لزوم آنها مبالغه شود کمتر از حقیقت گفته شـده: نخست قبول و ترویـج تمـدن اروپا بلا قیـد و شـرط، و تسـلیم مطلق شـدن به اروپا و اخـذ آداب و عادات و رسوم و تربیت و علوم و صـنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثنا.... ایران باید ظاهرا و باطنا و جسما و روحا فرنگی مآب شود. پس این ایده تقی زاده است که دو سال پیش از کودتای رضاخان ابراز می کند(۱).

۱- ۱. مجله کاوه، جمادی الثانی، صص ۱۳۳۸.

۳. نبود طرح اجرایی

ضعف نهضت مشروطه این بود که معماران اسلامی آن، طرحی برای پس از پیروزی نداشتند. فرض کنیم ساختمانی فرسوده است که برای زندگی ما مناسب نیست، می خواهیم آن را ویران کنیم، و به جای آن ساختمانی نو و زیبا که فاقد نواقص قبلی بوده و آسایش ما را کاملاً تأمین کند بسازیم.

در اینجا دو مرحله وجود دارد: ۱. می خواهیم آن بنای فرسوده و معیوب را ویران سازیم. وظیفه ما در این مرحله روشن است. لازم نیست ضرورت تخریب را برای ما توضیح دهند؛ ولی مرحله بعد از ویرانی که مسأله سازندگی، است بسیار مشکل است.

گاهی طرح و ماکتی معین در مقابل ماست و تمام خواسته ها و ایده آل های ما را مهندس در طرح خود دیده است. اینجا جای نگرانی نیست(۱).

بدون شک با وجود طرح، معمار بر اساس آن طرح ساختمان مورد علاقه ما را خواهد ساخت؛ ولی اگر طرحی در میان نباشد، پس از ویران کردن آن ساختمان چه باید کرد؟ مشکل نهضت مشروطه آن بود که پس از پیروزی نهضت مهندسان انقلاب، طرحی پیش روی خود نداشتند تا بر اساس آن عمل کنند.

از سوی دیگر، طرفداران فرهنگ التقاط و نوگرایان غرب گرا طرح های وارداتی را پیش روی انقلاب نهادند.

ملکم، طالبوف، مستشارالدوله و... در پی آن بودند که نمونه نهادهای سیاسی

۱- ۱. نهضتهای اسلامی در صد ساله اخیر، استاد شهید مرتضی مطهری، ص ۹۶.

غرب را به ایران بیاورند و پیرامون آن مدلها در میان مردم تبلیغ کنند؛ چون معتقد بودند نظامهای نو اروپایی برتر از نظام سنتی ایرانند. ولی چون خواسته باطنی و واقعی خود را نمی توانستند بی پرده بیان کنند و آگاه بودند که ممکن است با مخالفت و مبارزه علما از یک سو و توده های مردم از سوی دیگر رویارو گردند؛ بنابراین کوشیدند تا به سخنان و استدلال های خود رنگ اسلامی دهند. به سخن دیگر آن روشنفکران غرب گرا در نوشته های سیاسی خود از دیدگاه مذهبی، مردمی دور از صداقت بودند(۱).

متأسفانه رهبران روحانی نهضت، طرح جامع پیش روی نداشتند تا بر اساس آن اصول و قوانین لازمه را از مواد اولیه غنی فرهنگ اسلام استخراج نمایند. از این رو همکاری و هماهنگی علما در میدان سازندگی و اداره کشور بعد از نهضت، به عرصه تقابل و تعارض تبدیل شد. بعضی چون آیه الله شهید حاج شیخ فضل الله نوری پرچم مخالفت برافراشت و سه ماه از تاریخ اول جمادی الاولی تا هشتم شعبان ۱۳۲۵ قمری در حرم حضرت عبدالعظیم تحصن جست. در این فرصت حملات و انتقادهای سخت خود را بر ضد تغییر رژیم کهن ایران به یک نظام پارلمانی به اوج خود رسانید. در خلال این مدت نشریه ها و رساله های بسیار بر ضد مشروطه نوشته شد(۲).

آن بزرگوار پیرامون مشروطه چنین نگاشت:«این فتنه کبرا دارای سه مرحله بود:

۱. مرحله تقریر و عنوان؛

۲. مرحله تحریر و اعلان؛

۳. مرحله عمل و امتحان.

حاج شیخ فضل الله در تبیین این سه مرحله فرموده اند: نخستین مرحله انقلاب که محدود به بحث و گفتگو پیرامون شیوه نو حکومتی بود مورد استقبال عموم مردم، عالم و غیر عالم قرار گرفت؛ زیرا آن تقریرها و عنوان ها به شیوه ای برازنده و

۱- ۱. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۳۳۳.

۲- ۲. همان، ص ۲۶۴.

جالب مطرح می گردید.

مرحله دوم انقلاب با نوشتن قانون اساسی و مسأله آزادی مطبوعات همراه بود؛ آزادی که به نویسندگان اجازه می داد آنچه می خواهند آزادانه بر ضد مذهب، سران مذهب و پیروان مذهب بنویسند. سرانجام مرحوم شیخ نتیجه می گیرند که با تدوین قانون اساسی سه بدعت و نوآوری پدید آمد. اول نوشتن یک قانون در برابر قانون اسلام. دوم وادار کردن شهروندان به پیروی از قانونی که از سوی شریعت نیست. سوم کیفر و مجازات شهروندان به پاس اطاعت نکردن ازآن قانون.

آن بزرگوار با پارلمان انتخابی سخت به مخالفت برخاست و رسیدگی به امور مردم را از باب «ولایت» اعلام کرد که در زمان غیبت امام زمان «عجل الله فرجه الشریف» با فقها و مجتهدین است نه فلان بزار و بقال.

از سوی دیگر حضرت آیه الله نائینی کوشید تا قانون اساسی و مشروطه را با نظام اسلامی هماهنگ سازد. او تلاش فراوان نمود تا رژیم مشروطه را با اسلام آشتی دهد. البته تلاش این فقیه بزرگوار نیز به ثمر نرسید؛ چون روشنفکران غرب گرا که با طرح آمده بودند، سرانجام کار را به آنجا رساندند که مرحوم نائینی نیز با همه وسعت نظر از راه رفته بازگشت.

ص: ۳۱۷

۴. روزنامه ها و نشریات

عامل دیگری که آتش افروز معرکه شد و تنور فتنه را شعله ور ساخت روزنامه و نشریات بود.

البته نقش نشریات و روزنامه، شب نامه، هفته نامه و... در ایجاد تفرقه افکنی در این دوران بسیار مؤثر بود. دهها روزنامه آتش تفرقه را شعله ورتر می ساخت. عجبا مردمی که گرسنه و فاقد امکانات اولیّه زندگی بودند این همه نشریه برای چه؟ روزنامه هایی چون: «چهره نما، تدین، تمدن، روزنامه مجلس، مساوات، تربیت، شاهد، صور اسرافیل، شرافت، محبت، مودت، وفاق، انسانیت، حقیقت، زبان ملت، آگاه، بیدار، تیاتر، اثبات، محاکمات، الفت، عدالت، صحبت، ناطق، وطن، فاتح، کشکول، مجله فلاحت، میمون، صور، الجمال، طالب، مطلوب، مشکوه، ندای وطن، طریقه عقل، کرنا، انصاف، عدل، فریاد، ناهید، وفا، دبستان مراد، آیینه جهان نما، حقیقت گویی، شریف، الکمال، ذلت وطن، آیین، حرمت، سلسبیل، گلشن جان، فرح، شاهنشاهی، زشت و زیبا، درب، ارشاد، صداقت، لسان الغیب، حب الوطن من الایمان، مراد مشتاق، سرو آزاد، صدق، حب وطن، شاهد مقصود، دیدار مطلوب، نور و ظلمت، بنیاد، اتفاق، دولت جاوید، حقوق، ترک وطن، صباح، مؤید، آیینه چهره نما، زراعت، مجله استبداد، دعوت، جرم گناه، حبل المتین، خوش خبر، سیرالملوک، نصحیت، ذوق سرشار، شارلاتان، معارف، ثبوت، مواسات، طریقت، حق گو، حق شناس، وداد، منصور، صناعت، روح القدس، آزاد، نوروز، فضول، حکمت، عالم بی عمل، مجاهدت، آیینه غیب نما، ایجاز، رشادت،

ص: ۳۱۸

ظهور تمـدن، ثروت، نیکو فال، مکافات، شـکوه ملی، گلزار حسن، دولت بیـدار، اقبال، شـمس طالع، اقبال ملی، قـدرت، ثبوت وحـدت، طوطی، امانت، اتحاد، سیاسـی، فرهنگ، اثبات داد، صـحت، خرم، صبر و ظفر، حیات جاویـد، اتحاد، جاویـد، همدم، عزت، مکنـت، روح الامین، شاهـد عینی، توسـل، عزلـت، گلسـتان، ارم، عجز، ثروت، بزم افروز، احسن نیـات، انس، حقـانیت، ادراک، کور بینا، چشم دار نابینا، شـجره استبداد، شجره عدالت، اخوت، معدلت، اتفاق جاوید، تجارت، خوشحال، شیپور، عین الحیوه، وحـدت، امام جماعت، قانون عدالت، احسان، سود و زیان، اشـتهار، مخزن ذخایر، معدن جواهر، اتمام حجت، فرج بعد از شـدت، مملکت، طریق، خوش الحـان، ملـک الملوک، اصـناف، سـهیل، لا ـ رطب و لا ـ یـابس، دعوت ملی، تجـارت، سـیار، کوکب دری، مطلع الشـمس، غیرت...، صـبح صادق، همت، توفیق، رهنما، یدالله مع الجماعه، بهشت عدن، جنات نعیم، صـراط المسـتقیم، غیرت وطن، آیینه، نجـات، راه نجـات، کلیـد سیاسـی، نجات وطن، مردان وطن، داد دین، مخاطره وطن، حور العین، طایر قدسـی، افتخار، کعبه آمال، اسـتقلال وطن، خیر، تلافی مافات، عـذر بـدتر از گناه، نـدای آزادی، حریت، هـدایت، نجات ملت، سـنگر آزادی، پرهیز، بیـداری ملت، تشویـق، نزهت، نفس آخر، بسـتان، صـبا، طریقه ادب، فوایـد عـامه، درد بی درمـان، مشورت، نخوت.

این جراید در سال اول مشروطیت منتشر می شدند و از هر کدام چندین شماره انتشار یافت(۱).

وجود این همه روزنـامه به آن جریانات عمیق تفرقه افکنانه مشـروطه کمک کردنـد و زمینه پیـدایش فزون از دویست انجمن و گروه آشکار و مخفی را فقط در تهران پدید آوردند(۲).

ص: ۳۱۹

۱- ۱. مقدمات مشروطیت، هاشم محیط مافی، صص ۳ – ۲۹۱.

۲- ۲. همان، ر.ک: تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران، ج ۲، تألیف ادوارد برون، ترجمه محمد عباسی.

۵. پیدایش انجمن ها و گروهها

انجمن هـا و گروههـا هر کـدام پرچم اختلاف و تفرقه در جـامعه بودنـد. ترورهـا و تخریب هـا شـروع، و نا امنی همه جا را فرا گرفت. در اطراف کشور شعله های نا امنی گسترده تر شد.

وجود دهها انجمن و گروه فضای ناامنی را پدیـد آورد. در واقع به تعـداد روزنامه ها و شب نامه ها گروه و دسـته تشـکیل شد. ولی در این میـان نقش دو حزب اعتـدالیون و دموکرات نقش اساسـی بود. این دو حزب پس از حضور در مجلس شورای ملی پرچم اختلاف و مبارزه با هم را برافراشـتند و جوّ مسـموم سیاسـی پدید آوردند. و پیامدهای ناگواری را برای انقلاب مشـروطه آفریدند.

ص: ۳۲۰

۶. دخالتهای روس و انگلیس در ایران

علاوه بر این عوامل، دخالت روس و انگلیس بر ناامنی و بی ثباتی کشور افزود و وضع را خطرناکتر ساخت.

در همین زمان «بعد از استبداد صغیر و شکل گیری مجلس دوم» بود که دولت و مجلس ایران درگیر بلای بزرگی شد. اولتیماتوم دولت روس و اشغال نظامی شمال و جنوب ایران به وسیله روس و انگلیس در سال **۱۳۲۹** قمری زمینه نا امنی و هرج و مرج را افزونی بخشید.

البته علمای دین با تمام ناراحتی خود از مشروطه و قوانین مصوب مجلس، بار دیگر به پاس حمایت از کشور ایران که به نام زیبای ولایت مزین بود در مقابل این رویداد خطرناک به پا خاستند و فریاد اعتراض خود را بر علیه تجاوز روس و انگلیس بلند کردند و اشغال سرزمین اسلامی ایران را به دست نیروی کفار محکوم نمودند. وقتی که با تلگراف از بازگشت محمد علی میرزا «شاه سابق» از روسیه به استرآباد در گرگان با خبر شدند، تصمیم گرفتند با پیروان خود به کاظمین و از آنجا به سوی ایران حرکت کنند تا یک مبارزه سراسری و فراگیر را بر ضد بیگانگان به ویژه روسهای تزاری که به قتل عام مردم آذربایجان مشغول بودند، رهبری کنند. مرحوم آخوند خراسانی یک نامه تکان دهنده به رهبران مذهبی تبریز نوشت و دستور داد که با به پا خاستن بر ضد کفار، با تحریم اجناس روس و آموزش فنون جنگی وظیفه مذهبی خویش را انجام دهند(۱).

ص: ۳۲۱

۱- ۱. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۵۹.

به هر روی علمای بزرگ نجف و کربلا ـ همراه با دیگر روحانیون مشروطه خواه مانند آیه الله نائینی آهنگ کاظمین کردند، ولی شب پیش از حرکت آنان، آیه الله آخوند خراسانی در خانه اش درگذشت و شایع شد که آن مرحوم به دست عوامل بیگانه مسموم گشته است(۱).

بدون تردید خراسانی آهنگ ایران کرده بود که به کمک مردم، ایران را از چنگال روس و انگلیس برهاند(۲). و نیز مشروطیت ایران را که سخت به بیراهه می رفت و به گونه ای لباس استبداد مدرن بر تن داشت و از اسلام با سرعت فاصله می گرفت، به راه راست و درست رهبری کند؛ ولی مرگ ناگهانی او ثلمه بزرگی برای جهان اسلام و ایران بود. مرگی که هنوز نامشخص مانده. برخی مثل شهرستانی بر این باورند که آن مرحوم بر اثر حملات نظامی بیگانگان روس و انگلیس به ایران دچار حمله قلبی شد و درگذشت،ولی نوشته های مأموران انگلیسی در بغداد گزارشگر آن است که افراد مختلفی متهم به کشتن خراسانی بوده اند(۳).

هدف خراسانی از آمدن به ایران و مبارزه با بیگانگان و هدایت نهضت مشروطه به راه درست، این باور را تقویت می کند که آن بزرگوار را به شهادت رسانده اند؛ به خصوص که مرحوم مازندرانی در نامه خویش آشکارا نوشته بود که جان او و خراسانی مورد تهدید دشمنان قرار داشته است.

از این رو شهادت یا رحلت آخوند خراسانی (ره) جریان حرکت علما را به سوی ایران متوقف ساخت؛ ولی هرگز آن را تعطیل نکرد. سه هفته پس از مرگ مرحوم آخوند روز ۱۱ محرم ۱۳۳۰ قمری علما به سوی کاظمین حرکت کردند. در آن شهر علما سیزده نفر از میان خود برگزیدند و آنان هیأتی تشکیل دادند که کارهای لازم را انجام دهد.

اعضای این هیأت که یکی از آنان مرحوم آیه الله نائینی بود، سوگند یاد کردند که

۱- ۱. اشهر الرجال، هبه الدین شهرستانی، ص ۲۹۷.

۲- ۲. همان، ص ۲۹۴.

۳- ۳. همان، ص ۲۹۷.

در اجرای هدف جنبش علما بر ضد بیگانگان امین و وفادار باشند. این هیأت مسؤول ارتباطات و تلگرافهای مبادله شده و مخفی نگاه داشتن محتوای آنها بود(۱).

اخبار ناگوار از آذربایجان به خصوص قتل ثقه الاسلام تبریزی و هفت نفر از آزادیخواهان تبریز علمای عراق را سخت برآشفت.

حضرت آیه الله سید کاظم یزدی (قدس سره) که تا می توانست خود را از سیاست کنار می کشید، اعلام داشت که او نیز بر ضد روس و انگلیس قیام کرده و به کاروان علما خواهد پیوست.

آن بزرگوار اگر چه از نجف بیرون نیامد، ولی فتوایی صادر کرد و فرمود: «امروز اروپاییها به حمله نظامی بر کشورهای اسلامی سرگرم هستند. ایتالیا، طرابلس را و روس و انگلیس به ترتیب شمال و جنوب ایران را مورد تاخت و تاز قرار داده اند و اسلام رو به نابودی می رود. بنابراین بر عموم مسلمانان چه عرب و چه عجم واجب است که آماده دفاع از سرزمینهای اسلامی باشند. مسلمانان باید در راه بیرون راندن سربازان ایتالیایی از طرابلس و نیروی نظامی روس و انگلیس از ایران جان و دارایی خود را فدا کنند. اکنون بزرگترین وظیفه مسلمانان این است که ایران و عثمانی را از شرّ این کفار صلیبی اشغالگر برهانند»(۲).

هیأت منتخب ۱۳ نفر علما، تلگرافهای بسیاری را به دولت ایران مخابره کرد تا از روسها بخواهد که هر چه زودتر خاک ایران را ترک گویند و تهدید کرد که در غیر این صورت علما به سوی ایران حرکت خواهند کرد.

چون دولت ایران از نتایج حرکت علما به سوی ایران می هراسید، بارها از علما خواهش کرد که عراق را ترک نکنند و قول داد که مشکل مربوط به قوای روسیه در ایران را حل کند.

کسروی می نویسد: تنی چند از علمای ایرانی مقیم عراق به ایران رفته برای

۱- ۱. هجوم روس، ناظم الدین زاده، صص ۱۲۱ - ۱۱۶.

۲- ۲. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۶۱، به نقل از مجله العلم.

مبارزه با علمای مبارز در خدمت دولت ایران قرار گرفته بودند(۱).

برخی از علما نیز ورود علمای عراق به ایران را موجب سخت تر شدن اوضاع کشور می دانستند.

حاجی میرزا احمد فرزند آخوند خراسانی، به مرحوم نائینی و شیخ العراقین که هر دو عضو هیأت برگزیده بودند، نامه ای ارسال کرد. در آن، وضع حساس و مبهم کشور را یادآوری کرد و تذکر داد که کوچکترین بهانه به روسها ممکن است به بهانه نابودی کشور تمام شود. باید علما احتیاط کنند که حرکت آنان سبب بهانه جویی روسها نگردد. او افزود که دولت ایران سخت سر گرم حل این مشکل است و سزاوار است برای تقویت دولت مرکزی ایران علما تلگرافی به ایران فرستاده و فرمانبری خویش را از دولت اعلام دارند(۲).

میرزا محسن حسینی نیز که یکی از علمای تهران بود ورود علما را به ایران خطرناک می دانست. از این رو در یکی از تلگرافهای خود به مرحوم نائینی پس از درود بر آن مجتهد بزرگ یادر آور شد که «دولت ایران کوشش فراوان کرده تا آرامش را برقرار سازد. مشکلات مازندران به وسیله اسماعیل خان امیر تومان حل خواهد شد و شاهرود زیر کنترل دولت ایران قرار گرفته است. بنابراین نیازی به آمدن علما به ایران نیست، بلکه بهتر آن است که علمای عراق با تلگرافی به عشایر جنوب از آنان بخواهند که مزاحمتی ایجاد نکنند»(۳).

در تهران به رغم مبارزات خستگی ناپذیر مردانی چون شیخ محمد خیابانی به اصرار انگلیس اولتیماتوم روسها پذیرفته شد و به خدمت مورگان شوستر، رایزن مالی امریکایی در ایران خاتمه داده شد. در ضمن دولت ایران متعهد شد که بدون تصویب دولت روس و انگلیس، رایزنی بیگانه در ایران به کار گمارده نشود و هزینه

ص: ۳۲۴

۱- ۱. تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، ص ۵۰۲.

۲- ۲. هجوم روس، نظام الدین زاده، صص ۲۷۰ - ۲۶۹.

۳- ۳. همان، صص ۲۳۶ - ۲۳۴.

لشکر کشی روسها به ایران و قتل و غارت مردم ایران، از سوی دولت ایران پرداخت گردد(۱).

عجبا، مشروطه به چه روزی افتاد و چه ثمره تلخی از آن درخت نصیب ملت ایران شد. شاید تا آن تاریخ، حتی زمان شکست دولت ایران از روس و قرارداد ترکمان چای، چنین ذلت و ننگی دامن گیر ملت و دولت ایران نشده بود. مردم ایران را در آذربایجان بکشند، علما را دار بزنند و سر از تن آنان جدا کنند و بعد خسارت و تاوان جنگ را نیز از دولت ایران بگیرند؟!

عجبا!

به هر روی، در این گیر و دار و هرج و مرج و ناامنی شاه سابق محمد علی میرزا به تکاپو افتاد که تاج و تخت از دست رفته را باز یابد و موجب گرفتاری فراوانی گردید.

سالار الدوله، کرمانشاه را اشغال و غارت کرد(۲).

در تبریز به تحریک صمد خان تنی چند از اعیان و اشراف و برخی از روحانیون دست توسل به سوی پادشاه انگلستان و امپراتور روس دراز کرده از آنان خواستند که محمد علی میرزا را در رسیدن به سلطنت مجدد یاری کنند(۳). از سوی دیگر، محمد علی میرزا بنا به گزارش ایوانف کنسول روس در استر آباد (گرگان) متعهد شده بود که اگر او به قدرت باز گردد، ایران را تحت الحمایه روسیه قرار دهد و در نتیجه آماده بود که به روسها تعهد کتبی در مورد تحت الحمایگی ایران بدهد(۴) و ایران را از تیول روسها قرار دهد.

ولی این بار نیز روحانیت به پاخاست و ایران را یاری کرد. علمای حاضر و مجتمع در کاظمین با پایداری و اصرار خود برای حرکت به سوی ایران محمد علی میرزا را نا امید ساختند. آنان با تلگرافهای خود به سران عشایر ایران خواستند که بر

۱- ۱. آذربایجان، احمد کسروی، صص ۲۶۰ - ۲۳۴.

۲- ۲. همان، ص ۴۰۲.

۳- ۳. همان، صص ۴۰۴ - ۴۰۳.

۴- ۴. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۶۳.

ضد بیگانگان متحد شوند(۱) و نگذارند که دولت ایران موافقتنامه ای بر خلاف منافع ملت ایران با روسها امضا کند(۲).

سرانجام علمای گرد آمده در کاظمین، تلگرافی از تهران دریافت داشتند که در آن، علمای تهران از آرامش نسبی در ایران خبر داده بودند و تلگرافی نیز از سوی وثوق الدوله وزیر خارجه وقت مبنی بر خروج محمد علی میرزا از ایران رسید.

در این تلگرافها از تجمع علمای عراق در کاظمین خواسته شده بود که کاظمین را به قصد شهرهای خود ترک گویند(۳).

باز دست عنایت خداوند از آستین علمای بزرگ مکتب تشیع بیرون آمد و ایران را از یک خطر بزرگ نجات داد؛ و اِلّا معلوم نبود که با به قدرت رسیدن محمد علی میرزا آن هم با تعهدی که به روسها داده بود چه بر سر ایران می آمد.

البته در این زمان دیگر حنای مشروطه رنگی نداشت؛ بلکه تجمع بزرگ علما در کاظمین که بر ضد اشغال ایران شکل گرفته و در آن جمع، چهره هایی چون مرحوم آیه الله نائینی (ره) حضور داشت از مشروطه سخن نمی گفتند؛ بلکه شخصیت بزرگی چون شریعت اصفهانی که نقش بزرگی در جنبش استقلال خواهی مردم عراق در خلال جنگ جهانی اول و پس از آن ایفا کرد، در این اجتماع بزرگ از علمای نجف کربلا ـ و سامرا و کاظمین، در شهر اخیر چنین گفت: «بیایید درباره مشروطه و استبداد سخن نگوییم، بیایید دشمنی های داخلی را کنار گذاریم. آیا این شرم آور نیست که ما زیر سلطه حکومت روسها که به وحشی گری نام آورند قرار بگیریم؟»(۴)

سخنان شریعت اصفهانی درباره جنایات استعمارگران بیگانه، حاکی از تمایلات و احساسات اکثریت رهبران مذهبی و همه مردم ایران بود.

۱- ۱. هجوم روس، نظام الدین زاده، صص ۲۵۷ - ۲۰۰.

۲- ۲. همان، ص ۲۲۸.

۳- ۳. همان، ص ۲۷۵ - ۲۷۰.

۴- ۴. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۶۶.

علما نمی خواستند دیگر خود را درگیر مسائل مشروطیت کنند. با آن که مشروطه خواهان بزرگی چون مرحوم نائینی و مازندرانی در جمع آنان بودند؛ ولی هر گاه آنان در نوشته های خود به انقلاب مشروطیت ایران اشاره می کردند آشکارا می نوشتند که اکنون توجهی به مشروطه و استبداد و یا به قول خودشان «اشتراط و استبداد» ندارند(۱).

علما در این مبارزات از درگیری بیشتر در انقلاب مشروطیت دوری جستند؛ چرا که آرمان آنان مسأله اتحاد اسلام و لزوم مبارزه همگانی با استعمار بود. مبارزات خود را با اتحاد و همکاری بیشتری دنبال کردند. مسأله مشروطه تقریبا از فکر و برنامه کار علما خارج شد. حتی مشروطه خواه پر کاری مانند شیخ عبدالله مازندرانی صریحا اعلام کرد که در این جریان هدف او مشروطه نیست. مرحوم آیه الله نائینی نیز که از فعال ترین شرکت کنندگان اجتماع علما در کاظمین بود اعلامیه ها و فتواها را شخصا صادر می کرد.

شریعت اصفهانی (رحمه الله علیه) در این مبارزه بزرگ با استعمار، و اشغال کشور لیبی توسط ایتالیا و کشور ایران به دست روس و انگلیس اعلامیه ای که در واقع منشور مبارزه با استعمارگران بود در ده ماده نگاشت و به علما، فرماندهان، رؤسای قبیله ها بازرگانان بزرگ و همه مسلمانان جهان اعلام داشت.

اگر چه، حمله نظامی بیگانگان به ایران و کشتار بی رحمانه روسها در شهرها، ایرانیان را سخت به وحشت انداخت و در نتیجه هدف اصلی علما این بود که هر چه زودتر ایران را از عناصر بیگانه پاک گردانند، ولی این که علما با صراحت و بیش از یک بار به مردم یاد آوری کردند که علاقه ای به مسأله مشروطیت ندارند، حاکی از نا امیدی و سرخوردگی کلی آنان از انقلاب مشروطیت بود.

علاوه دوری از نهضت مشروطه موجب محبوبیت عمومی بود، و تلخ کامی های نهضت سبب گردید که نیرومندترین زعیم عالم تشیع در این هنگام، آیه الله سید

۱- ۱. هجوم روس، نظام الدین زاده، صص ۲۲۵ - ۲۱۹.

کاظم یزدی (قدس سره) گردد که از علمای نامور ضد مشروطه به حساب می آمد. البته همه علما از مشروطه دوری گزیدند؛ حتی آیه الله نائینی که مدتی از عمر گرانمایه خویش را در راه دفاع از مشروطه سپری کرد، از مشروطه خواهی کناره گیری کرد؛ و حتی نام مشروطه را به زبان نیاورد. به هیچ گفتگویی که مربوط به مشروطه بود گوش نمی داد. علاوه بر این آیه الله نائینی از برادر زن خود میرزا محمود یزدی که کتاب «تنبیه الامه» را چاپ کرده بود خواست که نسخه های آن را جمع آوری کند به رود دجله بیفکند(۱).

برخی از قول آیه الله العظمی بروجردی«قدس سره» نقل می کنند که مرحوم نائینی یک لیره عثمانی که گویا طلا بوده می داد و می گفت: نسخه های این کتاب «تنبیه الامه» را جمع کنید و از بین ببرید که باعث فساد و بدبختی شده است(۲).

ص: ۳۲۸

۱- ۱. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۶۷.

۲- ۲. روزنامه جام جم، ص ۵، ش ۱۷، ۱۴ مرداد ۱۳۸۵.

فصل ششم تحلیل و تفسیر امام خمینی قدس سره از این دو حادثه بزرگ در تاریخ معاصر ایران

نهضت تنباکو از منظر امام خمینی قدس سره

ص: ۳۲۹

این حادثه بزرگ در نوع خود تا زمان وقوع بی نظیر بود. هنوز در تاریخ پر فراز و نشیب شیعه، انقلابی به این عظمت رخ نداده بود که با زعامت مرجعیت ملت ایران با شکوه و اقتدار قیام کنند و ارکان استعمار و استبداد را به لرزه در آورند. آری، مرحوم آیه الله میرزا محمد حسن شیرازی با یک سطر «الیوم استعمال توتون و تنباکو بای نحو کان، حرام و در حکم محاربه با امام زمان (عج) می باشد»(۱) مسیر تاریخ را عوض کرد و ایران را از سقوط حتمی نجات داد.

قدس، معنویت و شکوه این حکم چنان بود که همه مردم ایران از آن پیروی نمودند و حتی در درون حرمسرای ناصرالدین شاه انیس الدوله ملکه وقت دستور داد قلیان ها را جمع آوری کردند(۲).

در خارج از ایران نیز تمام مردم شیعه به خصوص در بین النهرین از این حکم پیروی کردند. دولت روسیه نیز چون از این جریان ناخشنود نبود، به بهانه حکم مرحوم میرزای شیرازی در قفقاز و سایر مناطق مسلمان نشین روسیه اعلام کرد که در قهوه خانه ها و سایر مجامع عمومی سیگار و چپق و قلیان نکشند(۳).

امام خمینی قدس سره بر اساس همان نگاه عبرت و حکمت، این حادثه مبارک را چنین می ستاید: «در قریب صد سال سابق دیدند که یک پیرمردی در یکی از دهات عراق (سامرّا) ۱وقتی که دید ایران در معرض فشار خارجی هاست، و آن قرارداد ننگین را

۱- ۱. تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، ص ۱۰۳.

۲- ۲. همان، صص ۱۰۷ - ۱۰۶.

۳- ۳. همان، ص ۱۰۸.

در آن زمان بسته بودنـد، این پیرمرد که در کنج یک ده بود یک سـطر نوشت و همه قوای خارج و داخل نتوانسـتند در مقابل این یک سـطر اسـتقامت کننـد. آن مرحوم میرزای بزرگ بود (رحمه الله علیه) که در سامرّا تحریم کرد تنباکو را. برای این که تقریبا ایران را در اسارت گرفته بودند به واسطه قرارداد تنباکو، و ایشان یک سطر نوشت که تنباکو حرام است و حتی بستگان خود آن جائر هم و حرمسرای خود آن جائر هم اطاعت کردند(۱).

آنگـاه امام این قیام بزرگ را مرهون وحـدت و پیروی از مرحوم میرزا دانسـته و رمز موفقیت آن حرکت و ناکامی مشـروطه را چنین بیان می دارند:

«زمـان میرزای شـیرازی هم می خواسـتند یـک همچو کـاری بکننـد، یعنی آتش اختلاف و تفرقه را در صـفوف به هم پیوسـته مجاهدان برافروزند. مرحوم میرزا که دخانیات را تحریم فرمود، شـیاطین افتادند و در بین مردم و به آنجا رساندند که بعضـی از اهل علم بعضـی از شـهرها بالای منبر ــ به طوری که نقل می کننـد ــ قلیان کشـید بر ضد حکم مرحوم میرزا، لکن میرزا چون قـدرتش قـدرت فوق العـاده بود و از این طرف، طرفـداران او مثل میرزای آشتیانی قوی بود و قدرتمنـد، نتوانسـتند آنجا کاری بکنند»(۲).

آنگاه امام در ستایش از دژ محکم مرجعیت و روحانیت که در بحرانهای بزرگ کشور را از سقوط نجات می دهد می فرماید: «دشمن های اسلام تزریق به شما کرده اند «آخوند مرتجع» را تا شما را از آخوند جدا کنند.

همین قلم هایی که آخونـد را مرتجع می دانـد و می نویسـد، یا ادراک نـدارد و مطالعه در حال آخوند نکرده است و یا غرض دارد و قلم او اجیر است. اجرت می گیرد و می نویسـد. این عراق را آخونـد نجـات داد از انگلسـتان، از توی حلقوم انگلسـتان، آخوند بیرون آورد. آمیرزا محمد تقی شیرازی (سلام الله علیه) از توی حلقوم

۱- ۱. صحیفه، ج ۱۳، ص ۳۵۷.

۲- ۲. همان، ج ۱۸، ص ۱۷۱.

انگلستان بیرون کشید(۱)؛ آخوند مرتجع است یا تو؟ آن نصف سطر میرزای شیرازی (رضوان الله علیه)مملکت ما را از تو حلقوم خارجی ها بیرون کشید.

این یک کلمه، یک ملت را وادار کرد که مخالفت کنند. چرا این قدرت را می شکنید؟ این آخوند بود که در عراق به جبهه رفت و به جنگ رفت و اسیر شد. همین مرحوم آقای خوانساری (رضوان الله علیه) مرحوم آقای آسید محمد تقی خوانساری یکی از اشخاصی است که در جبهه رفت، و جنگ کرد و اسیر شد. مدتها هم اسیر بود(۲).

امام این حرکت مجاهدانه علما را می ستود و به رخ لیبرالها و روشنفکران نوگرای افراطی می کشید.

امام نهضت میرزای شیرازی قدس سره را به کرّات ستودند و آن را مشعلی فرار روی ملت قرار دادند.

از منظر حکمت و عبرت آن حادثه عظیم را نگریسته، قیام و شورش مردم، اقتدار ملی، وحدت و یکپارچگی مردم، شکوه و عظمت مرجعیت، زبونی و ذلت استعمار و استبداد را و از سوی دیگر، امام خمینی به نقص و کمبود آن نهضت نیز با دیده حکمت و عبرت نگریست و آن توقف انقلاب پس از پیروزی نخستین بود.

به راستی چرا آتشفشان خشم عمومی خاموش شد؟ چرا طوفان انقلاب آرام شد؟ چرا مرحوم میرزای شیرازی پس از لغو «امتیاز رژی» ازناصرالدین شاه تقدیر و تشکر کرد؟ چرا کلماتی چون «خلّد الله ملکه »و «ابد الله سلطنته» را به کار بردند؟ آیا سیاهنامه ناصرالدین شاه سفید شد؟ امین السلطان تغییر هویت داد؟ تجاوز و تعدیات آنان فروکش کرد؟ فقر و بیچارگی از جامعه رخت بربست؟ آخر آن همه مظالم و ستم شاه که بخشی از آن در نامه های سید جمال به علمای ایران و مرحوم میرزای شیرازی و به ملکه ویکتوریا، منعکس گردیده و بسیار دردآور است(۳).

۱- ۱. همان، ج ۹، ص ۵۳۷.

۲- ۲. همان.

۳- ۳. نقش سید جمال الدین اسدآبادی، محمد محیط طباطبایی، صص، ۲۴۰، ۲۱۷، ۲۱۲، ۲۱۰.

در این نامه ها سیمای زشت ایران در عصر ناصرالدین شاه به طور مشروح بیان گردیده است. حال با وجود این همه ستم و خرابی چرا رهبران نهضت به خصوص مرحوم میرزای شیرازی قدس سره شاه را خلع نکردند؟ چرا به خواهش و تقاضای سید جمال که چنین خواستار شد: ای قرآنیان! اگر شما حکم خدا را درباره این مرد غاصب ستمکار اجرا کنید، اگر بگویید به حکم خدا اطاعت این مرد حرام است، مردم از گردش پراکنده شده و خلع وی بدون جنگ و کشتار صورت می گیرد. و نیز مکتوب داشت: ای رهبران ملت! اگر این فرعون را به حال خودش بگذارید و جلو دیوانه بازی او را نگیرید و او را از تخت گمراهی پائین نکشید کار می گذرد و علاج مشکل می شود(۱). خلع شاه که کار آسانی بود. به گفته سید با یک جمله می توانستند او را خلع کنند: «یک کلمه از شما بشنوند، این فرعون را خلع نموده، بندگان خدا را از زیان او آسوده کنند»(۲).

بدون تردید، همزمان با اوج نهضت تحریم تنباکو رهبران آن نهضت، می توانستند با کمترین اشاره دودمان ناصرالدین شاه را بر باد دهند(۳) و مردم را از شرّ سلطنت وحشت، آسوده سازند. ولی چنین نشد؛ بلکه بر استمرار سلطنت ناصرالدین شاه صحّه گذاشتند(۴).

چرا و چرا؟ امام خمینی (قدس سره) با برجسته کردن نکات روشن آن نهضت این بعد آن حادثه را نیز نیکو نگریست و مشکلی را که فرا روی رهبران آن نهضت بود به خوبی دریافت.

به راستی مشکل آن رهبران چه بود؟ رهبران نهضت تحریم تنباکو طرحی برای پس از پیروزی نداشتند. رجال با ایمان و کاردان در اختیار آنان نبود که ایران بعد از ناصرالدین شاه را اداره و تدبیر نمایند. از این رو به ناچار بر ادامه سلطنت ناصرالدین شاه راضی شدند. گذشت زمان و پیروزی مشروطیت پس از پانزده سال نیزصحت

۱- ۱. همان، ص ۲۱۲ - ۲۱۱.

۲- ۲. همان، ص ۲۱۵.

۳- ۳. تحریم تنباکو ،ابراهیم تیموری، ص ۱۶۳.

۴- ۴. همان، صص ۱۹۸ - ۱۹۷.

نظریه آن بزرگواران را تأیید کرد.

به راستی اگر رهبران نهضت، به خواست آنان که خلع ناصرالدین شاه را می خواستند پاسخ مثبت می دادند چه می شد؟ آیا امروز کشوری بزرگ به نام ایران موجود بود؟ آیا کشور در کام دو قدرت زورگوی روس و انگلیس فرو نمی رفت؟

به جرأت می توان گفت تصمیم مرحوم میرزای شیرازی قدس سره در ابقای ناصرالدین شاه تصمیمی خردمندانه بود، همان گونه که حکم تحریم آن مجتهد بزرگ حکمی قدسی و الهی بود.

بدون تردید آن بزرگوار به تأییدات الهی مؤید بود. می دانست که باید پس از لغو امتیاز، شاه را تأیید کند تا شاه شکست خورده از روی ضعف به بیگانه ای چون روس پناه نبرد بلکه با تکیه بر قدرت ملی ـ اسلامی از کیان این کشور دفاع و حمایت کند و ثمره این نهضت و قیام بزرگ موجب تشیید مبانی دین و ارکان مملکت گردد.

بر این اساس امام خمینی (قدس سره) پس از پیروزی با ارائه طرح و نیز تربیت مدیران لایق و با ایمان خلاء طرح جایگزین و نیروی اجرایی لازم را جبران نمود. امام معتقد بود که یک انقلاب برای استمرار و ادامه روند خود پس از پیروزی نیاز به مدیران با کفایت دارد. از این رو مدیران لایقی را تربیت نمود، تا پس از پیروزی سکاندار کشتی انقلاب گردند.

ص: ۳۳۵

انقلاب مشروطه از منظر امام خمینی قدس سره

جنبش مشروطیت در قرن اخیر ایران، به راستی جنبشی تأثیر گذار و تاریخ ساز بود. حوادث تاریخی به لحاظ آثار و پیامدها، دو گونه اند: برخی همچون پرتاب سنگی در آب موجی گذرا پدید آورده و آرام می گیرند. برخی دیگر چون غلطیدن گلوله برفی از سینه سفید کوهستان، تبدیل به بهمنی توفنده و کوبنده شده و همه چیز را در زیر گامهای خود در می نوردند.

حادثه مشروطیت از جمله حوادث «بهمن گونه» تاریخ ایران است که حوادث یک قرن بعد از آن به اشکال گوناگون از آن تأثیرپذیر بوده اند.

امام خمینی قدس سره بر اساس حکمت و عبرت، به آن حادثه بزرگ نگریست و ابعاد و آفاق گوناگون آن نهضت را چون مشعلی تابان فرا روی مردم ایران قرار داد. نهضتی که با شعار عدالتخانه شروع و به مشروطیت ختم شد.

این حرکت در گوهر خویش، حرکتی اصیل، ریشه دار و درون زا بود که از تکاپوی دیرین ملت ایران برای دستیابی به عدالت، آزادی و اجرای احکام اسلام ریشه گرفت و همزمان به «استبداد» داخلی و «استعمار» خارجی شورید و به آن «نه» گفت.

آن حرکت کاملاً مردمی بود و طبقات مختلف ملت، اصناف، بازرگانان، علما و نیز برخی از نظامیان و درباریان و شاهزادگان در آن به طور گسترده شرکت داشتند.

رهبری نهضت در اختیار علمای بزرگ تهران، طباطبایی، بهبهانی و آیه الله شیخ

فضل الله نوری بود. هجرت صغری به حضرت عبدالعظیم و هجرت کبری به قم با زعامت علما بود و به دنبال هجرت به قم بود که فرمان مشروطه صادر شد.

رهبری علما و حمایت مردم، نهضتی اصیل، ریشه دار و با قدرت آفرید و بار دیگر، همایش بزرگ و به یاد ماندنی نهضت تحریم تنباکو را یادآوری کرد. شعار جنبش واژه دیر آشنا و همه کس فهم عدالت بود.

در این نهضت خواست و آرزوی مردم «رواج شریعت» و «اجرای احکام اسلام» بود(۱). این جنبش در آغاز پیدایش بیش از همه چیز رنگ و روی شریعت طلبی داشت. برداشت مردم از آرمان نهضت اجرای احکام شرع و تحقق عدالت اسلامی بود. کسروی اوضاع تبریز را در صدر مشروطه قبل از این که غربزدگان بین ملت شکاف اندازد، چنین وصف می نماید: «در دلها گرایش سختی برای نیک شدن و نیکی نمودن پیدا شده و مردم را آرام نمی گذاشت، همه می خواستند که به نیکی هایی کوشند و گامهایی بردارند. چون بسیاری از پیشگامان از ملایان بودند و در سخن گویی ها چنین نموده شده بود که به رواج شریعت کوشیده خواهد شد و هنوز جدایی میانه خواستها پدید نیامده بود. از این رو کوشش بسیار به دینداری می رفت. هنگام نیمروز در بازار از هر گوشه آواز اذان برمی خاست. در مسجدها و در پشت سر پیش نمازان انبوهی بیشتر می گردید. هر کسی راستی و درستی بیش از بیش از خود می نمود و به دستگیری از پیشوایان بیشتر می کوشید(۲).

محله بد نام تبریز «قره چیلر» برچشیده شد. تراشیدن ریش گناه شمرده شد و جز از درباریان و برخی اوباش به آن برنخاستند. در همان روزهای نخست سلمانیان نشستی بر پا کردند و با هم پیمان کردند که دیگر ریش نتراشند. در این باره شعری هم گفتند:

تراشیدن ریش موقوف شد(۳).

ص: ۳۳۷

۱- ۱. تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، بخش یکم، ص ۲۶۱.

۲- ۲. همان، کسروی، ص ۱۶۵.

۳- ۳. همان.

و نیز می نگارد: «چون پیشگامان جنبش ملایان بودند تا دیری سخن از شریعت و رواج آن می رفت و انبوهی از مردم می پنداشتند که آنچه خواسته می شود همان است.

اوضاع عمومی مردم نیز بهتر شد. نان که در زمان خودکامگی یکی از مشکلات مردم بود و همیشه زنان و مردان در جلو دکانهای نانوایی به صف بودند، فراوان شد. کم فروشی که باز یکی از معضلات جامعه بود از میان برخاست و همه در داد و ستدها امانت را مراعات می کردند و اگر کسی آرزوی نادرستی داشت از ترس اقدام نمی کرد.

وحدت یکپارچگی فراگیر، سنی و شیعه، شیخی و متشرع در کنار هم بودند(۱).

ولی افسوس که مخالفان نهضت و مردم (استعمار و ایادی آن) با سوار شدن بر امواج احساسات پاک ملت، آتش اختلاف را شعله ور ساختند! شکاف و انحراف در رهبران اصیل نهضت و تراشیدن رهبران نوگرای افراطی مسیر انقلاب را منحرف ساخت و زنجیره ای از بحرانهای مداوم را پیش روی انقلاب نهاد و نهایتا جنبش از نیل به اهداف خود باز ماند.

بدین سان بود که علما از مشروطه فاصله گرفتند. این کار از تبریز آغازید و سپس در تهران و دیگر جا نیز رو نمود. از سوی دیگر نوگرایان افراطی نیز از علما فاصله گرفتند و کم کم نهضت رنگ دیگری گرفت. نهضتی که در آغاز شعارش رواج شریعت بود، کم کم گفتگو از کشور و توده و میهن دوستی و این گونه چیزها به میان آمد و گوشها به آن آشنا شد و از این رو هدف و خواست دیگری پدیدار شد که آزادیخواهان میانه این و آن، دو دل گشتند و تضاد این دو آرمان بود که آزادیخواهان و رهبران دینی را از هم جدا ساخت و به گفته کسروی:

«آزادیخواهان دیگر یاد شریعت و رواج آن نکنند»(۲).

۱- ۱. همان، صص ۱۶۷ - ۱۶۶.

۲- ۲. همان، ص ۲۴۸.

پیامدهای مشروطه در گفتار امام قدس سره

امام خمینی قدس سره نضهت مشروطه را چون آینه ای فرا روی ملت ایران قرار داد. مشروطه با همه زیبایی ها و زشتی هایش، بیداد و حرمت شکنی هایش و.... در این نگاه اندیشمندانه، امام نکات مثبت و منفی آن نهضت را نگریست و از تلخی های درخت مشروطه ثمره شیرین حاصل و در سفره انقلاب اسلامی نهاد. در تمجید از آن نهضت چنین فرمود: «مشروطه به طور مشروع و صحیح پیش می رفت تا...»(۱). امام آن رخداد مبارک را حاصل تلاش و مجاهدات علمای دین و مردم با ایمان می دانست و در این ارتباط نیز چنین فرمود: «مشروطیت یک مسأله سیاسی بود و بزرگان علما در آن دخالت داشتند، تأسیسش کردند»(۲). و نیز در این رابطه فرمودند: «مشروطه را آنها (علما) به پا کردند و دیگران آمدند و مشروطه را همان استبداد غلیظ تر با اسم مشروطه....»(۳). و نیز فرمودند: «در جنبش مشروطیت همین علما در رأس بودند و اصل مشروطیت اساسش از نجف به دست علما و در ایران به دست علما شروع شد و پیش رفت. این قدری که آنها می خواستند که مشروطه تحقق پیدا کند و قانون اساسی در کار باشد، شد؛ لکن بعد از آن که نشد، دنباله اش گرفته نشد»(۴) و نیز فرمود: «در قضیه مشروطه اینها بودند (علما) که جلو افتادند و مردم هم همراهی کردند با آنها»(۵).

در این سخنان، امام انقلاب مشروطه را شکوفه ای معرفی می کند که بر شجره مبارکه دین و روحانیت شکوفا شده و این حرکت در آغاز از سرچشمه زلال فرهنگ ناب اسلامی جاری و با رهبری علمای دین به پیش می رفت. ولی پس از پیروزی اولیه نفوذ فرهنگ غربی ـ التقاطی از یک سو و دخالتهای سیاسی روس و انگلیس از سوی دیگر، انقلاب را از مسیر خود منحرف ساخته و به تدریج رهبران اصیل از

۱- ۱. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۳۱.

۲- ۲. همان، ج ۲۰، ص ۳۱.

۳- ۳. همان، ج ۱۵، ص ۳۲۲.

۴- ۴. همان، ص ۲۰۲.

۵- ۵. همان، ج ۵، ص ۵۱.

عرصه مدیریت انقلاب طرد و مستبدین وابسته به شرق و غرب لباس مشروطه به تن کرده و بازیگر میدان شدند. از این رو پیامدهای منفی فراوانی نصیب ملت و انقلاب گردید.

امام درباره این اشتباه بزرگ رهبران و نیز خیانت و دخالت غربگرایان و روشنفکران وابسته چنین فرموده اند: «تاریخ یک درس عبرت است برای ما. شما وقتی که تاریخ مشروطیت را بخوانید می بینید که در مشروطه بعد از این که ابتدا پیش رفت، دستهایی آمد و تمام مردم ایران را به دو طبقه تقسیم بندی کرد.

نه ایران تنها، از روحانیون بزرگ نجف، یک دسته طرفدار مشروطیت، یک دسته دشمن مشروطه، علمای خود ایران یک دسته طرفدار مشروطه، یک دسته مخالف مشروطه، اهل منبر یک دسته بر ضد مشروطه صحبت می کردند، یک دسته بر ضد استبداد. در هر خانه ای دو تا برادر اگر بودند،... و این یک نقشه ای بود که نقشه هم تأثیر کرد و نگذاشت که مشروطه به آن طوری که علمای بزرگ طرحش را ریخته بودند عملی بشود. به آنجا رساندند که آنهایی که مشروطه خواه بودند به دست یک عده کوبیده شدند.

تا آنجا که مثل مرحوم «حاج شیخ فضل الله نوری» در ایران برای خاطر این که می گفت باید «مشروطه مشروعه» باشد و آن مشروطه ای که از غرب و شرق به ما برسد قبول نداریم، در همین تهران به دار زدند و مردم هم پای او رقصیدند یا کف زدند.

در مشروطه در عین حالی که ابتدائش نبود این مسائل، لکن آنهایی که می دیدند که از مشروطه ضربه می بینند، منافعشان از بین می رود ــ نمی گذارد ــ قانون اساسی که موافق با اسلام باید باشد و اگر مخالف شد قانونیت ندارد. نمی گذارد که اینها هر کاری می خواهند بکنند، بکنند. یک دسته از همان مستبدین مشروطه خواه شدند و افتادند توی مردم. همان مستبدین بعدها آمدند و مشروطه را قبضه کردند و رساندند به آنجا که دیدید و دیدیم.... ما باید از این تاریخ عبرت بگیریم که مبادا یک وقتی در بین شما آقایون روحانیون بیفتند اشخاصی یا در بین مردم وسوسه کنند و

خدای نخواسته آن امری که در مشروطه اتفاق افتاد در ایران اتفاق بیفتد»(۱) و نیز در این رابطه فرموده اند:«... همه دست در دست یکدیگر بدهند تا انقلاب محفوظ بماند؛ و مثل زمان مشروطیت نشود که آنها که اهل کار بودند مأیوس بشوند و کنار بروند _ که در زمان مشروطیت همین کار را کردند و مستبدین آمدند و مشروطه خواه شدند و مشروطه خواهان را کنار زدند _ و عده ای که با اسلام سر و کار ندارند به نام اسلام و پیروی از انقلاب اسلامی روی کار بیایند»(۲).

و نیز فرمودند: «..باز دست یک غربزدگانی آن وقت هم در کار بوده است که قانون اساسی آن زمان را از غرب گرفته بودند، تا این ملت به خود نیاید و فرهنگ خودش را پیدا نکند و توجه به اینکه فرهنگی دارد و فرهنگ غنی دارد»(۳).

و نیز فرمودند: «تمام کارهایی که بعد از مشروطه انجام گرفت، و انحرافاتی که به تدریج پیدا شد تا زمان رژیم پهلوی که به اوج خودش رسید؛ یکی از عمال بزرگ که باید بگوییم مادر عمال بود مجلس بود، مشروطه را منحرف کردند، مجلس را مجلس قلدری کردند، ملت را از این که رأی بدهند محروم کردند(۴).

و نیز فرمود: «این اختلاف موجب شد که نتوانست مشروطه آن طوری که علمای اسلامی می خواستند تحقق پیدا بکند بعد هم این اختلافات موجب شد که یک دسته از آن غربزده ها بریزندو به اسم مشروطه بگیرند مقامات را و استبداد به صورت مشروطه بر این ملت تحمیل کنند و دیدید که چه شد. امروز همان روز است...»(۵).

و نیز فرمود: «در صدر مشروطیت هم با ایجاد گروه های مختلف نگذاشتند که مشروطه به ثمر خودش برسد، او را بر خلاف مسیر خودش راندند»(۶).

و نیز فرمود: «معلوم نیست در صدر مشروطیت در دوره اول با فقهای ناظر به قوانین این نحو عمل شده باشد. در آن زمان به تدریج فقها را از مجلس بیرون راندند

۱- ۱. صحیفه نور، ج ۱۸، صص ۱۷ - ۱۷۰.

۲- ۲. همان، ص ۱۹۶.

۳- ۳. همان، ج ۱۲، ص ۵.

۴- ۴. همان، ج ۱۷، ص ۴۹۶.

۵- ۵. همان، ج ۱۸، ص ۲۷۰.

۶- ۶. همان، ج ۶، ص ۸۶.

و به سر این ملت آن آوردند که دیدیم»(۱).

و نیز امام فرمودند: «در دوران مشروطه را که همه آقایان شنیده اند یک عده ای که نمی خواستند که در این کشور اسلام قوه داشته باشد و آنها دنبال این بودند که اینجا را یا به نحوی طرف خودشان بکشانند. آنها جوسازی کردند به طوری که مثل مرحوم آقا شیخ فضل الله که آن وقت یک آدم شاخصی در ایران بود و مورد قبول بود همچو جو سازی کردند که در میدان علنی ایشان را به دار زدند و پای آن هم کف زدند. و این نقشه ای بود برای این که اسلام را منزوی کنند و کردند. و از آن به بعد دیگر نتوانست مشروطه یک مشروطه ای باشد که علمای نجف می خواستند. حتی قضیه مرحوم آقا شیخ فضل الله نوری را در نجف هم یک جور بدی منعکس کردند که آنجا هم صدایی از آن در نیامد. این جوی که ساختند در ایران و در سایر جاها، این جو اسباب این شد که آقا شیخ فضل الله را با دست بعضی از روحانیون خود ایران محکوم کردند، و بعد او را آوردند در وسط میدان و به دار کشیدند و پای آن هم ایستادند کف زدند و شکست دادند اسلام را در آن وقت»(۲).

غربگرایان و نیروهای نفوذی استعمار عرصه را بر متدیّنین تنگ نموده و آنها را از میدان انقلاب راندند. در این رابطه امام چنین فرمودند: «... مثل صدر مشروطه که رفتند کنار اشخاصی که متعهد بودند. و قبضه کردند مشروطه را آنهایی که متعهد به اسلام نبودند. اسلام را به آنجا کشاندن که همه دیدند. اگر در صدر مشروطه علما آمده بودند و قبضه کرده بودند مجلس را و نگذاشته بودند که دیگران بیایند مجلس را بگیرند، ما به این روزگار نمی رسیدیم، مملکتمان خراب نمی شد، ما عزتمان از بین نمی رفت. لکن شیاطین که در آن وقت بودند، بیخ گوش اینها خواندند که شما در سیاست داخل نشوید»(۳).

و نیز فرمودند: «در اول مشروطه اصناف بازار هم وکلایی داشتند، انتخابات تا

۱- ۱. همان، ج ۱۸، ص ۲۸۰.

۲- ۲. همان، ج ۱۸، ص ۱۸۱.

۳- ۳. همان، ج ۱۲، ص ۷.

اندازه ای دست مردم بود. بعد کم کم آنهایی که فاسد بودند کار را طوری کردند تا متدینین را از مجلس کنار گذاردند»(۱).

و نیز فرمود: «مثل زمان مشروطیت نشود که آنها که اهل کار بودند مأیوس بشوند و کنار بروند؛ که در زمان مشروطیت همین کار را کردند و مستبدین آمدند و مشروطه خواه شدند و مشروطه خواهان را کناز زدند و عده ای که با اسلام سر و کار ندارند و به نام اسلام و پیروی از آداب اسلامی روی کار بیایند»(۲).

امام از پیامدهای بسیار منفی و مؤثر این نفوذ ایجاد تفرقه در صف علما و ملت را دانسته و در تبیین این ره آورد شوم و زیانبار چنین فرمودند: «نباید همه ما گروه گروه بشویم که در ظرف مثلاً ـ چند ماه دویست گروه با اسماء مختلف و با حرف های مختلف و باز همان مسائلی که در صدر مشروطیت برای شکستن آن قدرت هایی که آن وقت مجتمع شده بودند باز حالا دوباره مشغول شدند، و آن وقت هم با حزب بازی و احزاب متعدد و اینها و مع الاسف احزاب هم که در این ممالک پیدا می شود همه مخالف با هم و همه توی سر هم می زنند»(۳).

و نیز فرمود: «اصل حزب بازی را به نظر من که در صدر مشروطیت حزب را در ایران درست کردند حزب بازی را برای همین درست کردند که نگذارند این ملت با هم آشتی کند، برای این که حزب را می دیدند، که اینجا بنای اینها این است که وقتی این حزب شد حزب عدالت و این حزب شد حزب دموکرات که در صدر مشروطه بوده. اینها با هم دشمنند(۴).

و نیز فرمود: «در صدر مشروطیت که احزاب مختلف پیدا شد دنبال آن پیروزی که ملت پیدا کرده بود. این احزاب مختلف به جان هم افتادند، و این کشور را تباه کردند»(۵).

۱- ۱. همان، ص ۱۹۸.

۲- ۲. همان، ص ۱۵۱.

۳- ۳. همان، ج ۱۰، ص ۶۵.

۴- ۴. همان، ج ۴، ص ۱۸۸.

۵- ۵. همان، ج ۱۴، ص ۳۷.

عبرتهای مشروطه فراروی مردم

امام خمینی قدس سره به کرّات نهضت مشروطه را به عنوان یک حرکت مردمی ـ اسلامی ستود و از آن تمجید کرد. البته با اذعان به این که حرکت مشروطه با انقلاب اسلامی تفاوت اساسی داشت. چون انقلاب اسلامی با طرح ولایت فقیه و نظام اسلامی به وقوع پیوست و رخدادی مبارک و بی نظیر در تاریخ شیعی است. ولی نهضت مشروطه حرکتی تعالی طلب و عدالت خواه بود که درون گردونه نظام سلطنتی رخ داد و تنها بعد مذهبی آن که موجب دلگرمی رهبران دینی بود؛ عدالت خواهی، اصلاح طلبی و امر به معروف و نهی از منکر بود، ولی حرکت بر اساس ولایت فقیه نبود. حتی مشروطه با نهضت تحریم تنباکو نیز از این جهت مخالف بود، چون نهضت تحریم تنباکو حرکتی بر محورولایت فقیه و صدور یک حکم حکومتی مجتهد اعلم زمان بود.

نهضت مشروطه بر محور ولایت ایجاد نشد. از این رو بزرگترین ایده پرداز اسلامی آن نهضت حضرت آیه الله نائینی خود به این واقعیت اعتراف کرد و در این رابطه چنین نگاشته اند: «حکومت استبدادی با سه گونه ستم و غصب حقوق همراه است؛

۱. غصب رداء کبریایی «عز اسمه» و ظلم به ساحت اقدس احدیت؛

۲. غصب مقام ولایت و ظلم به ناحیه مقدسه امامت؛

۳. غصب رقاب و بلاد و ظلم درباره عباد(۱).

۱- ۱. تنبیه الامّه، صص ۱۳۵ - ۱۳۴.

ولی حکومت مشروطه تنها یک ظلم و غصب حقوق را همراه دارد؛ یعنی ظلم و اغتصابش فقط به مقام مقدس امامت راجع و از آن دو ظلم و غصب دیگری خالی است».

آیه الله نائینی می افزاید که علت لزوم تغییر رژیم استبدادی این است که از آن دو گونه ستم و غصب حقوق دوری گزینیم، نه اینکه تنها یک حاکم نسبتا معتدلتری روی کار آوریم. بنا به نظر حضرت آیه الله نائینی علما شرعا مسؤولین دستگاه عدالت هستند.

علاوه بر این، چون جلوگیری از بی نظمی در اجتماع از مسائل پر اهمیت است، از وظایف و مسؤولیتهای علما این نیز خواهد بود که قدرت حکومت را در زمان غیبت کبری امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه) بر عهده گیرند(۱).

آیه الله نائینی قائل به ولایت فقیه است. ولی از صدر و ذیل سخن او روشن است که ولایت فقیه در نظام مشروطه محوریت نداشت و شاید مشکل اساسی نهضت همین بود.

با وجود تفاوت اساسی نهضت مشروطه با انقلاب اسلامی، آن نهضت نیز نهضتی اسلامی بود. از این رو امام خمینی (قدس سره) بارها آن نهضت را یاد نموده و آن را طرح شکست خورده یک نهضت اسلامی و حرکت مردمی در صد ساله اخیر دانسته و مایه عبرت و هوشیاری مردم این زمان قرار داده اند.

روی هم رفته، از فرمایشات امام قدس سره عللی که موجب سقوط و انحطاط آن نهضت گردید عبارتند از: «تفرقه و اختلاف، غرب گرایی و نفوذ فرهنگ غرب و التقاطی، روی کار آمدن رهبران نوگرای افراطی، خالی شدن میدان انقلاب از رهبران واقعی نهضت، تدوین قانون اساسی با وام گرفتن از فرهنگ بیگانه. شایعه پراکنی و تخریب چهره های اسلامی مردمی، گرایش به سمت قلدری، تولد نهضت در گردونه رژیم سلطنتی و حفظ نظام سلطنتی، مشروطه خواه شدن مستبدین و حاکمیت استبداد با

۱- ۱. همان، صص ۱۳۴ - ۱۳۳.

نام مشروطه، توقف نهضت پس از پیروزی اولیه و جدایی دین از سیاست و....

اگر چه تمام این عوامل در تخریب و سقوط نهضت مشروطه مؤثر بودند، با دقت می توان دریافت که بازگشت همه این عوامل بازگشت به یک عامل است و آن نفوذ فرهنگ غربی و التقاطی در انقلاب مشروطه و به عبارت دیگر جدا شدن انقلاب از فرهنگ اصیل اسلامی است.

به هر روی بذر افشانی ۸۰ ساله انگلیس و دیگر کشورهای بیگانه به ثمر نشست. وجود عبدالرحیم طالبوف، آخوند زاده، ملکم خان، مستشارالدوله و... و فرهنگ سازی آنان و نیز مزدوران و وابستگان سیاسی، چون ابوالحسن خان شیرازی و همشیره زاده اش میرزا محمد علی خان شیرازی، میرزا آقا خان نوری و برادرش میرزا فضل الله وزیر نظام، الهیار خان آصف الدوله، میرزا مسعود گرمرودی، محمد حسین خان صدر اصفهانی و پسرش عبدالله خان امین الدوله و تقی زاده و....(۱) بود که مشروطه را بیمار ساخت. تقی زاده ها و همفکرانشان از آن چشمه نوشیده بودند. البته علمای بزرگ همانند طباطبایی، بهبهانی، آخوند خراسانی و نائینی (قدس سرهم) و در رأس همه شهید حاج شیخ فضل الله نوری بسیار کوشیدند که نگذارند فرهنگ التقاطی مشروطه را به بیراهه ببرد، ولی آنان نتوانستند؛ چرا که غربگرایان بودند که از این علمای بزرگ به نفع خود استفاده ابزاری کردند.

تقی زاده خود چنین می گوید: «مردم که در ملاها یک تکیه گاهی بر ضد استبداد و ظلم بی زمام دولت می دیدند، آنها را مظهر افکار عامّه ملی و مرکز قوت اجتماعی و ملجأ مظلومین حساب می کردند و بدین جهت وقتی که عقاید عامه پر از شکایت بر ضد خرابکاری دولت و از عدم رضایت اوضاع اداره مملکتی اشباع گردید. برای بلند شدن بر ضد اداره دولت مرکز مصونی لازم داشتند که از تجاوز دولت ایمن باشند و لهذا ملاها را علم کردند و پیش انداختند و چون ملاها در اجرای مقاصد خود به عامه و ملت محتاج بودند و مردم هم در اجرای مقاصد خود به ملاها، لهذا

۱- ۱. ر.ک: حقوق بگیران انگلیس در ایران.

ملاها ناچار بودند که یک قسمتی از مقاصد مردم را در جزء پروگرام و تقاضاهای خود داخل کنند. مردم هم چون به دست ایشان کار می کردند، قسمتی از مقاصد شخصی آنها را مساعدت می کردند»(۱).

البته این داوری از تقی زاده بعید نیست. او تنها کسی بود که در مقابل اصل دوم متمّم که مرحوم شیخ فضل الله نوری می خواست به قانون اساسی اضافه کند ایستاد. آن اصل عبارت بود از این که: «این مجلس مقدس شورای ملی که به توجه حضرت امام عصر (عجل الله فرجه) و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه (خلد الله سلطانه) و مراقبت حجج اسلامیه و عامت مردم ایران تأسیس شده، باید در هیچ عصری از اعصار مواد احکامیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام (علیه الصلوه و السلام) نداشته باشد. و معین است که تشخیص مواد موافقت و مخالفت قوانین موضوعه مجلس شورای ملی با قواعد اسلامیه در عهده علمای اعلام (ادام الله برکات وجودهم) بوده و هست. لذا مقرّر است در هر عصری از اعصار انجمنی از طراز اول مجتهدین و فقهای متدیّنین تشکیل شود که قوانین موضوعه مجلس را قبل از تأسیس در آن انجمن علمی به دقت ملاحظه و مذاکره نمایند. اگر آنچه وضع شده مخالف با احکام شرعیه باشد عنوان قانونیت پیدا نخواهد کرد. و امر در انجمن علمی در این باب مطاع و متبع است و این ماده ابدا تغییرپذیر نخواهد بود.

این اصل اسلامی که شیخ قدس سره جان بر سر آن نهاد، راه نفوذ فرهنگ بیگانه را مسدود می کرد ولی غرب گرایان را بسیار ناخوشایند آمد و تمام دشمنی آنان با مرحوم شیخ شهید از همین اصل سرچشمه می گرفت و این اصل اساس نهضت مشروعه بود.

بدون تردید مبارزه دو جناح مشروطه «مشروعه خواهان» و «غربزدگان» هر دو

ص: ۳۴۷

۱- ۱. تاریخ انقلاب ایران، سید حسن تقی زاده، تهران، ۱۳۴۰. این رساله در پایان ج ۱۴ مجله یغما سال ۱۳۴۰ می باشد.

مبارزه ای ایدئولوژیک بود.

بدین خاطر چون مرحوم شیخ شهید تصمیم گرفت آن اصل را در مجلس مطرح کند نوگرایان افراطی سخت به مبارزه با آن پرداختند. کسروی چنین گزارش می دهد: چون این اصل قرار شد روز یکشنبه ۲۸ اردیبهشت در مجلس مطرح گردد، نمایندگان آذربایجان _ مقصود دست پروردگان طالبوف و آخوند زاده و... _ چون از چگونگی آن اصل آگاه شدند، بنا گذاشتند روز یک شنبه از خواندن آن در مجلس جلوگیری کنند. چه می دانستند اگر خوانده شود بیشتر نمایندگان آن را قبول خواهند کرد و کار از کار خواهد گذشت.

روز یکشنبه وقتی گفتگو از قانون اساسی به میان آمد تقی زاده گفت: باید بار دیگر در کمیسیون خوانده شود تا به مجلس بیاید. شیخ حسین شهیدی ایراد گرفته گفت: «این آقایان همان اشخاص بودند که می گفتند تبریز و رشت و زنجان به هم خورده. حالا چطور شده می گویند سه دفعه باید قرائت شود؟ اگر مقصود از این اصلاح تغییری است که منافی با شرع باشد، محال است بشود. اگر مقصود تطبیق با قوانین شرع است بهتر از این تصحیح و تنقیح نمی شود که شده». تقی زاده پاسخ داد و پا فشاری نمود و قانون خوانده نشد(۱).

شهید شیخ فضل الله نوری پرورش یافته مکتب سامرا و سرسپرده اصول و اندیشه های میرزای شیرازی در حوزه سیاست و فقاهت بود. به گونه ای که وقتی که از میرزای شیرازی سؤال شد می توانیم احتیاطات شما را به شیخ فضل الله مراجعه کنیم؟ ایشان پاسخ داد: «که شیخ غیر از من نیست».

بدون شک تقابل جنبش مشروعه و جنبش مشروطه بر خلاف ادعای غیر واقعی مورخین معاصر ایران ناشی از حبّ استبداد یا پاسداری از حریم سلطنت و رژیم استبدادی توسط یکی از رهبران جنبش نیست، بلکه مقابله بینش ها و گرایش هایی بود که هر کدام از آنها اهداف مخصوص به خود را در جنبش دنبال می کردند.

ص: ۳۴۸

۱- ۱. تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صص ۳۱۸ - ۳۱۷.

به عبـارت دیگر، تقابل گرایش های جنبش مشـروطه نه تقابل در روش، بلکه تقابل در بینش بود. بینشـی که همچون تقی زاده معتقد بود: «اساس قانون مشـروطه لباسـی است به قامت فرنگسـتان دوخته که اکثر و اغلب، طبیعی مذهب (مادیگرا) و خارج از قانون الهی و کتاب آسـمانی هسـتند». و بینشـی که می گفت: «دین اسـلام، اکمل ادیان و اتم شرایع است و این دین، دنیا را به عدل و شورا گرفت. آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد و نسخه شورای ما از انگلیس بیاید».

بینشـی که تقی زاده وار معتقد بود: «مشـروطیت فرزند روحانی انگلسـتان است... و چشم مردم به جزیره بریتانیای کبیر دوخته و به یـاد آن مهربانی های سابق منتظر معاونت آن ملت نجیب و آن دولت لیبرال هسـتند. و بینش دیگری هماننـد دیـدگاه آیه الله شهید شـیخ فضل الله نوری که مجلس را مجلس دارالشورای کبرای اسـلامی می دانست و می فرمود: «این خانه ملت به مساعی مشـکوره حجج اسـلام و نواب عـامه امـام قـائم شـده... ممکن نیست که آثـار پارلمان پاریس و انگلیس بر آن مترتب گردد و قـانون آزادی عقایـد و اقلام و تغییر شـرایع و احکـام از آن گرفت و بر افتتاح قمارخانه ها و اشاعه فواحش و کشف مخـدرات (حجاب) و اقامه منکرات نایل گردید».

بینشـی که مثل یحیی دولت آبادی معتقد بود: «سـیاست و روحانیت نباید به هم آمیخته شود و دخالت روحانیون را در سیاست مخالف صـلاح مملکت» می پنداشت و «تفکیک این دو قوا را از یکدیگر از سعادت های ملت» می شمرد، و بینش دیگری که چون شـیخ نوری قـدس سـره می گفت: «قوانین جـاریه در مملکت نسـبت به نوامیس الهیه از جـان و مـال و عرض مردم. مطلق فتوای مجتهـدین عـدول هر عصـری که مرجع تقلیـد مردمنـد باشـند و... تـا تصـرفات غاصـبانه که موجب هزار گونه اشـکالات مـذهبی برای متـدینین است. مرفـوع گردد و منصب دولت و اجرای آن از عـدلیه و نظمیه و سـایر حکـام و فقـط اجرای احکـام صادره از مجتهدین عدول می باشد».

آری، تقابل جنبش مشروطه تقابل بینش ها بود، نه تقابل روشها. به قول کسروی «شیخ فضل الله رواج شریعت را می طلبید و فریفته شریعت بود و رواج آن را بسیار می خواست. چنین می خواست که احکام شرع را به رویه قانون آورد و به مجلس بپذیراند. روی هم رفته به بنیاد نهادن یک حکومت شرعی می کوشید» و جناح مقابل (تقی زاده) که «خواست ایشان روان گردانیدن مشروطه اروپایی و نیرومند گردانیدن کشور می بود نه رواج دادن به شریعت».

در بسیاری از نوشته ها و سخنان از «مشروعه» به عنوان مقوله ای در برابر «مشروطه» و به تصریح یا تلویح به عنوان بدعت یا انحرافی که مرحوم شیخ فضل الله نوری در روند انقلاب مشروطیت ایجاد کرد، یاد می شود. به همین سبب معمولاً ایشان را به عنوان عالمی مشروعه خواه در برابر علمای مشروطه خواه معرفی می کنند.

این تعابیر و مرزبندی ها، پرسشهایی را برای پژوهشگر تاریخ معاصر ایران مطرح می سازد. برای نمونه، اصولاً مشروطه چیست و مشروعه کدام است؟ چه نسبتی میان این دو وجود دارد؟ مثلاً وقتی گفته می شود: شیخ فضل الله عالم مشروعه خواه بود و می کوشند که این عنوان و لقب منحصر به او باشد، خواسته یا ناخواسته این معنا تلقی و القا می شود که شخصیت هایی چون سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی و مهمتر از اینها آیات عظام خراسانی و مازندرانی و تهرانی و نائینی که قائمه دیانت و استوانه شریعت در عصر خویش بودند، مخالف مشروعه و شرع بودند. آیا به واقع چنین بود؟ آیا می توان شریعتمداری یافت که مطالبه اصلی او شریعت نباشد؟ قطعا پاسخ این پرسش منفی است. برای نمونه اگر بخواهیم همه مشروعه خواهی مرحوم شیخ فضل الله نوری را در یک موضوع خلاصه کنیم و آن را نماد کامل و جوهره مشروعه خواهی او و عامل اصلی اشتهار او به این عنوان بدانیم، همانا طرح اسلامی بودن مصوبات مجلس شورای ملی و نظارت فقها بر این امر است. آن گاه اگر موافقت محکم و تأکید قاطع همه علمای نجف و ایران را درباره

این پیشنهاد مرحوم نوری ببنیم، بنیان این مرزبندی میان مشروطه و مشروعه و تفکیک علما به مشروعه خواه و مشروطه خواه به یکباره فرو می ریزد و به این نتیجه می رسیم که نه مشروطه ای را که علمای نجف مطالبه می کردند با مشروعه مورد نظر مرحوم شیخ تناقضی داشت و نه مشروعه ای که شیخ مطالبه می کرد با مشروطه علمای نجف متناقض بود. همان گونه که مرحوم نوری بر این نکته تصریح کرد که من هم همان مشروطه و مجلسی را می خواهم که علمای نجف می خواهند، لیکن آنچه در تهران جریان دارد آن چیزی نیست که علمای نجف می خواهند.

به این ترتیب، روشن می شود که مشروطیت به معنای محدود کردن اختیارات سلطنت و قانونمند کردن تصمیمات شاه و مسؤولان اجرایی کشور مورد اتفاق هر دو گروه از علمای یاد شده بود و مطالبه اصلی نهضت تلقی می شد. همچنین روشن می شود که مشروطه به این معنا به طور طبیعی مطالبه ای شرعی بوده و نه تنها مقوله ای سکولار نبود که هیچ میانه و نسبتی نیز با سکولاریسم نداشت. بنابراین قرار دادن مشروعه در برابر مشروطه فاقد پایه و مبنای علمی به نظر می رسد. از مطالعه منابع تاریخی این دوره چنین بر می آید که وقتی جریان سکولار کوشید تا جریان نهضت را به سوی سکولاریسم سوق دهدو ماهیتی غرب گرایانه به آن ببخشد، مرحوم شیخ فضل الله نوری بر خلوص و عدم انحراف آن از اهداف اولیه تأکید کرد. این امر سبب شد تا جریان سکولار که می خواست خود را نماینده نهضت وانمود سازد در صدد برآید تا موضع شیخ را به عنوان یک انحراف و زایده القا کند. بدین گونه بود که واژه مشروطه مشروعه و مشروعه خواهان به فرهنگ سیاسی نهضت مشروطه راه یافت. ولی درست آن است که مشروعه با عنوان صفت مشروطه برای تفکیک و تمیز آن از مشروطه سکولار به کار گرفته شود. به بیان دیگر، مشروطه مشروعه در برابر مشروطه سکولار معنا پیدا می کند و نه در برابر مشروطه به طور عام.

آخر چرا از درون نهضتی که جانمایه آن قانونمداری، عدالت طلبی و آزادی

خواهی بود و حرکتی مردمی در جهت نفی مظاهر استبداد به شمار می رفت، استبداد مطلقه رضاخانی متولد شد که به جرأت می توان گفت مشابه آن در هیچ یک از حکومت های حداقل چند قرن اخیر ایران سابقه نداشت؟ برای پاسخ به این سؤال به شناخت عمیقی از پارامترهای مختلفی نظیر مبانی فرهنگی، اجتماعی، نهضت مشروطیت، گرایشهای مختلف مؤثر بر نهضت، عملکرد نخبگان نهضت و.... نیاز داریم. این امر بحث مفصلی را می طلبد که مجال آن در این مقال نمی گنجد، اما حداقل طرح موضوع نیز خالی از فایده نمی تواند باشد.

به واقع نهضت مشروطیت از آنجا بیشترین ضربه را پذیرا شد که پیوندهای خود را با مبانی فرهنگی جامعه گسست و خلایی نمودار شد که رخنه هر آفتی را ممکن ساخت. شاید امروز خوشایند عده ای نباشد که بگوییم نهضت مشروطیت در جامعه ای شکل گرفت که تصویری صحیح از مشروطیت نداشت و نسبتی میان مظاهر مشروطیت با مبانی سنتی قدرتمند خود برقرار نکرده بود. اما این واقعیتی گریزناپذیر است که فرار از آن هم تغییری در اصل موضوع ایجاد نمی کند. از همین زاویه به آنجا می رسیم که در اطلاق عنوان «انقلاب» به حرکت یاد شده نیز دچار تردید جدی می شویم.

آنچه از آن تحت عنوان حرکت و خروش مردمی در نهضت مشروطیت نام برده می شود به واقع چیزی جز شورش احساسی تحت تأثیر نخبگان جامعه و خصوصا نخبگان مذهبی که بیشترین تأثیر را در جامعه ایرانی داشتند، نبود. نهضت یاد شده دقیقا از زمانی رو به افول نهاد که پاره ای مظاهر و تبعات آن در تقابل با باورهای عمیقا مذهبی مردم قرار گرفت. در واقع هنگامی که شخصی مانند آیه الله شهید شیخ فضل الله نوری فریاد مشروطه سر داد و بر تطبیق مشروطیت با قوانین و سمبلهای مذهبی تأکید کرد، نا آگاهی از همین تقابل بود. رسوخ مفاهیم و آموزه های روشنفکری که عمدتا با بهره گیری از مبانی و فرهنگ اومانیستی و سکولار شکل گرفته بودند، در نهضت مشروطیت خصوصا پس از پیروزی ابتدایی نهضت، جامعه

مـذهبی و به شـدت محتـاط ایرانی را بـا نگرانی روبه رو کرد. جامعه ای که در تقابل باورهای مـذهبی خود با پدیـده هایی که شبهه غیر مذهبی و حتی ضد مذهبی را به همراه دارند. مسلما دومی را انتخاب نمی کرد و از همین رو آن شد که دیدیم.

بالاـخره، اعـدام شـهید نوری انتقـام اسـتعمار از روحـانیت ایران برای جـبران شـکست در نهضت تحریم تنبـاکو و پیشـگیری از مقاومتهای مشابه آن بود. شـهید نوری در نظر استعمارگران مظهر انعطاف ناپذیری قدرت تشیع در قرن اخیر جلوه نمود. آیه الله میرزا حسن شـیرازی متن فتوای تحریم تنباکو، نامه ها و تلگرافهای خود را به تهران به حاج شـیخ فضل الله می نگاشته و مخابره می کرده است. و نیز بین شـهید نـوری و سـید جمـال الـدین اسـد آبـادی روابـط نزدیـک و صـمیمانه بر قرار بوده است. ضـمنا مخالفت حاج شیخ فضل الله هنگامی با مشروطه آغاز می شود که از جمله سفارت انگلیس را دست در کار بسط نفوذ خود در ایران، به بهانه کمک به آزادیخواهان می بیند.

شیخ بارها سؤال می کرد چرا اسـتعمار انگلیس این همه برای اسـتقرار مشـروطه دل می سوزاند و سـفارت انگلیس سفره اش را پیش پای مشروطه خواهان گسترده است؟

البته رونـد دین ستیزی غربگرایـان پیروز در مشـروطه دوم ادامه یافت و دامان علمای دیگر روحانی نهضت را نیز گرفت. با فتح تهران آیـات بهبهـانی و طباطبایی به پایتخت بازگشـتند، ولی زود متوجه شدنـد که با توجه به غلبه روشـنفکران غربگرا، اوضاع عوض شده و مجال فعالیت برای آنان وجود ندارد. سـرانجام بهبهانی شب ۹ رجب ۱۳۲۸ در منزل خود ترور شد و سید محمد طباطبایی نیز پس از مـدتی انزوا و حسـرت خوردن بر آنچه به مشـروطیت ایران گـذشت، در دی ماه ۱۲۹۹ شمسی دار فانی را وداع گفت(۱).

البته آیه الله طباطبایی مدتها در آتش آه و حسرت سپری می کرد. در یکی از

۱- ۱. جام جم، پنجشنبه، ۱۹ مرداد، ۱۳۸۵، ص ۱۱.

یادداشت های او چنین آمده: «امشب که شب چهارشنبه ششم شهر رجب ۱۳۳۱ قمری است در قریه اوین باغ مرحوم امین منصور مشغول مطالعه کتاب ثواب الاعمال هستم. خیالم پریشان و مزاجم چندان سالم نیست.

گاهی با خداوند تعالی دردِ دل می کنم. کسی را قابل نمی بینم که با او مأنوس شوم. آه از اهل ایران! دو نفر باهم متحد نیستند. به نفاق و بی غیرتی ایران را به باد دادند. خاصه وزراء و وکلاء که مبدأ اصلی به باد دادن ایران این دو طایفه بودند. وطن عزیز را به ثمن بخس فروختند. عن قریب به جزای عملشان مبتلاـ خواهند شد. گمان کردند روس و انگلیس را ممنون کردن، فواید کلی از هر جهت از آنها خواهند برد. زهی خیال خام. این دو پس از تسلط به اول کسی که متعرض شوند اینها خواهند بود. آن فوایدی که خیال دارند نخواهند برد و ذلیل تر از یهود خواهند شد. از همه چیز گذشتم که خدمتی به این مردم کرده باشم از قید رقیّت آزاد شوند. افسوس خود ندانستند و نتیجه اعمالشان عکس آنچه مقصود ما بود شد و خواهد شد»(۱).

سیاهنامه این ایام در نامه آیه الله شیخ عبدالله مازندرانی نیز چنین است. آن مرحوم با لحنی بسیار تند به دسایس و مطامع ضد اسلامی و ضد ملی جناح تقی زاده اعتراض کرده و حتی خطرشان را در کشور با خطر قشون روس که آن روزها نیز تا قزوین را اشغال کرده بود برابر می نهد. این جمله: «سرکه انداختیم شراب شد» تعبیری است که کرارا از زبان زعمای مشروطه خواه چون آخوند خراسانی، حاج آقا نورالله اصفهانی، سید عبدالحسین لاری و سید محمد طباطبایی نقل گردیده است(۲).

به هر روی بعد از علما، آتشی که غربزدگان افروختند دامان مردان مؤمن و انقلابی مشروطه را نیز گرفت. ستارخان، سردار ملی از شخصیت های جذاب و مردمی نهضت مشروطیت بود که خود را بازوی مراجع نجف شمرده و با حکم آنها

۱- ۱. همان، پنجشنبه، ۱۹ مرداد سال ۱۳۸۵.

۲- ۲. همان.

پا به صحنه مبارزه نهاد. می پنداشت با شکست محمد علی شاه مشکلات کشور خاتمه می یابد. سرداران روز جمعه ۴ ربیع الثانی ۱۳۲۸ با استقبال عمومی وارد تهران شدند. این در حالی بود که برخی از وکلای آذربایجان از ورود آنان به پایتخت و استقبال عموم از ایشان ناراضی بودند و کشور در آتش اختلاف بین اعتدالیون و افراطیون می سوخت. افراط و پرده دری گروه تقی زاده باعث شد که در ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲۸ آیات عظام خراسانی و مازندرانی طی حکمی بر ضدیت مسلک تقی زاده با اسلامیت مملکت و قوانین شریعت مقدسه تأکید و به اخراجش از مجلس حکم کردند.

متن حکم: «مقام منیع نیابت سلطنت.... چون ضدیت مسلک سید حسن تقی زاده که جدّا تعقیب نموده است با اسلامیت مملکت و قوانین شریعت مقدسه بر خود داعیان ثابت و از مکنونات فاسده اش علنا پرده برداشته شده است، لذا از عقوبت مجلس مقدس و قابلیت امانت نوعیه لازمه این مقام منیع بالکلیه خارج و قانونا و شرعا منعزل است؛ منعش از دخول در مجلس ملی و مداخله در امور مملکت بر ملت و بر عموم آقایان علمای اعلام و اولیاء دارالشورای کبرا و قاطبه امرا و سرداران عظام و آحاد عساکر معظّمه ملیّه و طبقات ملت ایران «ایدهم الله» واجب و تبعیدش از مملکت ایران فورا لازم و اندک مسامحه و تهاون حرام و دشمنی با صاحب شریعت «علیه السلام»....

الاحقر عبد الله مازندرانی ـ محمد کاظم خراسانی(۱)

آن دو بزرگوار از نایب السلطنه «عضد الملک» نیز خواستند که مانع دخول وی به مجلس شده و او را از کشور تبعید کند.

مدتی حکم آیات نجف با اعمال نفوذ علیقلی خان، سردار اسعد بختیاری که خود هم مسلک تقی زاده بود پنهان می گردد و او از نایب السلطنه «عضد الملک» می خواهد که از ابلاغ حکم آیات خودداری ورزد. ولی سرانجام سید حسن تقی

۱- ۱. حقوق بگیران انگلیس در ایران، صص ۴۴۰ - ۴۳۹.

زاده مجبور به عزیمت از تهران شد(۱).

۲۹ جمادی الاول ستارخان طی نامه ای به عضد الملک دفاع از مشروطه را وظیفه خود شمرده و از مداخلات افراد مغرض گلایه کرد.

رجب ۱۳۲۸ ق جناح وابسته به تقی زاده شرارت خود را افزایش داد. با دولت سپهدار مخالفت کرد و جو جامعه را آشفته ساخت. متقابلاً عده ای نیز برای انتشار حکم آیات نجف درباره تقی زاده به نایب السلطنه فشار می آوردند. آیه الله بهبهانی هم در تدارک تشکیل هیأت نظار از علما در مجلس بود که بر مصوبات مجلس از لحاظ تطابق.... با شرع مقدس نظارت کنند. در چنین شرایطی یاران تقی زاده دست به اقدام خطرناکی زدند و آیه الله بهبهانی را در منزلش به شهادت رساندند. ستارخان طی نامه ای ترور وی را محکوم و اعلام کرد که در صورت عدم دستگیری و مجازات قاتلان به وظیفه اش در این زمینه عمل خواهد کرد.

کشمکش بین این سردار وطن دوست و مؤمن با طرفداران تقی زاده و یفرم خان ارمنی آغاز شد. سرانجام به توطئه روس و انگلیس با طرح خلع سلاح مجاهدین و طرفداران روحانیت نیروهای دولتی مجاهدین را که در پارک اتابک (اقامتگاه ستارخان) پناه گرفته بودند محاصره کردند. حضور عناصر افراطی و سربازان پیرم ارمنی به دستور قوام السلطنه، حکایت از عزم جدی فراماسونها در سرکوبی انقلابیون اصیل داشت.

اول شعبان ۲۸ آتش جنگ بین طرفین شعله ور شد. با سوزاندن درب پارک اتابک، جنگ آغاز شد. سرانجام سردار و سالار ملی مغلوب شدند و از این دو سرباز رشید نهضت به جرم مخالفت با منویات فراماسونها و تقی زاده انتقام گرفتند. بدین ترتیب بازوی نظامی علمای نجف در تهران خلع سلاح و زمینه برای اجرای نقشه های بعدی کاملاً مهیا گردید(۲).

البته همه این حوادث شوم را شیخ شهید نوری در آینه روح خود می دید. روزی

۱- ۱. همان.

۲- ۲. جام جم، شنبه ۲۱ مرداد سال ۱۳۸۵، ص ۱۱.

که آیه الله بهبهانی برای منصرف کردن مرحوم شیخ از ادامه تحصن در حضرت عبدالعظیم علیه السلام با او ملاقات کرد، مرحوم آیه الله بهبهانی خطاب به حاج شیخ فضل الله گفت: «بیایید به شهر برگردیم، و اِلّا شما را می کشند». شیخ شهید با اتکا به بینش ژرف خود پاسخ داد: «اگر من را بکشند شما را نیز می کشند». این پیش بینی ها زود به حقیقت پیوست. به هر روی شعله بیداد غربگرایان تمام کیان نهضت را به خاکستر تبدیل کرد(۱).

قلب مردم ما لا مال از کینه و خشم و سرخوردگی، دلهره، ترس و اضطراب شد. آنان که روزی چشم به نهضت و امیدها به او بسته بودند و روزی در مدحش می سرودند:

شاد باش ای مجلس ملی که بینم عنقریب از تو آید درد ملت را در این دوران طبیب

شاد باش ای مجلس ملی که ظلم از تو گریخت همچو حجّاج بن یوسف، از غزاله وز شبیب

چشمها را روی حوری، کامها را طعم شهد ....

بعد از مدتی در مذمت مشروطه چنین سرودند:

بیشتر گشت در این دوره داد ستم و جور و جفا و بیداد!

اسم مشروطه که بادا گمنام! دین و دولت، همه را داد به باد

الحق این ظلم که در مشروطه است ظلم چنگیز و مغول، برد ز یاد

خیل مشروطه طلبها، کردند آنچه فرعون نکرد و شدّاد

من ندانم که چه ظلمی کم شد یا چه عدلی شده امروز زیاد؟!

هاتفی وقت سحرگه می گفت این سخن، از سر سوز و فریاد

لعنه الله علی المشروطه رحمه الله علی الاستبداد!

۱- ۱. همان، پنجشنبه، ۱۹ مرداد سال ۵۱۳۸، ص ۱۱.

بدوین تردید شعله ای که تقی زاده و دیگران افروختند، کیان کشور و انقلاب را به خاکستر تبدیل کرد.

اگر چه دهها سال بعد تقی زاده از حرکت خود پشیمان بود. و او در خطابه باشگاه مهرگان سال ۱۳۳۷ در شرح حوادث مشروطه به نقش مثبت و مؤثر شهید شیخ فضل اللّه نوری در پیشبرد نهضت اشاره کرد و گفت: «تکیه گاه بزرگ مجلس و مایه قوت و قدرت آن علمای بزرگ تهران چون آیات بهبهانی، طباطبایی و حاج شیخ فضل الله نوری بود»(۱).

ولی چه سود آب رفته، کی به جوی باز گردد و تبهکاری و فسادی که دامنگیر ایران شده بود چگونه قابل جبران بود.

۱- ۱. جام جم، دوشنبه ۹ مرداد سال ۱۳۸۵، ص ۱۱.

امام خمینی قدس سره این تلخنامه را پیش روی ملت ایرن گشود. از چوبه دار مرحوم حاج شیخ فضل الله و شهادت و انزوای دیگر علما پرچم هدایتی ساخت که تمام غربزدگان و وارثان فرهنگ التقاط و نفاق را چون طالبوف، آخوند زاده، تقی زاده، فضلعلی به زباله دان تاریخ سپرد. او نگذاشت ویروس وابستگی، غربزدگی و شرق زدگی پیکر مقدس انقلاب را بیمار سازد؛ بلکه با درایت تمام پیکره مدیریت انقلاب را از آن ویروسها آفت زدایی کرد و با تحقق نظام اسلامی و اجرای فرامین آن خونبهای آن مظلومان را گرفت.

امام دریافته بود که یکی از عوامل تخریب و تفرقه افکنی در نهضت مشروطه وجود دهها روزنامه و مجلّه بود که به دنبال آن پیامد ناگواری را به ارمغان آورد. آن گونه که مجد الاسلام کرمانی، روزنامه نگار بنام مشروطه در تحلیلی که از علل و موجبات انحطاط مجلس شورای صدر مشروطه به دست می دهد، یکی از عوامل سقوط و انحلال را هتّاکی روزنامه ها می شمارد. او چنین نگاشته: «افسوس که بعضی از آنها (روزنامه ها) مسلک خودشان را هتّاکی قرار دادند و چیزها نوشتند که در هیچ روزنامه از روزنامه های آزاد چنین مطلب دیده و خوانده نشده، نه بر علما ابقا کردند و نه بر وزرا. مخفی نماند که غرض رفقای من تهذیب اخلاق نوع ملت نبوده بلکه ابدا متوجه به وطن و اهل وطن نبوده اند فقط چون به واسطه نگارش این گونه مطالب مشتری روزنامه های آنها زیادتر می شد.... آقایان بی ملاحظه مسؤولیت هر چه می خواستند یا می توانستند می نوشتند... روزنامه جات به اغراض گوناگون آبرو

ص: ۳۵۹

برای کسی باقی نگذاردند. اگر احیانا حقیقتی را موضوع مقاله قرار می دادند لهجه زشت و ظهور دمهای خروس اصل منظور را از بین می برد. معلوم نبود از زبان چه کسی سخن می گویند!»(۱)

امام خمینی قدس سره موضوع روزنامه ها و خطراتی که از این ناحیه ممکن بود انقلاب اسلامی را تهدید کند، یادآوری نمود و نگذاشت مزدوران قلم به دست بیگانه در سرزمین پاک انقلاب بذر فتنه و فساد بیفشانند. از آنجا که به دنبال روزنامه و جراید به طور طبیعی گروهها نیز شکل می گیرند و می توان روزنامه جات و گروهها را در تعامل با یکدیگر دانست. بدین معنا که روزنامه گروه می آفرینند و گروه روزنامه. لذا خطر دیگری که انقلاب اسلامی را تهدید می کرد و نمونه اش در مشروطه بلای جان آن نهضت شده بود وجود گروهها و تشکّلهای سیاسی بود که امام با این مقوله نیز بر اساس حکمت و عبرت و خردورزی مقابله کرد و نگذاشت که آسیبی دامن انقلاب را فرا گیرد. به هر روی آن امام این مشکات هدایت را پیش روی ملت نهاد و با افشاندن نور عبرت و حکمت منهج رهپویان انقلاب را روشن ساخت. موضوع دیگری که در این راستا قابل ذکراست مسأله ایجاد نیروهای نظامی است. امام دریافت که اگر پیکر شیخ فضل اللّه در غیاب علمای بزرگ در تهران به دار آویخته شد، نبود نیروی نظامی مؤمن و متعهد به اسلام بود. آری، وقتی که رهبر و رئیس نظمیّه مشروطه شخصی ارمنی باشد به دار آویختن علما مشکل نیست. از این رو امام به مجرّد پیروزی اولیّه با اعلام تشکیل کمیته ها نخستین شاکله نظامی انقلاب را پدید آورد و پس از آن برای اکمال این روند ارزشی با فرمانی تأسیس سپاه پاسداران را اعلام کرد. و نیز با بازسازی ارتش، کشور و انقلاب را در دژ محکم پولادین این دو نیروی مقدّس قرار داد. با اعلام تأسیس بسیج این قدرت بزرگ مردمی که بر شالوده تقوی و ایمان روئید و شکوفا شد، انقلاب اسلامی را بیمه نمود. امام از تلخنامه مشروطه و نهضتهای دیگر اسلامی درس شیرینی به مردم ایران آموخت. هدایت آن

۱- ۱. روزنامه جام جم، پنجشنبه ۲۶ مرداد ۱۳۸۵، ش ۱۷۹۳، دکتر علی ابوالحسنی؛ خاطرات و خطرات، ص ۱۵۱.

ابرمرد انقلاب بود که نهضت را پایدار و جاودانه ساخت. پس از عروج آن قدسی آسمانی خلف صالحش، رهبر معظّم انقلاب حضرت آیه الله خامنه ای (مدّ ظلّه العالی) با رهبری الهی خود حرکت بالنده انقلاب را رهبری نمود. در اینجا نکوست که از نگاه رهبر معظم انقلاب نیز مشروطه و تلخنامه تاریخ آن ملاحظه گردد. آن رهبر فرزانه نیز در ارتباط با مشروطه با دیده عبرت بر آن نگریسته و چنین فرموده اند:

«از اول مثل خود حادثه (مشروطیت) تاریخ آن هم دست کسانی افتاد که نیّات خوب و سالمی. نداشتند همچنانکه آنها سریع آمدند، خود حادثه را مدیریت کردند و زمام کار را به دست گرفتند و از یک امر مردمی با انگیزه های دینی و ملی یک چیز وابسته به بیگانه و یک کشور طراحی شده طبق طراحی های انگلیسی _ که آن روز تقریبا حاکم مطلق دنیا بود _ ساختند، تاریخ آن را هم به همین ترتیب مدیریت کردند. شما می فرمایید حق متدیّنین ضایع شد. اصلاً حادثه را تحریف کردند. قضیه دیگری اتفاق افتاد و اینها آمدند قضیه را به همان ترتیبی که می خواستند تعریف کردند. اگر انسان به تواریخ مشروطیت نگاه کند، حقیقت مشروطیت یعنی حادثه ای که بعد اسمش شد مشروطیت. اگر چه اسمش از اول مشروطیت نبود. در اینها اصلاً گم شد. اگر چه شواهد و دلایلی فراوانی بر اصالت آن واقعه در این کتابها هم وجود دارد. یعنی نمی توانند حرکت ها و فداکاری های مردم و علما و شعارهای دینی را منکر شوند، اما آنچه از این حادثه استحصال کردند و آن را به عنوان تاریخ مشروطیت مطرح کردند چیز غلط اندر غلطی است. امروز هم همان کار را دارند دنبال می کنند... در مسأله مشروطیت نکته ای وجود دارد که اگر روی آن تکیه کنید، مشروطیت به درستی خود را نشان خواهد داد و آن نقش اسلام و انگیزه های اسلامی است که با حضور علما این معنا حاصل شد. البته دیگران هم در این نکته تردیدی ندارند. حتی مخالفان هم اعتراف کرده اند. منتهی همین را هم که در ایجاد حادثه مشروطیت علما نقش اساسی داشتند تحریف کردند. اگر علما

در صحنه نبودند، چنین حادثه ای اتفاق نمی افتاد. کما این که در انقلاب اسلامی با همه زمینه های مساعدی که وجود داشت، اگر علما وارد میدان نمی شدند و مرجعیت در صحنه حضور پیدا نمی کرد، چنین انقلاب مردمی اصلاً رخ نمی داد. حادثه مشروطیت متکی به مردم بود. مردم را هم جز علما هیچ عامل دیگری نمی توانست به میدان بیاورد و به آن دفاع جانانه ای که از مشروطیت کردند، وادار کند. من می بینم در بعضی از نوشته های مربوط به مشروطه ــ حتی نوشته هایی که از لحاظ سند تاریخی بهتر هم هست ــ آنجایی که به انگیزه های دینی و شعارهای دینی می رسند، عمدا از آن عبور می کنند که بنده در حاشیه بعضی از این کتابها این موارد را یادداشت کرده ام و نشان داده ام، از جمله کتاب کسروی و بعضی دیگر. شما می بینید انجمن هایی که در همه ولایات تشکیل شد تقریبا رکن اصلی آنها علما بودند. این نکته را عرض بکنم، همه علما در قضیه مشروطیت با یکدیگر هم نظر بودند. یعنی بین مرحوم شیخ فضل الله و مرحوم بهبهانی و مرحوم طباطبایی در فکر و نظر تفاوتی وجود نداشت، اما دیدشان نسبت به واقعیت ها و به اصطلاح روشها و تاکتیک هایی که فکر می کردند باید عمل کنند متفاوت بود. مرحوم شیخ فضل الله انحراف را دیده بود. نمی شود گفت سید محمد طباطبایی یا مرحوم حاج سید عبدالله بهبهانی آن را ندیده بودند. چرا، آنها هم می دیدند. منتهی فکر می کردند باید با آن مماشات بشود تا بتوان بر آن غلبه کرد. یعنی یک نوع سهل انگاری در برخورد با نفوذی های مشروطه در آن ها مشاهده می شد. اما در مرحوم شیخ فضل الله این معنا وجود نداشت. به همین جهت هم شیخ فضل الله از همان زمان تا الان مورد تهاجم قرار گرفته است. واقعا به شیخ فضل الله ظلم شده است... امام نسبت به مرحوم شیخ فضل اللّه خیلی تجلیل و احترام دارند و به خاطر همان تصلّب و شجاعت و دین گرایی کاملش، بدون اغماض آن بزرگوار را تعظیم و تجلیل

هم می کنند که این در بیانات خود امام هم آمده است(۱).

بایـد رجال سیاسـی و مـذهبی ما این آینه تابناک را پیش روی خود نهاده و در آن بنگرنـد. نکنـد که در آینـده تاریـخ از آنان چهره هایی ترسیم کند که برای رجال مشروطه ترسیم گردیده است. از این رو گفته اند: «تاریخ را همواره یک صفحه در میان باید نوشت تا آیندگان بتوانند با تحقیقات خویش صفحات سفید آن را پر کنند»(۲).

۱- ۱. گزیـده ای ازبیانات مقام معظم رهبری در جمع گروه تاریخ و اندیشه مؤسـسه آموزشـی ـ پژوهشـی امام خمینی رضوان الله تعالی علیه.

۲- ۲. حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۴.

فصل هفتم انقلاب شکوهمند اسلامی

انقلاب شکوهمند اسلامی

ص: ۳۶۵

انقلاب شکوهمند اسلامی

بدون تردید انقلاب اسلامی ایران که در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ شمسی به پیروزی رسید، یکی از حوادث بی نظیر قرن معاصر جهان اسلام بود. این رخداد مبارک و اعجاز گونه، با هدایت و رهبری مرجعیت به خصوص ابر مرد اندیشه و ایمان، جان جانان، فقیه و فیلسوف بی بدیل زمان حضرت امام خمینی (قدس سره) به پیروزی رسید. امام با بصیرت خویش که از ضیاء نظر دوست نور می گرفت، این انقلاب را توفنده به پیش راند و دریچه ای از امید و نوید را فرا روی مسلمانان و مستضعفان گشود. این انقلاب با پشتوانه معرفت اسلامی به وقوع پیوست و معمار بزرگ آن با طرح ولایت فقیه، انگاره سیاسی و نظام اجتماعی جایگزین سلطنت را ترسیم ساخت. آن حکیم توانا با تکیه بر فرهنگ اسلام مردمی ترین انقلاب را آفرید، و جاودانه ترین تحول دوران معاصر جهان اسلام را محقق ساخت.

نهضت امام، نهضتی بود از جنس نهضت پیامبران علیهم السلام ؛ یعنی برخاسته از «خود آگاهی الهی» یا «خدا آگاهی». این خود آگاهی ریشه اش در اعماق فطرت بشر است و از ضمیر باطن انسان سرچشمه می گیرد. هر گاه تذکری پیامبرانه شعور فطری بشر را به خالق و آفریدگارش، به اصل و ریشه، به شهر و دیاری که از آنجا آمده و یک آشنایی مرموز نسبت به آنجا در خود احساس می کند، بیدار سازد، این بیداری خود به خود به دل بستگی به ذات جمیل علی الاطلاق منتهی می گردد. دلبستگی به خدا که سر سلسله ارزشهاست، به دنبال خود دل بستگی به کمال و زیبایی و عدل و برابری و گذشت و فداکاری و افاضه و خیر رسانی در او به وجود می آورد.

آن احساسی که پیامبران علیهم السلام در انسان بیدار می کنند؛ یعنی احساس خداجویی و خداپرستی که در فطرت هر فرد نهفته است و او را جویای تعالی و متنفّر از کاستی و پستی در هر شکل و هر مظهر می نماید. به انسان ایده می دهد، او را طرفدار حق و حقیقت ــ از آن جهت که حق و فضیلت است، نه از آن جهت که پیوندی با منافعش دارد ــ می نماید و دشمن باطل و پوچی می کند؛ از آن جهت که باطل، باطل است و پوچی، پوچی است. فارغ از هر منفعت یا زیانی.

عدالت و برابری و راستی و درستی از آن جهت که ارزشهای خدایی هستند، خود به صورت هدف و مطلوب در می آیند، نه صرفا وسیله ای برای پیروزی در تنازع زندگی.

انسانی که بیداری خدایی پیدا می کند و ارزشهای متعالی انسانی برایش به صورت هدف در می آیند، از این که طرفدار یک فرد به عنوان یک فرد و یا دشمن یک شخص به عنوان یک شخص بشود، آزاد می شود. او دیگر طرفدار عدل است نه عادل، دشمن ظلم است، نه ظالم. طرفداری اش از عادل و دشمنی اش با ظالم از عقده های روانی و شخصی ناشی نمی شود(۱).

با رهبری و هدایت امام خمینی قدس سره وجدان اسلامی بیدار شد و جامعه را در جستجوی ارزشهای اسلامی برانگیخت. این وجدان مشترک و روح جمعی اسلامی جوشان جامعه که همه مردم را هماهنگ چون رود نوری خروشان جاری ساخت، انقلاب اسلامی را چون دُری تابناک از این کوثر نور پدید آورد.

این انقلاب بزرگ به گروه و طبقه خاصی از مردم ایران اختصاص نداشت. نه کارگری بود و نه کشاورزی، نه دانشجویی و نه فرهنگی، و نه بورژوازی. در این نهضت همه امواج درهم تنیدند و طوفانی پدید آوردند. غنی و فقیر، مرد و زن، شهری و روستایی، طلبه و دانشجو، پیله ور و صنعتگر، کاسب و کشاورز، روحانی و آموزگار، همه و همه در کنار هم انقلاب را به وجود آوردند.

۱- ۱. نهضتهای اسلامی در صد ساله اخیر، آیه الله مطهری، ص ۶۴.

گذشته از فرهنگ نوگرای اسلامی که تحول و حرکت به سوی کمال ذاتی آن است؛ جریانهایی نیز موجب بیداری و حرکت عمومی مردم شد. جریانها و حوادثی که با روح فرهنگ اسلامی این مردم در تعارض بود و بر ضد اهداف عالیه اسلامی و در جهت مخالف آرمانهای مصلحان صد ساله اخیر بوده و هست و طبعا نمی توانست برای همیشه از طرف جامعه ما بدون عکس العمل بماند(۱).

آنچه در عصر پهلوی در جامعه اسلامی ایران رخ داد عبارت بود:

۱. استبدادی خشن و وحشی و سلب هر نوع آزادی؛

۲. نفوذ استعمار نو، یعنی شکل نا مرئی و خطرناك استعمار، در زمینه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی؛

۳. دور نگهداشتن دین از سیاست، بلکه بیرون کردن دین از میدان سیاست؛

۴. کوشش برای باز گرداندن ایران به جاهلیت قبل از اسلام و احیای شعارهای مجوسی و میراندن شعارهای اصیل اسلامی چون تغییر تاریخ؛

۵. تحریف میراث گرانقدر فرهنگ اسلامی و صادر کردن شناسنامه جعلی برای این فرهنگ به نام فرهنگ موهوم ایرانی؛

۶. تبلیغ و اشاعه مارکسیسم دولتی....؛

۷. کشتارهای بی رحمانه و ارزش قائل نشدن برای خون مسلمانان ایرانی و همچنین زندانها و شکنجه ها برای متهمان سیاسی؛

۸. تبعیض و ازدیاد روز افزون شکاف طبقاتی علی رغم اصلاحات ظاهری؛

۹. تسلط عناصر غیر مسلمان بر مسلمانان در دولت و سایر دستگاهها؛

۱۰. نقض آشکار قوانین و مقررات اسلامی، چه به صورت مستقیم و چه به صورت ترویج و اشاعه فساد در همه زمینه های فرهنگی و اجتماعی؛

۱۱. مبارزه با ادبیات فارسی اسلامی که حافظ و نگهبان روح اسلامی ایران است به نام مبارزه با واژه های بیگانه؛

۱- ۱. همان، ص ۶۵.

۱۲. قطع ارتباط از کشورهای اسلامی و پیوند با کشورهای غیر اسلامی و احیانا ضد اسلامی که اسرائیل نمونه آن است(۱).

از سوی دیگر نمود جریانهایی که چهره دروغین تبلیغات سیاسی دنیای لیبرال غربی، و دنیای سوسیالیست شرقی را آشکار ساخت و امیدی که روشنفکران به این دو قطب بسته بودند به یأس مبدل ساخت.

محققین، نویسندگان و خطبای اسلامی در دهه های اخیر به ترسیم و توصیف چهره زیبای و جذاب اسلام پرداختند و نسل معاصر را به این مکتب غنی و نجات بخش آشنا کردند. به هر روی روحانیت آگاه و شجاع و مبارز ایران و در رأس آن امام راحل «قدس سره» که از ناهنجاریهای گذشته رنج می کشید و در پی فرصت مناسب برای قیام بود و نیز نسل به ستوه آمده از ناهنجاریهای پنجاه ساله، و سر خورده از غرب مآبی و شرق گرایی، و آشنا به تعالیم نجات بخش اسلام، ندای رهبری نهضت را لبیک گفت و از چنین سرچشمه هایی زلال انقلاب اسلامی جاری شد.

شعارهای انقلاب که جلوه ای از خواست والای مردم بود، در سراسر کشور یکسان بود و از اعماق ضمیر امت اسلامی الهام می گرفت. مردم با این شعارها مسیر حرکت انقلاب را روشن و به سوی تحقّق اهداف انقلاب در حرکت بودند.

ص: ۳۷۰

۱- ۱. همان، صص ۶۷ – ۶۵.

اهداف انقلاب

بـا تـوجه به ریشه هـا و سرچشـمه هـای فرهنـگ انقلاـب، اهـداف نهضت کاملاًـ روشن بود. این هـدفها در شـعارهای مردم نیز انعکاس داشت که جامع همه شعارها، استقلال - آزادی - جمهوری اسلامی بود.

این شعار کلی در واقع ترجمان «نه» به تمام پلیدیهای، ستم ها، تبیعضها و نابرابریها و «آری» به همه زیبایی ها بود.

آری به هدفهای علی علیه السـلام در بیان اصلاحاتش، آری به آن چهار رکن اساسی که مولا به عنوان هدف کلی از نهضتش بیان کرد. آری به این اصول:

۱. نَرُدَّ الْمَعالِمَ مِنْ دینِکَ؛ نشانه های محو شده راه خدا را که جز همان اصول واقعی اسـلام نیست، بازگردانیم؛ یعنی بازگشـت به اسـلام نخستین و اسـلام راستین، بدعتها را از میان بردن، سـنتهای اصـیل را جایگزین کردن، اصلاح در فکرها و اندیشه ها و تحولی در روحها و ضمیرها و قضاوتها در زمینه خود اسلام پدید آوردن.

۲. نُظْهِرَ الْإِصْـلاحَ فی بِلادِکَ؛ اصـلاح اساسـی و آشـکار که نظر هر بیننـده را جلب نمایـد و علائم بهبودی وضع زندگی مردم کاملًا هویدا باشد.

۳. یأمَنَ الْمَظلومُونَ مِنْ عِبادِکَ؛ بندگان ستم دیده خدا از شرّ ستمگران امان یابند، و دست ستمکاران از سر ستمدیدگان کوتاه شود.

۴. تُقـامَ الْمُعَطَّلهُ مِنْ حُـدُودِکَ؛ مقررات تعطیـل شـده خـدا و قانونهای نقض شـده اسـلام بار دیگر به پا داشـته شود و حاکم بر زندگی اجتماعی مردم گردد.

هر مصلحی که موفق شود این چهار اصل را عملی سازد، افکار و اندیشه ها را

متوجه اسلام و مسلمین سازد، بدعتها و خرافه ها را از مغزها بیرون براند و به زندگی عمومی از نظر تغذیه و مسکن و بهداشت و آموزش و پرورش سامان بخشد، روابط انسانی انسانها را بر اساس برابری و برادری و احساس اخوت و همسانی برقرار سازد، و ساخت جامعه را از نظر نظامات و مقررات حاکم طبق الگوی خدایی ـ اسلامی قرار بدهد، به حداکثر موفقیت نایل آمده است(۱).

پند تاریخ

با وجود آنکه امام خمینی قدس سره یک فقیه نامور و فیلسوف و عارف الهی بود و با مسائل تاریخی، روابط اجتماعی، جامعه شناسی، تحلیل تاریخ و... ارتباطی نداشت؛ ولی به حق آن قدیس الهی بزرگترین تحلیل گر رخدادهای تاریخ اسلام بود. او حوادث رخ داده در تاریخنامه مکتب تشیّع به خصوص قرن اخیر را به خوبی می شناخت. گویی آن حضرت خود «کتاب تاریخ عصر حاضر» بود.

به پاس تربیت در مکتب وحی حوادث گذشته برای او عبرت و حکمت بود. او از قرآن آموخته بود: «إِنَّ هَـٰذا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَق»(۲)؛ این داستان به حقیقت سخن حق است.

«فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَكَّرُونَ»(۳)؛ این حکایت بازگوی شاید خلق به فکر آیند.

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیكَ اَحْسَنَ الْقَصَصَ بِما أَوْحَیْنا اِلَیْكَ هَذا القُرآن...»(۴)؛ ما بهترین حکایات را به وحی قرآن بر تو می گوییم.

از این رو فروغ وحی در جانش درخشید و در پرتو این بصیرت، حوادث گذشته را به تحلیل می گرفت و نکات مثبت و منفی آن رویدادها را ارزیابی می کرد، گویی خود در بستر آن حوادث بوده و تلخی ها و شیرینی های آن رویدادها را چشیده

۱- ۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۳۱، ص ۴۰۶.

۲- ۲. آل عمران / ۶۲.

۳- ۳. اعراف / ۱۷۶.

۴- ۴. یوسف / ۳.

است، با آن مردم زندگی کرده و خود از آن مردم بوده است.

فرزند مکتب علی علیه السلام از آن حضرت آموخته بود: «أیْ بُنَی إِنّی و إنْ لَمْ اَکُنْ عُمِّرْتُ عُمُرَ مَنْ کانَ قَبْلی، فَقَدْ نَظَرْتُ فی اَعْمالِهِمْ وَ فَکَّرْتُ فی اَخْبارِهِمْ، وَ سِرْتُ فی آثارِهِمْ حَتّی عُدْتُ کَأَحَدِهِمْ، بَلْ کَأَنّی بِمَا انْتَهی اِلَیَّ مِنْ اُمُورِهِمْ، قَدْ عَمِّرْتُ مَعَ أَوَّلِهِمْ اِلی آخِرِهِمْ، فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذلِکَ مِن کَدَرِهِ و نَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ، فَاسْتَخْلَصْتُ لَکَ مِنْ کَلِّ أَمْرٍ نَخیلَهُ وَ تَوَخَّیْتُ لَکَ جَمیلَهُ وَ صَرَفْتُ عَنْکَ مَجْهُولَهُ»(۱)؛ پسرم! هر چند من به اندازه همه آنان که پیش از من بوده اند نزیسته ام، ولی در کارهاشان نگریسته و در سرگذشتهایشان اندیشیده، و در آنچه از آنان مانده رفته و دیده ام؛ تا چون یکی از ایشان گردیده ام؛ بلکه با آگاهی که از کارهایشان به دست آورده ام گویی چنان است که با نخستین تا آخرینشان به سر برده ام. پس از آنچه ـ دیدم ـ روشن را از تار و سودمند را از زیانبار باز شناختم و برای تو از هر چیز زبده آن را جدا ساختم، و نیکویی آن را برایت جستجو کردم، و آن را که شناخته نبود از دسترس تو به دور انداختم»(۲).

فرجام مبارک

امام خمینی قدس سره که در سایه چنین مکتبی رشد یافته بود، تاریخ پر فراز و نشیب شیعه را به نظاره نشست و رخدادهای آن را به تحلیل گرفت. آن بزرگوار ثمره تلاش و کوشش چندین قرن جهاد و اجتهاد و شهید و شهادت را به ثمر نشاند و بر درخت سبز فقه و ایمان شکوفه انقلاب اسلامی را بارور ساخت.

از حماسه عاشورا عطر معنویت و عشق و فداکاری، دفاع از کرامت انسانی را گرفته و فضای انقلاب را معطر ساخت. روز عاشورا، در فیضیه مقدسه به منبر رفت و آیات برائت از استبداد و استعمار را به گوش مردم رساند، و سرچشمه انقلاب را به زلال کوثر عاشورا متصل ساخت تا از آن چشمه خورشید، فروغ هدایت فرا روی

۱- ۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، صص ۲۹۸ - ۲۹۷.

۲- ۲. همان.

یـاران انقلاب نهـد. و خروش مردم رنـگ حسـینی گیرد، و قیام پانزده خرداد که نقطه عطفی در رونـد بالنـده انقلاب بود خلق گردد، قیامی که پانزدهم خرداد را از ایام الله کرد.

به هر روی امام نهضت مبارک اسلامی را با پشتوانه فرهنگ و فقاهت شیعی استمرار داد و در نیم نگاهی حوادث قرن معاصر را چنین تحلیل کرد.

پاینده و جاودان باد نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران

۱۳۸۵ / ۱۱ / ۲۲

ص: ۳۷۴

روز شمار مهمترین وقایع انقلاب مشروطه

سال ۱۲۸۵ شمسی

(۱۲۹۰ _ ۱۲۸۵ ش)

سال ۱۲۸۵ شمسی

مرداد

۱۴ مرداد ماه: مظفرالدین شاه قاجار فرمان حکومت مشروطه را امضاء و صادر کرد.

۱۶ مرداد ماه: شاه دستخط دیگری در تکمیل فرمان مشروطیت صادر نمود.

۱۷ مرداد ماه: پس از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس با شرکت نمایندگان مردم، میرزا نصرالله خان مشیرالدوله صدر اعظم، به اتفاق عده ای از علمای اعلام و امنای دولت به قم رفتند و متحصنین را از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس ملی با شرکت وکلای مردم با خبر ساختند و مهاجران پیروز با شادمانی به تهران بازگشتند.

۱۷ مرداد ماه: پناهندگان به سفارت انگلیس از سفارت خارج شدند.

۲۶ مرداد ماه: جلسه با شکوهی در عمارت مدرسه نظام با مشارکت علمای اعلام برای تدوین نظامنامه انتخابات تشکیل شد.

شهریور

۱۷ شهریور ماه: نظامنامه انتخابات به امضای مظفرالدین شاه رسید.

۱۷ شهریور ماه: عین الدوله به خراسان تبعید شد.

ص: ۳۷۵

مهر

۱۴ مهر ماه: انتخابات مجلس شورای ملی در تهران پایان یافت و نخستین جلسه آن در کاخ گلستان با نطق مظفرالدین شاه افتتاح شد. خطابه احساسی و پر شور شاه مؤید این نکته بود که صدور فرمان مشروطیت از امیال باطنی او بوده است.

۱۵ مهر ماه: در جلسه امروز مجلس شورای ملی مرتضی قلی خان صنیع الدوله، داماد مظفرالدین شاه به ریاست مجلس برگزیده شد.

آبان

۲۳ آبان ماه: میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک وزیر مالیه در جلسه امروز مجلس شورای ملی حضور یافت و پیرامون وضع مالی دولت و تهی بودن خزانه کشور توضیحاتی داد.

۲۵ آبان ماه: از طرف مجلس شورای ملی عده ای از نمایندگان تعیین شدند تا نسبت به تعدیل بودجه و توازن دخل و خرج مملکت طرحی تهیه نمایند و از اسراف و تبذیر جلوگیری کنند.

آذر

۳ آذر ماه: روزنامه مجلس در هشت صفحه با چاپ سربی منتشر شد.

۸ آذر ماه: حال مزاجی مظفرالدین شاه رو به وخامت نهاد و محمد علی میرزا ولیعهد از تبریز به تهران احضار شد.

۱۲ آذر ماه: محمد علی میرزا ولیعهد با چهار صد نفر قزاق و تعدادی از محارم و نزدیکان خود از تبریز به سوی تهران حرکت کرد.

۲۵ آذر ماه: محمد علی میرزا ولیعهد با همراهان وارد تهران شد و زمام امور را در دست گرفت.

دی

۸ دی: قانون اساسی ایران به اسم «نظامنامه سیاسی» مشتمل بر ۵۱ اصل که به تصویب مجلس شورای ملی رسیده بود از طرف مظفرالدین شاه تصویب و امضاء شد و صورت قانونی یافت.

۱۸ دی: مظفرالدین شاه قاجار در اثر استمرار بیماری در ۵۴ سالگی درگذشت.

۱۹ دی ماه: به مناسبت درگذشت مظفرالدین شاه از طرف دولت سه روز تعطیل عمومی اعلام شد و مراسم عزاداری در تمام شهرها بر پا گردید.

۲۸ دی: محمد علی شاه طی مراسم با شکوهی تاجگذاری کرد. به دستور پادشاه جدید در جشن تاجگذاری از نمایندگان مجلس دعوت به عمل نیامد.

بهمن

۱ بهمن: حاج محتشم السلطنه معاون رئیس الوزراء در جلسه مجلس شورای ملی حضور یافت و از طرف میرزا نصر اللّه خان مشیرالدوله رئیس الوزراء هیأت وزیران را معرفی کرد.

۱۴ بهمن ماه: مجلس از بین نمایندگان هیئتی را تعیین نمود تا متمم قانون اساسی را تدوین نمایند.

اسفند

۱۹ اسفند ماه: احمد میرزا فرزند دوم محمد علی شاه امروز به ولیعهدی تعیین و معرفی شد.

۲۶ اسفند ماه: میرزا نصرالله خان مشیرالدوله رئیس الوزراء از کار کناره گیری و استعفاء نمود.

۲۹ اسفند ماه: سلطان علیخان وزیر افخم وزیر داخله کابینه قبل تا ورود اتابک موقتا سرپرست دولت گردید.

سال ۱۲۸۶ شمسی

فروردین

۹ فروردین: روزنامه حبل المتین به مدیریت سید حسن کاشانی در تهران انتشار یافت.

اردیبهشت

۱۲ اردیبهشت: میرزا علی اصغر خان اتابک فرمان رئیس الوزرایی خود را از محمد علی شاه دریافت کرد.

۱۳ اردیبهشت: اتابک در جلسه امروز مجلس شورای ملی حضور یافت و ضمن نطقی برنامه و هدف دولت را تشریح کرد.

۲۲ اردیبهشت: مجلس شورای ملی قانون انجمن های ایالتی و ولایتی را که مشتمل بر ۱۷۷ ماده بود تصویب کرد.

خرداد

۹ خرداد: قوای عثمانی مرزهای ایران را مورد تجاوز قرار داد و در داخل خاک ایران دست به کشتار و قتل و غارت زد.

۱۹ خرداد: قانون بلدیه مشتمل بر ۱۰۸ ماده به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

تیر

۳ تیر: حدود پانصد نفر از روحانیون و طلاب علوم دینی به زعامت و پیشوایی شهید حاج شیخ فضل الله نوری و سید احمد طباطبایی در حضرت عبدالعظیم متحصن شدند.

۵ تیر: شهید شیخ فضل الله نوری و سید احمد طباطبایی علیه مشروطه سکولار قیام کردند.

۱۲ تیر ماه: جریده هفتگی مصور «آئینه غیب نما» به مدیریت سید عبدالرحیم کاشانی در تهران انتشار یافت.

شهریور

۸ شهریور: وزیر مختار انگلیس قرارداد منعقده بین روس و انگلیس را در مورد تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ طی یادداشتی تسلیم وزارت امور خارجه نمود.

۸ شهریور: هنگام خروج از مجلس علی اصغر خان اتابک ترور شد.

۱۰ شهریور: مجلس شورای ملی تلگراف تسلیت آمیزی درباره قتل اتابک به شاه مخابره نمود.

۱۱ شهریور: محمد علی شاه از بیست نفر نمایندگان مجلس دعوت کرد تا درباره رئیس الوزرای آینده با آنها مشورت کنند.

۱۲ شهریور: مرتضی قلی خان صنیع الدوله از ریاست مجلس شورای ملی استعفا داد.

۱۳ شهریور: نمایندگان مجلس شورای ملی میرزا محمود خان احتشام السلطنه را به ریاست خود برگزیدند.

۱۳ شهریور: روزنامه تندرو «روح القدس» منتشر شد.

۱۴ شهریور: از طرف محمد علی شاه فرمان رئیس الوزرایی به نام میرزا احمد خان مشیرالسلطنه صادر شد.

۱۹ شهریور: روزنامه فکاهی، ولی جدی و سیاسی نسیم شمال در رشت به مدیریت سید اشرف الدین حسینی قزوینی انتشار یافت.

۲۱ شهریور: میرزا نصر الله خان مشیرالدوله آخرین صدر اعظم استبداد و اولین رئیس الوزرای مشروطه به طور ناگهانی در گذشت.

مهر

۱۵ مهر: مجلس شورای ملی متمم قانون اساسی را که مشتمل بر ۱۰۷ اصل بود به تصویب رساند.

۲۵ مهر: میرزا ابوالقاسم خان ناصر الملک با صلاحدید و تصویب عده ای از وکلای مجلس از طرف محمد علی شاه به رئیس الوزرایی منصوب شد.

۲۶ مهر: روزنامه تندرو و آزادی خواه «مساوات» منتشر شد.

آبان

۳ آبان: ناصر الملک رئیس الوزراء، وزیران خود را به مجلس معرفی کرد.

۱۹ آبان: محمد علی شاه به اتفاق عده ای از شاهزادگان بلافصل در مجلس شورای ملی حضور یافته سوگند وفاداری به مشروطیت را به جای آورد.

آذر

۵ آذر: بعد از ظهر امروز محمد علی شاه عده ای از نمایندگان مجلس را به دربار احضار کرد.

۱۷ آذر: قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستور العمل حکام که به قوانین داخله یا قانون حکام معروف است مشتمل بر ۴۳۳ ماده به انضمام ۲۶ ماده الحاقی به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

۲۲ آذر: ناصر الملک رئیس الوزراء به اتفاق وزیران از کار کناره گیری کردند.

۲۳ آذر: عصر امروز از طرف محمد علی شاه ناصرالملک و کلیه وزیران به کاخ شاه احضار شدند.

۲۴ آذر: در تهران، تبریز، اصفهان و بعضی از شهرها بین مشروطه خواهان و مخالفان مشروطه زد و خورد آغاز شد.

۲۶ آذر: کمیته انقلاب تصمیم گرفت برای نجات و سعادت امت و حفظ آزادی و مشروطیت محمد علی شاه را به قتل برساند.

۲۶ آذر: محمد علی شاه، حسینقلی خان نظام السلطنه را که از رجال کهنسال و با تجربه ایران است برای رئیس الوزرایی انتخاب کرد.

دی

۱ دی: نظام السلطنه رئیس الوزراء یک جلد کلام الله مجید که توسط محمد علی شاه مهر و امضاء شده و متضمن سوگند وفاداری به مشروطیت بود به مجلس تقدیم نمود.

۱۴ دی: روزنامه صور اسرافیل در تهران انتشار یافت.

۲۳ دی: شاه به منظور آشتی و دوستی با مجلس جلسه ای در دربار تشکیل داد. در این جلسه سید عبدالله بهبهانی، سید محمد طباطبایی، امام جمعه خوئی، سید نصر الله سادات اخوی، احتشام السلطنه و برخی از نمایندگان حضور داشتند و قرار شد شاه نسبت به مشروطه تجدید قسم نماید.

بهمن

۱۸ بهمن: قانون مطبوعات مشتمل بر ۵۳ ماده به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

ص: ۳۸۰

اسفند

۷ اسفند: محمد علی شاه طی نامه ای خوشنودی و خرسندی خود را از کارهای مجلس اعلام و آن نامه در جلسه مجلس قرائت شد.

۸ اسفند: امروز محمد علی شاه که برای گردش آهنگ دوشان تپه را داشت هنگام عبور از خیابان الماسیه مورد سوء قصد قرار گرفت. دو بمب در جلوی کالسکه او انداختند که هر دو منفجر شد. در این سوء قصد به شاه آسیبی نرسید ولی چند نفر مقتول و مجروح شدند.

۹ اسفند: به شکرانه رفع خطر از شاه، در تهران و شهرستانها مراسم دعا و شکرگزاری به عمل آمد.

۹ اسفند: محمد شاه امر به احضار ظفرالسلطنه حاکم تهران داد. وقتی ظفرالسلطنه به حضور رسید شاه او را چوب فراوان زد و به زندان انداخت.

سال ۱۲۸۷ شمسی

فروردین

۸ فروردین: انجمن های تهران طی قطعنامه ای از احتشام السلطنه خواستند تا هر چه زودتر از ریاست مجلس کناره گیری کند.

۸ فروردین: میرزا محمود خان احتشام السلطنه از ریاست مجلس استعفا داد. نمایندگان به جای وی محمد قلی خان مخبر الملك را به ریاست برگزیدند ولی این سمت را نپذیرفت.

۱۵ فروردین: میرزا اسمعیل خان ممتاز الدوله به کمك نمایندگان آذربایجان به ریاست مجلس انتخاب شد.

اردیبهشت

۲۴ اردیبهشت: حسینقلی خان نظام السلطنه رئیس الوزراء از کار کناره گرفت.

۲۵ اردیبهشت: محمد علی شاه، میرزا احمد خان مشیرالسلطنه را به رئیس الوزرایی انتخاب نمود.

۱۰ خرداد: مجلس شورای ملی مصرا در خواست نمود شاه شش نفر از درباریان را که عبارتند از: امیر بهادر، شاپشال روسی، مفاخر الملک، امین الملک، مقتدرالملک و مجلل السلطان، از دربار اخراج کند. شاه متقابلاً درخواست نمود چند تن از وعاظ و روزنامه نگاران را تحویل دهند.

۱۳ خرداد: محمد علی شاه ستاد کار خود را در باغشاه قرارداد و شهر تهران حالت جنگی به خود گرفت.

۱۴ خرداد: محمد علی شاه دستخطی به عنوان صدر اعظم بدین صورت صادر کرد: «جناب اشرف مشیر السلطنه، چون هوای تهران گرم و تحملش بر ما سخت بود از این رو به باغشاه حرکت فرمودیم».

۱۴ خرداد: عده ای از مجاهدین مسلح پیرامون مجلس گرد آمدند تا از مجلس حفاظت کنند.

۱۵ خرداد: دوازده نفر نمایندگان منتخب مجلس در باغشاه برای مذاکره با محمد علی شاه حضور یافتند، ولی قبل از مذاکره شاه دستور داد تمام آنان را توقیف نمودند.

۱۶ خرداد: شاه دستخطی صادر و اعلان نمود «ملت با کمال آزادی مشغول به کار خود و دارالشورای ملی هم با نهایت قدرت به وظیفه خود عمل نماید. فقط مقصود ما گرفتاری بعضی مغرضین و مفسدین است که مابین دولت و ملت انقلاب و آشوب می نمایند».

۱۷ خرداد: نظم شهر تهران به پالکونیک و نیروی قزاق سپرده شد.

۲۲ خرداد: انجمن ولایتی فارس طی تلگرافی که به ایالات مخابره نمود خلع محمد علی شاه را از سلطنت درخواست نمود.

۲۷ خرداد: توپخانه و مهمات زیادی امروز به باغشاه حمل شد.

۲۷ خرداد: بازار تهران تعطیل شد. کسبه و تجّار در اطراف بهارستان اجتماع کردند.

۲۷ خرداد: در شهرهای اصفهان، تبریز و کرمان مردم علیه حکومت مرکزی قیام کردند.

۲۸ خرداد: محمد علی شاه از بیم آنکه علماء و روحانیون فتواهایی بر ضد او ندهند تلگراف مفصلی به علمای نجف فرستاد.

۲۹ خرداد: کلیه انجمن های تهران در مدرسه سپهسالار اجتماع کردند.

۳۱ خرداد: به دستور محمد علی شاه از انتشار تمام روزنامه ها جلوگیری شد.

۱ تیر: شاه از مجلس درخواست نمود کمیته مشترکی تشکیل شود تا اختلافات بین مجلس و شاه رفع شود.

۲ تیر: بامداد امروز مشیر السلطنه پاشاخان امیر بهادر را به سمت وزیر جنگ و میرزا محمد علی خان قوام الدوله را به سمت وزیر مالیه معرفی نمود.

۲ تیر: از بامداد امروز دستجات قزاق از سواره نظام و پیاده نظام به فرماندهی صاحب منصبان روسی اطراف مدرسه سپهسالار و مجلس را محاصره کردند.

۲ تیر: در جنگ امروز سیصد کشته و پانصد زخمی باقی ماند.

۲ تیر: به هنگام زد و خورد قزاقان و مشروطه خواهان عده ای از وکلای مجلس و وعاظ و روزنامه نگاران برای حفظ جان خود از دیوار شرقی مجلس فرار نموده خود را به پارک امین الدوله رسانیدند.

۲ تیر: عده زیادی از نمایندگان مجلس و روزنامه نگاران برای حفظ جان خود به سفارتخانه ها پناه بردند.

۲ تیر: تا عصر امروز تعداد بازداشت شدگان که محل حبس آنها در باغشاه بود به سیصد نفر رسید.

۳ تیر: میرزا جهانگیر خان شیرازی مدیر صور اسرافیل، سلطان العلمای خراسانی مدیر روح القدس، قاضی ارداقی و ملک المتکلمین به وضع فجیعی در باغشاه اعدام شدند.

۳ تیر: محمد علی شاه طی دستخطی که به عنوان مشیر السلطنه صادر کرد متذکر شد مجلس را برای سه ماه منفصل نمودیم.

۳ تیر: آیه الله سید عبد الله بهبهانی به خاک کلهر تبعید شد. سید محمد طباطبایی با شفاعت ملکه جهان همسر شاه به قریه ونک فرستاده شد. سید محمد صادق طباطبایی نیز عازم اروپا گردید.

۳ تیر: از طرف محمد علی شاه عصر امروز فرمان عفو عمومی داده شد.

۴ تیر: مشیر السلطنه رئیس الوزراء از طرف شاه فرمان صدر اعظمی گرفت.

۴ تیر: حسین پاشا خان امیر بهادر وزیر جنگ به لقب «سپهسالار اعظم» مفتخر شد.

۱۲ تیر: محمد ولی خان سپهدار تنکابنی به فراندهی کل قوای آذربایجان برگزیده شد.

۲۸ تیر: به دستور محمد علی شاه عدل مظفری و دارالشورای ملی را از سر در مجلس کندند.

۲۹ تیر: جنگهای سختی در تبریز بین دولتیان و مجاهدان درگرفت.

شهریور

۱۱ شهریور: جنگ بزرگی در تبریز آغاز شد و دولتیان شکست خوردند.

۳۱ شهریور: ستار خان و باقر خان با بیست و یک هزار مجاهد و بیست و پنج کرور فشنگ محور اصلی جنگهای تبریزند.

مهر

۲ مهر: محمد علی شاه فرمانی خطاب به صدر اعظم صادر کرد و متذکر شد مجلس شورای ملی در ۲۲ آبان ماه افتتاح و شروع به کار خواهد کرد، ولی اهالی تبریز را از شرکت در انتخابات محروم نمود.

آبان

۲۲ آبان: اجتماع بزرگی در باغشاه مقر محمد علی شاه با شرکت روحانیون، رجال و معاریف، بازرگانان و نمایندگان اصناف تشکیل یافت و درباره نوع حکومت گفتگو شد.

۲۸ آبان: محمد علی شاه ضمن اعلامیه ای متذکر شد چون پیرو احکام مقدس اسلام می باشد و چون علما اعلام نموده اند مشروطیت خلاف شریعت است، لذا انصراف خود را از مشروطه اعلام داشت.

دی

۹ دی: شهید حاج شیخ فضل الله نوری در جلوخان منزل عضد الملک از سوی شخصی به نام کریم دواتگر مورد سوء قصد قرار گرفت.

۱۵ دی: مشیر السلطنه وزیران تازه را به محمد علی شاه معرفی کرد.

اسفند

۲ اسفند: محمد ولی خان سپهدار تنکابنی وارد رشت شد و در زمره مشروطه خواهان قرار گرفت و سرپرستی انقلابیون گیلان به وی سپرده شد.

۲۸ اسفند: شهید میرزا علی آقا ثقه الاسلام طی تلگرافی از محمد علی شاه درخواست نمود برای جلوگیری از کشت و کشتار آذربایجان به مشروطیت تن در دهد.

سال ۱۲۸۸ شمسی

اردیبهشت

۱ اردیبهشت: ستارخان از محمد علی شاه به مناسبت اعاده مشروطیت با تلگرافی تشکر کرد.

۹ اردیبهشت: به دنبال برکناری مشیرالسلطنه محمد علی شاه عمّ خود کامران میرزا نایب السلطنه را صدر اعظم و وزیر جنگ نمود.

۱۱ اردیبهشت: شاه صدر اعظم جدید را از کار بر کنار کرد.

۱۱ اردیبهشت: محمد علی شاه دستخط مربوط به احیای مشروطه و تعیین روز انتخابات را صادر کرد.

۱۱ اردیبهشت: محمد علی شاه فرمان عفو عمومی صادر کرد و افزود تمام مجرمین سیاسی چه در ایران و چه در خارج مشمول عفو هستند.

۱۲ اردیبهشت: فرمان رئیس الوزرایی برای ناصر الملک صادر شد. چون او در اروپا اقامت داشت موقتا سعد الدوله سرپرستی دولت را بر عهده گرفت.

۱۳ اردیبهشت: سعد الدوله امروز وزیران را به محمد علی شاه معرفی کرد.

خرداد

۵ خرداد: سعد الدوله و هیأت وزیران استعفا دادند، ولی محمد علی شاه استعفای آنها را قبول

نکرد و کابینه در حال بحران باقی ماند.

۱۴ خرداد: علمای نجف تلگراف بسیار تندی به محمد علی شاه مخابره نمودند و اعمال او را خلاف اسلام دانستند و اتمام حجت نمودند که از هیچ نوع اقدام علیه او فرو گذار نخواهند کرد.

تیر

۴ تیر: قوای سپهدار تنکابنی و مجاهدین گیلان به ینگی امام رسیدند.

۴ تیر: هیأت وزیران بجز سعد الدوله به هیئت اجتماع کنار رفتند.

۵ تیر: قوای سردار اسعد بختیاری وارد قم شدند. نمایندگان روس و انگلیس با سردار ملاقات و مذاکره کردند.

۲۲ تیر: قوای سردار اسعد بختیاری و سپهدار تنکابنی و یپرم خان ارمنی و سایر مجاهدین به هم پیوستند و در بیرون شهر اردو زدند.

۲۳ تیر: مجاهدین و مشروطه خواهان قوای دولتی را شکست دادند و از دروازه بهجت آباد وارد تهران شدند.

۲۴ تیر: جنگ در شهر تهران بین قوای قزاق به فرماندهی پالکونیک لیاخوف و مجاهدین و مشروطه خواهان آغاز شد.

۲۴ تیر: عصر امروز جنگ به نفع مشروطه خواهان پایان پذیرفت و لیاخوف از ادامه جنگ دست کشید.

۲۵ تیر: بامداد امروز محمد علی شاه ولیعهد و همسر و نزدیکان وی و سایر رجال و اعیان طرفدار استبداد در پناه پانصد قزاق به باغ سفارت روس در زرگنده رفتند.

۲۵ تیر: کلنل لیاخوف فرمانده دولتی قزاقخانه به اتفاق امیر مجاهد در عمارت بهارستان حضور یافته خود را معرفی کرد و تقاضای تأمین جانی کرد تا از ایران خارج گردد.

۲۶ تیر: یک کمیسیون ۲۸ نفره از رهبران انقلاب انتخاب و امور کشور را به دست گرفتند.

۲۶ تیر: خلع محمد علی شاه و جلوس سلطان احمد شاه با تلگراف به علمای نجف و کربلا و سایر بلاد ایران اعلام گردید.

۲۶ تیر: کمیسیون عالی هیأت وزیران را تعیین نمود.

۲۶ تیر: به دستور مجلس عالی پنج شبانه روز در تهران و شهرها جشن و سرور و چراغانی بر پا شد.

۲۶ تیر: یک دادگاه انقلابی برای محاکمه مخالفان مشروطه و همکاران محمد علی میرزا تشکیل شد تا سریعا آنان را محاکمه و مجازات کنند.

۲۶ تیر: مجلس عالی هیأتی را تعیین نمود تا در سفارت روس حضور به هم رسانده با محمد علی میرزا درباره مسائل مبتلا به مذاکره کنند.

مرداد

۱ مرداد: قبل از ظهر امروز عضد الملک نایب السلطنه با دویست نفر قزاق به سفارت روس فرستاده شد که شاه جدید را از سفارتخانه به سلطنت آباد ببرد.

۲ مرداد: روزنامه ایران نو در تهران انتشار یافت.

۴ مرداد: سلطان احمد شاه در اندرون به تخت نشست و سلام عام به عمل آمد. خطبه را امام جمعه جدید خواند.

۹ مرداد: شهید حاج شیخ فضل الله نوری رهبر مشروطه مشروعه، و اعلم مجتهدان زمان در یک دادگاه فرمایشی و با نفوذ انگلیس زیر نظر یپرم خان ارمنی محاکمه و در میدان توپخانه به دار آویخته شد.

۲۵ مرداد: انتخابات تهران پایان گرفت و نمایندگان مجلس شورای ملی در تهران انتخاب شدند.

شهریور

۷ شهریور: محمد حسین میرزا برادر سلطان احمد شاه به ولیعهدی انتخاب گردید. ولیعهد جدید نه سال دارد.

ص: ۳۸۷

مهر

۷ مهر: محمد علی میرزا شاه مخلوع با یک کشتی روسی بندر انزلی را به قصد روسیه ترک کرد. همراهان وی روز قبل از بندر خارج شده بودند.

۷ مهر: روزنامه شرق به مدیریت آقا سید ضیاء الدین به دو زبان فارسی و فرانسه در تهران انتشار یافت.

۸ مهر: از طرف عضد الملک نایب السلطنه سپهدار تنکابنی به رئیس الوزرایی انتخاب گردید.

۹ مهر: رئیس الوزراء وزیران خود را معرفی کرد.

آبان

۲۴ آبان: دوره دوم مجلس شورای ملی با حضور احمد شاه و عضد الملک نایب السلطنه و سران دولت مشروطه افتتاح شد.

۳۰ آبان: در جلسه امروز مجلس شورای ملی میرزا صادق خان مستشارالدوله به ریاست و حاج سید نصر الله سادات اخوی و ممتازالدوله به نیابت تعیین شدند.

آذر

۱ آذر: در جلسه امروز مجلس شورای ملی عضد الملک به عنوان نایب السلطنه انتخاب گردید و در حضور آیات عظام مراسم تحلیف به عمل آورد.

۱۰ آذر: سپهدار تنکابنی وزیران جدید را معرفی کرد.

بهمن

۲۲ بهمن: سپهدار از ریاست وزرایی استعفا داد، ولی عضد الملک استعفای او را نپذیرفت.

اسفند

۲۸ اسفند: ستار خان سردار ملی و باقر خان سالار ملی تبریز را به قصد تهران ترک گفتند.

سال ۱۲۸۹ شمسی

فروردین

۴ فروردین: ستار خان و باقر خان با عده ای مجاهد مسلح وارد تهران شدند.

۲۲ فروردین: هیأت وزیران به طور دسته جمعی از سمت های خود کنار رفتند.

اردیبهشت

۸ اردیبهشت: سپهدار اعظم رئیس الوزراء وزیران خود را معرفی نمود.

خرداد

۱۶ خرداد: مستشار الدوله رئیس مجلس و نواب وی مستعفی شدند.

۱۶ خرداد: ذکاء الملک به ریاست مجلس انتخاب شد.

تیر

۲۴ تیر: چهار نفر از مجاهدین وارد خانه سید عبد الله بهبهانی یکی از دو زعیم روحانی مشروطیت شدند و او را به ضرب چند گلوله به شهادت رساندند.

۲۵ تیر: به مناسبت شهادت سید عبدالله بهبهانی مجلس شورای ملی و بازار تهران تعطیل شد و عزای عمومی اعلام گردید.

۳۰ تیر: بنا به پیشنهاد عضد الملک نایب السلطنه و تصویب مجلس شورای ملی میرزا حسن خان مستوفی الممالک به ریاست وزرایی منصوب شد.

مرداد

۵ مرداد: علمای نجف، از جلمه آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی، سید

حسن تقی زاده نماینده مجلس را به اتهام تحریک به قتل سید عبدالله بهبهانی تکفیر کردند. اخراج او را از مجلس در خواست نمودند.

شهریور

۱۵ شهریور: علیرضا خان عضد الملک نایب السلطنه ایران در اثر کهولت پس از چند روز بیماری درگذشت.

مهر

۱ مهر: ناصرالملک از طرف مجلس شورای ملی به اکثریت ۴۰ رأی نایب السلطنه ایران شد.

۴ مهر: ناصر الملک از لندن طی تلگرافی نیابت سلطنت را پذیرفت، مشروط بر آنکه ماهیانه به وی ده هزار تومان حقوق پرداخت شود.

۱۵ مهر: به دنبال لغو امتیاز روزنامه سرکش و تندرو شرق، سید ضیاء الدین به انتشار روزنامه برق اقدام نمود.

بهمن

۱۴ بهمن: مرتضی قلی خان صنیع الدوله اولین رئیس مجلس شورای ملی در چهار راه مخبر الدوله هدف گلوله دو نفر کارگر روسی قرار گرفته به قتل رسید.

۱۸ بهمن: ناصرالملک نایب السلطنه ایران با تشریفات کامل و استقبال فراوان وارد تهران شد و از مجلس عنوان «والا حضرت اقدس» را دریافت کرد.

اسفند

۱۲ اسفند: قانون محاسبات عمومی در ۵۷ ماده و قانون دیوان محاسبات در ۱۴۱ ماده به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

۱۳ اسفند: ناصر الملک نایب السلطنه امروز در مجلس مراسم تحلیف را به جای آورد.

۱۸ اسفند: به پیشنهاد ناصرالملک نایب السلطنه و تصویب مجلس شورای ملی سپهدار تنکابنی به رئیس الوزرایی انتخاب شد.

۲۰ اسفند: سپهدار وزیران خود را به نایب السلطنه سپس مجلس شورای ملی معرفی کرد.

۲۴ اسفند: برنامه کابینه در مجلس به تصویب رسید.

سال ۱۲۹۰ شمسی

خرداد

۲ خرداد: سپهدار وزیران تازه خود را معرفی کرد.

۲۳ خرداد: مجلس شورای ملی لایحه اختیارات مورگان شوستر امریکایی را به تصویب رسانید.

۲۵ خرداد: مورگان شوستر خزانه دار کل ایران برای اجرای تصمیمات خود مبنی بر وصول مالیات معوّقه از متنفذین مبادرت به تشکیل نیروی نظامی نمود و نام آن را ژاندارمری خزانه نهاد.

تیر

۲۶ تیر: محمد علی میرزا شاه مخلوع به اتفاق برادرش ملک منصور میرزا شعاع السلطنه با مقادیر زیادی اسلحه و سپاه عظیم برای تصرف پایتخت وارد گمس تپه شد.

۲۶ تیر: صمصام السلطنه بختیاری به وزارت جنگ منصوب شد.

۲۸ تیر: محمد علی میرزا با سپاه خود وارد گرگان شد و رشته امور را در دست گرفت.

۲۸ تیر: میرزا علی خان ارشد الدوله شاهرود را تصرف کرد و با سپاه خود به سمت تهران حرکت نمود.

مرداد

۲ مرداد: سپهدار تنکابنی از رئیس الوزرایی معزول شد و مجلس صمصام السلطنه بختیاری را به رئیس الوزرایی تعیین نمود.

۳ مرداد: صمصام السلطنه وزیران خود را تعیین و معرفی کرد.

۳ مرداد: صمصام السلطنه پروگرام دولت را در ۴ اصل به مجلس تقدیم نمود.

۳ مرداد: قانون جدید حکومت نظامی برای اولین بار در یازده ماده به تصویب مجلس شورای ملی

رسید.

۵ مرداد: ابوالفتح میرزا سالار الدوله با دو هزار سوار و پیاده وارد کرمانشاه شد و ضمن تلگراف تند و سختی به مجلس خواستار سلطنت محمد علی میرزا شد.

۱۹ مرداد: اولین برخورد جنگی بین قوای بختیاری و قوای دولتی با سپاه محمد علی میرزا در فیروزکوه آغاز شد.

شهریور

۱۳ شهریور: قوای دولتی و جنگجویان ارمنی و نیروی بختیاری به سرکردگی یپرم خان و سردار بهادر و سردار محتشم به استقبال قوای محمد علی میرزا رفتند و در مقابل نیروی ارشد الدوله آرایش جنگی گرفتند.

۱۴ شهریور: ارشد الدوله از سپاه دولتی شکست خورد و پس از برداشتن چند زخم به اسارت در آمد.

۱۵ شهریور: قوای سالار الدوله به دولت آباد ملایر رسید.

۱۵ شهریور: سالارالدوله سلطان آباد عراق را تصرف کرد و مبلغی از ثروتمندان و مشروطه خواهان جریمه گرفت.

۱۹ شهریور: جنگ بین ملک منصور میرزا شعاع السلطنه و قوای دولتی در حوالی مازندران آغاز شد که منجر به شکست شعاع السلطنه گردید.

مهر

۲ مهر: سالار الدوله خود را شاه خواند.

۴ مهر: در باغشاه نوبران جنگ شدیدی بین قوای دولتی و سالار الدوله به وقوع پیوست.

آذر

۸ آذر: سفارت روسیه اولتیماتومی بر مبنای سه اصل به دولت داد و برای آن چهل و هشت ساعت

مهلت قائل شد.

۹ آذر: جلسه فوق العاده مجلس شورای ملی با شرکت وزیران برای اتخاذ تصمیم درباره اولتیماتوم روسیه تشکیل شد.

۱۰ آذر: به دنبال رد اولتیماتوم روس از سوی مجلس شورای ملی، قوای روس که در تبریز و رشت اقامت داشت وارد قزوین شد.

۱۲ آذر: علمای حوزه علمیه نجف و کربلا پس از اطلاع از اولتیماتوم روسیه تزاری تصمیم گرفتند برای نجات ایران و مبارزه با روس وارد ایران شوند و هدایت جامعه مسلمان ایران را بر عهده بگیرند.

۱۳ آذر: سیل روحانیون و علمای نجف و کربلا و سامره به سوی ایران سرازیر شد و عده زیادی از علماء وارد کرمانشاه شدند.

۲۱ آذر: آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مجتهد بزرگ و فقیه عالی قدر و صاحب کتاب کفایه الاصول به طور ناگهانی در گذشت و ماتم و اندوه سراسر جهان اسلام را فرا گرفت.

۲۴ آذر: سفارت روسیه طی یادداشتی اعلام کرد چنانچه ظرف شش روز سه خواسته آنها جامعه عمل نپوشد چهار هزار سرباز روسی وارد تهران خواهند شد.

۲۷ آذر: بنا به تقاضای دولت جلسه فوق العاده مجلس شورای ملی برای اتخاذ تصمیم درباره یادداشت روس تشکیل یافت.

۲۸ آذر: مجلس شورای ملی تسلیم یپرم خان شد و از بین خود پنج نماینده تعیین نمود تا به اتفاق هیئت وزیران اولتیماتوم روس را قبول کند.

۲۸ آذر: دولت تصمیم مجلس را مبنی بر قبول اولتیماتوم از طرف نمایندگان منتخب به سفارت روس اعلام کرد.

۲۸ آذر: در جلسه امروز مجلس شیخ محمد خیابانی علیه روسیه سخن راند و اعمال آنان را به شدت نکوهش نمود و اضافه کرد اولتیماتوم روس را نباید قبول کرد.

۳۰ آذر: سالار الدوله با لشکری مجهز وارد کرمانشاه شد. این بار قصد او تصاحب تاج و تخت ایران است.

دی

۱ دی: فرمان انتخابات دوره سوم قانونگذاری به طریق یک درجه ای از طرف نایب السلطنه صادر شد.

۲ دی: ناصرالملک نایب السلطنه پیشنهاد دولت را مبنی بر انحلال مجلس پذیرفت و فرمان آن را صادر کرد و یپرم خان رئیس نظمیه مأمور بستن مجلس شد.

۳ دی: دیکتاتوری ناصر الملک و لجام گسیختگی صمصام السلطنه و بختیاری ها آغاز گردید.

۹ دی: میرزا علی آقا ثقه الاسلام تبریزی مجتهد بزرگ و مبارز تبریز هنگام خروج از منزل خود توسط عده ای از اعضاء کنسولگری روس دستگیر شد. در همان روز عده ای قریب دویست نفر از طرف روس ها دستگیر و به زندان کشیده شدند.

۱۰ دی: روس ها در تبریز ثقه الاسلام و هفت نفر دیگر از مجاهدین را روز عاشورا به دار آویختند.

۱۸ دی: در جنگ سختی که بین قوای دولتی و سپاهیان سالارالدوله رخ داد مدعی تاج و تخت ایران شکست خورده و عقب نشینی کرد و کرمانشاه به تصرف قوای دولتی در آمد.

اسفند

۱۸ اسفند: محمد علی میرزا که چندی در نواحی مرزی ایران به هوای تصرف تاج و تخت به سر می برد مأیوسانه ایران را ترک و به روسیه عزیمت نمود(۱).

ص: ۳۹۴

۱- ۱. ر.ک: روز شمار تاریخ ایران، دکتر باقر عاقلی، ج ۱، صص ۶۴ _ ۹؛ روزنامه مذاکرات مجلس، دوره اول تقنینیه، سید مهدی هاشمی، سال ۱۳۲۵.

کتابنامه

* قرآن کریم

۱. اطلاعات ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان، موضوع سید جمال الدین.

۲. اللئالی المربوطه فی وجوب المشروطه، شیخ محمد اسماعیل غروی محلاتی، ۱۳۲۷، بوشهر.

۳. امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، انتشارات خوارزمی، چاپ پنجم، ۱۳۵۵.

۴. ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، انتشارات پیام، چاپ اول، تهران.

۵. ایران در دوره سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم، انتشارات زریاب، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۶. تاریخ انقلاب ایران، سید حسن تقی زاده، تهران، ۱۳۴۰ ش.

۷. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملکزاده، انتشارات علمی، چاپ دوم، زمستان ۱۳۶۳، تهران.

۸. تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، انتشارات بنیاد فرهنگی ایران، تهران، ۱۳۴۶.

۹. تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، به اهتمام سعیدی سیرجانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.

۱۰. تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، دکتر سید جلال الدین مدنی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۱۱. تاریخ جراید و مجلات ایران.

۱۲. تاریخچه بست و بست نشینی، عباس خالصی.

ص: ۳۹۵

۱۳. تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، علی اکبر بینا.

۱۴. تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، مؤسسه چاپ و انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، سال ۱۳۴۰ ش، تهران.

۱۵. تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ج ۲، تألیف ادوارد برون، ترجمه محمد عباسی، انتشارات کانون معرفت، تهران، ۱۳۳۷.

۱۶. تاریخ نو، عزت پور، انتشارات کتابفروشی مظفری، چاپ سوم، چاپخانه شرکت طبع کتاب.

۱۷. تاریخ نو، کتابفروشی مظفری، چاپ سوم، چاپخانه شرکت طبع کتاب.

۱۸. تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، چاپ هشتم، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۶.

۱۹. تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، چاپ اول، کتابخانه سقراط، تهران.

۲۰. تحریم تنباکو، حاج شیخ رضا زنجانی.

۲۱. تحریم تنباکو در ایران، نوشته نیکی ر. کِدی، ترجمه شاهرخ قائم مقامی، چاپ اول، ۱۳۳۶، تهران.

۲۲. تشیع و مشروطیت در ایران، عبدالهادی حائری، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۰ ش.

۲۳. تنبیه الامه و تنزیه المّله، آیه الله نائینی، دارالسلام، بغداد، ۱۳۲۷ ش.

۲۴. تنبیه الامه و تنزیه المّله، آیه الله نائینی، تحقیق: عبدالکریم آل نجف، انتشارات أحسن الحدیث، چاپ اول، قم، ۱۳۷۷ ش.

۲۵. حقوق بگیران انگلیس در ایران، اسماعیل رائین، انتشارات جاویدان، چاپ پنجم، سال ۱۳۵۵.

۲۶. خواندنیهای مطبوعات رژیم پیشین در آینه خواندنیها، شماره های ۷۲-۷۱، صص ۳۲۰ - ۳۱۴.

۲۷. راهنمای کتاب، صاحب امتیاز: احسان یارشاطر، مدیر مسئول: ایرج افشار.

۲۸. روز شمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، دکتر باقر عاقلی، نشر گفتار، چاپ اول، ۱۳۶۹.

۲۹. روزنامه اطلاعات، دی ماه ۱۳۲۷.

۳۰. روزنامه جام جم، صاحب امتیاز: سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران.

۳۱. روزنامه قانون، میرزا ملکم خان، انتشارات امیر کبیر، سال انتشار: ۱۳۰۷.

۳۲. روزنامه مذاکرات مجلس، دوره اول تقنینیه، سید مهدی هاشمی، سال ۱۳۲۵.

۳۳. سفرنامه میرزا صالح شیرازی، ۱۳۴۹.

۳۴. سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاوس جهانداری، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۱.

۳۵. سفرنامه تاورینه، کتابفروشی اصفهان، چاپ دوم.

۳۶. سفرنامه ژوبر، ترجمه محمود هدایت، چاپ ۱۳۲۲ ش.

۳۷. سیاحتنامه ابراهیم بیک، زین العابدین مراغه ای، چاپ قاهره.

۳۸. شیخ فضل الله نوری و مشروطیت (رویارویی دو اندیشه)، مهدی انصاری، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۹، چاپ اول.

۳۹. صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، ناشر: انتشارات شرکت سهامی چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۱.

۴۰. ظهر الاسلام، احمد امین، مطبعد لجنه التألیف و الترجمه و النشر، قاهره، ۱۳۶۴ ق ۱۹۴۵م.

۴۱. فلسفه بست و بست نشینی، غلامعلی عباسی، قم، انتشارات زائر، ۱۳.

۴۲. قانون اساسی

۴۳. کتاب احمد، عبدالرحیم طالبوف، مجموعه آثار.

۴۴. مجله کاوه، مؤسس و مدیر: سید حسن تقی زاده، دو هفته نامه.

۴۵. مجله یاد، فصلنامه بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، صاحب امتیاز: عبدالمجید معادیخواه.

۴۶. مسائل الحیات (مجموعه آثار)، عبدالرحیم طالبوف، این کتاب نخست در سال ۱۹۰۶ کمی پس از اعلان مشروطیت چاپ شد.

۴۷. مسالک المحسنین، عبدالرحیم طالبوف، تهران، ۱۳۴۷.

۴۸. مقدمات مشروطیت (تاریخ انقلاب ایران ۱) هاشم محیط مافی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳.

۴۹. مقدمه و ملحقات: سید هادی خسروشاهی، چاپ اول، ۱۳۵۰ ش، تهران.

۵۰. میرزا تقی خان امیر کبیر، حسین مکّی، انتشارات سازمان چاپ محمد علی علمی، چاپ

چهارم، ۱۳۳۷.

۵۱. میرزا تقی خان امیر کبیر، عباس اقبال آشتیانی، به کوشش ایرج افشار، انتشارات توس، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۳.

۵۲. نقش سید جمال الدین در بیداری مشرق زمین، محمد محیط طباطبایی،

۵۳. نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸.

۵۴. نهضتهای اسلامی در صد ساله اخیر، متفکر شهید استاد مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ چهاردهم، بهار ۱۳۷۰.

۵۵. هجوم روس، سید حسن ناظم الدین زاده، به کوشش نصراللّه صالحی، چاپ اول، ۱۳۷۷.

ص: ۳۹۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹